

[Afghanistan Digital Library](#)

adl1189

<http://hdl.handle.net/2333.1/m37pvnmw>

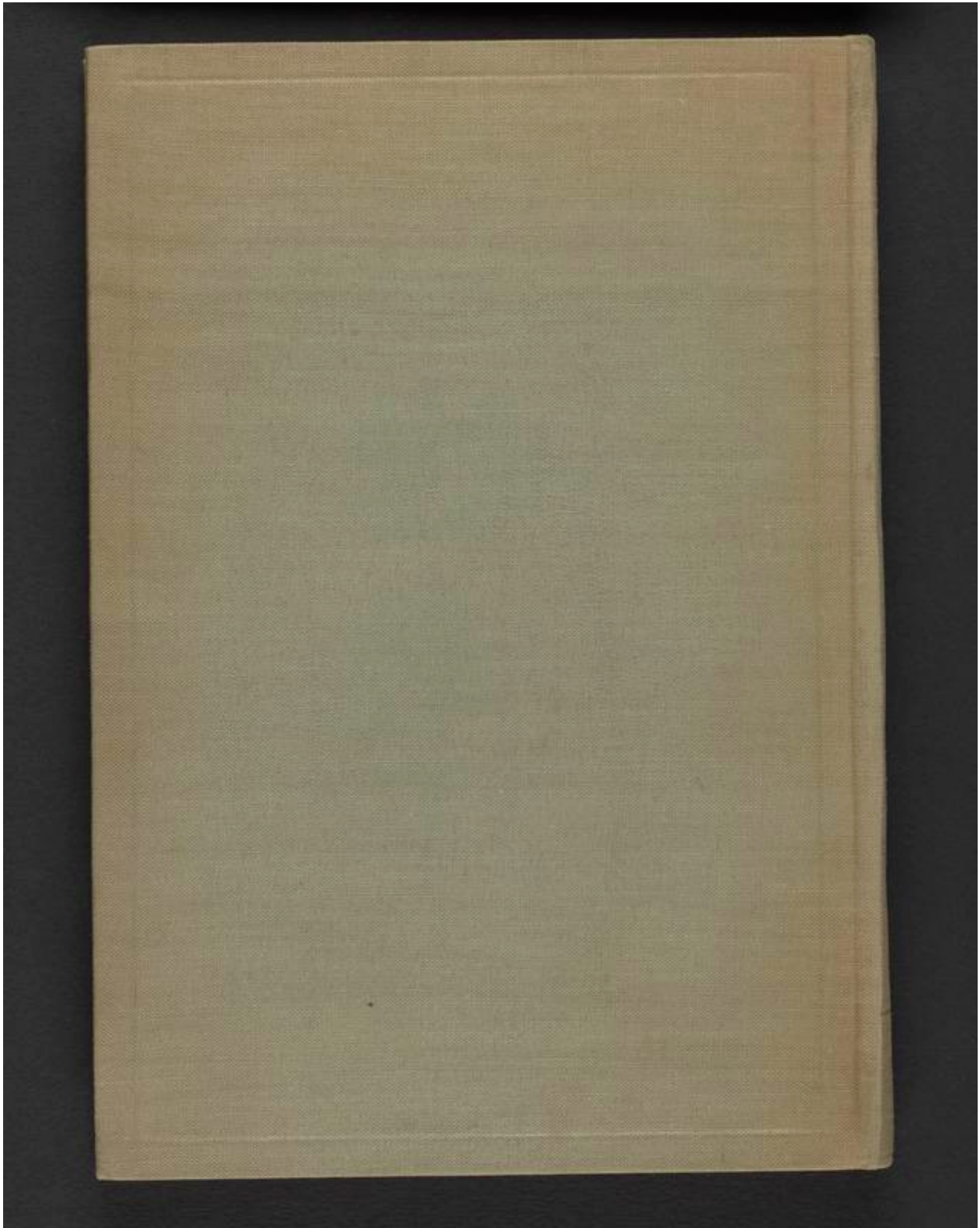


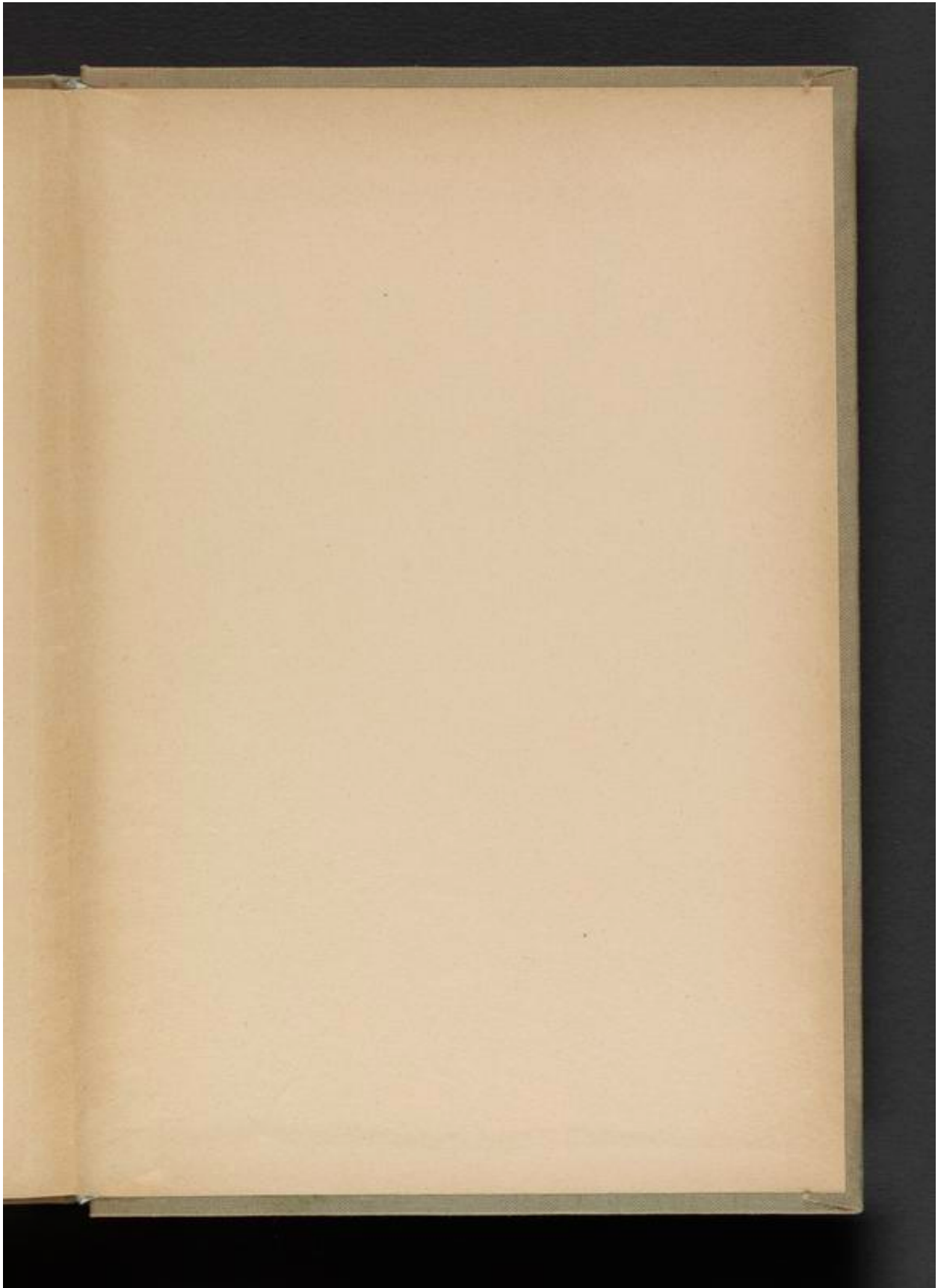
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

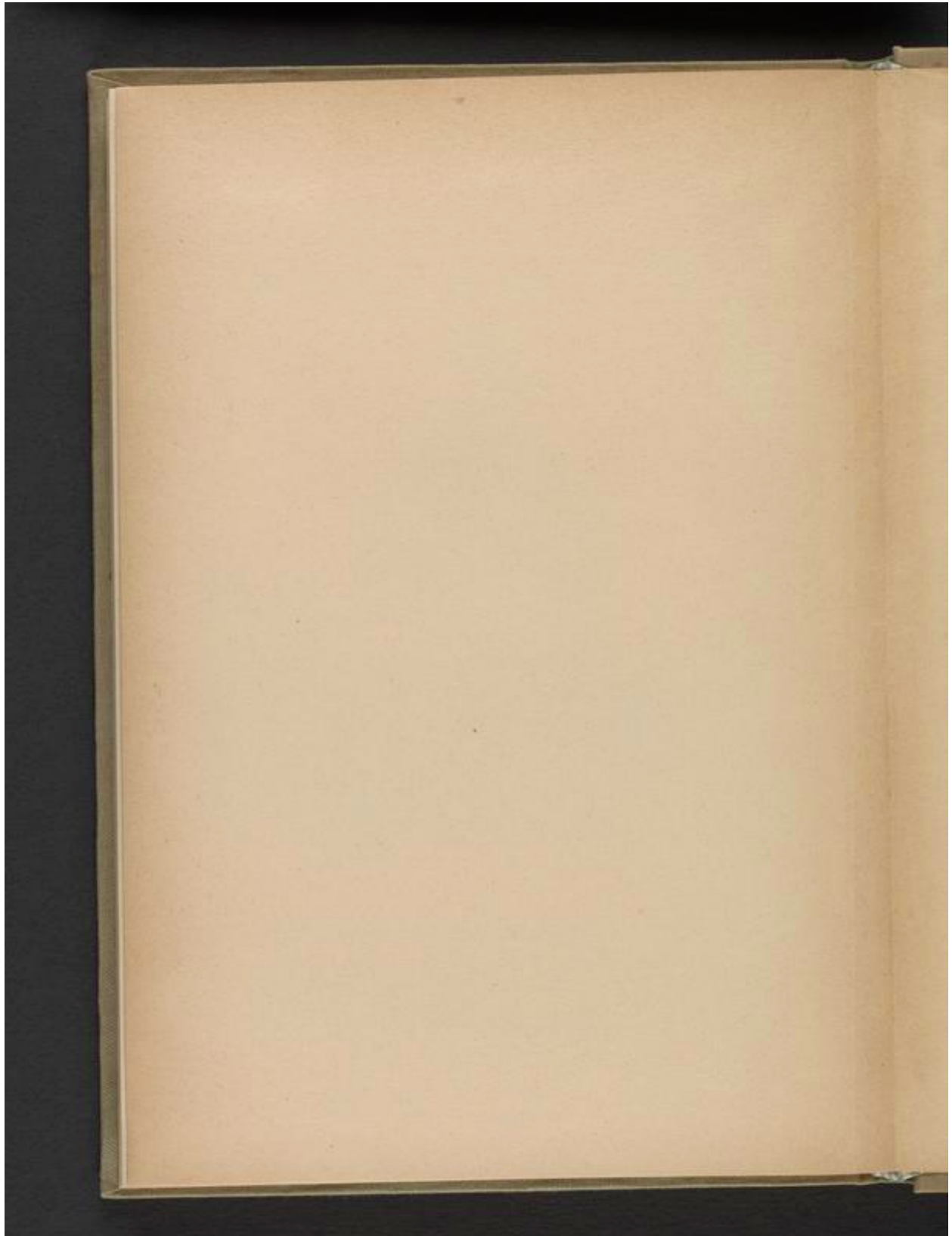
When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

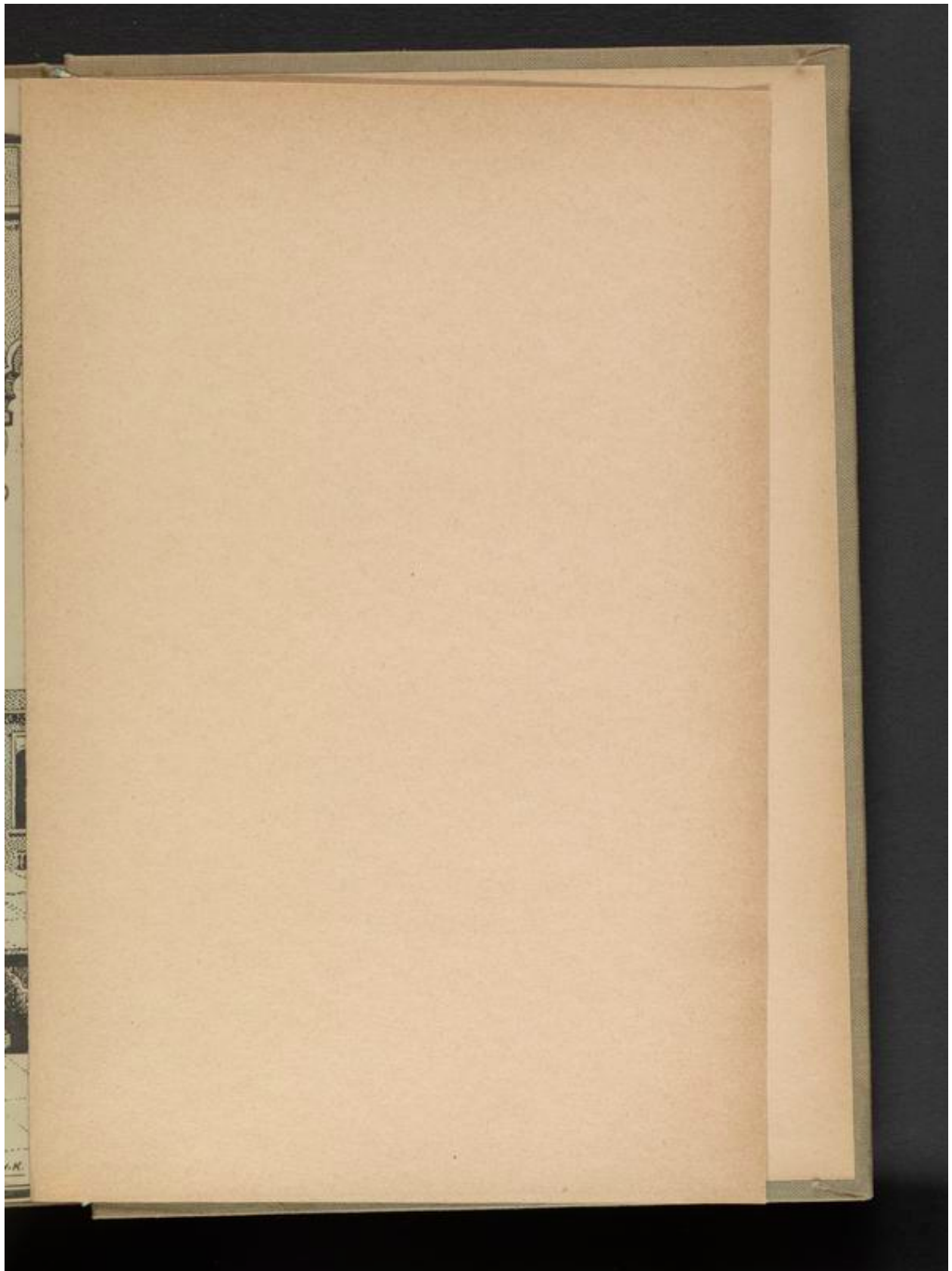
All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

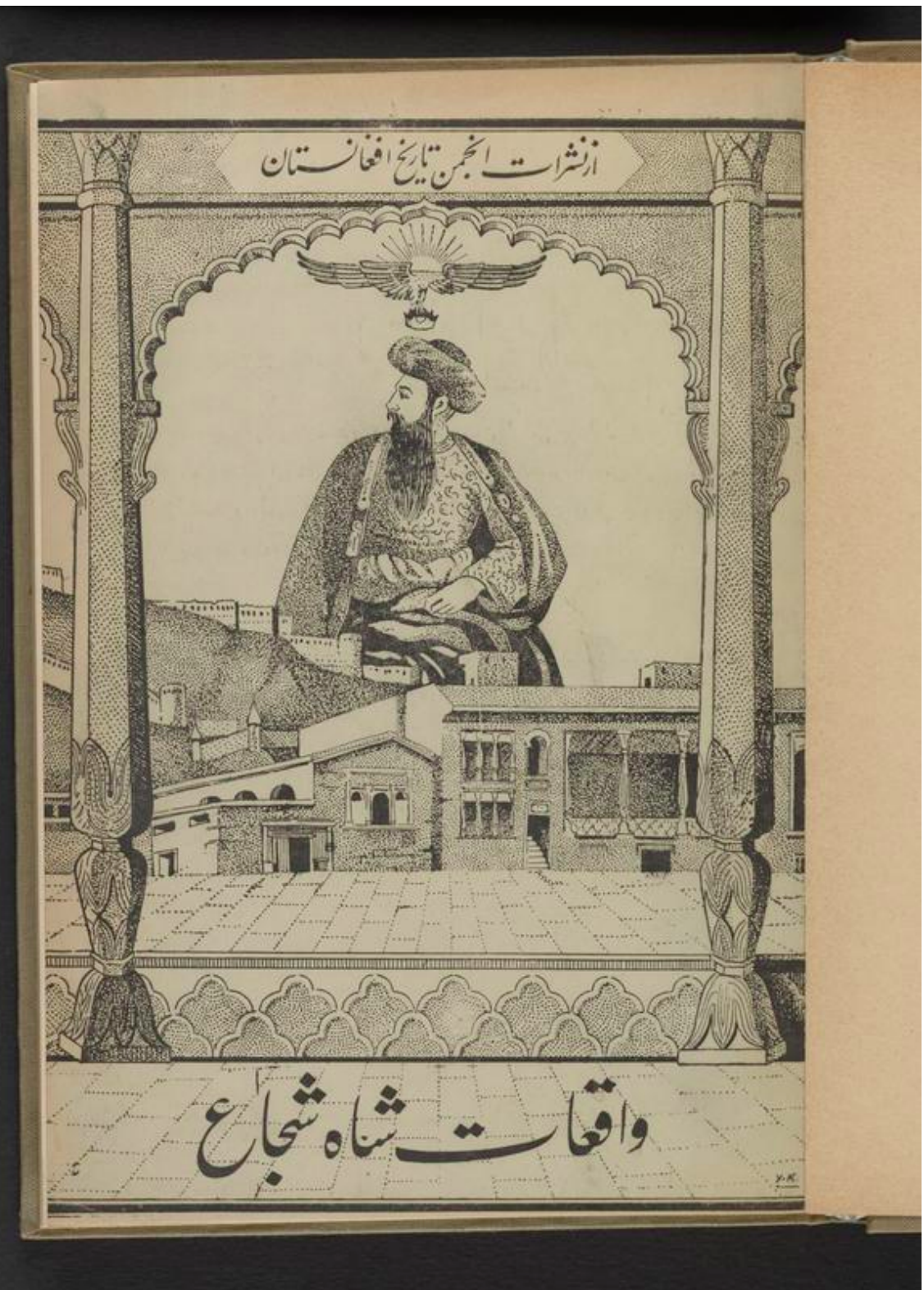
NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu











جلد اوښ

تاریخ افغانستان

چون دواړه علاقمندی زیاده خوانندګان ګرامی جلد اول تاریخ افغانستان
در کتابت فروشی ها بفروش رسیده و باب شده بود انجمن تاریخ يك تعداد
محدود دیگر را به معرض استفاده گذاشته است که فی جلد پنجاه افغانی
در خود انجمن تاریخ بفروش میرسد .

عروج بارک زائی

کما بیست که تازه از طرف انجمن تاریخ طبع شده و به معرض فروش
گذاشته شده است و به قیمت پانزده افغانی از کتابت فروشی ها دستیاب میشوند .

تیمور شاه درانی

تالیف بیاضلی عزیزالدین فوفلزائی است . فی جلد بیست افغانی در بابوهای
کتابت فروشی سپیدی کتابت فروشی دانش و در خود انجمن تاریخ بفروش میرسد .



نمبره نشرات: ۲۹

واقعات شاه شجاع

دفتر اول - دوم : از شاه شجاع

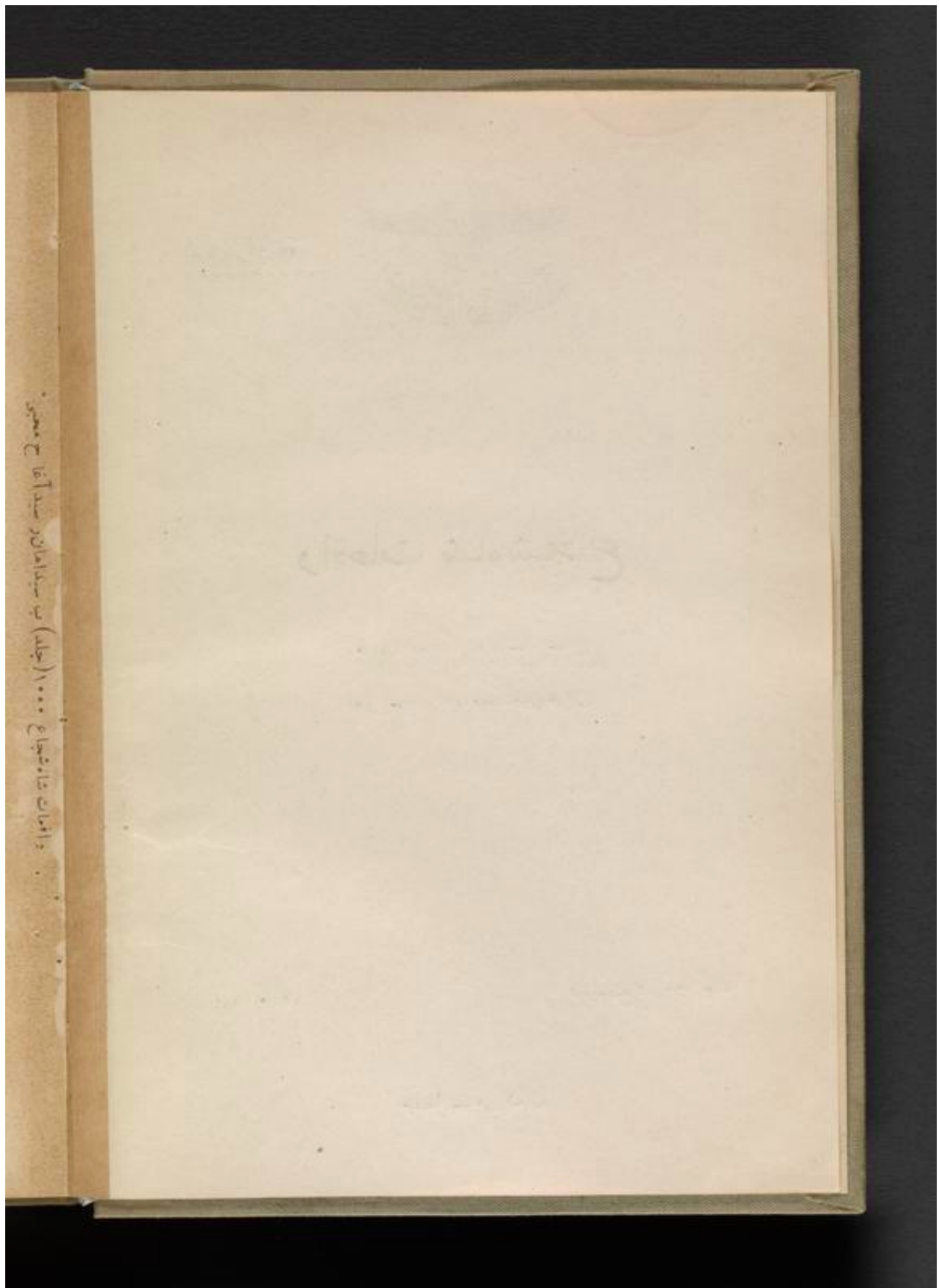
دفتر سوم : از محمد حسین هراتی

نردسه ۱۷۷ : ۱۵۴۳۳ د افغانستان نردسه ۱۷۷

تعداد مطبع : ۱۰۰۰ جلد

۱۳۳۳

مطبعة عمومی کابل



واقعات شاہ شجاع

شجاع و سہ سال بعد از تاریخ جلوس احمد شاہ درانی در سال ۱۲۱۴ هجری قمری در زمان سلطنت شاہ زمان سومین یاد شاہ دودمان سدوزائی در اثر سوء تفاهمی کہ بین شاہ و درباریان او بوقوع پیوست همکاری دو خاندان بزرگ افغانی سدوزائی و بارکزائی دفعتاً بہ عداوت و دشمنی و رقابت مبدل گردید . بحرانی رونما شد . سلطنت زمان شاہ سقوط کرد و خودش اسیر و کور ساختہ شد و از میان شہزادگان سدوزائی دونفر (محمود) و (شجاع) بحیث مدعیان سلطنت قد افراشتند .

دورۂ سلطنت دو دفعہ بی محمود و شجاع دورۂ فتور تاریخ عناصر افغانستان است کہ در طی آن سدوزائی ها در کابل و ہرات در دو سکانون سلطنتی متفرق میشوند . بارکزائی ها در پشاور ، کابل ، قندھار متقسم میگرددند ، ملت در اثر چشمکے های دائمی و رقابت های شخصی و خاندانی شہزادگان و سرداران طرفین خستہ میشود . اجنبیان استفادہ و مداخلہ میکنند و در نتیجہ کشور ازین ہمہ تفرقہ های ذات البینی خارہ . های جبران ناپذیر میگردد و در پایان کار ہم با اینکه بارکزائی ها بہ عروج خود میرسند و امارت امیر دوست محمد خان آغاز میشود ، شاہ شجاع ، شاہ فراری و متواری در سایہ انگلیس و انگلیس بنام شجاع بار اول داخل افغانستان میشود .

شجاع پسر تیمور شاہ ، برا در عینی زمان شاہ ، بار اول در ۱۲۱۹ هجری قمری بجای شاہ محمود بر تخت می نشیند و ہفت سال سلطنت میکند . بار دوم بعد از ۲۹ سال انتظار و آرزو در سال ۱۲۴۵ هجری قمری بہ کمک انگلیس عوض امیر دوست محمد خان در بالاحصار نکیہ بر اورنگ پادشاهی می زند و تا ۱۲۵۸ سہ سال حکمرانی میکند .

بدین ترتیب شاہ شجاع رو بہ پرفتہ دہ سال سلطنت کردہ و تقریباً ۲۹ سال رادر فاصلہ میان دو دورۂ پادشاهی در تلاش احراز مقام سلطنت گذرانیدہ و در حدود چہل سال عمر او (غیر از ۱۷ یا ۲۰ سال اوان جوانی) بصورت مستقیم و غیر مستقیم ، بصورت مثبت یا منفی از داخل و خارج در واقعات نیمۂ اول قرن ۱۳ هجری قمری تاریخ افغانستان دخیل است .

واقعات شاہ شجاع در حقیقت شرح چشمکے ها ، نزاع و کشمکش ها ، فراری ها ، بناء گزینی های او را در مقر خالصہ جی رنجیت سنگھ ، التچا ، اورا بہ انگلیس ها ، تحت نظر آمدن وی را در کشمیر و لاہور ، استمداد او را از بیکانانگان ، کو شہسای بلا نتیجہ او را در پشاور ، خیبر ، دیرۂ غازیخان ، شکار یور ، قندھار برای احراز پادشاهی و بالاخرہ دخول او را بہ ہمراہی خترال کین و مکناتین نمایندگان نظامی و سیاسی انگلیس در دولت خانہ بالاحصار کابل ، واقعات سہ سالہ دورۂ دوم سلطنت او را در سایۂ برق انگلیس ، نفرت و اضجار ملت را نسبت بہ هوا خواہی و پشتیبانی

واقعات شاہ شجاع ۱۰۰۰ (جلد) بن سید امان سید آغا ج ہجری

(ب)

او از فراسکی و بالاخره ششده شدن او را دست شجاع الدوله
پسر نواب محمدزمانخان بین شادشید و صیادسنگ شرح میدهد.

کتاب واقعات شاه شجاع مشتمل بر سه دفتر و مرکب از ۳۵ واقعه است ولی اگر
بسیده دقت مطالعه شود واضح میشود که این کتاب از ترکیب دو اثر جداگانه پدید آمده
یکی «واقعات شاه شجاع» که دفتر اول و دوم را که یکی شامل ۴۲ واقعه و دیگری
شامل دو واقعه سی و سی و چهارم باشد در بر میگیرد و دیگر دفتر سوم که فقط واقعه
سی و پنجم سر تا پای آنرا اشغال کرده است.

به شهادت عبارت تمهید کتاب که میگوید «... لهذا بر خاطر رفیق مضار این
نیازمند درگاه الهی سلطان شجاع الملک شاه درانی نیز چنان غلطی نمود که تمام
معارفات و همگی واقعات خود را از آغاز جلوس برادرشک فرسره روایتی در سنه ۱۲۱۶
به تفویض جوانی عهده سالکی الی یومنا که سال یکپنجاه دوهصد و چهل و یک صحت وقوع
یافته در قید قلم در آورده تا مورخان خراسان و تاریخ جوین آن اوصاف را اصلاح بواقعی
حاصل شود... چنین معلوم میشود که قسمت اصلی و اساسی و اصلی کتاب واقعات شاه شجاع
بقلم خود شاه یا اقلاً از زبان شاه و تحت نظر او نوشته شده است. اینجا باز سوالی
در خاطر میگذرد که دو دفتر اول و دوم که از روی سیاق کلام يك اثر واحد اند منحل
هم بدون وقفه نوشته شده است یا به تفاریق؟

سنه ۱۲۴۱ که در تمهید (الی یومنا) خوانده شده است سالی است که در کابل
دیشاور و قندهار حسی شکست یور سرداران باریک زائی مسلط هستند و شجاع در مقابل
سرادر محمدعظیم خان شکست خورده و خود را به لودیان کشیده است. اگرچه در متن
کتاب واضح نیست ولی فرائض حکیم میگویند که دفتر اول به رجعت اولی شجاع به لودیانه
خاتمه یافته است.

دفتر دوم واقعات بین ۱۲۴۱ و ۱۲۵۰ را احتوا میکند و خود متن هم شهادت میدهد
که پایان این دفتر پایان حوادثی است که بار دوم شجاع در مقابل اتفاق عمل سرداران
قندهاری و امیر دوست محمدخان در قندهار شکست خورده و بعد از تسبیح در بیت بطرف
هرات نبردشهراده کامران باردیگر به لودیانه مراجعت مینماید و به امید آینده انتظار میکشد.
معذالك تا فرقی زمان که میان دفتر اول و دوم مشهود است مجموعه این دو دفتر
به شمول مجموعه ۳۴ واقعه قسمت اساسی و اصلی کتاب واقعات شاه شجاع را تشکیل میدهد.

(ج)

دفتر سوم که واقعه سی و پنجم را احتوا میکنند دفتر بیست علیحده و اضافی که خلاصه چند سال اخیر حیات شاه شجاع را تاسه کشته شدن او در ۱۳۵۸ و بعضی واقعات جدیدتری را که عبارت از جانوس پسران افغان جنگ و شاه پور و تغلبه افغانستان از انگلیس ها باشد در بر میگردد.

علاوه بر اینکه دفتر سوم من حیث سیاق عبارت باد دفتر اولی فرق دارد بشهادت صفحه (۱۰۵) کتاب واضح می بینیم که این قسمت از خود نام و مؤلفی داشته. نام این مجموعه (اقبوس ناظر بن) و کرد آورنده و نویسنده آن یک نفر تاجر هراتی است مسمی به (محمد حسین) که قرار اظهار خودش قبل از اینکه سیاه انگلیس به معیت شاه شجاع به (شکار پور) برسد درین شهر اقامت اختیار نموده بود و به دیار مکران و محرمات دربار شاه معرقت پیدا میکنند و به معیت شاه و سیاه مهاجم اجنبی به کابل می آید و در مدت سه سال سلطه فرنگی و سلطنت دوم شجاع در کابل می باشد و نهضت مذکور و قتل شجاع و اخراج انگلیس ها همه را چشم مشاهده میکنند و قرار گفتار خودش چون در واقعه ننگاری دست داشت دفتر سوم را علی العموم بعد از خروج سیاه فرنگی که او هم از مملکت خارج میشود یاد شکار پور پایه احتمال اقرار در او دیا می نویسد و چون آهنگ عبارت او سراسر به طرفداری انگلیس ها است و برای همکاری های شاه شجاع و انگلیس دلائل تراشی میکند احتمال بسیار میرود که از اعمال تنفواخ خود انگلیس بوده و احتمال بسیار میرود که به سفارش مقامات انگلیسی این دفتر را نوشته باشد.

بهر حال کسانیکه واقعات شاه شجاع را مطالعه میفرمایند همت باشند که در تعلیل واقعات هر سه دفتر طرفداری از نظریات مفاد و رفتار شاه شجاع و همکاری شجاع و انگلیس بعمل آمده دو دفتر اولی از جزئی تا کلی از عینک شجاع و بقلم شاه یا تحت نظر شاه و از زبان شاه نوشته شده و در دفتر سوم دانی مهربان تر از مادر نه تنها مفاد شاه را در نظر گرفته بلکه همکاری شجاع را با انگلیس ها و وفاداری اولی را به دومی ایمن معقول پوشانیده است. حال آنکه ملت افغانستان اگر امروز شجاع را از خلال انعکاس حوادث تاریخی خوبتر میشناسد مجاهدی که در روزهای سیاه سه سال سلطه اول فرنگی (لات) و (برنس) را به گناه تهاجم و تعطل و تلف و عده نابود ساختن (لات کلان) را هم موقع ندادند که جان بسلامت برد. با صفحه اخیر این کتاب تومار سیاه واقعات بعد از مرگ شاه شجاع و اولاده او برچیده میشود. جنرال پالک و سیاه مهاجم معینی او که برای خون خواهی (لات های وطنی و اجنبی) آمده بود و آتش سوزی های چنه کابل و دهکده زیبای استانبادمان گرفته بالاخره خاک افغانستان را ترک میگردد و پرچم جانب از فراز کشکره تاریخی بالا حصار کابل پایان میشود. میرهن است که شاه شجاع الملک از نظر انشاد اشعار به شهادت تزییات عشقی خود شاعر شیوا و نازک خیالی بوده. این شاه شاعر شاید صفات دیگری هم داشته و در استعداد از بیگانگان منظور اساسی او اشغال مجدد تحت و تاج بود ولی هیچ نقطه ثنی ملت افغانستان را چه در عصر خودش و چه بعد از آن قانع ساخته نتوانسته و نمیتواند که از احساسات اجنبی پرستی او چشم پیر شد و او را تیرمه کنند.

lat

p. 9

(د) ۱۸۶۸-۶۹

نبا گفته تما ند که مکتوب واقعات شاه شجاع در سال ۱۲۷۸ به اهتمام سیداصغر حسین نام در مطبعه مجمع البحرین لو دیانه به چاپ رسیده و چون از تاریخ طبع آن در حدود (۹۵) سال سیری شده کتاب چنانی هم نبا یا ب گردیده و در افغانستان نسخ مذکور بسیار نادر است. لذا انجمن تاریخ به طبع مجدد آن اقدام کرد و علاوه بر مجله آریانا هزار نسخه علیحدہ هم ازان به طبع رسانید.

نسخه ثنی که در طبع کتاب از آن استفاده بعمل آمده است نسخه قلمی موزة کما بل است. چینی که طبع صفحات جریان داشت جاغلی عبد الرؤف بینوا انا شہ مطبوعاتی افغانستان در دهلی جدید که یک تن از همکاران و اعضای افتخاری انجمن تاریخ افغانستان هستند از نظر همکاری نسخه مطبوعی فرستادند که بهیت نسخه بدل کمک بسیار نمود.

و از ایشان هم صمیمانه تشکر میکنم.
۳۰ سرطان ۱۳۴۳
« احمدعلی کهر ا. د. »

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	فرستادن شهزاده منصور به	۱	تهجد
۲۹	محمد اکرم به جنگ کشمیر	۳	جنگ کردن زرداد خان معاریه
	معاریه به نسیو دین شاه محمود		عبدالواحد خان دهمناؤاٹ خان
۳۲	در منزل امله	۲	ویلوچ خان و عربت آنان
	عربت بندگان ماز پشاور بسمت		جنگ بالشکر شاه محمود و شهزاده
۳۴	احمد شاهی	۴	کامران
۳۵	گریختن شهزاده ایوب و احد خان		معاریه در دستکو با عبدالواحد خان
	جنگ کردن بندگان ماز		وخواج محمد خان
۳۶	بشاه محمود		وارد شدن در حدود غزائی
	نهیشتن رایات غالبان بطرف الکای	۷	دو صلت با آنها
۳۸	پشاور		جنگ بندگان ماز در منزل کوچک
۳۸	بجنگ آمدن محمد عظیم خان	۸	باسالاح محمد خان غزائی
۳۹	نهیشتن بندگان ماز را و لپندی	۹	جنگ مردم کابل بشاه محمود
	فرستادن شهزاده حیدر را بجهة		به جنگ آمدن فتح محمد خان از
۴۰	تسخیر دیره غازی خان	۱۰	قندهار بجهة تغلیس شاه محمود
۵۱	مجلس بندگان ماز شهر لاهور		فرستادن شهزاده حیدر و سردار
	عربت بندگان ماز به تسخیر خطنه	۱۱	احمد خان نورزائی
۵۷	کشمیر		فرار کردن فتح خان از کابل
	فرستادن محمد عظیم خان عربیات	۱۳	به قندهار
۶۲	مبئی برعجز بخدمت بندگان ماز		آمدن ایلچیان از ترکستان
	نهیشتن رایات غالبان بسمت الکای	۱۴	از فرد حیدر شاه والی بغار
۶۴	پشاور		عزم سرکار بسمت قندهار و کتاره
۶۷	عربت بندگان ماز به سند	۱۴	کردن شهزاده فیصل
	مراجعت بندگان ماز از سند		فرستادن عالیجاه مختار الدوله بجهة
۶۹	به شکار بوز	۲۰	تسخیر کشمیر
			آمدن شهزاده کامران به اغوای
		۲۱	بعضی مقدمات
			سرافراز فرمودن بندگان ماز شهزاده
		۲۳	فیصل را به نیابت امانت
۷۵	تسخیر ولایت قندهار		رسیدن رایات غالبان بکابل
	تشریف بری بندگان ماز به	۲۶	اراده شاه محمود بسمت کابل
۸۶	تسخیر قندهار	۲۷	

شروع دفتر ثانی

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
			آغا: دفتر سوم
۱۴۵	تاریخ شهادت با سعادت		عزیمت نمودن پندگانشاه شجاع الملک
۱۴۵	مرتبه و القوس در واقعه شاه جمعه	۱۰۴	بجبهه تیسیر افغانستان
۱۴۶	بازگشتن مردم از سیاه سنگ		آغاز حال حرکت یاد شاه از
	احوال تخت نشینی شهزاده	۱۰۵	هندوستان به ولایت افغانستان
۱۴۷	فتح جنگ		تقلد دفعات عهد نامه از
	احوال تشریف بردن شهزاده	۱۰۵	مهاراجه رنجیت سنگه
۱۴۷	شهبور شاه	۱۰۹	نقل زبانی مکناتن
۱۴۸	حقایق محبوری قلعه بالاخصار		اجرای دفعات مطاع
۱۵۰	مضمون عهدنامه محمد اکبر خان	۱۱۱	شاه شجاع الملک
۱۵۱	نجات یافتن فتح جنگ شاه		احوال کوچ از مقام شکار پور
	خدمتگذاری میرزا یان به	۱۱۴	به قندهار
۱۵۱	خاندان شاه		احوال تجدید عهد نامه
	رواه شدن شهزاده شهبور شاه	۱۱۶	هنگامه
۱۵۵	بطرف استغاث		احوال رونق بخشی دارالسلطنه
	اختیار نمودن پندگانشاه شهبور شاه	۱۲۰	کابل
۱۵۶	ریاست کابل راویه تخت نشین شاه		انتزاع و افتتاح فلجمان محل
۱۵۶	جواب سوال شهزاده شهبور شاه	۱۲۳	کثرت قبضه سید شام
۱۵۷	جلوس سلطان شهبور شاه	۱۲۴	احوال خواب خوشگویی
۱۵۷	عهدنامه خوانین با سلطان شهبور	۱۲۴	مراجعت به دارالسلطنه کابل
	تحسین صاحبان بهادر شاه		عزیمت فرمودن شاه جمعه
۱۵۸	شهبور را	۱۲۸	به جلال آباد
	فرستادن شاه شهزاده حیدر را		کیفیت دستخطهای جعلی بنام
۱۵۸	به حاکم بامیان	۱۲۹	شاه جمعه
۱۵۸	مقتل شدن حال وزیر		مراجعت شاه از جلال آباد بکابل
	برگرداندن وزیر مردمان را	۱۳۱	کیفیت به سلوکی نظام الدوله
۱۵۹	از بیهان	۱۳۲	تنقیص مواجب خوانین ملکی
	عزیمت سلطان شهبور شاه بطرف	۱۳۳	بلوا و خروج خوانین درانی
۱۶۰	جلال آباد	۱۳۶	مجاربه سیاه انگریزی
	ناکسی و بد اندیشی فلجمانیان		طلبیدن مکناتن
۱۶۰	کرکچه	۱۳۸	محمد اکبر خان را
	تخلیه صاحبکار و مختار کابل		صلح نمودن شاه با محمد زمانخان
۱۶۱	بدلایل جفایی	۱۴۱	وامین الله خان
	دفع سوء ظن که عوام بشاه شهید		
۱۶۱	برده بودند		

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بیهیاس و سپاس بیحد و شکر بی انتها و ستایش بیحد در هر زمان و هر آوان از اول
تا ابد از هر جامی و شاگری که جلوه صدور یافته باشد یا خواهد یافت مرخالی راست هست
عالم گوناگون را از آنها نجات بخون پیار گناه طهور بر آورده و مساوات را کینیت
و تسلیمات پلانیات بر روح بر فوج جناب مستطاب معالی القاب حضرت رسالت مآب سرور
کائنات خلاصه موجودات افضل اکمل خاتم المرسل احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله
عیه و الله وسلم که خلفت اولاک اما خفقه الافلاک پوشیده و رفعت قاب قوسین او اثنی رسید
و تحیات را کینیت بر آل و اصحاب و تابعین و اولیا اولین و آخرین و علما و متقدمین و متأخرین
که هادیان طریقت و شفقان روز قیامت اند واصل بناد اما بعد برداشوران ذی بصیرت
و تحقیق مشکشف و هویدا است که سلاطین با تکیه و پادشاهان با آئین پیوسته و افعات
خود را که در احیان مر که آرائی و زمان کشور کشائی صورت وقوع یافته بعضی بدینکه
کمالات صوری و معنوی و قوت استعداد ذاتی و جانی بذات خود در قید تحریر و تفریم
آورده اند و جمعی بعلما و متبحرین و فضلاء مؤرخین عصر خود را امر نموده گنه هر یک
دوازده بسلك تالیف و تنظیم گشته اند تا بر صحنه روزگار یادگاری و بدعتر ایل و نهار
طوماری ثبت و برقرار بوده هوش افزای دیمه و ران باشد لهذا بر خاطر فیض معطر این
بنازمنه در گناه الله سلطنت شجاع الملک شاه دزانی نیز چنان ظهور نمود که تمامی معاریفات
و معنی و اعدت خود را از آغاز جلوس بر اورسنگ فرمان روائی در سنه ۱۲۱۶ به عنوان
جوانی هفده سالگی الی یومنا که سال پیکهزار و دویست و چهل و یک سمت وقوع یافته در قید
قام در آورده تا مؤرخان خراسان و تاریخ جوین آن اوصاف را بواقعی حاصل شود . اهل
دانش را موجب اکتساب عبرت و باعث و مصلحت خبرت گردد . و تالیف معاریفات پندگاران ما
تاسی و پیسج بظهور پیوسته چنانچه در بعضی فتح و فیروزی و در بعضی شکست و سرگردانی
بوفوق آمده با وجود آنکه اموال و جواهرات و نفوذ و مبالغ کثیره در خزانه هماره ما
بود و بعضی ازان جهت تهیه و آراستگی سیاه و جان نثاران باز گناه به صرف رسیده اکثری
از آن پشاراج و فتنه رفته لیکن پندگاران ما در همه حال مضمون صداقت مشعرون ایس الا انسان
الانسان را بنا آنچه لازمه سعی و تدبیر بشری بوده در هر واقعه و هر مجاریه هرگز
اندیشه از سر خود ننکرده بلکه بنفس خود بجهت از اگر آراسته و اسباب پیراسته با مخالفان
مقابله و مجادله می نمودیم چون اعانت فتح و فیروزی و اعطای سلطنت و سرداری بید قدرت
ایزدست و پرور از عائسی و احساس شوکت و پادشاهی چنانچه بر اکثری از طبقات سلاطین
سابقین و پادشاهان پشاراج و سنگین با ارادات ازلی و تقدیرات ام پزلی فتح و شکست و بلکه
تاراج و لغت بوفوق انجامیده از انجمله از مناخرین پسکی امیر تیمور کور گنا نیست هست
دوازده مراتبه از معروفند و خواهرزم و پسند عثمان شکست یافته و از متقدمین افراسیاب هست
با کبیسرو هفتاد مراتبه مقابله نموده و دست بردار انگشته و همایون شاه

نواسته امیر تیمور کورگان با آنکه اکثر ولایت هندوستان در بقعه تصرف در آمده بود
از شیر شاه و سلطان شاه قوم لودی شکست خورده و فرار کرده تنها و استمداد بیابان نزد
شاه عباس صفوی پادشاه ایران شارا در کتب خود تحریر نموده اند الحق تا مشیت ایزدی
نباشد هیچ کاری صورت نگیرد می پذیرد و چون مضمون صدق مشعرون در آن یقینا
الا ما کتب لشاویه مصداق الامور مرهونه بنواها میاید حال و گواه مقال است

تا در رسد بقعه هر کار که هست شودی مستطیل یاری هر بار که هست

چون وقت وصول آمل رسد و غایب الاهی شامل حال گردد البته مقصود خود بر وفق
خواهد انجامید

تم ربه الی بیان مقصودا شده بکمبر از و قصد و سازنده بود که در آنکاه در آنکای
پشاور بجمع اشرف رسانید که بدگمان سکنه در شان شاه زمان که هر - مقایقه شاه محمود
از دار السلطنت کابل بسمت قنصل شریف برده بودند و احمد خان نور زائی پیش خزان
مقرر دومی زائی پیش فرستاده امیرد بهتیار غایت باطنی با معارفان ساخته هم از آنجا روز قرار
بدهد با معارفان قرار نمود ازین معنی هر یکت فاضل در لشکر شاه ممدوح افتاد بدگمان
شده موصوف در بصورت اچار دین پشان حال گشته از منزل مقر عثمان عزیمت را بسمت
کابل معطوف فرمودند از آنجا که مردم کابل را هراس شاه محمود در خواطر مستولی
بود در خدمت بدگمان سکنه در شان اهدال و زیدند لهذا صلاح دولت در قیام انجام ندیده
همچنان از شهر کابل عبور فرمادند عثمان عزیمت را بسوی الککای پشاور معطوف ساخته
بسیب ضرورت و افسردگی راه در قلعه عاشق نام شکاری سکه فریب جلال آباد است باو زیر
و فادار خان و زمانخان بامیرائی و یازده سوار غلامان وارد گردیدند نزول اجلال فرمودند
عاشق نام ملک بهرام بدطیبت پسر انجام اول بدگمان شاهرا در قلعه خود جاداده و بخدمت
جانشانی سر مقدم ملازمان اقدس نهاده آخر به هنگام نصف شب فریب دو صد نفر قوم
شکاری را طلب نموده بمقتضای مذاقت و خیانت باطنی در وازه قلعه را مسموم ساخته
و جاد بهتیار استعکام قلعه تفنگچیان نشانید پسر بدگمان خود را در آن شب بجهت
اطلاع بخدمت شاه محمود بمیل استعمال بسمت کابل فرستاد هر گاه بدگمان شاه زمان
از این معنی اطلاع یافت هر چند سعی و زهد در تخلیس خود نمودند فایده پذیر ننگریدند
و به آن سنگدل هیچ اثر نکرد چون این خبر و حشت اثر به بدگمان ما رسید فی الفور
صد سوار جرار بعه عبدالکریم خان اسحق زائی سردار جبهه تخلیس بدگمان شاه ممدوح
بسرعت تمام از راه خیبر مرخص فرمودیم از آنطرف شاه محمود نیز جبهه بردن بدگمان
شاه زمان بسمت کابل اسدخان برادر فتح خان باز کنزائی را بعه بسیار سواران فرستاده
بود از آنجا که تدبیر معارض تقدیر حضرت قدیر نمیتواند شد در حالیکه عبدالکریم خان
از خیبر عبور مینمود باو خبر رسید که اسد خان مذکور سقت چفته بدگمان دارا دربان
شاه زمان را از قلعه عاشق برداشته به کابل برد دین صورت عبدالکریم خان چاره را
بمرض کردن منحصر دیدم کیفیت حال بحضور اشرف مارساند ناچار خان مذکور را بعه سواران
بمضور انور طایفه و چون در آنوقت عرصه روزگار از غم و الم بسیار و بیرنگ زمانه

باعتبار پندگهان مانند کنگ آمده بود و لشکر و غیرت گریختن گیر حال شد در استیغای
انعام اعدا نشد و تقویت از جانب ایزدی مشتت نموده و اعداد دعا از پندگان دین خواسته
در پادشاه پشاور داعیه سلطنت فرمودیم در آن حال همگی دو صد نفر بر کت نصرت انساب
ما حاضر بودند بعتایات صمدی و الطاف سمرمدی پیشنهاد خاطر همت گزین وایت حق طوبت
معدات آئین این بیایمند در کجا بسی نیاز همین شد که از ایتنای بلوس پسر اورنگ
جهاد داری و شهنشاهی و آغاز تمتع معای الهی جمع سکنه و رعایا و سایر خلائق و برایا که
پدا بیع و دایع خالق عالم ایزد و تکیون اند در طلال عدل و انصاف و سایه رأفت و الطاف
پندگان خود در آورده مرقه العدل و قاریع الهال بوده پیوسته در ادای وظایف شکر گذاری
و ستایش و تنسی حضرت باری که موج از قیاد نعمت و استعانت سعادت است عذب البیان
و رطب الحسان احسان ما باشد زیرا که مقصود از سلطنت و حکمرانی پادشاهی خلائق و نجات
مظلوم از دست ظالم و اجرای احکام شریعت نبوی و قلع و قمع اهل بدعت و تقویت و احسان
علمای دین است از آنجا که وصول این مطلب ارجمند و وصول باین مناصب بلند بجز با عباد
نصرت اثر صورت پذیر نبود بنابراین پندگان ما اول متوجه جمیع آوری اشکر شدند و درین
اثناء تا کجا جمیع همایون ما رسانیدند که زرداد خان درانی قوفلانی که سابق ازین در
نهاد پندگان سکنه در شان شاه زمان فراری شده در حدود یوسف زائی منزوی بود حالا از استیغ
خبر ظهور سلطنت شاه محمود با جاد افغانه یوسف زائی در قلعه اتک آمده از آنجا با اتفاق
چهار صد نفر سوار و پیاده فوجت جمعیت نموده باغواهی شاه محمود در فرقه ده بیر که حد
مهمند است و پنج گروهی شهر پشاور فرود آمده و سنگر زد با طرف خود مستعد جنگ
میباشد و مطلب او ازین حرکت ایست که داعیه پندگان ما چون شده خدمت خود را
پشاه محمود هویدا سازد

وقایع اول جنگ کردن زرداد خان و خراب شدن و شکست یافتن او

سوانح این وقایع چنان است که پندگان ما با علجهاهان کی محمد خان و قیص طاب خان
بامیرائی و از محمد خان سنانجی باشی امر نمودند که با و صد نفر سوار مکمل یراق و چند صد نفر
پیاده از حضور مرخص شده بمقابل زرداد خان یردا زنند او را برهم زده و دستگیر نموده
بعضور سعادت ظهور حاضر سازند بعد از امین امر اشرف چون علجهاهان مسطور در موضع
مدگود رسیدند امیر قیص تاب مقاومت ننمود و رو بگریز نهاد و علجهاهان بفتح و قیروزی
مشرق حضور گشته گواهی به عرض عرس رسانیدند پندگان اشرف ما معینان در فکر جمعیت
اشکر بود و هر چند قوم درانی و غلامخانه از خوف شاه محمود که تازه کنار سلطنت باو قرار
یافته بود جرات بر آمدن از کابل نمی نمود اما پندگان اشرف ما با اعداد نفوذ کثیره در سرخ
و سفید و اعطای بخش و خلعتهای فاخره اکثر آن مردم را معین و مرهون احسان بیکران
ساعته نمود و چون پندگان اشرف نمودند حتی که مهر علیخان میر آخور باشی که از کابل
پندگان شاه زمان فرار نموده در جلال آباد توقف داشت از التماس بلوس همایون باینجه
شدت سوار باستان بوسی مشرف گردیده و علجهاهان محمد اکرم خان بامیرائی امین الملک

که در اردشاه محمود بود نیز آنجا بدو پنجاه شصت سوار بر کباب خاقانی رسیدند بعد از آن
عالمجاه خان بدو خان اساطعی باشی بحضور اشرف حاضر گشت علی هذا القیاس مردم درانی
روزمره با سواران ویدار حاضر شد جمع آوری نمود و امشب و مردم خاص جانب او من مایه که
صیبه وفادار خان وزیر بود بدو برادرش محمود صریق خان از راه یوسف از آنجا بیست
لاهور پشای فرستاده شد از حوادث مامون و ازین معرکه بیرون باشند و ثواب عفت ایات
جناب والدۀ ماحده مقدسه مطهره بدو اعالی حرم محترم شاه زمان با چند نفر از خواص و ملازمان
معتبر در پشاور گماشتیم بجهة آنکه پند گمان شاه زمان در کبابی که رفتن است
اگر حق تعالی فصل کرد و شاهد مقصود رخ نمود البته یکجا فراهم خواهد شد و الی وایستگان
اوشان باو شان خواهد رسید چون خاطر پند گمان ماز طرف اعالی حرم نسلی و تشفی کلی
یافتند در آن حال عنان را با ت عالیات یا لشکری فراهم آورده بسمت کباب معطوف داشته
عالمجاه مهر علی خان میرا خور باشی را با پانصد سوار پیش فراول مقرر نموده مرخص
فرموده شد.

وقایع دوم مجاوره نمودن عبدالواحد خان و عطاؤ الله خان و بلوچ خان

و عزیمت یافتن آنان

چون عنان عزیمت موکب نصرت آیات بسمت کباب معطوف گشت و منزل بمقرول کوچیده
در فرقه باسول فراول احوال فرمودیم از طرف شاه محمود نیز عبدالواحد خان بار کسزانی
و عطاؤ الله خان غزائی و بلوچ خان اچکزائی پیش فراول مقرر شده در جلان آباد رسیده بودند
اولاً در موضع مذکور فی مابین فراولین جنگ برپا شد چنانکه فراولان مخالف تاب مقاومت
نیاوردند فراول بسمت کباب اختیار کردند و بعضی از آنها به نقل رکاب نصرت ایستاد پند گمان
همایون حاضر شد عالمجاه مهر علی خان میرا خور باشی عریضه معنوی بر رویه فتح و طغر
ویرهم خوردن لشکر مخالف بدستخر بحضور لامع النور اظهار کنده را بدو عرض نمود که حالا
تعارف معالمان نموده ایم و پدر همیون را با انتظار قسوه نفاخر اروم اقامت کرده شود از حضور
لامع النور حکم صادر گردید که تاورد موکب دولت احوال در آنجا توقف ورزد بعد از آن
نواب همایون ما کوچ فرموده رونق افزای منزل مذکور شدند و از آنجا در منزل اشپان نزل
احلال فرمودند.

جنگ سوم پند گمان همایون مابا لشکر شاه محمود و شهزاده کامران

چون این نیازمند در کباب الهی در منزل اشپان تشریف فرما گردید مردم اردوی معالی
بعضی در فکر برپا کردن خیمه ها و بعضی بفر تدارک دانه و کباب و جاء بجاء متفرق و بیجا
بودند که ناگاه لشکر شاه محمود و شهزاده کامران و فتح خان بطور ایفغار نمودار شدند
با وجود اینکه پراکنده کی سوار و پیاده لشکر این بنده در کباب الهی بجای صفها آراسته
و غلها برافراشته مستعد جنگ شدند و از طرفین صدای توپ و شاپین و ضرب شمشیر و زوین
برخواست در آن اثنا خوانین غلام خانه و درانی که چنان بسمت رکاب اشرف بودند بعد از

اشکر شاه محمود و شهزاده کامران که بخت باستلاء عتبه غالبه خافانی مشرف شده اند
وصالح محمد خان اسبق ذاتی میراخور باشی شاه محمود در حین گرمی جنگ برقع از
روی نامونگ کشته شکست یافت از رود سرخ آب گشته رویگابل فرار نمود درین
حال شهزاده کامران با اتفاق فتح خان و خواجه محمدخان پریبادگان اشکر بندگان ما که
از قوم خلیل و مهمند بوده حمله آوردند چون اتفاق در مابین ما و اشکر مذکور بالغ ایشان
حایل بوده و کومت به آنها رسید نتوانست در آنحال محمد خان هشکری و الهیار خسان
یا جوری که سرداران طایفه خلیل و مهمند بودند کشته شدند از وقوع این واقعه سائر آن دو
طایفه تاب اقامت نیاوردند و روگردان نهادند و از فرار کردن آنها هزیمت در تمامی لشکر
بندگان ما افتاد حتی که اشکر مخالفان اطراف و جواب این نیازمند در گناه الهی را چون
دایره بر کار محاصره کردند از آنها که جواهر خانه و صندوق خانه در رکاب حاضر بود
اشکر مخالفان را بطور بر اموال و اسباب افتاده متوجه غارت شدند و حق سیجانه بندگان ما را
به صدق ثقب المال خلف المعبر از آن مهلت که نجات بخشید چنانچه باغجه سوار از میدان
فر که خود را سالم کشیده بسمت سفید کوه عازم شدیم و از آنجا تا دوروز سفری و نم راه
کشیده و شب و فراز کوه عاصم نموده بروز سوم در میان دره قوه توری و جاجی بوده
در وقت افروز گردیدیم از آنجا که مردم آنجا رغبت سرکار اشرف بودند ازین واقعه اطلاع
یافته هر یک موافق استعداد خود مهمانی و جانشانی بجاء آورده بکمال خدمتگذاری
و هوشیاری از حد خود گذرانیده بحال نر که یکی از موضع محکم خیر است رسانیدند
و قریب بیست اسب درین سفر از صعوبت شومخ جبال که سیر و مرور بر آنها نهایت دشوار
و مرعبور نهایت دشوار گذار بود تاب نیاوردند سقط شدند غرض که پای سوار باقی مانده
بهمان مذکور رسیده بخانه سید محمد رضا سکونت و دریندم نامبرده آنچه لازم خدمتگذاری
و مهمانداری بود بجا می آورد بندگان اشرف ما بعوض آن یکصدت زمین طلا بایراق مرصع
باو عطا فرمودیم بعد چندی روز باغهای بعضی مفسدین میخواست که علم مخالفت و نقای برافرازد
و خود ملحق باهل عداوت و شقاق سازد بندگان ما از مافی الضمیر مطلع شده متوجه بدفع آن
عناد و اصلاح آن قیام بودند که اکام عالیجاه محمد امیر خان خیبری و یار محمدخان نسافعی باشی
سرکار و دیگر اکابر و اصافر خیبری ورود موکب بندگان ما را در خانه سید مسطور
دریافته با جمعیت خود ها هر یک بر کباب خافانی حاضر شدند و آنچه لازم اخلاص و خدمتکاری
و متابعت و جان نثاری بوده بدل و جان و صدق و ایقان ظاهر ساختند سید مذکور صورت حال
صداقت اشتمال آنها را ملاحظه نموده آن خیالات فاسده که در باطن داشت ظاهر ساخت
بعد ها بندگان ما از آنجا کوچ نموده در دره خیبری که مکان شایسته امیر محمد خان
مذکور بوده تشریف فرما شدند چون خوانین خیبری که در جنگ ایشان بر کباب
والا حاضر بودند و از قدیم الایام بیکمال صدق خدمتکاری بندگان ما داشتند مطلع شدند

ورود موکب بندگان ما را شرف افتخار خود هادانسته خورد و بزرگت و خوا این و تابعین
آمد خود را از طرف شاه محمود منقطع ساخته در خدمت گذاری و جان نثاری بندگان
ما حاضر بودند و بهین و نیزه چندصفت در خبر گذشت و در آن فرصت شهزاده گیاره ساله در
پشاور وادع کبر درید و چون گاه در آنجا مانده بسبب کبابداری و در حین مسرا جمعت
عبدالواحد خان یار کزائی را بحکومت و خواجه محمد خان قوئل زائی را بر داری پشاور
مقرر فرمود در آن حال بندگان ما باخوانین غیری مشورت و مصلحت فرموده بقدر چهار پنج
هزار پیاده غیری تدارک لشکر نمود و غرض به تسخیر انکی پشاور شدند چنانچه منزل
اول در قلعه جعروت و منزل دوم در سنگو سرحد خلیلی ازول فرمودیم

وقایع چهارم معاری به نمودن در سنگو با عبد الواحد خان و خواجه محمد خان

سوانح این وقایع چنان است که عبد الواحد خان یار کزائی و خواجه محمد خان قوئل زائی خبر
ورود موکب هدایون ما را شنیدند بی توقف با جماعت سواره لشکر خود عمارت ده و مقبله
از طرفین بر پاشه به سوی جنگ و جهال بسیار چون مردم غیری پیاده نژاد بدان تاب مقاومت
بنا لشکر سواره نوب و شائین روی هر یک آنها تله بندگان ما را چار بی لیل مقصود و مراد
مراجعت نموده باز پیور خبر ازول فرمودند اگر ترمزد فراری سبب گری هوای کبابی
آید در عرض راه هلاک شوند لیکن صد رحمت و آفرین بر وفادری مردم غیری که بر کشندگان
خود توجه ننشکرند و غم نمی خوردند بلکه استقامت از سلامت جمعی بندگان ما
می نمودند چون اطلاع یافتند که بندگان اشرف سلامت پیورده رسیدند بشکرگاه بدر گاه کر
سالار بی نیاز بجای آورده میگفتند که الحمد لله پادشاه ما با آن سلامت و عزیزت رونق افزا
شدند مقتولان ما همه تصدیق قدم بندگان اشرف با تو هر یک زبان صدق تسبیح مانع بر عرض
میرسانید که سرحدات اشرف سلامت باشد هیچ کس دورتر و ملاتی را با خاطر مبارک راه ندهند
صد بار اگر گفته شویم و اگر هزار بار گفته شویم باز هم چنگک خواهیم نمودیم که بر کباب
اشرف حضرت طای سبغانی گفته شدن خود را حیات ابدی و دولت سرمدی می یاداریم

تقریباً ده و می نام و نشان خواهد بود سرما در قدم پیرمغان خواهد بود

بندگان ما اخلاص و خدمتگاری و اعتماد و جان نثاری آنها را تصدیق و سعادت روی و ریا
ملاحظه فرموده عرصه سنگدل در غیرو باره استقامت و در پند دین عرصه عرایض خوانین
درائی و غلامخانه و قزل باشه متواتر حضور سعادت ظهور رسانید که هر گاه موکب دولت
واقبال صلیب فرمایند غلامان و تله بزور گران سعادت ایستادند است اودن و جان شهنگاری
بما خواهیم آورد لعل با خاطر هدایون ما چنین مصلحت فرار یافت که هر چند خوانین خبر
بخدمت بندگان ما اخلاص نام دارند لیکن در اینجا کناری دانهوا و حسب معاینه نمی آید
ازین جهت که معر حوال ولایت در اینجا منبذ و تله سامان و اسباب سلطنت محمود الوجود
است بالضرور عنان عزیمت قندهار معطوف بناید فرمود چرا که مردم درائی و آلوس افغانی
ویرا با همه هواخواه سر کار ما میباشد و باین دولت بیشتر رجوع دارند شاید بشیت و اراده
صدیق شاه مقصود دیکام مراد پیورده حسب مراد بدست آید و در آنها کنای سلطنت توجه

داحواء پذیرا گردد بنامعقله ازخیر کرج فرموده بادو صد نفر سوار و چهل نفر پیاده آهوه بگوه
صوبت صغریه و عیون محال و شوامخ جبال قطع نموده بمسود وزیر و رسیدیم و زیری اول
بنصویر محال و عیون خایه گشته شمشیرها عالم کرده از قلعه های خود بمقابله بیرون شدند
تا آنجا که بندگان همایون ما کلا نهای آنها را طلب فرموده بخشش در سقید و سرخ بی نیاز
نمودند بندگان اشرف ما را بواقعی شناختند و در خدمت مکنگاری و چاقشانی حاضر شده
در وازه قلعه جات خود را گذاشته بقوات صبرات خویش خواستند بندگان ما را بقصبرات آنها را
مغفوم نموده بمسلمان سر کرده مطابقه و زیری را بیاچند نفر کلان تران شان تا بمسلمانان
سرحد ملک کما کر عیون بطور راه بندی حاضر در کباب والا داشته و از آنجا بخلع فخره
و اعمات مکنگاریه سرافراز و ممتاز ساخته عرض فرمودیم سادها و می مردم کما کر بدرجه
معلوم شد که اگر برای قلعه سر کار و اسبان جو کاه و غله خرج یومیه خواسته میشد اگر چه
سه آذر خام آرد را در این بیکور بیه میدادند مکنگر در آنوقت در سقید بسر کار نمائند بود
هر کاه در عرض بند کاهه آرد که سه آذر غله بوده باشد بیکدانه مروارید که قیمت
بیکصد روپیه میداشت داده میشد از نادانی و نادان اوصی منطق و رنمیکر دانستند
و روپیه بقیه میخواستند غرض بوسه نبوغ شامت دومه ام در آنجا اقامت
کرده اول حقه نفیس احوال آدمها با طراف و جواب فرستادیم بعد از راه غولیزی
بحدود غلرائی نزول دولت فرمودیم

و قایم پنجم وارد شدن بندگان مادر حدود غلرائی و وصلت نمودن بانها

چون خوانین و اراکین و رعیت غلرائی به سبب وقوع جنگهای متعدد که یاسیاه شاه محمود
آموده بودند و اکثر آنها بقتل و تاراج رسیده و از آنطرف مایوس و آزرده خاطر میبودند
و رود موکب دولت و اقبال ما را سعادت خود ها دانسته در خدمت مکنگاری و همان نزاری خورد
و بزرگ از دل و جان حاضر شدند و مقارن اینحال عالیجاه شکرالله خان بواسطه اخلاص قلیخان
هونک و عالیجاه فتح خان بابکر زائی و شهاب الدین یغن شوخی بخدمت بندگان مضرش
آموده که اگر صیریه فتح خان مذکور را بندگان والا بکنیزی پذیرفته بدولت عقد معتاز
فرمایند البته موجب افتخار غلامان و باعث عزت و اعتبار این خانه زادان خواهد بود ازینجا
که عرض خوانین مذکور از کمال اخلاص بوده در آنوقت بمقصود نهایت اختصاص
داشت بندگان ما منظور فرموده پذیرا فرمودند بعد از وقوع مناکحت غنان عربت بادو صد
سوار بطرف شال کوت و مکنگ که سرحد ملک بلوچ است معطوف فرمودیم چون ایام
زمستان و کثرت برف و باران شدت بود بخاطر مبارک چنان گذشت که موسم زمستان
و برف باران در همین جا گذرانیده و جوع بمقید نمائیم مکنگر در آنوقت از وجوه مقدمه
چیزی در سر کار وجود نداشت بحسب اتفاق فاقه از شکاری و ورود یافته عازم قلعه هار
میبودند بندگان اشرف ما بقلعه هار ما بحتاج از مردم تجار بطریقه مساعدی چیزی در نقد

گرفته و عده فرمودیم که هر گاه عنایت ایزدی و الطاف سرمدی تا عمل حال این نیازمندان
 قادر دالجلال شود و بر تخت سلطنت کامیاب گرداند ادای وجود شایان بوجه نیک کرده
 خواهد شد مردم نهار که همه وقت خوف زده و ترسیده شهزاده کامران و فتح خان بودند
 که اکثر اوقات تمام اموال قافله ها بتاخت و تاراج غارت می نمودند و چیزی در نزد ایشان
 نمیگذاشتند از سلوک این مسکوک شکرانه الهی بجا آوردند و هر قدر که بندگان ما خواستند
 بطوع و رضا و خوشحالی و بنا دادند الهی الله تقدس و تعالی که قرض مردم نهار را به از
 جانوس برآوراند سلطنت و شهریار می مقدم بر همه اعمال مستحسنه رعیت پروری و دادگستری
 داشته ادا نموده علاوه بر آن مهربانی های کونا کون درباره ایشان مقبول فرمودیم قرض
 که بعد از گرفتن وجه تاجران از شال و مشک عنان عزیمت معطوف ساخته بمعال کوزک
 نزول اجلال فرمودیم

وقایع ششم جنگ نمودن بندگان مادر منزل کوچک با صالح محمدخان

غزائی و غیره

چون این نیازمند درگاه الهی در منزل کوچک بادوسه سواد نزول فرمودیم خوانین
 مذکور از طرف شاه معبود و شهزاده کامران با جمعیت هزار سوار بجزم معاریف
 و مجادله علمها افرخته و شائین خانه بجای انداخته و خود را ساخته و اسبان را ناخته رسیدند
 در آنوقت بندگان ما بچیل امتین توکید و عروقه الوثاقی امیر مالک کن چسبک زده و انبرکها
 بمشمنه آیه کریمه کم من فلة فلبلة غلبت فلة کثیرة یافتن الله داشته بادوسه سوار حاضر
 رکاب مقابل فرمودیم هر گاه عرصه جنگ تنگ آمد این نیازمند درگاه الهی پیشتر جنگ
 دست بقبضه شمشیر سرت آهنگ آورده بر یکسوار که مقابل بندگان هایون ماشه
 بود انداخته بند دست او را منقطع ساخته و از آن در گذشته مشغول بمقتال آن کرده شدند
 بودیم که بتوفیق الهی شکست فاحش در لشکر مخالفان افتاد تا که برجم خورده رخت ادبار
 بجای قندهار کشیده ملحق بشهزاده کامران شدند و بندگان هایون مایه حصول فتح
 و پیروزی در ارغستان که حدود درانی و قوغلزائی بود عطف عنان فرمودیم بنا بر جمع آوری
 لشکر نزول اجلال فرمودیم چون لشکر شکست خورده در نزد شهزاده کامران رسید
 و شهزاده کامران قبل از وقوع شکست به حاجی فیروزالدین حاجی خود جانب هرات نوشته
 مشتمل بر استدعای کومک فرستاده بود حاجی فیروزالدین شهزاده ملک قاسم پسر خود را
 بادو هزار سوار جرار فرستاده شهزاده کامران بعد کومک هرات و جمعیت لشکر قندهار که
 جمعه پنجهزار بودند مجدداً بماده جنگ ناگاه پردو قریب ارغستان رسید در آن فرصت
 جمعیت بندگان ما قریب پانصد سوار شده بود لیکن مردم ایلات روزمره می آمدند و قلم
 جاری بود در آن اثنا از لشکر شهرزاده حیدر مرغان بعضی خبر خواهان
 و اختلاس میدان این سرکار عریض رسان شد پس لشکر مخالفان

کثیر و جمعیت بند گمان اشرف والاقلیل است مصلحت وقت و بهبود کبار در آن است که
این وقت خود را از لشکر مخالفان بر کبار بکشند و بعد از آنکه الله ای این خدمت غلامان ظاهر
و با هر خواهش بدین گمان ما بایه کریمه و لا تقوا باید بکم الی التهلكة و مصلحت خود و صلاح یکخواهان
در این مصلحت داشته خود را با امروز ازین معر که بر گران کشند که بزرگان گفته اند
نه هر جای هر کس توان تاختن که جاهای سیر باید انداختن یعنی از ارغستان کوچ فرمودیم اگر چه
در آن ساعت شدت باران و سرما بعد کمال بود مگر شعله شبرفته بعد از قطع مسافت بعد
وقت صبح بود بعد از غزائیان رسیدیم که در آنجا دست درس مخالفان بود چون که سبب
باران و سرما مشقت بسیار بذات و الارواح و تعب بسیار بر مردم سیاه رسید بود لهذا بقدر
یک بهره روز در آنجا توقف نموده رخت و جامه خشک ساخته و اسبها را جو کبیری کرد
از آنجا بعد از در حرم خان خوشگی تزلزل نموده شد و در آنجا چندین توقف فرمود
که تا گمان شهرزاد فیصل و مدد خان که سابق شکست یافته بودند خبر ورود بند گمان ما را
شنیده مشرف حضور ساطع النور شدند بعد از آنجا کوچ فرمود در جوری که ممکن
مردم گمان که است شریف فرما شدیم در آنجا بصواب امرای حضور مصلحت چنان قرار
یافت که شهرزاد فیصل و مدد خان و میرزا خور باقی و شادی خان اچکزائی و باقی خوانین مأمور
شدند باشند بند گمان ما عزیمت جهت کابل معطوف فرمایند که تا شاهد مقصود بدست آید
لیکن بند گمان ما چند روز جهت امداد خرج توقف نمود چندین جواهر و منجمه جواهرات
که همراه بود با ملازمان معتبر داد امر فرمودیم که بطرف دیر جات رفته معامله کرده
بعثت آن را بحضور برسانند و هم در آن فرصت دستخط مبادک برای خوانین درانی و غلامخانه
فراباش شیع و آفره کابل و کوهستانی در باب مخالف نمودن پشاه محمود صدور یافته منعاب
که معتقدان مأمور حضور و سرانجام خرج راه نموده مشرف حضور بر نور شدند بند گمان
ما از منزل بوری کوچ نموده بعد از درمت که هم حدود طایفه غزائیان است تزلزل اجل
اورزائی فرمودیم و خوانین غزائیان دانه چند از جواهر مرصع شده که تا بعد تهیه جمعیت خود
فرام آوری لشکر نمایند که عزم بند گمان ما بشهر ولایت کابل بالهرم است

وقایع هفتم جنگ مردم کابل با شاه محمود و محصور ساختن او

سورت این وقایع چنانست که چون مردم کابل و رعیت و خوانین درانی و کوهستان
منگی و تمامی شیوه اطراف و شفت کشتی و روش اعیان و پند پروزی جیلی بند گمان
ما را نیک در پیافند و از ظلم و تعسب فراباش شیع و از اهل عیال بد و کس در دارهای او پاشیه
خوانین و سیاه شاه محمود جان باب رسیده بودند ناچار دعوی مذموب را وسیله مقصود نمود
جنگ سنی و شیعه را پیش آورده چندین مجاهد اهل عیال جنگی نمودند حتی که مردم بسیاری از
طرفین کشته و عوار و غنیمت شدند تا آنکه شاه محمود از شهر و نواحی کابل متبوع نمودند در
قلعه بالا حصار محصورش کردند بند گمان ما نیز در آن فرصت از محال درمت کوچ کرده
در التور که نزدیک محل اوگر است شریف فرما شدیم اول حاجی رحمت الله خان فوفزائی

بعد از آن حاجان گل محمد خان پامیرانی و عطا محمد خان پامیرانی ولد مختار السو له
بر کابل اشرف مشرف شده عرض کردند که عالیجاه شیر محمد خان مختار السو له
بزرگوار است که بر کابل بوسی کامیاب کرد چنانچه در همان اثناء مختار السو له و بعضی
خوانین و اراکین دیگر از شهر کابل از نزد شاه محمود فراری شده بر کابل حاضر شدند
بعد از آن مردم کابل باوای عام کردند و شکوایات و غایبات رونق افزای نزدیکی او کرد کردیده
جمعیت سیاه پندگان ما تاسه هزار گردیده بود شکوائه ایزدی بها آورده شد و آنحال جمله خوانین
بعضی را سنانند که استماع رونق بعضی پندگان همانا علی در آنکه شاه محمود را هراس دست
نداده بشور و مصیبت جماعتی و سکنه قلعه بالا حصار دروازه قلعه را مسدود ساخته و توب و تفنگ از
برج و بالا شهر می دادند ازین معنی ساکنان شهر جان پسند از برای خدا یاد شاه
برودی تشریف فرما و رونق افزای کابل شوند پندگان حاضر آنهارا قبول فرموده و توفیق
الهی از آنجا کوچ کرده و لوگردد رونق افزای ششم شب در آنجا گشت شانه روز دوم
پاجاه و جلال و جلال و اقبال سوار شده زیارت بایر باد شاه که مقبره اش متصل شهر کابل است
زول فرموده فتنه خواند شور گشت باز شکوائه ادا ساختیم البتدر آنوقت جمعیت سیاه
نصرت بنایان بکنیم اکتسوار و پیاده بر کابل طغر احتساب حاضر بودند همانوقت سوار شده
داخل کابل شده دوبال عالیجاه سردار مدد خان زول اجلال فرمودیم چون دولت خانه
بالا حصار مسدود و دروازهها بدست جماعت عرب و حبشی مضبوط بود و از بالا حصار توب
توب و تفنگ میزدند بنابران پندگان ما روزمره سوار شده باطراف و جوار قلعه میر
کرده و پیاده های کوهستانی جاء پاجاه مقررنموده برای نگهداری و محاصره قلعه می نشستیم
تا آنکه چون قلعه احدی بیرون نشود و افسران سیاه سلامت کوچه ها هر روز پیش میبردند تا قیام
برای شاه برج قلعه برده شد از آنجا شاه محمود از جماعت عرب و حبشی امینوار حمایت و آذوقه
کرمک و برات اعانت و منقصدی شونده از طرف شهزاده کامران و فتح خان داشتند بعد از
چند روز بشمع اشرف رسید که فتح خان با جمعیت فراوان برای تخلیص شاه محمود بمیدان
میدان رسیده پندگان ما نیز از شهر کابل بتو قیقات ایزدی پاجاه و جلال خان هر پست را
بسمت قلعه قاضی بمقابله آنها معطوف فرمودند -

وقایع هشتم بجنگ آمدن فتح خان که از قندهار بجهت تخلص

شاه محمود آمده بود و واقع شدن محاربه در قلعه قاضی و شکست خوردن
فتح خان و قرار نمودنش بسمت قندهار و تسلط یافتن پندگان ما بشهر کابل

پاجاه و جلال

کیفیت این مقدمه چنانست که چون به یمن تو کابل برخاست ایزدی و توسل سمردی تو اب همان
ما بر و جاء بقلعه قاضی رسیدند صاحبک فیروزی مائر از سواره و پیاده آراسته و علمهای
چنگک افرانته و طبلهای محاربه نواخته آماده جدال و قتال بودند که از آنطرف علمهای
سواران فتح خان نیز نمایان شده بمنبر که میدان رسید و بازار گپرو دار دلاوران جلالت
شعار گزم گردید به تفضلات ایزدی و عنایات سمردی اکثر مردمان کاری از مخالفان

نامبردگان بعد از قطع منازل وطنی مراسم و عساکر فیروزی حاضر در منزل چکان که
دومنزل از قندهار فاصله دارد ورود نمودند شهزاده کامران بمجرد استماع ورود بنود
مسمود تاب مقاومت نیاورده قندهار را گذاشته رو بقرار نهاد در دارالرفاء و راه رفته
استقرار نمود و فتح خان نیز زندگانی خود را غنیمت شمرده از شهزاده کامران جدا گشته
بمحال معروف منزوی گردید و شهزاده حیدر داخل و قاپش قندهار شد شهزاده قیصر برادر
او که بجواب و اطراف قندهار می بود ورود شهزاده حیدر بقندهار شده هر بعه اسکار
و افتخار بقدمت اشرف معروفنداشت التماس نمود که غلام مدتیست که آواره و دیوانه خانه
بدوش میگردم امیدوارم به ذره بروری و عطوفت کسری ریاست و حکومت قندهار ارفا می شود
بنندگان اشرف عرض اورا مقرون به انجام فرموده شهزاده حیدر را بصورت طلبداشته
رقم ایات آنجا را بنام شهزاده قیصر موصوف شرف اصدار یافت و چندی از خوابین حضور
جهت خدمات متعلقه آنجا سرافرازی ساختن درین اثنا مختارالدوله و جمله خوابین دربار
جهاندار از راه عجز و انکسار بعرض رسانیدند که فتح خان در بصر و آواره میگردد
در حقیقت او هم غلام خان بود دولت ابد مدت خاقانی است اگر بتصدق فرقی مبارک تقصیرات اورا
عفو فرموده در حضور اور طلبداشته از خوابین احسان خداوندی یارایان در باره او عطا
فرمایند بموجب امیدواری غلامان خواهد شد بعدین اثنا عریضه نیاز فتح خان نیز بصورت
التماس مشحون فوق از نظر اور گذشت لهذا عرض مختارالدوله و خوابین ضداخت آئین را
در باره فتح خان مقرون به انجام فرموده در استحضار اوبعالیاء کمال محمدجان نظام الملک
از معاصر عزوجا امر و اباحت کینه نامبرده را بدربار معذرت دستور حاضر و مشرف و ممتاز
گردانند چنانچه از اشفاق و الطاف خداوند بهره انور گردید هربک بهما صوب و خدمات
آبائی خود سرافراز شدند درین اثنا ملک حرامی عاشق نام شتواری که سبت بنندگان
سکندر شاه حضرت شاه زمان بوده بود بصاحبه مبارک رسید سواران را جهت دستگیر نمودن
عاشق شتواری و تنه و تعلیب اقوام آن بدین انجام از پیشگاه بنام و جلال خاقانی مقرر
و مامور فرمود چنانچه فرستادگان خونخوار هشیار وارد قلعات او گردیدند عاشق مذکور
را دستگیر و باقی اقوام اورا اسیر ساخته و خانه و املاک و قلعه های آنها را غارت و تاراج
ساخته و مال اموال ملک حرامان بتاخت و تاراج قنده بدین کار معذرت مدار خاقانی حاضر
ساختند بنندگان مابین سیاست و جزای عمل آن ملک حرام دخل امر نمودند که بدین خمیاره
نشانید آتش دهند تا یارچهای بدین منتشر گشته موجب عبرت خاص و عام گردد باقی اقوام
آن گمنام را که در ملک حرامی معاون و مددگارش بوده اند بقدر قصیرات آنها سزا داده
محبوس دارند چسبون عزم رایات عالیات بجهة حفظ و حراست ولایت کشمیر و پیر جات
منظور نظر خورشید اثر بود بنام طلبه بدین مقدمات پیشگاه مبارکه را بطرف پشاور
منسوب فرموده بعد از چند روز بنندگان هدایون مایه کوچ کسریه منزل اول در جمع
بگرامی مقرر نموده از ول اجلال فرمودیم در آنجا عالیجاء فتح خان بعرض اشرف رسانید
که غلام تدارک و تهیه سفر و اسباب سفر را بواجبی ساخته بنندگان یاد شاه عزم پشاور
دارند اگر چند یوم غلامرا مرخص فرمایند که در شهر مانده تدارک اسباب کرده بر کتب
نصرت انساب حاضر شوم عین ذره بروری خواهد بود بنندگان اشرف عرض اورا مقرون

اجابت نموده منظور داشته مرغی فرمودند بعد از آنکه موکیب طغر کوکب بمنزل چنگلک
رواقی افراشد بعرض اشرف رسانیدند که فتح خان از غیبت طغرانی و بداندیشی بی از
شومی طالع خود فراری شده رفت بعد گمان ما امر نمود که دستخطهای
مبارک که بجهة خوانین ولایت صادر شود که این را که بهر طرف بیاید دستگیر
نموده بحضور لامع النور حاضر سازند بعد از منزل چنگلک کوچ فرمودند به منزل بمنزل
بیش از یکسبک نیاورده رونق افروز چهار باغ جلال آباد گردیده شد چند روز در آنجا
مقام مستقرده به آب و هوای خرم و خوش و سیر و شکار باغ و رواق دلکش تفریح مزاج
بناحسب وجه حاصل نموده کوچ فرمودیم بعد از طی مراحل رونق افزای پشاور شدیم اول
بند گمان همایون ما جمعی از ملازمان حضور بجهة دریافت عبدالله خان اعظم کشمیر و تحصیل
مالیات بتأیید امتحان و استعلام صبق وایقان او فرستادند اعظم مذکور بعد در سبقت ملازم
حضور و معطالع فرمان تفتخر دستور حلقه غلامی در گوش و عاتیه عبودیت برداشته گذاشته
مالیه واجبی سرگنده را با پیشکشهای گوناگون و نذرانه های از حد و عدد اقرون و عریضه
بیاد و افتخار مضمون بحضور آورد فرستادند چون عقیدت و پرستاری و اطاعت و فرمان برداری
او بقیه و میزین خواطر اشرف شد امر کرد که را مجدداً بدستور بدستگیره ... اصدار فرمایم
چنانچه اطاعت و اطاعتی خلایع بخورنده شفاعت بحکومت و سرداری حلقه کشمیر سرافراز و ممتاز
فرمودیم هم در آن ایام حکماء دیره جاثیل آنچه مالیه مقرری بود تمام و کمال پسر کار
اشرف رسانیدند چون حکماء مذکور از قلامان فنی و خانه زاد صمیمی این دولت فلیک
احشام بودند لهذا بحکومت و سرداری تعلقات خود بدستور سابق برقرار و بر حال گذاشتیم
سکه بخدمت مرجوعه خودها مشغول باشند.

وقایع دهم فرار کردن فتح خان از کابل بقمدهار نردشهرزاده

قیصر و بناغی ساختن او را

سوانح این وقایع چنانست که درین اثنا بعرض اشرف رسید که فتح خان در حبس
از کابل فراری شده بود در قندهار رد شهرزاده قیصر رفته او را از جاده مستقیم اطاعت
و فرمان برداری منحرف ساخته باقی نموده مستعد تحریک کابل گردانیده است چون
چند روز از نوروز گذشته و آنداز فصل بهار بود لهذا پشم ما امر فرمودند که را بسات
عالیات و پیشخانه طغر کشانه را طرف کابل بیرون نمایند بعد از آن پند گمان همایون
ما از پشاور کوچ فرمود گردید به منزل بمنزل بی توقف مقام کرد و چیده وارد دارالسلطنه
کابل شده در شهر منزل واقعت فرموده پند مزاک که برای قندهار واقعت است نزول
الجلال نمودیم چرا که شهرزاد قیصر و فتح خان فریب رسیده بودند ازین جهة پند گمان ما
رونق افزای شهر کابل شده رجوع بقصد فرمودیم از آنجا که ابواب همایون ماقبل الوقت
در حین نهضت از پشاور برای خوانین قندهار که باین دولت خداداد رجوع داشتند دستخطهای
مبارک و ریایب اظهار خدمت و صداقت اشرف اصدار یافته بود عرایض نیاز فراوان آنها
بحضور آورد رسیده بود که ابتدا لعاب خدمتگاری و وفاداری غلامان بطهور خواهد پیوست
هر گاه پند گمان ما از قندهار مرزیک کوچ نموده در منزل قلعه قاضی تسزول فرمودند

و شهرزاده قیصر و فتح خان بسبز در منزل میمان رسیده سه ساعت از شهر گذشته بود که عالیجاه فیض الله خان فوغزانی پادشاه سوار خود و سواران دیگر از طرف شهرزاده قیصر و فتح خان فراری شده پناه یابین بارگاه ملک اشتیاء آورده باستان یو سی مشرف از توارش و العالی شسروی سرافراز و در بین الاقران مغنیر و ممتاز گردید شهرزاده قیصر و فتح خان از وقت وقوع این واقعه مضطرب گشته و طاعت مقنا و مت بخود تسکین میداد و فرار و پناهندگی میکنند و بفرستند پند گمان ما بیجسمول قیصر و فیروزی و مسئول دولت و بیروزی از همه اجناس مراجعت نموده رونق اقتصادی دار السلطنت کابل چنان تقابل شدیم .

وقایع یازدهم آمدن ایلچیان از ترکستان از نزد حیدر شاه والی بخارا

از نزد قلیچ والی خلم

ساعت این واقعه چنانست که در سنه دوم جلوس بر آوونک خلافت و شهر یاری که سنه هجری نبویه علی صاحبها الف و الف صلوة و تهیاء یک هزار دویست و بیست بود ایلچی حیدر شاه والی بخارا و ایلچی قلیچ خان والی خلم با هفت قطار شتران ارمایه و بیست رأس اسب با اوراق طلا و نقره بازرهای سفید شکاری و اجناس واقعه و چینی روسی و تاتاری و آسیای برنگه با کندی بیش قیمت و خمرهای سمور و غیره ها معه تا مجبات پیشی از اظهار رابطه خلعت و داد و از کار شیوة مجبت و التماس واستدعای حیدر شاه مشعر بر قبول فرایت و وصالت هدیه دوشیزه خود بنام نامی و اسم گرامی پندگمان ماه شرف حضور میاهات دستور گردیده هر یک را از نظر مبارک گذرانید چون ملتس همشیره او موجب استحکام روابط موافقت و مثبت شرایط قرابت و الفت بود بزیور قبول مجلی ساخته ایلچیان را با انعام شام و بخش خلاق ما لا یتفلام سر افراز فرموده در جواب تا مجبات انعام و آیت نشان ارقام مبارک با تحفه و تسلیف نفقدردایف شرف ارقام و اصدار پذیرفته بامتمدان حضور فیض کثجور رخصت انصراف ارزانی داشته شد بعد عزم نهضت رایات عالیات بسمت انصار بالجزء مقرر گردید .

وقایع دوازدهم عزم سرکنار بسمت قندهار و کناره کردن

شهرزاده قیصر و فرار نمودن فتح خان

سوانح این واقعات چنانست که چون به تأییدات ایزدی و توفیقات سرمدی نواب همایون ماعنان عزیمت بسمت قندهار معطوف فرمودند منزل بمنزل کوچیده رونق افزای منزل توت گردیدیم از استماع خبر ورود موکب دولت و اقبال شهرزاده قیصر متردد و مضطرب گشته قندهار را گذاشته بسمت دهله فرار نمود و فتح خان نیز آواره دشت ادبار گردیده بسمت هرات و فرام نورد شهرزاده کامران رفت باقی امر او خوانین و تابعین که فرمان گزین دولت ابد قرین بودند در ظلال اطاعت و انقیاد در آمده در انصرام اوامر و تواهی و انتظام خدمات سرکنار خورشید اشتیاء پادشاهی ساعی و سرگرم شدند و الحمد که آنچه در پیشگاه ضعیف حق گزین

می یافت از فضیلت الهی بوجه اتم محترم گشته بر تو ظهور می یافت لهذا بیوسته زبان وحی ترجمان
 بادای شکر نت باری جل ذکره عذب البیان می بود باحمله بیست و شش دایره دولت در احمد شاه
 مظلالمقامت بر مغارق خوانین و رعیت یکمال رفاه و امنیت ارزانی می داشت که پند گمان شاه زمان
 باعث شده و عالیجاه شیر محمد خان مختار الله و له متعهد گشت بر عرض اشرف رسا بنیاد که
 شهزاده قیصر از سیب خور و سالی و تقاضای نادانی خود و اغوای فتح خان مجرب قنده و فساد
 و داعی غلبه یفی و عناد گردیده بود امجد که پادشاه نظر شفقت و عنایت خود نموده تقصیرات
 و جرایم ماضیه او را عفو نموده و غبار آنرا از مرآت ضمیر آفتاب نظر بصیرت مرحمت نمود
 فرموده بحضور ممدات دستور خانانی بطلبانند .

پیشانی عفو تسرا بر چین تسلا زد جرم ما

آینه عقی بر هم خورد از زشتی تشنه ها

علاوه ما دولت خوانان دمه وار و شامیم گسه من بعد تا دم حیات اینچنین حرکات
 تا شا بسته و افعال ناپایسته از شهزاده مذکور بظهور نرسد هر گاه یازدهم از محرم
 امیری تا شا پان شود حضور والا ما لك و مختارند پهر سزا که مناسب دانسته نشدیه فرمایند
 چون یاس خواطر پند گمان سکندر شان شاه زمان بر خاطر مبارک مزبور بود با ضرورت و تقصیرات
 نامبرده منظور خاطر اشرف گشت لهذا پند گمان شاه زمان و مختار الله و له و له و له
 مشارالیه را از مقام دهله بحضور انو ر حاضر کرده و بیابوس مشرف و منور کر دانید مکرر
 التماس نمودند که تکمیل قبول شفقت مایان اینست که از راه عنایت و فیض کثرتی
 و شفقت فرموده شهزاده مذکور تسرا فراز فرموده نیابت قنده هارا بسا از زانی
 دارند .

باین امجد های شاخ در شاخ کرم های تو ما را ساخت گستاخ

این معنی نیز بر عیانت خواطر مزبور شاخ کرامی ممدوح منظور نظر آفتاب منظر گشته
 پند گمان شاه موصوف را نیز بقند هار برای نصیحت و فهمایش شهزاده مذکور مقرر فرموده
 عثمان عزیمت را بسمت ستم معطوف گردانیم زیرا که مالیات چند سال سرسختار فیض
 مدار در نزد والیان آن ممالک باقی مانده بود باقتضا آنستکه مالیه و ا جی را تحصیل
 فرموده و سایر ممالک ستم را کرده تا انقضای ایام زمستان نواحی سیچی دیره جات راهم
 از نظر فیض اثر گشترا نیده در اوائل نوروز رونق افروز وارد السکای پشاور خواهیم
 شد تا اجمده سکه انویسکه فرارزد خاطر مبارک شده بود بعناایت ایزدی و تو فیقات
 سرمدی تمامی بوقوع انجا میده هر گاه خبر نبضت را یات غالبیت بد انست اشتها را یات
 مصطفی خان واد نصیر خان بلوچ و ملا فتح خان صاحبکار نامبرده را در احمد شاه باستان
 بوسی مشرف شده به عرض رسانیدند که موافق معمول نسیم خاقان فردوس آشیان سلطان خلد
 آرامگاه انارافه برها نهم غلام باجمیعت دوازده هزار سوار و پیاده در کتاب نصرت
 انتساب حاضر میباشیم و قرابت و صلت صبیبه محمود خان برادر کلان غلام بنام نامی و اسم
 سامی سلاه دودمان دولت و اقبال ولی نعمت و اقرا اسرور شهزاده محمد تیمور نیز ملتمس
 غلام قدویت انتظام است اگر برزاه لطف و کرم پادشاه جمجاه استد عای این غلام هواء
 خواهر قبول فرموده و غلام و اسر فراز فرمایند موجب افتخار غلام و آبادی این عقیدت انجام

تواند بود چون عرض عالیجاه مذکور سراسر مملو از ارادت و تعظیم بر صداقت بود چنان
همایون ماعتس آثارا پذیرا فرموده بعلتهای فخره سراقا و بین الاکران و معتاز بین
الامثال فرمودیم و چنانکه آئین درانیه و رسم بلوچیه بوده شیرینی خوری و فائحه خوانی
بظهور پیوست بعدها و جلال و شجاعت و اقبال روز اول در چمن شیر سرخ عنان نزول
اجلال فرمودیم اما از جای و کلاهی میران سید حضور انور رسیده عرض نمودند که مبلغ
هشت لک روپیه بمر کار قبض مدار عوض مال واجبی ذاعملی کرده میشود حضور اقدس
عزم آنطرف فرمایند چرا که ملک و مال غلامان پایمال لشکر طغرائی خواهد شد چون عدلیه
چند ساه برده آنها بود این وجه فایده مساوی و معادل آن منظور نگشته عرض آنها پذیرا
نفرموده از منزل شیر سرخ عنان عزیمت را بطرف شدو شکار پور معطوف داشته منزل
بمنزل قطع مسافت فرموده در منزل کوچک نزول اجلال نمودیم و چون بمشور شال
و مشک رسیده شد ثانیاً و کلاهی میران سید بمشور و التماس حاضر شده
عرض نمودند که احوال مسافرین و دوا زده اکر و پیوسته
سر کار و الافتاد رسیده میشود امید که منظور نظر قبض اثر گردیده و عزیمت
آنطرف موقوف کرده چرا که افواج بمرامواج وارد آنمک کرده البته تمام املاک باعمال
مساکر صورت مآثر خواهد شد چونکه این مبالغ نیز مساوی مال واجبی چنان ساه
نموده و عذرات آنها از راه قریب و حلیه می نمود لهذا در آنحال عرض آنها منظور خاطر
اشرف نگردیده ریات غالبات همچنان منزل بمنزل کوچ فرما شده و رونق افزا گردیده
زیست بخش گشته به که ملک نصیر خان بلوچ است گردیده عالیجاه محمود خان ولد
صیر خان سابق الذکر با جمله خوانین بلوچیه و دوا زده هزار مقرریه و بیاده های نیزه آزمای
حاضر شده از نظر قبض مظهر گذشته داخل و شامل اردوی معلی گردیدند بوقت انداز
بصر عالیجاه مذکور باتمامی خوانین و معتبرین طایفه بلوچیه بدریایر چهار نداد بختیه بوسی
مکرر شده شرف استعلا پایه سریر خلافت نصیر دریافته پیشکش های بسیار و استیانت
زین و یراق طلا و نقره و شران بادی بدعه هودج های عجیب و اجناس زرین و پشمین و نقره
مسب معمول آبها و اجاد کرام و الامقام خود از نظر کتبیا اثر که رانیده استند عیای
مرحی برای سه چهار بود نمودند که تدارک سواره و بیاده خود هارا بتمام د بده بشرف
و کتاب بصرت انتساب شایانی متفق و به لشکر قیروزی اثر ملحق خواهم شد عرض آنها
بدرود قبول موصوف شده خلعت های فاخره بدعه یک زنجیر قبل با عذاری زرین با عالیجاه
محمود خان مرحمت گردیده و باقی خوانین بلوچیه را بخلعت های فاخره سراقا فرموده
مرخص ساختیم بعد از آنجا کوچ نموده شد چنانچه بمنزل نزد یک دشت که قریب بیست و پنج
از روی آب و آبادی داشت رسیده شد و عالیجاه محمود خان نیز با جمعی سوار و بیاده معموله
متوجه خود رسیده ملحق بمساکر اثر گردیدند از آنجا وقت ظهر کوچ نمودند تمام
شب قطع دشت بی آب کرده وقت صبح بمنزله آب لیکه آب داشت رسیده همچنان کوچ در کوچ
بعد چهاریم ریات غالبات رونق افزای الکبای شکار پور گردید چنانچه بعد چهار
روز و کلاهی میران سید و خوانین مال پور سادات و پیر زادگان را با حضرت کلام الله شریف
تغیج و وسیله خود را ساخته التماس و قدر خوانی بسیار نمودند که ما غلامان رهیت سر کار

تلك يروند و سپر کرده همین دولت این اقتدار میباشیم تصدیق فرقی مبارک قدری از مالیه
مقرری بصفه خبرات دروجه تلامان بخشش فرمایند که مال ملک خود بیجا بر باد نشودیم
ما بقی را بلا قدر و اعمال بخزانه شاهی برسانیم بتدکمان مانظر بر کلام الهی و سادات عالی
درست شفع آورده بودند مبلغ ده لک روپیه بصفه بخشش بخشیده شده و مبلغ بیست لک
روپیه باقی را انبارده گمان از سرخ و سفید بخزانه عامه رسانیده و بیشکشهای موازی ده
راس اسبان بازمین و بران طلا و نقره و تنگک های بند و یار طلا و مینا و شمشیر و تلوار های
قبضه مرصع و تمشه زرین و اجناس اعلی و شران پادی با ساز و غیر آن اسباب که معمول قدیم
آنها بوده هم از نظر کیمیا اثر گذاشته اند و البته بقدر شش لک روپیه بقریبان و خادمان
حضور میاهات دستور نیز بطور ضیافت خدمت نمودند و در آن فرصت و کسلی مرتبه
یا هر ایچ و بیشکش هاوسه زنجیر قبل بجمع اسباب و اسبهای عربی بجمع زرین و بران مرصع
و آرایهای «رواریدو» که خواب و باده و بیکتانه زری و دوپته های دکنی و غیره اجناس واقعه
ایروشمی به طور زیور سعادت ظهور گذرانیدند بعد از منظروری و کسلی مذکور بخلعت های
فاخره شرف نفاذ یافته رخصت انصراف ارزانی گردیدند بعد از آن عذر عزیمت
بطرف دهرجات معطوف گشت هر گاه مرکب دولت و اقبال رونق افزای کوه ... شد
عالمجهاد بهاول خان عباسی ورود مرکب دولت بادشاهی را دروشانی بخش سعادت خود
تصور نموده بک زنجیر قبل و چنانچه راس اسبان بجمع زرین و بران طلا و نقره و مبلغی زر سفید
و سرب و چند دست با زنجیری شران پادی واقعه و اجناس زری و ایر بشمی که روپیه
و مستمری آبا و اجداد آن سادات پشاد بود بدریجه و کسلی فاعده دان و معتمدان عبودیت
سامان به حضور لامع انور گذرانیدند گمان مایون مایون و کپلان را بخلعت های فاخره
مرا فراز فرموده رخصت انصراف ارزانی فرمودند در آن اثنا عرض اشرف اقدس رسانیدند
که در میان دو آب مدوه ملک بهاولخان و کپچی ولیه قطاع الطریقان بسبب و قسور
راهنای و آوردست درازی رعیت آن نواحی را بخلعت متناهی مبدارندقی القور از مصدر عزوجاه
خاقانی امر صادر شد که عالمجهاد خان سردار احمدخان نورزانی و لغورخان قوای زانی بجمع
تعداد سوار چارخو انداز چیده در میان دو آب و بیکستان رفته مردم شرارت پیشه را
تنبیه و تعدی نموده از همان راه خود را بزمه انک رسا بجمع آنچه در تندی امر شود بعمل
آوردند بعد آنکه بتدکمان اشرف اعلی با سیاه نصرت پشاه پیریه غازی نزول اجلال فرمودند
عالمجهاد بهاول خان عرض اشرف رسانید که از عبور اشکر فیروزی اندر در میان دو آب خرابی
بسیار واقع شده حتی که موطنان آنها رو بفرار نهانند و قوم شرارت پیشه و قطاع الطریق
با انکلی نابود و معدوم شدند من بعد تمهیدار عدم وقوع زحمتی و ظهور فتنه و فساد مفسدان
این غلام میباشد اگر پش گمان حضرت خاقان سعادت بیان عفو جرایم آن مردم بشفاعت
کهترین غلام فرمایند و بجا سر بلندی قدوی خواهد بود چرا که رعیت سر کار قبض مدارد
لذا بتایر قبول التماس و عرض بهاول خان فرمان قضا جرایم صادر گشت بدین که سرداران
مشار البهم بجمع اشکر ظفر بیکر از پیریه غازی خان عبور نموده مشرف حضور انور گشتند
و بتدکمان اشرف ما هشت روز برای ایام شریف مبداربان توقف فرموده عنان عزیمت را

بسمت دیره السعدی خان معطوف فرمودند در آنجا و کسلی مالیهاء معهوده شان سدوزانی
حاکم و سردار کبیری دلبه باسلام عتبه فکرت رتبه خائفانی به شرف شده بیشکس هاوندانه
معه مالیات از نظر اشرف که در آنجا بودند و بخلعت های فاخره سر فراز و ممتاز کرد بدند و از آنجا
نیز موکب دولت و اقبال منزل بمنزل کوچ نموده رونق افزای کسرت دلایی شده سبادت
پناه قضات دستگاه سرمدی ناشی دارالسلطنه کابل که بر کباب نصرت مع آب اشرف
حاضر بود برای سیر و تماشا کیان تمک از حضور انور و غصت خواسته دستوری یافت اتفاقا
در آنجا یافته قطاع الطریقان ملائی شده آن نیکبخت را بشهادت رسانیدند چون بندگان
اشرف مابعد نماز ظهر بدو انعامه مبارکه تشریف فرما شد بمواقعه شهادت قاضی موصوف را
بسمع اشرف رسانیدند بندگان اشرف مابلا تحمل فرمودند هر که در کبان تمک رفت تمک شد
اخیر در همانوقت بمالیهاء معهوده شریف خان شیطیکسی امر شد که یکپزار سوار همراه
برده اطراف و جوانب دزدان را احاطه نموده دزدان را واجب الاتقان گردد و احتمام
مالا کسلام نمود باوجود آنکه طایفه وزیری نیز با قطاع الطریقان متفق شده آماده جنگ
شدند مگر بمالیهاء موصوف از روی عتباری و کاردانی اکثر قطاع الطریقان را بقتل
رسانید و سرهای آنها را بریده و بعضی را اسیر دستگیر کرده بمشور انور حاضر آورد
ناگهان در سرهای مقتولان نظر بندگان اشرف مابرسر معهوده خان نامی که سابق ازین
جهت بلای راه از وزیری بر کباب بندگان ما شده بود افتاده شناخته تاسف بسیار نمودیم
بنا بر آن سراورا در شال پیچیده بسمه مبالغه زور سرخ بخت او فرستاده و سر او را طلبا نیده
بعواطف جلیله خیر وانی متعاقب ساخته خلعت و جای یکسیر مستوری عنایت کسرده شد چون
قطاع الطریقان که بانی میانی شرو فساد بودند بمزای اعمال خود عاریتیده باقی اسیران مرحض
و مغضی فرموده که کتبه دولت و اقبال منزل بمنزل کوچ نموده رونق افزای بشاور شدیم
مقارن آنحال عرایض مردمان خطه کشمیر بمشور بندگان سکه سرشان رسیده بر دای
و تعدی حاکم آنجا بسمع فسیه رسانیدند از آنجا که از ابتدای جلوس بر اورنگ جهان
بانی و آغا زنتیت بر سر بر کسشور ستانی بر مرآت ضمیر مهتر نظیر انور و خواطر خطیر
شیا کسیر انطرباع پذیرا تر اقل عالم فیس و استفاذه کبر الهمامات معالم انس است منطبع
و منقش است که مطلوب از سلطنت و حکمرانی و ایهت و کشور کشائی آنست که هیچوقت اغراض
نفسانی خود را منظور نداشته هواره در انتظام جهان و التیام جهانیان کوشند و بیوسته در
تقدیم مراسم شایانی و لوازم یاسبانی یردازند زیرا که متفق علیه علما و حکما است که مقصود
از سلطنت پرورش رعیت و وصول رشای حضرت داور متعال است نه جمع آوری مال و منال
مراد از اینست حراست خلق است وصول به دولت و عنایت ربانی نه تبدیل محفوظ
قانی و لذات جسمانی .

سلطنت خیمه ایست پس موزون	کش بود را سنی و عمل ستون
کسر نباشد ستون خیمه بجای	چون بود خیمه بیستون بر پای
یارب این خیمه سعادت منهد	زین ستون تا به شربسا د بلند

فی الجمله چون عید الله خان حاکم کشمیر شیوه انصاف بازبردستان آن دیار مرمری تمیذ داشت
و مالیات چندین ساله بر کواشرف رسانیده بود لهذا در مرات خواطر حق یستد چنان جلوه

ظهور نمود که نخستین رقم مبارک هوش افرا که محتوی بر هدایت آن گمراه و مشتعل بر نصیحت
آن خود خواہ باشد صورت اصداد و سمت انتشار ید برد اگر برهنه و بی عقل سلیم و بیعت
راستی تقویم آئین اطاعت و فرمان برداری را بپشتنهاد همت خود ساخته و دست ظلم و جور
از رعایا و برابرا کوتاہ نموده مالیه واجبی را بحضور سعادت ظهور رساند بهتر و موجب ابقای
نیابت او خواهد گردید و اگر از ناسماعتی بقت نافرجام گوش امر نبوش نهاشت آن ولایت
را یکی از غلامان فرمان پذیر عتایت خواهم فرمود غرض آنجه از لطایف حقایق رحمانی و شرایف
دقایق پر دانی بر خواطر عامر پندگان ما پرنو ظهور یافته بود فرمان فضا جریان زیب
پذیرفته بانضمام محصلان سرکار قبض مدار بنام حاکم مذکور شرف اصداد یافت از آنجا
که گوش راستی شو و چشم حق بین او را تقدیر کرو و کور گردانید و ورود فرمان همت ایت
نشان و غلامان جلالت بنیان داسهل بنداشته و داستان مالیه را افسانه انگاشته از شراب مستی
خود کامی سر و شندی از دست داده بدار و مدار ظاهری برداشته در رساندن مالیه اعمال
و تکسائل و زید در آن حال عالیجاء مقرب الشان سرمد خان مختار السدوله
بحضور انور عرش رسا گردید که اگر غلام را امر شود البته بتائیدات الهی و اقبال عدو مال
پادشاهی ولایت کشمیر را با سهل الوجود در حبه تصرف پندگان همایون آورده عبدالله خان
پندگان را دستگیر نموده بحضور ی انور خواهم آورد بعد نوعی که اقتضای خواطر اقدس
باشد تجویز سزا در حق آن ناسرا بفرمانند تا عبرت دیگران نصیحت پیر و جوان گسرد
پندگان اشرف معروضه او را مقرون با جابت فسر موده امر نمودیم که بعد از رونق بخشی
دار السلطنه کابل بندوبست این امر کرده خواهد شد چون از نوروز يك ماه گذشته بود
و هوای پشاور روز بروز در گرمی و ترقی بود پنا پیران اراده کوچ نموده در ساعت سعید پست
دار السلطنه کابل نهضت فرما گردیده منزل به منزل طی مراحل فرموده رونق افزای دار السلطنه
مذکور شدیم لشکرا یلات و طایفه درانی و غلزان و هزاره که از مدت یکسال تبع راه ورنج
سفر کشیده بر کتب تفاخر انتساب حاضر بودند همه را رخصت ارزانی شد که مدت دوسه ماه
ایام بهار را بختهای خود رفته آرام کرده بعد اقباضی مدت مذکور بحضور پرنور حاضر
گردند پندگان ما با جمعی از مقربان بساط انبساط برای وصول تفریح مزاج و تقویت طبع
راحت امتزاج که اندک ناخوشی همداشت بسیر شکر دره از هت پرورده که با غلهای خوب
و آب و هوای مرقوب و کوه پایهای خوش هوا و مکان های دلکش و نهرهای روان بهر طرف
و هر جا جاری داشت تشریف فرما شده بر مظاهر قدرت کماله ایزدی چشم عبرت بین و دیده
دور بین می کشودیم فرضیکه ایام شدت گرما را آنجا بغوشی و گرمی گذرانیده شد الحمد لله
ناخوشی و کراتی که در طبیعت بود بمنایات ایزدی زایل و صحت و عافیت مزاج بکمال حاصل شد
بعد از آن عتات موبک دولت و اقبال بفضل و افضال قادر ذوالجلال نهضت فرمای دار السلطنه
کابل گردید چون مقدمه تسخیر کشمیر بپشتنهاد خواطر بود لهذا بتاسانچی باشی امر و مقرر شد که
محصلان و تاسانچی بان بدستور از حضور جهة جمع آوری لشکر درانی و غلزان و ایلات نواحی
احمد شاهی و غلام خانه فند هاری مامور شد باستعمال بحضور اقدس حاضر سازند و بجهت
لشکر پشاور و ترکلانی و باجویری و ختک و از بابیان پشاور نیز ارقام مبارک شرف نفاذ یافت که
جمع آوری لشکر خود را نموده حاضر بحضور گردند

وقایع سیزدهم فرستادن عالیجاه مختار الدوله جهت تسخیر خطه کشمیر

از حضور پرنور

صورت این وقایع چنان است که عالیجاه شیرمحمد خان پامیزائی مختارالدوله را غلبت
فاخره نیابت کشمیر مرحمت نموده سرافرازی ساخته هشت هزار مردم ایلات نواحی را نیز
با او مأمور نموده بهم کشمیر مرخص فرمودیم. مقارن اینحال بهاطار مبارک معمم شد که
اگر موسم زمستانرا در پشاور گذرانیده شود از ورود موکب دولت واقبال دران ناحیه
الیه تقویت واغاثت مختار الدوله نزدیکی و آسایش بود. کواپب از اخبارات کشمیر نیز
برودی بحضور سعادت ظهور خواهد رسید چنانچه به نیایات ایزدی آنچه پیشتهای خواطر
مبارک شده بی تفاوت بوقوع انجامید ابتدا ثواب دعایون ما از کابل کوچ نموده وطنی
منازل و قطع مراحل نموده رونق افزای پشاور شدیم هرگاه مختار الدوله بمظفر آباد
رسید عبدالله خان حاکم کشمیر از روی یقی و عناد سنگر ها در کشار دریای مظفرآباد
و پیاده تفنگچی عالیجاه نشانیده بنسبست حفاظت و حراست چنان مستحکم نموده که از دریای
مدکود احدی را امکان عبور ننگین داشته بود مختارالدوله بپورود آنجا هیچ اندیشه از تلاطم
امواج دریایانه نموده و باران کبلوله را که از سنگر ها می بارید همه را گذر بزی ایام بهادر
تصور کرده نخست بمحل العین غایت الهی زده باجمه افواج ظفرامواج دریادرآمده کسی را
که اجل فرا رسیده بود کشته و خسته شده بدریا رفت و باقی بهمت و سلامت از دریا عبور
نموده نجات یافته بمحل الهی واقبال عدو مال پادشاهی پشنگر های مخالفان رسیده دست
پشمیر کردند پیاده های سنگر از انواع اینمقدمه چاره کنار را بر خود معذوم و منحصر
دیده خود را بیکره سار کشید و فرار اختیار کردند و اکثری کشته و خسته شمشیر دلاوران
تبهتن توان و نبرد آزمایان معرکه ناموشان گردیدند چنانچه بمقتل داور بی مثال و بمن اقبال
عدو مال مظفرآباد در تصرف اوایای دولت ابد اتصال در آمد عالیجاه مختارالدوله کواپب
این فتح و فیروزی و لطایف این نصرت دیهروزی را بحضور اشرف معروض داشته خود جلو
انداز و روانه کشمیر شد اگرچه شدت سرمای زمستان و طغیان برف و یباران بسود از
مظفر آباد تا کشمیر همه کریه و کوه و راه های ناساخته و پسر خلل مینمود اما آنهمه
شاید وسعوت را با وجود گرانی و کربابی غم دیده و کشیده بکمال استقامت و استقلال داخل
در کشته سون پر شده دو روز آنجا مقام نمودند عبدالله خان بالاشکر سواره و پیاده خود
آراسته و پیراسته گشته به مقابله رسید و فی مابین عسکری معرکه چنیک و جدان و قتل و قتل
برپا شد حتی که غلامان جان نثار و سپاهیان نصرت شعار دست به شمشیر کرده دادرمانگی
و دلاوری دادند چنانچه در اشکر عبدالله خان شکست فزایش افتاد در آنحال عبدالله خان
افواج خود را برهم و شکسته و بهت دژ را بر کشته یافت از میدان فرار نموده دربر کشته دیگر که
قلعه مستحکم برای چنین روز ساخته داخل شده محصور ساخت عالیجاه مختارالدوله با همان
استوار و ثواب و خمیساره های آتشبار اطراف قلعه مذکور را مانند انگشتی محاسره
کرده مکانات و آبادی آنرا بضرب کبلوله اندازی مسمار و قلعه گیان را از تاب و طافه
ناچار کرد ابتدا عبدالله خان در عرصه چند روز بهار شد درد کاهلاک گردید مختارالدوله

۴۱۵

عریضه بشارت ترجمه فتح کشمیر و هلاک پادشاه خان اسیر سرینجه تقدیر را مشروطاً بخدمت
همایون ما عرضه داشت نموده که بندگان اقدس مالک و مختارند الحال ریاست و حکومت
خطه کشمیر را بهربك از غلامان حضور که ارشاد شود تسلیم نموده غلام بقدر مویس مشرف
میگردند بندگان همایون ما نظر بالعرف و اعطاف خود یوا که (۱۰۰۰) خدمت قدویانه
در باب مختار الله و له منظور نظر قبض اثر بود امر فرمودند که رقم نیابت مبارک بدعه
خلعت سراقازی بنام عضد محمد خان ولد مختار الدوله صادر گردد که نامبرده را بهحکومت
سراسر از نموده خود مختار الدوله پر کتاب نصرت انتساب حاضر شود که نهضت و ایات
بسمت قندهار جهت المدافع و انتظام شهزاده کامران مصمم و بانجام است .

وقایع چهاردهم آمدن شهزاده کامران باغواي بعضی

مفسدین بمثل فتح خان از فرام غارم قندهار گردیده و با شهزاده قیصر
جنگ نمودن و شکست خوردن شهزاده قیصر

سوانح این وقایع چنانست که چون شهزاده کامران باغواي بعضی مفسدین مثل فتح خان
و غیره خوانین درانی از فرام غارم تسخیر نموده بنامه قندهار بر افواج شهزاده قیصر که
متعین قندهار بودند اب ماده آنها را شکست داده داخل قندهار گردید و این خبر بجمع
همایون ما رسید پس از آن بشارت عیال و ایات را بسمت
دار السلطنه کابل معطوف گردانید و حکوچ قیصر مودیم منزل اول در تسویب
نزول اجلال یافته چند یوم اقامت آن منزل اختیار فرموده برای مختار الدوله علی التواتر
دستخطهای مبارک شرف صدور یافت که باستعجال بحضور بر نور مشرف گردد که هم
نهضت دارالقرار قندهار مصمم و بانجام است بعد از آن منزل بمنزل کوچ نمود و رونق افزای
جلال آباد باغ نیمه شدیم از آنجا که مختار الدوله بغیال باطله از خودش شهزاده کامران
بر همی سلطنت خداداد را تصور نموده درین تساهل ایوب نمای بقای ریاست کشمیر
بروی خاطر خود می گشتود که باوجود دستخطهای مبارک ارقام متواتر در باب شرفیابی
حضور تاخیر میشود متعجل آن شده صرف بامید خدا نصرت کرج فرموده رونق افزای
دار السلطنه کابل گردیدند چند روز تحمل نمود و توفیق فرموده بلا تحمل بسمت قندهار
کوچ فرما شدیم منزل اول دردمه زنیک واقع شد چنانچه چند یوم در آنجا بجهة جمع آوری
لشکر توقف اختیار فرموده هم از آنجا سردار احمد خان درانی نورزائی را بخلعت فاخره
سراقاز فرموده باستیجات سواره پیش تر اول عساکر نصرت مائمه مقرر فرمودیم که پیوسته
دو منزل از اردوی معالی پیش پیش برود بعد از آن بندگان ما ازدمه زنیک کوچ کرده
بعد از انقطاع منزل و مراحل وارد السکائی غزاین شدیم در آنجا هم بر برای حصول قبوض
بر کسات زیارات متبر که اولیای کرام و استمداد از ارواح کرامت انجام آن مقربان حضرت
ذوالجلال والا کرام ده یوم دیگر اتفاق موکب سعادت کوکب انجام احتشام چون عالیجاه
سردار احمد خان نیز در منزل فرم باغ متوقف بود پس از آن بمرتقوت و کدک او عالیجاه
محمد اکبرم خان امین الملک و سردار غفور خان فوغل زائی را از حضور ساطع النور

با پنج هزار سوار دیگر مرخص و مأمور فرمودیم هر گاه خوانین مذکور سردار احمدخان
 ملحق شدند و غیر جمعیت آنسر این اجتماع بقندهار بشهراده کامران تا بقندهار رسید
 شهراده کامران تاب اقامت و توانائی را بخود ندیده ناچار رویقرار بقعه فرام قرار
 اختیار کرد متصل ظهور اینحال خسته مال نصرت اتصال عراض مقرب الخاقان سردار
 احمدخان و محمد اکرم خان امین الملک را نیز بحضور برآورد گذرانیدند عریضه داشت نموده
 بودند که شهراده کامران بمجرد اجتماع خبر نهضت راپات غالبیت تاب اقامت بقابل
 سیاه نصرت ینا بخود ندیده و قرار را رونق کار و غنیمت روزگار ینداشته گریخته
 در فرام قرار گرفته است ثواب هدایون مایه اشتها این فتح و فیروزی چون منزل بمنزل
 کوچ فرموده داخل شهر صفا گردیدند عریضه شهراده قیصر را بحضور تغا بر دستور
 بدینمضمون گذرانیدند که بتخویف بعضی مغالین متوا هم شده ینا هزار قبض آثار
 ملائور محمد آورده امیدوار عفو گریست که یندگان اشرف از برای خدا و تصدق فرقی مبارک
 نصیر و خطبات غلام را عفو فرمایند یندگان ما یند پیروی و ترحم گسری عالیجاهان
 محمد اکرم خان سردار احمدخان را فرستاده مقرر فرمودند که شهراده قیصر را بحضور
 انور حاضر سازند چون یندگان اشرف ما رونق افزای قندهار شدند سردارین مأمورین
 شهراده قیصر را بحضور باهر انور حاضر آوردند بعد از عفو جرایم و تسلی و تشفی غنایات
 مدام مقرر شان شده که همیشه در رکاب نصرت انتساب حاضر بوده مورد تملقات باشد
 اگر چه جناب عالی ثواب یعنی والده صاحب و برادر بجان برابر سکنند شان شاه زمان
 پیوسته باصرار التماس و التماس میشودند که شهراده مذکور را بحسبکومت قندهار سرافراز
 فرمایند ینسکه بملاحظه آنکه قندهار ملک درانی است و شهراده مذکور خورده سال میباشد
 مبادا باز او را از جاده صواب منحرف ساخته مستعد بشی فساد و مرشکب سرکشی و هتاد
 سازند لهذا در آجال هذرات آنحضرات را متافعی مصلحت و صواب دید مأمور دارالسلطنه
 کابلی فرموده شد در آن اثنا عالیجاه محمد اکرم خان و غیره خوانین درانی بعرض اشرف
 رسانیدند که در هنگام که قتیح خان از کابل از خدمت اشرف هدایون باغیوی سو قسمت
 و شومی طالع روگردان گشته و فراری شده الحال از شامت افعال و نیکوکاری و خود گامی
 درید و آواره بهر رو بر میگردد و در مسکافات تقصیرات و جرایم خود سرگشته بادیده
 غریب و گریه میباشد و نقوش ندامت این غرامت چون حروف سرنوشت و داغ ملامت
 از ناصبه احوال و صورت حال او هویدا گشته لهذا التذایب عفو انعام عام اعتصام بهر وفاقای
 یندگان فک احتشام نموده امیدوار فضل و احسان بیگران میباشد چرا که در ظل رافت
 پادشاهی غاس و عام چه دشمن ناکام چه دوست خجسته انجام ماه و سال و صبح و شام
 بهره اندوز و شاد گامند .

ادبیم زمین سفره عام اوست درین خوان بقما چه دشمن چه دوست
 هر گاه از غنایات بیغایت شهنشاهی تقصیرات او صورت پذیر عفو باشد یندگان اشرف
 او را بحضور حاضر میسازند عریضه قتیح خان در آن اثنا متضمن بالوف افتخار و زاری
 و مشتهل بر صنوف و انکسار و خاکساری بملاحظه اقدس اشرف در آورند که غلام خان هزاره
 دولت ابد مدت یندگان ظل الهی است اگر عفو تقصیرات کترین منظور نظر توفیق انور

گشته طلب حضور شود من بعد هر گنی بیجا ازین روسیاه بر گناه بظهور نخواهد پیوست
و در صورت خلاف سرو ناموس و اموال و اوس غلام با اختیار باد شاه است از آنجا که پاس
خاطر امین الملک و خدمتهای او بقاییت منظور نظر سعادت ظهور بند گمان مسا بود بنابر
وقود بر انتاس او عفو تقصیرات فتح خان نموده باختصار او امر شد چون نامبرده در حدود
کر شک میبود لهذا امین الملک برای عرصه چند یوم شرف ترخیص حاصل نموده نامبرده
را باسلام عتبه فلک رتبه خاقانی مشرف گردانید چنانچه نامبرده بعد وصول دولت خاکبوسی
عتبه فلک دستور باعطای مناسب آبا و اجداد از حضور مباحثات ظهور مقتدر و مسرور گردید
بعد بند گمان اشرف مادیگر در قندهار اقامت داشته برای انتظام مالی و ملکی و بنسبست
رعایای قوم درانی و غلزان سلالة دودمان سعادت و خجسته اختری از جهندی شهرزاده
محمود یونس را حاکم و میر علم خان نورزائی را به نیابت آن سعادت مند در قندهار گذاشته
عنان عزیمت را به سمت سند و شکار پور معطوف فرمودند درین اثنا قصد از سمت کابل
بمحمود رسید عرایش خوانین آنجا را بدینضمون از نظر اشرف گذرانیدند که بند گمان شاه
محمود و باقی شهراد گمان مجوسین قلعه بالا حصار چنانچه شان خان مستحق بقا لا حصار را
باغوائی میر واعظ بهانه کاری در نزد خود طلبانیده در حالت غفلت بقتل رسانیدند دروازه
هارا کشوده هر یک به اطراف و اکناف منتشر شدند بلکه مدت سه روز شاه محمود و سه شیب
در شهر کابل متواری بود آخر الامر بصواب دید بعضی از راه هزاره جاسات بطرف
دارلرغافرا قرار کرد مگر باقی شهزادگان را دولتخواهان سر کار فیضدار بساحسین
اطوار گرفتار نموده باز در بالا حصار مجوس نمودند بند گمان اشرف مایه از دریافت
این سوانح اعظم خان پیشخدمت را از حضور تهاجر ظهور بهیست مستعطفی شهزاد گمان
و قلعه داری بالا حصار سرافراز و مامور کابل نموده آنان را بات عالیات را بطرف سند
شکار پور معطوف فرمودند هر گمان موکب دولت و اقبال بعد باوچستان روق افروز شد
عالیخان میر محمود خان ولدان میر نصیر خان مرحوم و عصمت پشائی مایه بهیست افواج
باوچیه بدستور قدیم و آئین قوم از سواره و پیاده جوار بهتقبل رکاب نصرت انتساب
سرکار ذوالاقدار حاضر شده پیش کشهای معموله مستمره شویش را از نظر مبارک
گذرانیدند بند گمان همایون مانیر الطاف و اشفاق خسروانه دربار آنها بهتقبل داشته
هر یک را بخدمتهای فاخره و عالیات متواقره سرافراز و ممتاز فرمودند الکنای شکار پور
مقیم بارگما سپهر اشتباه گردید خوانین سبندیه نیز بدست وادی مالیات مقسری بهیست
بیشکتهای معموله و هدایات مستمری بحضور پرتورزییده و مصروف ادای مالیات و جاسی
گردیدند.

وقایع پانزدهم سر افراز فرمودن بند گمان همایون ماشهرا ده

قیصر را به نیابت دار السلطنت کابل آمدن مختار الدوله از کشمیر و شهزاده قیصر
را بیانی نمودن.

سوانح این وقایع چنان است که بند گمان سکندر شان دارا در پان شاه زمان در حق
شهزاده قیصر سابقا سفارش قندهار فرموده بودند بنابر مصلحت وقت امر بهم رکاب بودندش

تقدیر یافته بود آذربایجان خاطر بندگمان مرصوف شهنشاه مذکور را مشغول مواظف و اشفاق
فرموده درین سفر نصرت اثر او را به نیابت دارالسلطانه کابل سر افراز نموده بداندست
مرخص فرمودیم چون شهنشاه مذکور وارد کابل گردید مختارالدوله عطا محمد خان ولد
خود را به حکومت گسیختن داشته خود عازم رکناپ نصرت انتساب خاقانی گردیده نیز وارد
کابل شده بنابر تهم حسدی که از تقرب محمد اکرم خان امین الملک در مرز ده دل میباشست
و هم بهوای نفس خدیس اغوی تیلیس ابلیس به صلاح بعضی فتنه جو بان عرصه سلطنت و به
شواهان دولت آمد مدت که هر یک بادهای باطل تمنای لاطایل خویش را ازین حرکات
معتوم البزکات شاید و حاصل میبنداشت شهنشاه قبصر را بهای ساخته بنیای
مستحاضا لغت میر پناهنده خواجده محمد خان درانی فوق قل زانسی
را با بعضی خوانین و لشکر (۱۰۰۰) سرکاری بنابر نصرف الیکای پشاور روانه ساخت چون
بندگمان ما در هنگام نهضت دارالسلطانه کابل حرم معتبر را بناچند نفر خواص معتبر
در پشاور گذاشته و عاقلها گیلستان خان اچکزائی را به حکومت و نیابت سرافراز فرموده
بودیم لهذا هرگاه خبر عزیمت شهنشاه قبصر و قساد مختارالدوله برگشته اختر و خواجده خان
پناخوانین دیگر به گیلستان خان و دیگر خوانان دولت آمد مدست زسید مصلحت چنان
دیدند که خوانین خبری را مکه معتد و دولت خواص سرکار پادشاهی میباشند طلب داشته
بصواب دید و اتفاق آنها اهالی حرم معتبر را بهجوره خیر بفرستم بسیار بها و بهتر است
که ناموس پادشاه از تشبیه و قرار در امان باشد چنانچه موافق اندیشه صواب پیشه خود
سرانجام تمام مرام نموده کواپف آنجا تسی را مشروحا بحضور اشرف افندس عرضداشت
نمودند در هنگام که بندگمان اشرف ما از شکاربور و سندن مالیات واجبی را از میران
تحصیل فرموده رونق افزای دیره غازی خان بودند و فاصدی سرکاری معه هرایش
گیلستان خان اچکزائی و باقی معتبرین بخدمت مبارک رسیده سکواپف معروضه آنها
مفصلا حالی رای عالم آرای گردانید فتح خان پناه به مجرد استماع این واقعه بی نیاد
باز از خیانت فطرتی و دیانت ذاتی بتقاضای بدکبشی و هوای کونه اندیشی خود پادسته
بار کزائی از اردوی معلی کرخت باوجود اینکه اشفاق و الطاف که بندگمان اشرف
ما در بهره آن ناسزا منظور و کوارا داشتند یعنی باوجودیکه از احمدشاهی تا ورود
دیره غازی خان مبلغ سه اک رویه در وجه او بطریق امداد عنایت و ارزانی داشته بودند
بعادت اصلی و صورت جلی او هیچ صورت صلاحی و سیرت فلاحی مترتب نگردید قرار
نمود.

پرنو نیکان نگیرد آنکه پشادش به است

تربیت ناهل را چون کرد سان برگشته است

از آنجا که تفضلات سمرمدی پیوسته شامل حال و کافل احوال بندگمان مابود در وقوع
مکروهات هرگز غبار اندیشه پیرامون خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تنویر نگردید بلکه
دومنزول را یک شمرده بهر صه قریب رونق افزای کوهات گردیده بهکشت در آنجا اقامت
ورزیده روز دوم بهشتکام نماز ظهر بهاء و جلال و حشمت و اقبال و دو مال در قریه متبئی
که ده گروهی پشاور حد طایفه مهمند است زینت افروز شدیم از استماع خبر نزول موکب

دولت و اقبال خواجہ محمد خان و بعضی خان یامیزاں ی و فیض اللہ خان کہ وارد الکئی
پشاور شدہ بودند تاب اقامت نیاوردہ چون ادبیاراجوست پشاور خود رو بفرار نہادہ ملحق
بہ مختار شدند نامیردہ ہمہ رکاب شہزادہ فیض الکابیل بہ سرعت تام جاو اندازہ عزم
تسخیر کابل بود در منزل شب قدر کہ حدود دو آہ است رسیدہ مبعوض است کہ از دو آہ
عبور کردہ داخل پشاور شوند لیکن بعد از نتوانستند لہذا در شب قدر اقامت داشتند کہ
خواجہ محمد خان و بعضی خان و دیگر فراریان شاہ چون فال ژوال با استقبال رسیدند
علاوہ بر ہمہ بد اقبال خان بوقت پاس اخیر شب فال بجاء صحبت خان قوفازان ی با غلام خانہ
پشاور واریان غلیل و ہمہ از لشکر خواجہ محمد خان مفرور شدہ باشند پاکستان
بوسی دربار فیضدار خان ملحق گردیدہ کیفیت فرار شدن خواجہ محمد خان و باقی
خوانین و رویداد آمدن مختار السولہ و رسیدن بہ منزل شب قدر مواد مشروحاً بہرہ اشرف
رسانیدند کہ از پیش گاہ دولت جاوید بہ بیان عالیجاہ صحبت خان و ہمراہانش با لطف
و اشفاق گوناگون سرافراز ساختہ بتوازش و خلاق قاخرہ معزاز گیر دیدند روز دوم
ہند گمان مانا با بعد را بدر گاہ ایزد یکتا اداساختہ و توفیق و احاطت از جناب قاضی
الاحکامات العاج واستعا نمودہ دیدہ رکاب دایم نور اقدام نصرت انجام منور ساختہ بر تہجد
تام و شکر و مالا کلام در عنایتکام نصف النہار داخل الکئی پشاور گردیدہ و بر سواری
از شہر گذشتہ در کنار دریا بر گذر شاہ عالم کہ فاصلہ بہ چهار کسروہ از شہر واقع
است نزول اجلال فرمودیم چون مابین عسکرین دو دریا حایل بودند و دریای دو آہ بہ بیاعت
طہران آب پایاب نداشت چرا کہ از فصل نوروز یکسہ گذشتہ بود لہذا ہند گمان ماش
روز در آجا توقف فرمودہ بچہ اینکہ مختار العزیز غلام و خدمتکار سر کنار است
و خدمتہای او بیستہ منظور نظر فقہ منظر ہند گمان اشرف ما بود از آنکہ در بحال بوسوسہ
شیطانی از شاہ راہ عقیدت منحرف گشتہ چاہد بقاوت و کبرای می بیود اغراض نظر نمودہ
و خواطر مبارک راجع فرمودہ در آن فرصت بوعظ و نصیحت و صلاح و ہدایت مکرر پرداختہ
شد کہ شاید از کردار و رفتار ناپیکار خود پشیمان و تادم شدہ بعضی لامع النور رجوع
نمایند مگر از بیاعت کم نصیبی کم شنیدہ بر کسج رفتاری بیشتر اغیز و
اداجاء القدر علی البصر و انجاء القضاء شاق القضاء چون حکم قضایم بود اعمی و اسم گشت
و قزای روح اغرای عفو و عسایت ما بر او نیک نمودہ روز جمعہ بوقت عصر یا کسروہ بدر گاہ
و جماعہ برگشتہ و شراز گذر شب قدر عبور نمودہ بعد طایفہ خلیل منزل گذرید ہند گمان
اشرف مابین از گذر شاہ عالم کوچ نمودہ متصل کسوت جعفر خان نزول اجلال فرمودیم
چون روز دوم آفتاب عالم تاب علم چہاںگیری بر افراخت صفوف جدال و قتال عسکرین از
جانبین آراستہ و دلاوران طرفین بہ ادای خصم انگیزی و دشمن کشی پیراستہ بدر کہ
میدان رسیدہ ہر یک داد داری و مراد جوانمردی دادہ صفحہ عرصہ کبار زار از شرب
شہر آبدار شکستہ گذار از آن طرف خواجہ محمد خان سردار لشکر مخالف
پانچہ نفر خوانین یکدل و موافق بہر طرف کہ روی می آورد لشکر را منسلح ساختہ از

گشته باشند حامی انداخت بعضی افواج پندگهان ما از قوم خلیل و مهمند و غلامخانه پشاور
بودند تا بمقابل آنها را نیاوردند و بفرار نهادند حتی که در میدان معرکه آمدی نمائند
نمایان سواری مردم درانی مثل مددخان اسد قزاقی و محمد اعظم خان اساقهی پشاشی
و محمد اکبرم خان امین الدک و لغورخان قوغل زائی که به دستها و نشانهای خود استوار
و پایدار در کتاب اشرف حاضر بودند این نیازمند پناوگاه الهی انکسایست ایزدی
نمودند بنایند نفر پیشقدمت و غلامان صادق القسویت بیکمال استقامت در مقابل آن نیک
خرامان ایستاد منتظر زاریت ایزدی میبودم که ناگهان خواجه محمدخان اجل گرفته نمیکهرام
بمقابل پندگهان اشرف ماحله نمود خواست ناپیش دستی نماید پندگهان ماشید بر دوات
و چابک و نیز ساختند و شمشیر نیز بر فرق گرفته و نیزش انداختند از آنجا که آن نمیکهرام
بر کشته زود و چهار آتینه در بر داشت ضربت شمشیر بر او اثر نکرد پناو دیگر حمله آورد
بمقابل تیرا جل رسید پندگهان حاجان سلامت برد مقارن آنجا بر پیشقدمان شاس که
منتظر حکم غور خنداس بودند حکم شد که این نمیکهرام بدو چار را بر زید غلام عبودیت
آتشکده بی توان و در رنگ آتش ماشه چندی بگشت دادند ناگهان گلوله تیرا الهی
رسیده بر کشته آتش رسیده همینکه به قدم بر گشته بود از شرب زمین بروی زمین افتاده
هلاک شد عالیجاه نیکو خان خواجه سرای فولر آفاسی رفته اسب و بر برای او را کشیده سر بر
شودش را بریده به حضور معذرت دستور آورد از گوشه دیگر که به مختار البو له با برادران
و اقوام افراجم خود مقابل پنددار مددخان و اعظم خان اساقهی باشی شده بود امیرد گهان
بنو فیک الهی چار عریک را ساخته و سر بریده بهک مدات انداختن و حاجان میر احمدخان
برادر مختار البو له میر گشته بزخم شمشیر مقتول گردید زهی کلام صدق انتظام یعنی
حسد یست شمشیر بسف حضرت سید الانام علیه صلوات و الاسلامه من
حفر پشراخیه فقد وضع فیه شه الامد که همگی نمیکهرامان و جمعی مفسدان بمقتولیت
اعمال خود گرفتار شده هلاک گردیدند و بد خواهان دولت دران مدت از بی و معذالت
بر ذخیره ذات و خوا ری حاصل نبرده و جز مایه اندامت و بی اعتباری چیزی نیافته بودند
فی الجمله شهزاده قیصر از مشاهده کارزار از تاب و فرار و طاعت نیافته بسمت کابل فرار
نمود و پندگهان اشرف ما بتائیدات الهی با وصول فتنج و غیر و زی و وصول اسوارع بهجت
و پیروزی نمود داخل دولت سرای بالا حصار پشاور شدند چند یوم در آنجا اقامت فرموده
اگر چه در خاطر خطیر مصالحت بشو بسمت کشمیر مقدم بود مگر به لاطله آنکه شهزاده قیصر
شکست خورده بسمت کابل رفته بود عنان عربیت را به طرف کابل معطوف فرمائیم
پنا بران مقسمه کشمیر را موقوف ساخته را پنا غالبات را بسمت کابل معطوف فرمودیم

وقایع شانزدهم رسیدن رایات عالیات بکابل و آوردن شهزاده قیصر را

چون موکب دولت و اقبال باجاه و جلال رونق افزای کابل بد شد بهر فی اشرف
رسانیدند که شهزاده قیصر از فور و اومه مواخذه بد کردا دیهای خود بیکش بکابل
مانده و میر واعظ را دیده به صلحت او بسمت کرهستان فرار شده وقت پندگهان اشرف
ما بعضی خوابین را از حضور مقرر فرمودند که شهزاده قیصر را دلالتا موده به حضور آرند

حاصل آنکه امیرده را دلاسانموده بحضور قبض کتجور حاضر کردند بنشدگان
ما مکرر تقصیرات او را معاف فرموده مقرر فرمودند که بیوسته بهمه اوقات شهر را ده
مذکور در رکاب نصرت انتساب حاضر باشد و من بعد بحکومت و نایبت هیچکدام تنها
باو سیرد و قرار نگیرد تا عبرت او و دیگر شهر را بگمان باشد شاه محمود که از بالا حصار
کابل فراری شده از راه هزاره جات بفرار رفته بود مدت پنجسال در آنجا اقامت داشته
و فتح خان که از خدمت همایون ما از دیر غازیخان فرار نموده در حدود قندهار رفت
چون که نزدیک قندهار رسید میر علم خان جهة خیر خواهی سرکار قبض مدار نامبرده
را دلاسانموده نزد خود نگاهداشت تا به اطراف واکناف ولایت و جوانب دیگر رفته
موجب خلل و بیاضت قصاد نباشد نامبرده چند روز بعد بمشغول گذرانیده عاقبت الامر در برده
شهراده یونی را با قسان و افسون غلامانده از میر علم خان روگردان ساخته و معصیت
و صداقت خود از راه غیبت و حمله گشتی بمرجعه شهراده مذکور بشیوت رسانید که در خانه
خود مقبلا شاه محمود را طلبداشت هرگاه میر علم خان این حال پراختلال را مطلع شد
فرست کار را معصوم و تدبیر خویش را از مدافعه آزار آن معصوم یافته لاجار باجمعت
سوار و پیاده خوبشرا از مدافعه بقلمه مالتوف روانه گردید و فتح خان میدان را خالی از
خلل دیده شاه محمود را داخل قندهار ساخته چندگاه بتاراج و غارت سوداگر شهر و سکنه
کمر بسته از آن وجه چیزی جمع آوری و سامان بی سامان خود ساخته قصد کابل کرد
و میر علم خان بهمه جمعیت خود نیز در کابل بر کباب نصرت انتساب خاقانی مشرف گردید

و قایم هفدهم از اراده شاه محمود بسمت کابل و نهضت فرمودن

رایات بندگانش همایون ما بشاه محمود مجار به همایون و شکست یافتن او
چون خبر اراده شاه محمود بسمت کابل بعرض اشرف نواب همایون رسید در ساعت
سه از کابل کوچ نموده در نزد مرشدک نزول فرمودیم دویم جهة فرار همی سپاه نصرت
پناه در آنجا توقف و در پیله روز سوم کوچ فرما شده منزل بمشغل و رونق افروز گردیده
وارد السکای غزنین گردیدیم بمکرو در آنجا بجهة استفاضه از زیارات پیر گات اولیای
گرام و برگزیدگان حضرت ملک علام مقام نموده استمداد از ارواح متبر که ایشان خواسته
کوچ فرما شدیم چون موسکب دوات و اقبال دریل سکین رسیده خوانین با تمکین بعرض
رساندند که شاه محمود در باغ پیر و فرود آمده فیما بین عسکرین صرف فاصله چند کرده
میباشد در این اثنا عالیجناب نور محمد خان یادو زانی باده و بیرق خود و دیگر خوا لیس
درانی باده های خود از طرف شاه محمود روگردان شده باردوی معفی باستان بسوسی
بندگانش اشرف ما مشرف شدند شاه محمود و فتح خان بملاحظه این معامله تا ب مقابله
و مقابله نیاورد چار تاچار رویه برار نهاده باز بطرف فرار رفتند بندگانش ما
بموصول فتح و غیروزی و نصرت پیر و زی داخل قندهار شده چند مدت در آنجا
اقامت فرموده بمخاطره طبر و مشیر عالمگیر چنان خطور نمود که چون همیشه این فتنه و فساد
از طرف هرات و فرار برپا می شود و مخالفان هر وقت از مقابله سپاه نصرت پناه شکست یافته
فرار و امقر و معاوی خود ساخته بهمان سمت فرار میکنند و فرار میکنند اولی و انب آنست که

هرات و غرا و در تصرف او ایای دولت ابد مدت در آورده شود تا ملک شاهی ازفته و فساد
و غلبه و فساد صاف و پاک گردد چنانچه حکم افکند که پیشگاه مبارک را به طرف هرات برون
کشند از استماع این خبر برادر عزیز گوشه نشین معتمد فرمان کزین شهزاده حاجی فیروز الدین که
متصرف قلعه هرات بود اعلام شریف را با تحف و تحایف و عریضه باز تصدیق فرموده مقرر
شود ساخته بخدمت بنده کن ما ارسال داشته با لوف و چل و انکه ساز و ستوف عقیدت و افتخار
اطهار نموده بود که اگر مرضی مبارک قبله عالم به تسخیر هرات درید و خاک پسر نمودن کمترین
قدویت سمات میباشد قبل از نهضت ادایات نصرت همت به لازم آن سرکار فیض مندار پیشکش
می نمایم و خود نیز بشرط ارشاد بقدر مبوسی مشرف می گردم و در عدم منظوری که شاه محمود
برادرم پیوسته معرک فتنه و فساد است درید و آورده خواهم شد ایکن چون شمارا حق تعالی
پادشاه و قوت ساخته و سایه رحمت غیاس خود را بر فرق مبارک انداخته ظل الهی می باشد
و در زیر سایه دولت عاطفت پادشاهی عوام و خاص آسوده حال و قرار غ ایل می باشد با الغرض
اگر هرات در تصرف او ایای دولت ابد مدت در آید بیکی از اعلامان خواهند بخشید پس این
بنده را نیز اگر بجای خدمتکاران حضور تصور فرموده به ایات هرات سرافراز فرمایند چه عجب
آنچه شاه چنت مکان خلد آشیان همه مصارف بقلامان مقرر و رحمت میفرمودند آتش و آلاجه
هم به ترازو پیراندا اگر همچنان نظار شفقت و عطوفت مینول داشته این ملک را به بیعت مدد خرج
بکمترین عنایت فرمایند این کمترین هرگز هوای بیچاره و خیال ناروا دوسر نخواهد داشت
بلکه پیوسته طریق خدمتکاری و شوق غلامی بجا خواهم آورد و از طرف شاه محمود که برادر
حقیقی این کمترین می باشد نیز بنده درگاه ذمه و از و ضامن خواهم بود اگر من بعد از سرکشی
بیچاره سرزند ازین غلام بازخواست فرمایند الحق که از مطالعه این عذرات و از ملاحظه این
وجوهات عنایت و شفقت پادشاهی و صله رحم برادری می اختیار بپوش آمد بنده علیه هرات را
به برادر شیرین گفتار دور بین اعنی شهزاده فیروز الدین و اگر کار قدیم و مبلغ الک رویه
جهت اخراجات معشیت آن ذی لیاقت با سعادت الزامات آنجا پسند حال بسال مستمر و مقرر
فرمودیم بعد از آن چون مقدمه اشراح کشید از تصرف عملا محمد خان معظور خاطر خطیر
و منظور مشیر بیضا نظیر بود لهذا چند گاهی در احمد شاهی اقامت فرموده و شهزاده یوسف
را بنیابت آنجا بحال محمد اعظم خان اساقچی پاشی و بر عالم خان دوانی بعد از دست با استقلال
مقرر و معذور ساخته عنان نهضت بانصرت را بسمت کابل معطوف فرمودیم آنجا که مقدمه کشید
مد نظر او رسید هرگاه موکب دولت و اقبال رونق افزای کابل گردیده چند یوم توقف فرموده
رایات عالیات را بسمت پشاور معطوف ساخته ارقام جهانمطالع عالم معین باسمار با بان طوایف
خایل و مهمند و باجوری و خاک شرف اصداد یافت که جمعیت های خود را بطرز معمول و رسم معمول
از سواره و پیاده آراسته و بر آراسته با استقبال عطیه عالیه خلقانی در جلال آباد بر کعب نصرت
انتصاب ملحق و مشرف شوند و منی که موکب اقبال با جاده و جلال بچار باغ نزول اجلال فرمود
چند یوم جهت سیر باغ و استفاده آب و هوای آن روضه و راغ اتفاق ثرقف افتاده بعد از آن
منزل بمنزل کوچید رونق افزای پشاور گردید شد خدا و رود سعادت و جود در ایض با اول خان
هیاسی از بنوا و اور و عریضه مظفر خان سدوزائی از دارالامان ملتان بخدمت بنده کن همایون
مارسید و عرضداشت نموده بودند که عالیجاهان الشیخ بهادر و استرچی بهادر و غیره سقیران

کمیابی انگریز بهادر وارد حدود غلامان شده اند و اراده تحصیل آستان بوسی بارگاه فلک
اشتیاء را دارند آنچه از معدن جاه و جلال غنائی امر صادر گردد از آن فراز بعمل آورده شود
نواب هدایون ما ارقام تفاخر نظام پسر افرازی هر یک از آنها بشرف اصدار فرمودند که
هر گاه ایلچیان سرکار گردون وفار انگریزی اراده شرف یابی بحضور برآورد نمایند
لازم که از حدود خود ها به کمال حفظ و نگاهبانی وادای انواع ضیافت
و مهمانی بتوفیر و اعتماد نام بدریجه معتبران خدمت تمام کنند و باید شرف حضور ساطع النور
گردانند .

وقایع هجدهم فرستادن شهزاده منصور را بمعه محمد اکرم خان

بجنگ کشمیر و آمدن ایلچیان صاحبان انگریز

این وقایع چنان است که در موسم زمستان چون انکی پشاور مغیم غلام فلک احتشام
گردید بعد از چندی بنا بر تهیه و ترتیب خوانین و افواج مأموره تسخیر کشمیر چون فریه چکنی
که میدان وسیع و قریب شهر است منظور نظر اشرف گشته بعد از آنکه مضرب بار گاه
سپهر اشتیاء شد پادگان اشرف ما پناه و جلال سوار شده روانی افرازی آنها گردید
عساکر نصرت مقرر را ملاحظه نموده شهزاده منصور را معه ایلچیان محمد اکرم خان
امین الملک و سردار مدد خان اسحق زائی و غیره هم خوانین و اراکین درانی و قلا مضاعفه
فرآشیه پادوازه هزار سوار جرار و کبابی مأمور مسیم کشمیر ساخته خود پند گمان
همایون پادشاه بالا حصار پشاور مراجعت با سعادت فرمودند چند روز گذشته بود که فاسد
از احمد شاهي بحضور رسیده اظهار کرد که ما بین اعظم خان و میر علم خان مغایرت و مخالفت
ظهور یافته حتی که میر علم خان پادشاهان بقی اراکین دولت شاه محمود و هوا خواهاش
ساخته شاه محمود را بافتح خان بی خلی و زیان داخل قندهار گردانید هم زاده یوسف
و اعظم خان ساقی پشی که از ظهور ساخته قریبه مئوهم و تلاشی شدند از احمد شاهي
کوچ کرد بودند مقارن وصول این خبر نامیردگان هم با جمعیت خود از راه دیر مجات
در پشاور بحضور اشرف رسیدند هم درین اثنا خبر ایلچیان کشمیری انگریز بها در مقام کوهان
بسمیع اقدس رسانیده لهذا بعضی از خدمتگاران سلبقه شعار را باستقبال و مهمانداری
آنها مقرر فرمود فرستاده شد تا با احتیاط تمام و از الزام سلام مشرف ساخته چنانچه
ایلچیان مذکور وقت شرفیابی حضور میاهات دستور پیشکشها و تحایف گوناگون و هدایا
و تفاس عجبیه رسیع مسکون مثل دو زنجیر قیل بمعه عماری و هودج انگریزی طلائی
و قرمزی و بالا پوشهای مقبش (۹) زردوزی پیش قیمت اعلی زمین نقرنی و گلهای طلائی
و بعضی زمین طلائی و گلهای نقرنی و پناها زردوزی و ساده و رنگین و با انکی بمعه سا بیان
و بالا پوش بمعه اسباب زرین مرصع آئین و تفتکجهای قنداق طلاکار دانه نشان و تفتکهای
دومبله و تفتکجهای دومیله و شش مبله لاثانی بی نشان و ساعتها و دور پشتهای اعلی
و کلبهای بوقلمون از نرسک آسا و آئینه های بزرگ جهان و اجناس نفیسه هندی و اندلی
و اقمشه پشمینه ابریشمی و مغملهای زری و ظروف آلات بلوری و ظروفات اداری رومی

و چینی طلاکار چراغانهای الناس تراش و جامهای درخت آمار و دیگر اسباب و اشیای
بیشمار که تحریر از تقریرش مقصود است و تقریر از رنگش نقوش بی نظیرش معذور است
چون صدقات سازنواز آواز کیهانها و نواهای عجیبه و غریبه و اصوات و مقامات دلیلی
و معطبه ازان بانواع نعمات و اصناف اصوات برمی آمد از جانب پادشاه کیوان یار گاه
انگلستان از نظر اشرف همایون ما سحرانگیز از پیشگاه حضور ساطع النور هر یک
از سفیران مذکور را بخلاف فاعله و نوازش متکثره سر افراز و ممتاز ساخته چند نفر
از اهالیکاران معتبر بجهت خدمتکاری و مهمانداری آنها معین و مقرر فرموده شد اند که
دقیقه از دقائق خدمت و ضایقت سفیران مذکور تعطیل و تاخیر جایز ندارند همدران فرصت
عهدنامه مراغه ششماه مواعدت ختامه حسب مامول و مطلوب صاحبان عالی شان و سفیران خلوصیت
بتیان یعنی عالیجاه مستر القسطن بهادر و مستر اشترچی بهادر و سایر هم از جانبین بقید تحریر
در آمده مواعد دولتین عالین مازین و مثبت که ردید که قل عبارتش ایمن است
نقل عهدنامه شاه شهید و انگریز بهادر از آنجا که بسبب ظهور تحریرات عنوان موافقت
و مراقت از طرف قوم فرانسس سرکار پادشاه ایران باراد یورش آوردی در مقابلت
سرکار عظمت مدار پادشاه در دران و بهمازان در مقابلت سرکار دولت مدار انگریز بهادر
متعلقه که شور هند عالیجاه و قیام جایگاه شهادت و وصالت مرتبت و عیالات منزلت امیر الامراء
العظام قراست و کیاست ارشام مستر القسطن بها در بجهت این معنی که پانفاق و استصواب
کار گذاران حضور باهرا النور علیه حضرت فلک رفعت قدر طلعت ناهید (۴۰۰) قطار دقعات خورشید
مرتبت بهرام صولت بر جیس سعادت کیوان منزلت سکنه ششم جیشید خدم خاقان
دربان قیصر یاسیان ظل ظلیل کردار جلیل معنی مراسم معدت ماحی آثار بدعت العو لید
بتائیدات الهیه پادشاه فلک یار گاه کنایط طرح انداز سر رشته حفظ و جراست معالک
هر دوسر کار عالم مدار از آسبب یورش متغیله قوم فرانسس و قاجار شوند از طرف جناب
عظمت و جلالت و اقبال ماب حشمت و قناعات و اجلال اسباب هر یک آرامی قوت یافتند اروساده
بیرای قدرت و اختیار محرم حقایق ملت مسیحیه مشیر خاص دولت انگلیسه روزان احکام
سلطانی مقرب یار گاه جهان بانی اشرف الامراء لارد متلوگور بر جنرال بهادر مالک
و مختار جمیع امور مالی و ملکی و عسکری متعلقه معالک قسبح الدمالک سرکار انگریز
بهادر واقعه دیار هند بدربار فیض آثار پادشاه معذوح تعیین ماموره به سعادت تقسیم متبعلیه
فایز و مستعد شده مقصود دوستانه و افادت استماعی تعیناتی خود را به عرض عرض و اظهار حضور
باهرا النور پادشاه معذوح در آورند پادشاه معذوح نیز قواید و منافع سر رشته موافقت
و مراقت هر دو دولت دوران مدت را در بناب بنظر حق بین دیده بوجه احسن و روشن
مستحسن فهمیده بیکار پردازان سرکار خود حکم اصدار فرمودند که با سفیر موصوف
سوال و جواب نمایند و لحاظ بر سود و بهبود هر دوسر کار جهان مدار کرده عهد نامه دوستی
شمامه و یکجتهی ختامه فی مابین شوکتین عالین موثق گردانند در بصورت بفضل و عنایت لم
یزلی قطعه عهدنامه مشتمل بر چند دقعات فی مابین کار پردازان موصوف و سفیر سرکار
انگریز بها در حسن انتساب و بهره خاص میشت اختصاص پادشاه معذوح درجه منظوری

یافت چنانچه مقبره موصوف نقل عهدنامه از بوررا بدای خدمت فیض موهبت گورنر جنرل بهادر
معزز بجهت مهر و دستخط ارسال داشته بودند شرایط مندرجه آن پیش نواب صاحب معزز
بلا تغییر و تبدیل مقصد و معنی منظور رشد بالقول نقل دفعات عهدنامه مذکور به موجب تفصیل
التذیل بهر دو دستخط نواب معزز و نیز دستخط امراء که در انتظام امور این ریاست
شریک اند مرسل گشت و مستلزمات که ایفای آن چه در حال و چه در مال ابدالهر بر ذمت
هست اولای هر دو دولت ابد مدت واجب و لازم خواهد بود معض الزوی مضامین و قجوائ
کلام موافقت آگین واقعات مذکور در ذیل تحریر یافت مشخص مسیط خواهد گردید
اولا آنکه چون طایفه فرانسه و قاجاریه باهم در مخالفت دولت درانه متفق شده اند
هرگاه خواسته باشند که در ممالک سلطانیه عبور نمایند چنانچه در گناه آسمان
جاه یاد شاه ممنوع است آنها شده حتی الامور در مجادلت و معامات آنها کوشیده
نگذارند که عابر و فاسد هند متعلقه انگریز شوند ثانیاً اینکه اگر فرانسویان
و قاجاریه به اهدا خود را عازم ملک بادشاهی شده لشکر کشی نمایند کنار گذار دولت
انگلیس به جهت تسامح آنها تصور نبرد و زید از اخراجات جهت مهم مذکور خواهد
معاف دارند هرگاه فراتر معاند فرانسوی و قاجاریه هم بر قرار نباشد این دو مطلب
که مرقوم بنامه مشکین شمامه گردید برقرار بود از طرفین بوقع رسد تا اثبات آنکه
فی مابین این دو دولت دوستی و یگانگی همیشه برقرار بود حجاب بیگانهگی از میان
مرتفع بود بملك پیکر پیگر به هیچ گونه مداخلت نمایند و بادشاه ممنوع از فرانسویان
احد را در ملك خود راه دهند چون غیر خواهان دولتین عهدنامه را پایتوجه نموده از طرفین
شرایط رسوخ و ثبات پدید آمده مراعاته هذا بهر دو دستخط نواب صاحب ممنوع و دستخط
دیگر امراء شریک امور انتظام این ریاست و تاریخ هفتم ماجون سنه ۱۸۰۷ عیسوی مطابق
دوم شهر جمادی الاول سنه ۱۲۲۴ هجری سمت تحریر یافت

زلمه نویسان عظیم شان

مشیر خاص

فیض بهادر پادشاه کبودان بارگناه انگلستان اشرف الامراء

دونتو گورنر جنرل

ناظر معالک مجروسه سرکار کمپنی

انگریز متعلقه کشر هند

چون لشکر همایون ما از حضور ما مور تسخیر شده کشته شده بودند پیکو شش و مردانگی
از دزبای مظفر آباد عبور نمود در کوهستان سبب که سوای کربوه و نشیب و ثرا از چهار طرف حصار
چال صورتی راهی نبود الی حدود کستانی و پلایا سبه متصرف شده رسیدند بودند و لشکر
مخالف بالای کوه که محل عبور لشکر نصرت اثر نیز از همان ممر میشد سنگرهای محکم
پسته مستحکم جنگ بودند چنانچه با این همه تدارک مخالفین مابین عسکرین جدال واقع گردید
تا سه چهار سبک آنها را نیز شکست داده متصرف شدند و از لشکر مخالف اکثری بقتل

رسیده و از سنگرها فرار نمودند و سنگرهای آنها همه در تصرف سپاه نصرت پناه
در آمده بود که از تقدیرات ایزدی قیامین اکرم خان و مدد خان به آوردن کی خاطر بهم
رسید و ملات باطنی پیدا شد لهذا مدد خان با مخالفان موافقت نموده در هنگام نصف شب
از لشکر فرار کرد چون اکرم خان امین الملک ازین واقعه آگاه گشت با کسانیکه حاضر
بودند بوقت صبح مراجعت نمود و مشقت بسیار کشید از مظفر آباد عبور کرد با لشکر
برهم خورد و بریان و سپاه بی اسب و اسلحه و سامان در پشاور رسیدند همزمان حین بعرض
اشرف رسید که شاه محمود داخل کابل شده ازاده پشاور دارد لهذا پندگهان ما بجهت
مدافعه مقدمه شاه محمود تدارک اسباب لشکر که در کشمیر برهم شده بود امده مدافع
کثیره جهت آراستگی و سامان لشکر و اسلحه و ما بهتاج دیگر از خزانه عامه عازیت فرموده
و اسب سوارى بخواهین و سایر تابعین از اصطبل خاص مرحمت کرده بامید فضل و منابت
ایزدی کوچ نموده منزل اول در باغ علی مردان خان زول اجلال واقع شد مقارن آنحال
خبر آمدت شاه محمود را از کابل و رسیدن بتزل چکدات نیز بعرض اشرف رسانیده
فرض که از وقوع انواع حوادث و صدور فتنه و فساد و فرصتی و فراغتی که از خاطر دویا
مقاطر برای ادای مراتب مشایط مواجعت و یکجبهتی و رایحه دوستی و یکتا دلی لایق شان
و مناسب حال شجسته عنوان صاحبان عالی شان میخواست میسر نگشت اچار بلا لحظه آنهمه
تردد و اضطراب مصالحت وقت آن دانسته شد که کسانیکه از انگریز بهادر مهمان عزیزی
و پندگهان اشرف ما بداعیه جنگست مستعد و آماده اولی و انسب آنست که اول ایشانرا
مرخص فرموده بعمل احسن که دست رس مخالفان از ادبیت ایشان کوتاه باشد برسانند
و رسانیده شوند هرگاه حق تعالی برین مقدمه فتح و ظفر عطا فرمود البته آنچه پیش نهاد
و ممکنون خاطر مبارک بشرايط دوستی و یکدلی نوعیکه لایق شان صاحبان عالی شان باشد
بظهور خواهد رسید در صورت عدم آن احسن و اولی آنکه مهمان عزیز از دست مخالفان
بدهد و بی تعییر برکنار باشند لهذا سفیران مذکور را بعد از تشویق و یکجبهتی و ثبته
جاوید بنیان و اعطای خلاق قاعده و تحایف و سوخت آن اوطان بهمراهی معیت حرم محترم
که ماموری آنها نیز بقلعه انک منظور خاطر خطیر بود رخصت انصراف بجانب پنجاب
ارزانی گشت چون خبر خیریت ایشان به پندگهان ما رسید خاطر دویا مقاطر جمع گردید
بعد از آن از باغ علی مردان خان کوچ کرده در منزل زول اجلال فرمودیم

و قایم نردهم محاربه نمودن شاه محمود در منزل نمله و آمدن

پندگهان ما با بعضی خوانین در شهر پشاور

چون رایات غایبات از تهکال باجاء و جلال در جرود و از جرود در منزل دکه رونق
افزا شد عالیجاهان مندد خان و اعظم خان و چهار هزار سوار پیش فراول مقرر
شده امر شد که در عرسه چهار بوم بپاسته مجال وارد نمله شوند لذا برمدعی پیش دست

شده بمداغه او پرداخته شود آنگاه از منزل علی بنان اعظم خان تسامچی باشی به مرض اشرف رسانید که مددخان از خیانت مقدمه کشید و هراس بسیار در دل دارد بلکه غلام اظهار نمود که هر گاه مقدمه شاه محمود انفصال یابد ضرور پادشاه ازین غلام انتقام خواهد گرفت هر چند او را بمهدویجان دلاسا و مدارا نموده و میثاقیم هر گز فرایده پذیر نمیگردد بلکه از مجرمین و قزلباشان او در یافته ام که در خفیه با مخالفان سازش نموده عهد و میثاق و عهد نامه اتفاق را مستحکم ساخته بنا کید اکید می نویسند که هر جا هستند خود را بزودی باممبودی سیاه برسانند هر گاه مضمون عریضه اعظم خان حالی رای انور گردید قلعور دستخط مبارک بنام مددخان شرف اسد از یافت که در هر منزل که مقام دارید توقف کنید که در عرصه دو یوزاریات عالیجات بعه انواب و شائین شاه هر کتاب سعادت انتساب ملحق ایشان خواهد گردید بمآخیزه پیش نهاد خواطر اشرف خواهد بود و بصواب دید آن عالیجاه بعمل آورده خواهد شد از آنجا که اصل فساد در بنیاد اوستحکام نام پذیرفته بود سیقل جیلز شک و هراس و مغایرت او را نزد و بلکه بمجرد استماع خبر عریضت رایات عالیجات که پس فردا نزول اجلال خواهند فرمود در همان روز منزل را در مقام ایستاده اند از آنجا بغلبه معتد خود را بمحمود شاه محمود فرستاد که خود را برسم بلغارا فردا بنمله برسانید و هیچ خوف و خطر در دل نیارید که لشکر پادشاهی نایس فردا خواهد رسید شاه محمود که از پادشاهت لشکر بی سامانی و عدم بنسبست آن بکمال هراس بلکه تاب مقابله نداشت مردم اراده قرار اساس میداشت از عرایض تسلی فرایش مددخان اطعیان تمام حاصل کرد سردار میر علم خان که در نزدش دستگیر بود با احتیاط آنکه میباید در وقت فرصت یعنی هنگام عزیمت خلای رسانده اول بقتل رسانیده بعد بمجموعی تمام وارد منزل گنبد مک گردیده فردای آن مددخان از نمله کوچ نموده در گنبد مک که بقاصه سه کرور از نمله دارد رفته نزد شاه محمود ملاقات و بند و بست نموده ظاهر آ جنگ و گریز کرده باز در نمله منزل گاه خود آمده بمحمود بند گان مسا پیاپی خبر فرستاد که جنگ فراوان در گنبد مک واقع شد مگر تاب و مقاومت به آنها صورت نیست ناچار غلام جنگ و گریز کرده بنمله واپس رسیده مترصد ارشاد چون درین اثنا بهند گان از منزل علی بنان کوچ فرموده عازم منزل چهارباغ بودند بمحیر در یافت حال خدمت محال او عالیجاهان محمد اکرم خان امین الملک و غفور خان بعه دستجات آنها مقرر فرمودیم که به بلغار تمام خود رایشتر بکومک مدد خان برسانند که خود سر کار اشرف متعاقب بعه توب خانه و شاهین خانه خواهند رسید چون امین الملک و غفور خان هنوز در جنگ گاه نرسیده بودند که مددخان از آمدن آنها آگاه شده بعه چهار هزار سوار و پیادیت نهاد داخل لشکر شاه محمود گردیده بود بنابراین عالیجاه محمد اکرم خان را از مشاهده این تدویر آنک و غیرت کر بیان گنبد شده باصرف پانصد سوار و گنای خود حمله بر لشکر مخالفان آورده چند معتبر را بقتل رسانیده بود که از فضای الهی کوله ننگ بپسین آن نمک حلال صداقت و تقویت آهنگ رسیده از اسب حیات بذاك افتاده بعد آن غفور خان نیز دستگیر شده بقتل رسید چون بهندگان اشرف رسیده مقابل پشه زاده کیامران و فتح خان

کردند کار از دست و دست از کار رفته بود یعنی مردم فوج اکثری از کشته شدن
خوانین فوق الذکر قرار گرفته پراکنده شده بودند در آن حال عالیجناب اعظم خان نساجی
باشی بمشاهده این خرابی بعرض اشرف رسانید که الحال وقت توقف نیست بلکه مراجعت
فرمایند که تقدیر ایردی چنین رفته بود باوجود کثرت فوج که بصورت موج در موج میزد
از هر قسم اسباب وسایمان شایان موجودات چه چاره و چه علاج که سردار احسان پرور ده
و پرورش کرده خود این چنین نتیجه نمیکرانی بعمل آمده است.

با قضا کار زار نتوان کرد کلمه از روز کار نتوان کرد
کرد کار آن کنند که او خواهد حکم بر سرکرد کار نتوان کرد

آخر الامر بندگان ما چون چاره کار را از هر طرف منحصر دیده اچار عیان عزیمت
از آن معرکه بلامعطوف ساخته متوجه دامنۀ سفید کوه گردیدند در حدود طایفۀ شیواری رسیده
شبه در آنجا گذرانیده روز دیگر پیچیده که دارالامان کوهستان خیر است نزول اجلال
فرموده پنج یوم در آنجا اقامت ورزیده عازم السکای پشاور گردیده بیاعت حلفیان حرارت
هوا که نهایت گرما بود توقف فرموده بعد از آن بصلاح و اتفاق خوانین عقدت آئین که در
آنجا در خدمت حضور حاضر بودند عیان عزیمت بسمت قندهار معطوف فرمودیم.

وقایع بیستم بندگان ما از پشاور بسمت احمد شاهی و تصرف

قندهار

چون بندگان ما از نعلۀ پاچندین خوانین دعوت خواہ و اراکین قسوت دستگاہ مراجعت
فرموده داخل پشاور شدند از پایان طایفۀ مہمندو خلیل و هشتنگر و خٹک بعرض اشرف رسانیدند
که خوانین و رعیت خیبری در قلعہ خیبر را وطوایف ہمہ کرایہ را محصور نموده هر یکی بر غل
خود را بمحضور پرور بسپرد که از هر طرف خیانت واقع شد بندگان اشرف بر غل آنها را
بی تحمل و درنگ بقتل رسانند که باقی اقامتہ و ملک پشاور سرهای خود را بیک دست
کذاشته خدمت پادشاه را بمل و جان خواهند کرد اگر چه بندگان اشرف ما از عرصۀ توقف
دو سال سابق که در چورہ خیبر اتفاق افتاده بود کیفیت صدق و امانت و حقیقت اخلاص فدویت
سخیر و کبیر و جوان و بزرگان طایفہ افغانہ پشاور ذهن نشین و حالی خاطر حق بین آفتاب
تمکین گردیده بود ولیکن نظردر پراکنندگی و بی سامانی آنها فرموده مناسب و مستحسن
وقت آن متصور گشت که عیان عزیمت بسمت قندهار معطوف سازیم چرا که طوایف درانی
الوس خاص اند پس کار دون وقایع و جان رجوع دارند شاید عیان مقصود بهارز معمود
بدست آید و خوانین فدویت آئین که در رکاب والا حاضر بودند نیز از اندیشہ صواب
پیشہ بندگان ما اطلاع یافته ہمہ تسلیم و تصدیق نمودند لهذا خوانین اخلاص آئین ساکنہ
خیبر و پشاور و غیره را تحسین و آفرین فرمودند بامید اکرام و افضال خالق زمان و زمین پرور
جمعه بعد ادای نماز پیشین کوچ فرمای سمت دارالقرار قندهار شدیم از اتفاقات زمان
و تقدیرات آسمانی در آن روز ابرو باران بنهایت کثرت و غایت طغیان و شدت بود حتی

نهریکه فیما بین قریه بدیه برون بیرون قزو واقع است از بسیاری سیلاب کوهساری گذر نمیداد
مگر بندگان ماتوکل عنایت حافظ حقیقی کرده از همه پیشتر اسپ خود را در نهر مذکور
انداختند چون از نصف آن هنوز نگذشته بود یکایک طغیان نموده از قاش زمین بر گشت
واسپ شادوری کوشید چنانچه بهزار شست و صعوبت بلکه صرف بفضل و عنایت الهی العطف
و حفاظت حضرت کبریائی ازان طوفان بر شر و شور عبور نموده بکنار رسیده همه و سیاس
حی لایموت ادا کرده شد و بخوابین و سواران که بر کباب حاضر بودند مانع فرمودیم تا طغیان
آب و بزوال نیارد هم اطراف باشند غرض که بندگان اشرف ما آن شب راه تنهایی گذرانیدند
روز دوم که سیلاب رو بکمی آورد خوابین و سواران نیز عبور نموده بخدمت اشرف مشرف
شدند و چند نفری را که اجل فرا رسیده بود غریق بحر رحمت آیدند اکثر حضرت آفرید کار
شدند بعد از آنجا کوچ فرموده بکوهات رسیدیم و یکشب در آنجا اقامت نمودند از راه آبکش
و هزار درخت بقریه مقر رونق افراشدیم از آنجا عتبات عزیمت را بسمت احمد شاهی معطوف
ساختیم چون بندگان مادر منزل آب نزاری رونق افرا و تشریف فرما شدند نور محمد خان
که با اعظم خان قاضی سابقه و عداوت باطنه داشت از خیانت قطران و تیسره بختی
در جبین اقطاع منزل مذکور در هنگام تیرگی شب بعنوان دوستی و بنای سرگوشی
تزدیک به اعظم خان رسیده و از عقب در مابین هر دو شانه اوزخم خنجر زده هلاکش ساخت
و خود فرار کرده مخفی کوهسار گشت اگر چه از وقوع این واقعه تاسف بسیار رود اما
از آنجا که آسیب او از دیوان فضا چنین رفته بود چاره نبود ناچار انتقام او را بروفت دیگر
موقوف گذاشته فرمای آن بردن نمش آن قسوی بی گناه را باهل و عیال بسمت غزنین
تجویر نموده مبلغ چهار هزار روبیه جهت تجهیز و تکفین او نیز بانها عنایت کرد مرغص
فرمودیم و شود این نیاز مند در گاه الله شکست بر فضل و عون او سبحانه کرده روانه
قندهار شدیم .

وقایع بیست و یکم گریختن شهزاده ایوب و اسد خان از مقابله

و در آمدن بندگان اشرف مایدار القرار قندهار .

صورت این وقایع چنانست که در حینیکه شاه محمود قندهار را متصرف شده اراده
کابل داشت شهزاده ایوب را بعه اسد خان یار کزائی بمحافظت و نیابت قندهار گذاشته
بود هر گاه خبر ورود بندگان مایندواخی قندهار رسید اسد خان بعه شهزاده ایوب
و شهزاده یونس بداعیه جنگ برون شدند عندالمقابله شهزاده یونس از آنطرف قرار شده
بر کباب بوسی سر کار مشرف شد شهزاده ایوب و اسد خان تاب مقاومت نیاورده فرار داشت
ادبار گردیدند لهذا بندگان مایندو بقی و عنایت الهی داخل قندهار شده در تهیه و جمع آوری
اشک و پرداختن چنانچه چیزی نقد و جنس از جماعه تجاوز نمود و غبره هم بطریق مساعد
گرفته سامان سه هزار سوار نموده بودیم که شاه محمود از کابل کوچ کرده بافتح خان
و جمعیت و سامان بیسکران بمقابله این متوکل عنایت برور دگر هازم قندهار گردیدند .

وقایع بیست و دوم جنگ کردن بندگان ما با شاه محمود

و فتح خان در منزل جنگان و سوانج رویداد بعد آن

چون بحسب تقدیر قادر قنبر و تاثیر فلک غدار یرتدویر و گردش لیل و نهار شاه محمود و فتح خان باشی هزار سوار در منزل جنگان که فریب دارا اقرار قندهار است وارد شدند و بندگان ما نیز نهضت فرموده با سیاه نو آراسته و خوانین صداقت پیراسته خود صفها آراسته بمقابلہ آنها در معرکه سرگرم جنگ و جدال گردیدند چنانچه آنچه دو دقتی لشکر شاه محمود از جرئت آسمانی و خشم افکنش دلاوران موکب محمود و بهریت نهاده متفرق شدند بلکه چندی از خوانین معزیز مخالفین از ضرب تیغ و سنان دلاوران خسته و بیجان شدند و از طرف بندگان ما گیلستانخان اچکزائی کشته شد و هنوز جنگست برقرار و نبرد آزمائی جوانان عرصه کارزار پدیدار بود که ناگهان صاوغان اسحق زائی که پناه بدولت ابد داشت ما آورده بود از نوازش بندگان اشرف صاحب جاء و جلال و مالک منصب و کلام شده و مقصد سوار که در تحت خود میبایست و سر تا غاغر بر افرازان و امثال می افراشت در عین جنگ قصد اسکهرامی نموده از میدان معرکه پادسته و بیرق فرار شده بجهت مخالف پیوست ناگهان از وقوع این حرکت پنهانی آیت پر همی و بهریت بلشکر بندگان ما افتاد لاجرم بکمران نهضت و از میدان معرکه بطرف ارغستان معطوف ساخته و یکشب در آنجا مقام نموده از راه غولری و طایفه و زیری بعدود دیره جات رسیده از دریای اتک عبور نموده بکچی شمالی ولیه که محمود ریاست محمدخان سدوزائی میباشد نزول فرمودیم چون عالیجاه مشارالیه وابسته و سپر کرده دست سرکار بود بمجرد اطلاع ورود نمود سعادت از رویک زنجیر قبل بجهت سوار و خیمهها پهنه قروش و ظروف و غیر آن اسباب ضروری و زر سرخ و سفید و اجناس نوری و ابریشمی با آنچه از خدمتگداری و جان شکاری بود موجود و مهیا ساخته اول از نظر معاینه گذرانیده بعد خود باستان بوسی مشرف شدیم التماس نمود که اگر مرضی مبارک بود باشد دیره غازیخان را غلام خلاص ساخته بتحويل غلامان خاص سرکار اقدس نمایم چرا که بندگان اشرف ملک خود را گذاشته اعالی حرم محترم را در ملک سگها فرستاده اند این نهایت بدنامی و بی سعادت می غلام عقبت التماس است بندگان اشرف ما از مشاهده انواع صداقت او خورسند شده باقسام تفقد و تلهف تحسین و آفرین فرموده و فرمودیم که اعالی حرم محترم مقیم را واپندی انداخته که بندگان اشرف ما خود روق افزای آنها شویم صورت طلبیدن آنها مصمم و منظور نیست البته برورود آنها نشظر بارادت و اخلاص و صدق آنها را بهیچا نوعیکه اقامت آنها در یتاب منظور و مقتضای رای عالم آرای کرده بند ریمه دستخط آفتاب طلعت ارشاد خواهیم فرمود بناء علیه بعد ازان چند گاهی متوقف آنها شده بعد از قطع مسافت و تحمل تکالیف و کلفت بلطف کرامت حضرت و اغلب برحق در راو لندی وارد شدیم هر گاه مدت پانزده روز اقامت فرمودیم از وفور بختکاری و عدم اقبال ببقارای پیشهاد خاطر خطیر چنان گردید که اگر بتوفیق حضرت داور متعال تصرف دار الامان ملتان میسر گردد از همه بهتر و بجا خواهد بود لهذا متوجه توبه سامان بودیم که ناگهان

از رنجت سنگه از مقام سائی وال نوشته بدین معوال از نظر اشرف گذشت که اگر سرکار
پادشاه ازین تواج منظور فرموده مجلس را مستقیماً ملاقات نمایند بسیار بها خواهد بود
بلکه اواع خبراندیشی و مواعدت کیشی ازینجا بپعضور چهره ظهور خواهد گشت
چون رای موافق اقتضای بندگیان اشرف مانیز باوصف بی اوصافی چندنظمه جواهر گران
قیمت زیب پیرای سرو بر او فرمودند و رنجیت سنگه در ادای شرایط ملاقات مظهر گشت
که مجلس نیز بانفاق پادشاه بمقتان میروم بلکه مسخر کرده و تصرف نموده نفوذ قبله عالم
خواهم کرد بندگیان ما اندیشیدند که اگر بانفاق رنجیت سنگه عزم بمقتان کرده شود
تسلیم و رعایای آنجا باستماع خیرنهیست بندگیان ما بلاعذر تعویل قلعه شهر بملازمان
حضور خواهد کرد و اگر بر تقدیر مشار گشت رنجیت سنگه یا او را نوکر دانسته با ظهور
مواد همت و مردانگی مستعد جنگ شوند ضرورت تاب مقاومت نیارود مقلوب خواهند شد
و در آن صورت که بقضه رنجیت سنگه در آید باز به بندگیان ما نخواهد داد بلکه خود
متصرف خواهند شد بهتر آن است که ازین عزم با فعل ایاموده بر اولیندی همتان عزیمت
معطوف فرموده شود بنابراین عندالافلات در باب موقوفی عزیمت ملتان واسعه چند در میان
آورد. مراجعت فرمودیم منکر رونق افروز را اولیندی شدیم چون مدتی قیام آنجا اتفاق
افتاد بعضی خوانین که رجوع به بندگیان ما داشتند و از شاه محمود و فتح خان آزرده
خاطر شده میبودند هم یک یک بحضور اشرف مشرف شدند چنانچه باوچ خان انجک زائی
و یحیی خان بامبیزائی و دلاساخان اسحق زائی و غیره هم خوانین متفرقه بیعه هزار سوار بعتبه
فلک مرتبه حاضر گشتند در آن حال ملحوظ و مصمم خاطر دریا مقاطر آن شد که همتان عزیمت
را به سمت دیرمجات معطوف فرمائیم در آن اثناء غلام احمد خان ولد مختار الدوله
که از عطا محمدخان اعظم کشمیر برادر حقیقی خود آزرده خاطر شده از چندی در محال
پو سف زائی سکونت میداشت از آنحضرت بندگیان سرکار اشرف بطرف دیرمجات
اطلاع یافته بحضور اشرف مشرف شده سر بنگاه عجز انبکسار گذاشته عرض نمود
که اگر ولد غلام نمکرامی اختیار کرد نتیجه آن حاصل نموده بجزای عمل خود رسید
که بهترین فدویان غلام و نمک پرورده دولت ابد مدت است قبله عالم بکشتن و عفو مالک
و مختار اند از آنجا که هر کس بگننا و طاعت خود ما خود و ما جور میکرد.

ان لا تر وازرة و زره اخرى وان ایس الانسان الامامی غلام امیدوار عفو و احسان
است الحق چون غلام احمدخان در اسبقه پیگناه بود و عذرهای او همه معقوف و معقول مینمود
بندگیان اشرف ما عفو جرایم او فرموده و از اشفاق خسروائی سر اقرار ساخته از رجوع
نامبرده نهضت و تسخیر پشاور که در آن وقت حاکم آنجا محمد عظیم خان برادر فتح محمدخان
بوده اولی و اقدم متصور گشت یعنی بعد از تسخیر پشاور تسخیر دیرمجات و هزیمت آن صفعات
بمعل خواهد آمد چون غلام احمدخان جمعیت سرکار را دیده بوقور ارادت و امید وازی
هزار سوار دست و چتری پیاده از نزد عطا محمدخان برادر خود طلبانید هر کاب بندگیان
افس عازم پشاور شد.

وقایع بیست و سوم نهضت رایات عالیات بطارف الکای پشاور

و وقوع جنگ محمد عظیم خان ویردل خان

چون بتائیدات الهی پندگان ما از راولپنڈی بعید و چسب رسیده اراده عبور لشکر از دریای انک بکشتی مقرر و مدنظر بود تا آن عتایت صمدی شامل حال گردیده چند نفر از کتیرایان کثیر بازارک بعضور حاضر شده عرش نمودند که اگر پادشاه غلامان را بعطای خلعت و انعام مقتدر بین العتائر والا قسوام فرمایند قلامان بدرقه راه شده بیایا بی راه می نمایند که همة لشکر از سواره و پیاده بطرفه العین از دریا عبور کنند پندگان مافی القور چیزی از زر سرخ یا آنها عطا فرمودند و از کتیری که بیداره می شود نمودند بتوکل از دی جل شانه نشاء آورده سواره و پیاده و یونه داخل گشته بسهوات تمام از دریا عبور کرده در ملک ختک نزول اجلال فرمودیم از استماع این خبر ورود شمشعه به وارق اقبال یاد شاهی دران اطراف و نواحی محمد عظیم خان ویردل خان بارگرازی اطلاع یافته بالانفاق از پشاور برآمده بعقد چمکنی مستعد جنگ شدند روز دوم که پندگان ما کوچ فرموده دروشهر منزل فرموده محمد عظیم خان نیز با جمعیت خود ویرادل خان خود در قریه بیرپاهی رسیده منزل گردید فی مابین دولشکر مفاصله سه کرور واقع بود پندگان ما چند روز در آنجا توقف فرمودند هر کسبکه از لشکر محمد عظیم خان قرار شده رجوع باین دولت شداداد قوی بشیاد می کرد پندگان ما بخلعت فاخره و عنایت متکثره هریک را سربلند و بین الامتثال ارجعند ساختیم از استماع این خبر تمامی لشکر محمد عظیم خان فرار شده ملحق و موکب سعادت کوکب گشتند لهذا نامبرده بشاهده این حال تاب و توان خود را در مهمل زوال دیده وقت شب فرصت را غنیمت یافته رو بفرار نهاد بطرف کابل رفت و نواب همایون ما بدوات وفر و اقبال و ظفر رونق افزای الکای پشاور شدند .

وقایع بیست و چهارم بجنگ آمدن محمد عظیم خان بر پشاور

حسرت که محمد عظیم خان شکست یافته فرار نموده بکابل رفت پندگان ما داخل الکای پشاور گردید مدتی چهار ماه بلیکه تمامی ایام کرمارا گذرانیده و موسم زمستان هست محمد عظیم خان باز جمعیت خود را آراسته بمعیت خوانین و سایر غلام خانه کابل از طرف شاه محمود بداعیه پشاور وارد چمرود گردید پندگان ما نیز با جمعیت که فراهم آمده و حاضر بودند بمقابله دشمن رفته در تنگال نزول فرمودند روز دوم که محمد عظیم خان با سواره و پیاده خود صفها آراسته بعیدان معرکه رسید از یطرف لشکر پندگان ما نیز صفوف آراسته بمداغتش پرداختند از آنجا که پندگان ما اول وقت پیاده های خود را در محاصره یکمین نشانیده بودند لهذا وقتیکه سواران مذالف حمله آوردند پیاده های مذکور از شلک تفنگ و زنبور قریب سه صد سوار مذالف مقهور را بحد نیستی انداختند و هلاک ساختند از آنجا که جمعیت محمد عظیم خان بسیار بود با وجود آن پایه داری نموده

مکرر حمله آوردند در آنجا حاجبها بهادر خان هشتنگری که از جانب سرکار ما سیاه سالار
پساده های خلیل و مهمند بود در آن حمله مهالف کشته شده از شوع این واقعه هزیمت
در تمامی لشکر پیاده ها افتاد و از هزیمت آنها شکست فاحش در تمامی لشکر این
نیاز مند هرگاه الهی رو داد تا چار رضا بقضا داده از میدان مراجعت نموده عنان
عزیمت را بجانب ائلك معطوف فرمودیم در آنجا عرصه چهار یوم توقف فرموده هازم
را ولیندی شدیم .

وقایع بیست و پنجم نهضت بندگان ما از راو لپندی

با اسکای پشاور

نهضت بندگان ما از راو لپندی باز بیست و پشاور صورت حال این معنی چنان است که
در ایام سلطنت شاه محمود برادران فتح خان جبر و تعدی بر اربابان پشاور و غلامخانه و رعیت
سکته پشاور می کردند و اربابان مهمند و خلیل و رعا پای سکنه مذکور به خدمت بندگان ما
استغاثه و الحاج بسیار نمودند بندگان ما چند یوم دریندی آرام و قرار نفرموده با التماس
مردم پشاور و درقانی رسیدن لشکر کشمیر و جهاننادر خان برادر عطا محمد خان حاکم کشمیر
و سندهو خان یامزائی و موسی خان الکوڑائی از راو لپندی کوچ فرما شده در منزل حسن
ایمال رونق افزای شده هرگاه بندگان ما متوجه بجمع آوری لشکر شده چنانچه نادر خان
با میزانی بیست و خواتین در آنسی بعرض اشرف رسانیدند که الحال غلامان تقریباً
تا سه هزار سوار بچنان فشانسی برحکاب طغفر انتساب حاصل شده اند
حاجت آنکه در دست دیگر سیاه نیست بلکه امید قویست بلکه بنو قیق
ایزدی و اقبال سمرندی برمد می مظفر و منصور گردیم بندگان ما نیز به صدق آیه کریمه
کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله عرض خواتین به ادواب قرین تصور فرموده بلا افعال شوکت
حضرت ذوالجلال عنان عزیمت را بیست و پشاور معطوف ساخته از دریای ائلك عبور نمود
رونق افزای موضع هدیه بر محال هند گردیدند محمد عظیم خان و عطا محمد خان برادر او
بالشکر سواره و پیاده آراسته خود از پشاور بیرون شده بهمرکه جنگ رسیدند هر چند
فی مابین عسکرین آب بردگی عمیق واقع بود باوجود تعدی عبور در کثرت جنگ و جندل
ممرکه بازاریوم النشور ظهور یافته حق که عطا محمد خان برادر محمد عظیم کو لسته
تفنگ که اجل آهنک بدین خورده از اسب لغوت بغا که مذلت افتاده روز دوم رخت
جبات بد را الممات نهاد و از طرف بندگان ما نیز موسی خان نام که سیاه سالار لشکر
بسود سینه صندوق گنجینه قدوس پت آهنک او کو لسته تفنگ رسید بهرحمت الهی
پیوست عرض از طلوع آفتاب جهان ناپ تا نماز عصر بازار قتل و جدال گرم ما شد
از طرفین سیاه کشته و زخمی بسیار رونق میدان کار زار گردیدند آخر کار چون که لشکر
مغالان از تنهای حال عطا محمد خان بهادر تاب مقاومت نیاورده بر کشته بطرف پشاور رفتند
خواتین حضور آنحال بعرض رسانیدند که مقدمه فتح و شکست پیوسته بدین رت الهی
میباشد حبله ظاهری وسعت حوصله بشری همین قدر بود که غلامان صرفه آنکرده جانثار بها

کردیم و میکنیم و مخالف همین است که بالشکر شکسته سرید اغتر خود بر گشته بسمت پشاور رفت
 نماز شام فریب است و منزل دور هر گناه مرضی مبارک باشد ز خمیان را از میدان
 برداشته شب را به آبادی رفته گذرانیده شود اگر فضل الهی شامل حال بوده و اقبال
 عدو مال پادشاهی وقت دعوی و معرکه آرائی هنوز بسیار است بند گمان مایه بر ملاحظه
 و صلاح وقت و مرض خوانین تاجار از میدان معرکه مراجعت فرموده هنگام نصف شب
 بزیارت شیخ رحیمکار علیه الرحمه رسیده باقی شب را گذرانیده روز دو بسم بقعه آنک
 نزول اجلال فرموده و چند یوم در آنجا توقف نموده عتبان عزیمت رامسر ریست را و ایندی
 معطوف فرموده و نظر الامر مرعونه با و قنهای سعی بشری و تردیدی تأیید تقدیر و اراده ازل
 خدای از آن رانیده متوکل بر نیایات الهی و متوسل بفضلات حضرت کبریائی شده تا مدت
 یکسال در را و ایندی توقف فرمودیم چنانچه درین فرصت خوانین که از شاه محمود و فتح
 شان آزرده و متصرف میشدند و بنام بدولت حضور می آوردند همه را مورد انعام و الطاف
 خدای ساخته بر کتاب فیض انتساب مشرف میداشتیم حتی که رفته رفته قریب یکسکه را
 سوار جمعیت بند گمان داشت و عظام جمده خان ناظم کشمیر نیز چیزی لشکر سواره و پیاده
 از کشمیر بآید رام معتد خود بخد مت اشرف فرستاده چون همه کسی جمعیت بقدر دو نیم
 هزار سوار و پیاده بقم در آمدند بند گمان مایه بخت و توفیق ایزدی دست تو سل پدمان
 تو کل زده عتبان عزیمت را بسمت پشاور معطوف فرمودند غلام محمد خان برادر عظام جمده خان
 نیز بر کتاب نصرت انتساب حاضر بودند چون موکب دولت و اقبال رونق افزای میدان
 یافته شد محمد عظیم خان بالشکر خود که آماده مقاتله میبود بیدار ان جنگ ر سیده
 مصطفی نام ملازم خود را که بجهاد صد سوار جرات میدهد فراولی و پیش جنگی مقرر کرده
 بود هر گناه بمقابله سیاه نصرت بنام در آمد بجهاد اول معسوران خود کشته و خسته شد
 چنانچه غازیان نصرت نشان سیاه ظهور بنام سرهای هر یک را بریده بر سر اسبزه ها کشیده
 به حضور آورد آوردند محمد عظیم خان از مشاهده این حال ستاره اقبال را در بین زوال یافته
 زیاده تاب مقاومت نیاورد و رو فرار نهاده و آواره دشت ادبار گردیده از راه کوهات
 و بیشکس یاریک شد و بسمت کابل فرید بند گمان ما بنصرت و اقبال و عظمت و جلال رونق
 افزای پشاور شد اند

وقایع بیست و ششم فرستادن شهزاده حیدر را بجهه

نسخیر دیر غازی خان و جنگ کردن با جبار خان و باز گشتن شهزاده

مذکور بی لیل مقصود

چون محمد عظیم خان از پشاور شکست یافته از راه کوهات و بیشکس عتبان عزیمت
 یکسکه ناقت بند گمان ما مدت یکسکه در پشاور توقف فرموده بخاطر خطر مخطور
 و منظور افتاده که شهزاده حیدر را با چیزی لشکر مامور دیر غازی خان فرمائیم تاجبار خان

را از دیر به خارج کرده تصرف اولیای دولت ابد مدت در آمد لهذا عظامه بدخان را با هزار
سوار هم رکاب شهزاده مذکور مقرر نموده از حضور انوار مرشم فرمودیم چون مامورین
قطع منازل وطنی مراحل کرده متصل دیره نازی خان رسیدند چهارخان نیز با جمعیت سواره
و پیاده و قویخانه خود با قابل رسیده از جانبین صفوف قتل و جدال آراسته شد هر چند که
اشکر شهزاده تمبر را دیده و سختی سفر کشیده بودند لیکن به حمله اول اشکر چهارخان را
شکست دادند مگر بواسطه طغیان و استقامت مخالفین و از باعث استراحت مدت ریاست آنها
بود باز متفق شده بچشک شروع کردند ناگهان در اشکر شهزاده اتفاق بهم رسیده حتی
که چند صد کس سوار یک مراتبه از مرکه کارزار کر بخته به طرف دشمن پیوستند شهزاده
حیدر پس از وقوع این واقعه یعنی شکست اشکر خود دغداری و بغای - واران غدیرت شعاران
کسبیت حال مشروح و تفصیل وار بخدمت پدگان اشرف معروض داشت این نیازمند در گاه
الهی از ملاحظه این شعبده گزاری فلک دوازده داری نمک حرامان نا بکار مراجعت مامورین را
بعطیة ملک رتبه اولی و اصلاح تصور فرموده شهزاده مذکور را طاب حضور فرمودیم در آن فرصت
خوانین بعرض اشرف رسانیدند که اسبان شکر و لاغر و کم طانند اند هر گاه مرضی مبارک باشد
بجهت تباری و فریبی به حمله جات و قریه جات مرشم شده بعد تیاری حاضر گردند بهتر
خواهد بود چرا که مهم گنابل در پیش است از آنها که معمول آن ولایت هم غالب اوقات
به همین و تیره بوده بنابران اسبان سیاه و کاپی اشکر را موافق تقسیم بقریه جات غلیل
و مومند و دو آیه و غیره تیره جات پشاور جهت چرا قرار نموده مرشم فرمودیم و بعد آن در باب
اکثری از خوانین و سیاه نیز بنابر ملاقات و بندوبست امور عیال و اضلاع شان حکم ترخیص
اجرا یافت هر گاه از بد باطنی و خدایت شعاری بعضی از آدمی صورتان دیو سیرت انظام
سوار و پیاده و خوانین سیاه پان و سیله و حبابه منتشر و بیجا گردیده بود عظامه جمیع خان ناظم
کشمیر در خفا بهد ریعه چهار تعداد خان برادر خود و نند و ام دیوان و سمندر خان بامیر انسی
و نور محمد شان و غیره منافقان شیطان سیرتان با اکثری از سیاه و رعیت و غده و وعده بسیار
نوشته مبنی آن شد که حضرت پادشاه بطریق که دانند و توانند بعضی بهر خدایت و فریبی
که ممکن شود دستگیر ساخته بقلمه انک رسانند چنانچه نمک حرامان بی سامان بموجب
نوشته آن زشت پشیمان بد گمان در تکمیل ماده غای با هم اتفاق نموده مسکون بعرض اشرف
میرسانیدند که پدگان اقدس ملاحظه سامان سواران مامورم را بفرمایند زیرا که مقدمه
تجسس دار السلطنه گنابل در پیش است از آنها که بحسب ظاهر این معنی یعنی مقدمه گنابل
مدنظر و پیش نهاد خاطر افروز بود بنابران در باب سامان سواران آنها امر اشرف شرف نفاذ
یافت چنانچه یومیه چهار تعداد خان و سمندر خان سان سواران خود را کم کم بحضور سامع النور
میدادند بعد چندی عرض کردند که سان کبلی سیاه ملاحظه فرمایند هنوز حکم منظوری
این عرض شرف صدور نیافته بود که دفعاتاً و غفلتاً با تدامی اشکر بد گهر خود که مستعد
نمک حرامی و مدنظر حصول بدسر انجامی بودند بدولت خانه بالاحصار به پناه ادای سان
پیاده و سوار داخل دربار شده دور و کشتار این نیازمند در گاه الهی را بمانند نسکین

انگشتر معصوم کرده بعد جهاندادخان بدیدمان یومرکاب بندگان داداده بودند و کشانیکه
حاضر رکاب اقدس بودند بواسطه عدم وجود سواران و تابعین خود که درتیه جات پشاور
تقسیم یافته بودند تنها ویدست گاه میبودند لهذا ناگهان اینواقعه در پیش آمده
ونک حرامی آنها ظهور یافت القصد بعد آن بندگان ما را درقلعه انک نیز کشیدند درکشیر
برده درقلعه کوه ماران مقیم ساختند عظامحمد خان ناظم کشیر بنا برزمانه سازی
وتدویر گاه گاهی بخدمت بندگان ما حاضر شده عرض میبود که اگرچه درین مقدمه
نمک حرامی از دست غلام بوقوع آمده که کرد این خیالات وداخل این ملامت ناظهور قیامت
ازچهره ما برنخواهد خاست مگر درتلافی این نمک حرامی روزی خواهدبود که جانشانی
خواهیم کرد همین ضمن استماعی کوه نور از حضور پرنور میسرود که غلام مرحمت
شود وعنايت شود چون قضای جناب باری عزاسمه مقتضی انجام امری از امور بندگان
شود میشود وبغداد (اذا اراد الله شيئا فهي اسبابها) هرآنچه بتغضلات وعنايات خود اسباب
اورا مهیا ساخته وسیله جمیل برانگیزخته کار بنده خود را بانجام وانصرام میرساند مصداق
این مقال آنکه ازاستماع خبر این واقعه عالمه که عظامحمدخان و جهاندادخان وغیره بامیران
بخدمت بندگان ما بسی ادبها ونمک حرامی نمودند شاه محمود درانک و قیرت جلالی ورحمت
والفت رحمی برادری گریبان کبیر شده در محال دهله وغیره که طوایف بامیرانها مسکن
وماوا داشتند بیکهزار سوار جرار بطریق چپاول فرستاده صفیر و کبیر وجوان و پیر آنها را قتل
وتاراج و املاک وممکنات آنها را مسمار ویا بعال سم ستوران اقواج ساخت بقیة السیف را
اسیر و دستگیر نموده به کمال بیحرمتی وذات وسی ستری بحضور خود طلبید چون از تعذیب
وتخریب آنطایفه مذکور خواطر شاه محمود مغضبی این نیازمند درگاه الهی بود این
معنی بدون تسخیر ونصرف خطه کشیر صورت پذیرایند لهذا فتح خان را باجمعی سی هزار
لشکر مامور تسخیر کشیر نموده مرخص ساخت چون راه مظفر آباد جای عبور نبود بنا بران
از راه پنجاب به کجرات رسیده بارنجیت سنگه اتفاق نموده از راه بعیر و تاندوش میدان
عازم کشیر گشته وارد شیبال که سرحد کشیر است گردید عظامحمدخان نیز فوج خود را
آراسته به مقابل فتح خان در شیبال رفت چون فی مابین عسکرین جنگ واقع شد لشکر
عظامحمد خان غریمت خورده يك منزل وایس گردید بدینکه روزمره دوسد سده سوار
از لشکر فرار شده در نزد فتح خان حاضر می گردیدند از ظهور این مقدمه عظامحمد خان
زیاده تاب مقاومت نیاورده از آنجا مراجعت بسمت شهر نموده در زیر قلعه شبر کر بعد از
تیه مالوسنگه مستحکم پسته منزل نمود با وجود این چون چاره کار خود مغضبی از چنگ
هلاک آهنگ فتح خان بدون ذریعه بندگان اشرف ماغیر معین یافت بنا بر غلبه ضرورت
بضواب دید خوانین بامیرانی بهصیغ مجید و فرقان حمید را شقیع حال ساخته سیر برهنه
وظناب بگردن وشمشیر بیکف گرفته بحضور قبض دستور حاضر گشته بعرض اقدس
رسانیدند که بتصدق همین کلام الهی قبله عالم وعالمیان عذرخواهی این خاطی را منظور نظر
قبض گستر فرموده تقصیرات غلام را عفو فرمایند واکسر بکشتن غلام امر میشود شمشیر
ورسن نیز حاضر است بندگان اشرف ما بمصداق آنکه در عفو الذنوبست که در انتقام نیست
بنا بر توفیق عظمت وجلالت کلام شریف الهی واغلاق وعادات خفیف خویش که پیوسته

از عقوبت و انتقام مایل و متوجه بترحم و انعام خاص دعاء بودند و بفرمای (الانسان مرکب من الخطاء و التائبان) عذرات او را منظور نظر از حسم منظر فرموده تفسیرات او را عفو فرمودیم تا شاید که آینده از ایشان کاری و امری نازوا سر برزنند چون خوانین درانی و غلام خان شیعہ خط کشمیر یعنی همسران ایشان عظامحمد خان از آبا و اجداد نمک پرورده بندگیان اشفاق عوان ما بودند لهذا همه حاضر و مستعد خدمت شدند از آنجا که مقدمات مقابله و مجادله اقواج متخاصمین بانجام و اختتام رسیده بود یعنی فتح خان داخل کشمیر شده متصرف گردیده بود و لشکر عظامحمد خان هر روز فرار شده از زد فتح خان میرفتند در اینحال عظامحمد خان و سندر خان عرش نمودند که غلامان را حضور اقدس بدست مبارک بشمشیر هلاک سازند زیرا که گناه کار پادشاهی و نمک حرام ظل الهی هستیم تا برای خود برسیم یا غلامان را بخدمت خود نگاهدارند که مخلصی غلامان از مضرت فتح خان حاصل گردد لهذا از حضور اشرف ارشاد شد که الحال کار از دست و دست از کار رفته است بهتر آنست که شما در قلعه شیر کر متحصن گردید و چند روز خود را تسکین دهید تا بندگان ما اصلاح طرفین بفرمایند یا برای امر سرکار عظامحمد خان در شیر کر رفته متحصن گردید و بعد چند روز مصالحه نموده خود در نزد فتح خان رفته ملامت کرد بعد از انتقاد صلح طرفین و اطمینان از عدم اضلال مضرت جانبین فتح خان بعهده محکم چند سردار لشکر رنجیت سنگه که بطریق کومک با فتح خان آمد بود سلام بندگان ما حاضر شدند چون در حین ملاقات فتح خان بسیار رنجیت سنگه همین مقرر گردیده بود که هر گاه مخلص پادشاه بعد فتح کشمیر شود از آنجا که وابستگان و اهالی حرم پادشاه در لاهور میباشد بهتر آنست که حضرت پادشاه را تشریف فرمای لاهور سازند تا خصمه بیک نامی در مقدمه مخلص پادشاه برای ما هم باشد لهذا فتح خان و محکم چند همسایگان شرقیایی حضور اقدس مامولات رنجیت سنگه و مقبولات خود را که قبل از تسخیر کشمیر وقت ملاقات شان صورت توثیق پذیرفته بود مقل عرض نموده و مدارج التماس را از طرف رنجیت سنگه بدرجه اتم رسانیدند اگر چه فتح خان از وثوق اخلاص خویش نهایت مطمئن آن بود که بندگان پادشاه رونق افزای ملتان و دیر جات گشته از طرف شاه محمود هیچ واسطه بخطر اشرف نیارند و غلام را هم وقت نمک پرورده خود دانسته متوجه و مستعد غلامی و هوا خواهی حضور خاص خود تصور فرمایند لیکن از آنجا که تمامی وابستگان در لاهور بودند انحضرت ملتان و دیر جات منظور طبع اشرف نیکشته چند روز متوقف کشمیر بوده بعد ملتان عزیمت بسمت لاهور معطوف فرمودیم لهذا فتح خان بدو بست کشمیر نموده و نیابت و نظامت بعهده عظیم خان برادر حقیقی خود سپرده خود روانه کابل بخدمت شاه محمود گردید بندگان ما باتفاق محکم چند و غیره سیکان از کشمیر کوچ کرده در منزل باره موافق نزول فرمودیم معنبران راجه غلام علیخان و راجه زبردست خان و راجه سر بلند خان و غیره راجهای ککه و معتمدان روح الله خان راجه یانوخ و دیوان ننده رام صاحب کار عظامحمد خان بخدمت اشرف حاضر شده بعرض رسانیدند که مسکنی ایشان در کچه هاله منظر قدوم میمنت لزوم غافانی میباشد هر گاه مرضی مبارک بوده باشد در اینجا بسلام و ثقیل عتبه نمک مقام بندگان اشرف مشرف شوند از پیشگاه حضور ارشاد شد که در همانجا مقیم باشند عنقریب قدوم میاهات لزوم رونق افزای آنند و

خواهد گردید پندگهان مادریوم دیگر دربارہ موافق توقف نموده روز سوم رونق اقبرای منزل کجیجیامه گردیدند راجه‌های مذکور بعه‌نند رام حسب اقدار خود پیشکشها گذرانیده بشرف سلام مشرف بر عرض اشرف رسایند اعال که از خوبی طالع و سعادت بخت غلامان قدم پندگهان اقدس حضرت پادشاه مع‌الظہر درجا و مسکنان ما غلامان رونق پیرا گردید غلامان هم درجنس خود مالک‌الوس و صاحب‌غیرت و ناموسیم و طایفه کیکه و بیه از آباواجداد غلام سبز کرده دوات شاداد نوی‌بنیاد پندگهان همایون هستند البته اتمام و جان داریم فدای رکاب سرکار نموده بفضل الہی و اقبال عدومال پادشاهی خطہ کشمیر را بشرف خدمتگذاران سرکار در آورده خواهد شد و اگر تماماً بقتل رسیم بعد از آن پادشاه مالک و مختارند ما غلامان کمتر از طایفه خیبری نیستیم آنها که بواسطه صداقت و خدمتگذاری پندگهان اشرف‌اعلیٰ بیکنام و خوش سرانجام عالم و دلبان گردیدند غلامان نیز امیدوارند که ذخیرہ اندوز بیکنامها گردیم اگرچه استدعا و اظهار راجیگان مذکور از صدق باطن بود مگر بغواطر ظہیر چنان رسید که شاه محمود لشکر و غیرت ظاہری و رحم و انفت برادری راجتی الامکان بجاء آورد یعنی خاص بجهت تغلب پندگهان ما قنبح خان را بالشکر درانی و قرباش برای عزل عظامحمد خان روانہ نمود تا مقاصد این نیازمند بمناجات الہی بظہور پیوست و فتح خان نیز در خدمت دقیقه از دقائق فرونگذاشته است الحق مکنه درباب تسخیر و تصرف کشمیر شک نیست که ازین هم بسہولت و آسان تر مسخر تواند شد لیکن این معنی متافی شود سلاطین سابقین خصوصاً مغایر شہ قومیه این نیازمند درگاہ رب العالمین است کہ دعویٰ نیکی بی بظہور آید لهذا براجمای مذکور امر فرمودیم کہ اعال عزم پندگهان ما بسمت لاہور بجهت ملاقات و استنکبان بر ضرورت انشاء اللہ تعالیٰ بعد ورود لاہور و بندوبست امور واپسندگان و احوالی حرم محترم باز عازم مهم کشمیر خواهم شد چون تمام پندگهان را از مضمون ارشاد حضور ساطع‌الزور امیدواری حاصل شد بعد آن منان مزیت را بسمت لاہور معطوف فرمودیم و از آنجا کوچ نموده بزیر کوئل پیر پنجال کہ کوئل بتوج می‌نامند زول اجلال نمودیم و از آنجا قبل از طلوع آفتاب عالماب کوچ نموده شد چرا کہ کوئل بسیار سخت و بلند و راه نہایت پر پرف و تنگ بود حتی کہ بمقت بسیار و تعب و رنج پیشداد بہ ہنگام نماز عصر بسر کوئل رسیدہ بوقت نماز شام دران شب آن منزل نموده شد روز دیگر کہ از آنجا کوچ نموده وارد بتوج شدیم و زیر روح اش خان حاکم بتوج نیز پیشکشها و «سورسات» از نظر مبارک گذرانیدہ از آنجا منزل بم منزل کوچ فرما گردیدہ بشاعدت لاہور رسیدہ شد رنجبت سنگہ باستماع خبر قدم پندگهان ما کہ رک سنگہ ولد اعظم وار شد خود را بعه رام سنگہ و دیگر معتبران خود در شام درہ باستقبال فرستاده از آنجا داخل شہر لاہور نموده حویلی سادہ سنگہ نامرا جای سکونت سرکار ما مفرد گردانہ مگر واپسندگان و اهل حرم را در حویلی دیگر چادادہ بودند کہ رفتن و آمدن را مانع میشدند غرض فردای بوم ورود رام سنگہ بحضور آمدہ از جانب رنجبت سنگہ خواهش کوہ اور نمود پندگهان ما فرمودند کہ با فعل در پنجا حاضر نیست ہر گاہ رابطہ دوستی و یکجہتی فیما بین اشرف ما و رنجبت سنگہ استہکام و رونق تمام یافت در دادن کوہ نور درین خواہ گرفت چون چند بوم بتوانر استہای کوہ نور

نمودند بندگان ما همان جواب اول را تکرار فرمودند لهذا از دین همتی و سختی در
اتصال آب و نان می نمودند یعنی گاهی یکی را و گاهی دیگری را مانع میشدند بلکه
ملازمان و خاندان را از حویلی گاهی بشهر و بازار رفتن بیکاری میگزاشتند و گاهی
نمیگزاشتند غرض فریب یکماه بهین صورت با وجود مشاهده سختی گذاشت چون دیدند که
باین خودنمایی و بدسلوکی مطلب بدست نمی آید بنا بران رنجیت سنگه بکروز چندان
از معتبران خود را فرستاده اظهار نمود که آنچه وجه نقد و مکافات و محاللات که بیکار
بند گمان پادشاه باشد ارشاد فرمایند که حاضر کرده تجویل شود بند گمان ما فرمودند که
اگر بصورت انتظام بیمای دوستی و انعقاد عهد و یکجوشی فرستاده شود مطایقه نخواهد بود
بعد از ان بدعات فریب چهل پنجاه هزار رویه رسانیده باز معتبران ش آمده استمدای کوه نور
نمودند بازار شادند که تا وقتیکه عهد و میثاق اتفاق بو توفیق نیانجامه دادن سکوه نور ظهور
نخواهد یافت و بصورت توفیق و استحکام آن معنی دروغ داشته نخواهد شد غرض دو یوم
بعد ازین جواب رنجیت سنگه از جهت ملاقات آمده و مکافات دوستی و بیکرنگی بیان آورده
نامه مشتمل بر توفیق اتحاد و یکجوشی و استحکام درام الفت یکنوا دلی آورده نوشته و پنجه
خود را بحضور بندگان ما بزرعفران آورد بر عهد نامه مذکور چنانچه به بندگان ما
سپرده و قسم با کرات و با پاناک خود خورده و دست بقیه تلزار خود گذاشته اقرار نمود
که تمامی ملاقات کون کما به و شک و سیال و ستلاور را بنادشاه داد که مالا و مقالا
همیشه باستمرار در تصرف و ملازمان و ککار گذاران سرکار پادشاه بوده باشد و هر قدر
لشکر که بندگان پادشاه خواسته باشند جهت تسخیر ولایت افغانستان و تغذیر و هدایت
مردم شریر بلا عذر اعمال همراء میکنم و بوجه من الوجوه ازین قرارداد انصراف و ازین
عهد و پیمان سرموئی انصراف نمیرزم و از بندگان ما نیز نوشته و بقیه عهد نامه گرفت
که هر گاه پادشاه متصرف ولایت خود شوند تا ما دام الحیات در دوستی و یکجوشی هیچ
فرقی و تفاوتی بقدر بیکرمون باشد بعد از ان رنجیت سنگه بنابر کمال مواخذه و بیکرنگی
دستار بعلی نموده گفت که اهل تمامی شرایط و رسوم الفت و بیکرنگی و یک وجودی مستحکم
گردیده ما سر خود را بر پادشاه بستیم لهذا در اتصال بندگان ما هم کوه نور را با و
عنایت نموده بعد از ان بهره و چوکی را که باعث زنج رسانی و سختی آب و نان بود برداشتند
چنانچه بعد دو یوم جهت ملاقات اهل اسی حرم محترم و وابستگان که در مکان دیگر بودند
تشریف فرما گردیده بعد هر روز جهت استغاثه از زیارت اهل قبور و استفاده از حضرات
اهل حضور مثل شیخ علی بن عثمان هجویری ثم انقرونی صاحب کتاب کشف المحجوب که
بر زبان عوام داتا گنج بخش اقب ایشان مشهور است قدس سره مشرف شده بعد از آن
ودعای استمداد از جناب هریک ازان مقربان بارگاه حضرت کبریا نموده میشد درین
اثناء بکروز خود رنجیت سنگه عرض نموده خواهش کرد که اگر پادشاه بسیر بالغ شالامار
تشریف فرما شوند بشرايط دعوات یردازم موجب ششودی خواهد بود چون حسب آرزوی
او رونق افزای بالغ مذکور شدیم تمامی اهل طرب و ارباب نشاط را در بالغ فرستاده که
هر یک در زیر پای سروی مانند تدروی استاده نمایی دلاویز و غزل های شوق انگیز
فراق آیدر خوانند محفل داریانی را رونق می افزایند و از نسکاه جادوانه و چشم آهوانه

خویش دلهای نظاره گان میبودند و فردای آنروز بوقت نماز ظهر آدم خود را بهشور
فرستاد که پادشاه بشهر تشریف فرما شوند که چیزی مصلحت دیده میشود که فردا بشهر
تشریف خواهیم آورد چنانچه فردا حسب وعده روز گذشته از باغ سوار شده در نزد رنجیت
سنگه تشریف بردیم عندالامانات معلوم شد که هیچ مصلحت و سختی نبود بلکه آوردن
پندگمان ما بقید شهر لاهور منظور بود و هم مفهوم گشت که از لغایت بدعهدی در شکستن
عهد و پیمان رجوع دارد مصداقش آنکه بعد از آن هر گاه که برای تفریح مزاج بسیر
باغات یا با ستفاشته زیارات تشریف می بردیم خوب معلوم میشد که بطور اخفا ملازمان
شاد یغان متعاقب سواری شده دور دور همراه میبودند و محافظت مینمودند مگر پندگمان
ما نظر بر اعمال و اقوال آنجماعه جهان نکردند همچنان دل بسته عهد و پیمان خود بوده
تذاتی و توهمی بفطر خود نمی آوردند و بجهت ضبط و تصرف مواضعات موثقه عهدنامه ملازمان
معتبر بهمراه ما است و یروانهجات فرستاده بودیم بلکه بفطر اشرف منظور بود که برای ملاحظه
مواضعات مزبوره خود نیز تشریف فرما شویم تا گاه تراض ملازمان اقدس از نظر اشرف
گذشته که مواضعات را در تصرف مایان ندادند و عمل و دخل نگذاشتند باستماع این
مقدمه هر چند که چند مراتب بر رنجیت سنگه گفته شد که ملازمان ما را عمل و دخل ندادند
بعد از جمله و حواله گوناگون همین جواب داد که امسال هم در اجاره ما باشد سال آینده
در تصرف ملازمان پادشاه داده خواهد شد چونکه در حقیقت وفای عهد منظور آن بد عهد
نبود لهذا در این اثنا قضیلت پناه قاضی ملاشیر محمد پیش نماز با اهتمام این سخن که کفایت
های طالبی برای محمد عظیم خان ناظم کتیر نوشته است مضمون ساخته و کما غرضی چند
ساختگی و جعلی خود را بهشور پندگمان ما آوردند چون از ملاشیر محمد استفسار کردیم
شد خاشا نمود که ما نکرده ایم و هیچ خبر نداریم و سوگند میخوردیم بدین وایمان خود
که هرگز آگاه نیستیم و صورت این واقعه بحقیقت این بود که سه نفر از مردم ولایتی که
سابق در شهر لاهور سکونت داشتند و متعلق سرکار ما نبودند رنجیت آنها را بصورت
هر کاره ساخته و کفایت ها برای محمد عظیم خان بصلاح ناصواب خود مرقوم نمود مغفایه
بدست آنها داده باز علینا آنها را گرفتار کرده و کفایتها را حاصل کرد بود از غیبت
فطرتی که رنجیت سنگه در دل داشت بیچاره ملاشیر محمد را به تهمت ناحق گرفته کفایت
ها را بخدمت پندگمان ما فرستاد که این آدمیان خود را خود بسزا رسانید و با در نزد ما
بفرستید پندگمان ما از صاف دلی و درست عهدی و اتامل ملاشیر محمد را نزد او فرستادند
آن بدعهد بی مروت قی القور مقید و محبوس ساخت هر چند سختی و عذاب کردند و جان آن
عاجز بی جرم را با تیش ستم عذاب بلطف و عتاب بیحد و حساب میکشیدند که اقرار بفرستادن
کفایت بکن تا ترا خلاص میکنیم بلکه بگو بگفته پادشاه نوشته ام چندان شخص دیانت
دارا بود انواع عذاب را بر خود اختیار نمود لیکن باقرار دروغ اب نکشود از آنجا که
حقوق بیستمازی او بر ذمه پندگمان ما بسیار بود تا چار مبالغ بیست هزار روپیه در عوض
جرم او بر ذمه خود گرفته او را خلاص فرمودند آخر الامر معلوم نموده شد که ملاشیر محمد نام
بدکبر و دیابطن که با ملاشیر محمد عذاب جلی داشت و عداوت دلی این فتنه را بصلاح رنجیت
سنگه بر پا نموده آن بیگناه را بپلا گرفتار کرده بود مقصود این مجمل آنکه در حقیقت

بندگان ما از جنگ اشپان برگشته در چوره خیر رسیده بودند ملاجعفر مذکور بهمراهی
ابوالحسن خان بر کباب والا حاضر شده در خدمت میبودند چون حق سبحانه و تعالی ثقت
سلطنت کباب را عنایت فرمود ابوالحسن را بحفاظت اسباب صندوقخانه وجواهر خانه
و خزانه که آدم معتبر و متدین بود سراقه را ساختیم که اوزمات این هر سه منصب مقوض
و محول بنام برده میبود هر گاه بندگان ما بعد از مرخص نمودن صاحبان اهلی سقیران
اسکریزها دو فرستادن اهالی حرم معتبر بطرف را ولیندی بزم مقابله شاه مینمود عازم
نمله گردیدند اسباب صندوقخانه و غیره را نیز با خدام معتبر همراه ابوالحسن خان بسمت
را ولیندی فرستادند از استماع خبر بزم خوردن لشکر بندگان مادر جنگ نمله ملاجعفر
بندگهر که نیز همراهی ابوالحسن خان که مامور صندوقخانه و متعلق خدمت این کارخانه میبود
فرست یافته در مال سرکار که بتحویل او بود دست ثبات زده حیف و میل بسیار نموده بود
از رنجیت سنگه برای محافظت روزگار آئینه خود سازش نموده سوای ایجاد
و اغترای این انعام آنچه احوال ظاهری و باطنی بندگان مامی بود روزمره هم باو میگفت
بلکه در گرفتن کوه نور و غیره آن هم آن بدست انجام میرک رنجیت سنگه بد پیمان
و کسان او میبود چرا که یوماً قیوماً بملایمان و بند کسان مامد اید و سستیها میفرمودند
بلکه هر قدر ارشاد میشد که ما از مطالبات خود گذشتیم و امید امداد بی بنیاد تر را گذاشتیم
الحال مارا مرخص کنید فائده بدی نبود عاقبة الامر روزی بعد از گفت و شنید بسیار رخصت
دادند که در باغ شالامار بروید چون از شور لاهور کوچ کرده در باغ مزبور تشریف
بردیم چو کی و بهره شاد بختان آمده دور بدر ما نشستند و مانع پیش رفتن شدند همدیگر
اتنا رنجیت سنگه از لاهور کوچ کرده عازم را ولیندی گردید از منزل و وناس سواران
معتبر خود را بحضور مافرستاد که پادشاه نیز بزودی تشریف فرما شوند که فتح خان وارد
پشاور شده و مانع اراده پشاور داریم اگر چه دران روز بندگان مابشدت آزار درد کلو
مبتلا بودند لیکن ناچار اهالی حرما در باغ گذاشته همان حال که توقع حیات نبود روانه
شده وطنی مراحل کرده در مقام و وناس رنجیت سنگه ملحق گشتیم و از آنجا بشمول
همدیگر وارد پندی گردیدیم چند روز در آنجا توقف نمودیم رنجیت سنگه مراجعت بلاهور
نموده بندگان مارا همراهی رام سنگه در پندی گذاشت که در پشاور خواهیم رفت چو ون
فتح خان از پشاور عازم دیرمجات گردید پیکش رام سنگه دزدان را متعهد ساخته بجهة
سرقه مال و یا بخیال قتل بمکاتبه سکونت سرکار مابود فرستاد چون بندگان مادر بستر
خواب استراحت داشتند ناگهان دیده جهان دیده از خواب لغفلت بازگشت و بر خاسته مشاهده
میشود که سی چهل نفر دزدان بامشعلهای فروزان و تلوارهای از نیام عربان بر سر استاده
اند هر گاه دست بمشعلهای زیر سر دراز کردند بندگان ما همیشه فرمودند که این بدبختان
گمراه و تاریک درونان دوسایا بهر صورت از مال و جان دریغ نخواهند کرد لهذا تو کمال
بذات پاک الهی کرده فی الفور بحدله شیرانه و عیبت خسروانه برجسته پیکش دزد را که
مشمول در دست داشت از گناه گرفته بزرگوار خوا بانیده باوازلند فرمودیم که دزدان را بگیرند
چهاره داران هندوستانی که نوکر سرکار بودند وقتیشی کرده از خوف و یوش شدن مکرر از ملازمان
ولایتی افغانان نام پیشخدمت سرکار خود را از همه پیشتر در عقب دزدان انداخته پیکش دزد را

را از کردن گرفته بریز قدم خوا باشد باقی دزدان حقه مغلفی رفیق خود برگشته
هر چند زخم کاری در سر و رو و پشت و پهلو و اهدا د خان زند کبوشها کردند
که رفیق خود را از چنگک شیر آهنک او باز رها ندمیکن نکشت تا که خدمتکاران
دیگر از مردم ولایتی رسیدند دزد را محکم بستند و بحضور آوردند در حالیکه از
دزد مذکور استفسار کرده شرح بیان نمود که مایه آرام سنگه فرستاده بود که
سر پادشاه از مال او شان از شما از استماع و دریافت این لفظ و معنی بغایت حیرت
از پیرحمی و بی حیتی و بد عهدی و بد ایتی آن سیکان جاهل حاصل گردید فرستاده
همانوقت دزد را بعد پیشخدمت حضور نزد رام سنگه فرمای آن رام سنگه
سک آهنک چیزی و چه قدا عام پیشخدمت مذکور داده مبلغی افزون تر از آن برای
وجه خیرات فرستاده خردم آمده عذر خواهی نموده سوگندها بخود داده که مساوی بین
مقدمه هیچ خبر نداریم و دزدان را ضرور بسزا میرسانیم اگر چه از وفور و قناعت قبول غیانت
و اعتراف آن قناعت نکرده با انواع العیال خود را ازین ملامت سلامت میداشتند اینک
از بقای دولت سلامتی ذات اشرف مبارک و سعادت کمال از و جنات حلال شهادت
مال شان ظاهر و عیان و باهر و نمایان بود بندگان ما بهر حال خود را بحفظ حضرت
آفرید گار سیرده سکونت ورزیده چون در حینیکه اهالی حرم معترم بسمت لاهور
میرفتند و از قتل یار کبری چیزی اسباب فرا شاهانه را در هانجا گذاشته بودند
بندگان ما ولاحظه نموده بعضی شیعه را حکم برپا کردن دادند که در آن اثنا اگر سنگه
بحضور آمده و آن اثنا شاهانه و بارگاه شروانه دیده اسبکست متعبر بندان ناصر
گرفته از خدمت اشرف استدعا نموده که یک غیبه بکمترین غایت شود بندگان ما غیبه
کلا بانویی دو منزله مرصع گار را بعد فروش ایرانی و کنار چوبی و ظروف و آلات
و غیره اسباب که تعلق داشت مرحمت فرمودیم بعد از چند یوم را سنگه و کرک سنگه
بانفاق بحضور او حاضر شده عرض نمودند که ما بان عازم لاهور میشویم بندگان پادشاه
هم تشریف فرما شوند که انشاء الله تعالی بورود آنجا کنار و بار پادشاه را مایان بانجام
خواهیم رسانید هر گاه بندگان ما بوجوب عرض آنها کوچ نموده هنوز در منزل شبنور
فرسیده بودند که ناگاه در عرض راه یک هزار سوار آمده دور مسلمانان سرکار را
احاطه کردند گاه راست گاه چپ میکردیدند و بهمین دستور تا آخر منزل بودند وقت
نماز شام که وارد منزل شبنور شده بخدمتکاران و محافظان و اسباب خدمت و قناعت
و فرا شاهانه بحضور عرض کردند که سورتیکه در عرض راه دست اندازی نموده بندگان
و مفرشها را بقلبه تاراج نموده بردند و مایان را نیز بپرست و عسریان رسانند
بندگان ما از مشاهده اینحال برملا متعبر گشته جمیع ملازمان را در نزد رام سنگه
و کرک سنگه فرستادیم که این چه معامله است که غیبه غلبه دست اندازی میکنند چرا
ظاهر امری که دلخواه شما باشد بجای نمی آید چون رام سنگه بان انتخاب و مشاهده
اسباب بندگان و مفرشها سرگرم اندازی بود اهدا تا سنگه یکپور شب متوازی گشت
بعد از شرو شور بسیار بندگان و مفرشهای خالی را بحضور آورده طر فیه ایشانکه آنچه

مال و اموال از قسم جواهر سوار، و بیاده با صندوقهای یزاد مر واریت بیش بهای سی همتا
بلکه اوای لا لارنه، کتک های رومی و سندی بندویار طلا و بیشه بضا و بشیرهای جواهر دار
ایرانی اعلی و راههای مرصع چندین قسم و زر سرخ و سفید و مینای حلا، و اجاس زری و بیشه
و ابریشمی که در یخداها بود همه را برداشته یخداها و مفرشهای خالی را با همه چند عدد
اباس پوشا که که بیکبار آنها بود و به مصرف آنها نرسید حضور آورد و گفتند که
بوسر اسباب شهادت که زده بود بابت خدمت و همت کردیم که از نزد دزدان مال شما را
خلاص کرد، آوردیم الحال بد گمان حضور ملاحظه فرمایند که اسباب درست است یا چیزی
تلف شده عباد! یا الله از مکر و دیوانه و افسون و امساره قوم که مرا دل سپاه که باز بیهوده عذر
و جفا هنوز اظهار عدل و دودا میکنند.

عذر خواهی کندم بعد از قتل عذر پذیر زکشتا عشی نگریه

بند گمان ما چون دانستند سینه این دست برد از دزدان و رهزنان بعید و ناممکن است
بلکه همه با شاور و رعیت سنگه بدعهد و سرداران اسکار اوست پناه علیه جواب و سوال را
درین مقدمه با انجمنه جهال بی باصل و اعاد و اسباب و اموال مفروقه تغیر باطل تصور فرموده
فرمودیم که شما خود ملاحظه کنید که یخداها و مفرشهای خالی را کسی محمول بایا بوما
و قاطرها نکرده است چون از آنها کوچ کرده در منزل دیگر رسیدیم رام سنگه بحضور
آمده عرض کرد که راستی حال این است که مهاراجه سنگه بسیار چیزها برای ما نوشته اند
یعنی از راجه دهمی و تکلیف رسانسی مال و جان دشمنان حضرت یاد شاه ایسکن بونوق
عقیدت و ارادت یا بی باغت ترحم و مروت یسکی از ان هارا بعمل ایاورده ایسم الحال بهتر
آنست که بند گمان اشرف بهار استی بکنند و نوشته به مهر خود بدهند که هر چه مال و اموال
در لاهور دارند از روی راستی و قسم با انصافه خود بر راجت سنگه بدهند این جانب از روی
دراحمی و لحاظ چند صحبت که به پاشا کردیم پادشاه هستبد در خفه اطلاع ما فی الضمیر
راجت سنگه را بشما ظاهر نمود هر گاه برای سر موئی از مال خود پوشیده خواهید کرد
جان شما از دست خواهد رفت و مال شما هم نیز باقی اختیار دارند پادشاه چون بواسطه
پابندی عیال و اناموس محل مجبوری و قسوس بود ناچار بند گمان ما خواهش او را از روی
قسم قبول نموده و نوشته به مهر خود دادیم هر گاه وارد لاهور گردیدند شد بعد دو يوم
رام سنگه مذکور در خدمت آمد و اهالی حرم را کشته نموده آنچه از اسباب از اهالی
حرم و مال سرکار ما بود تمام بشما برده نموده شد همه آنرا در گادها بار کرده در نزد
راجت سنگه برد آنچه بیکبار راجت سنگه بود و واپسندگان و سرداران او بیکبار داشتند
منتخب کرده برداشتند باقی چیزیکه مالیت نبود و قیمت چندان نداشت و به صرف انجمنه
بدعهد بسی انصاف دشمن نمی آمد بر گادی ها بار کرده واپس آوردند چون از ظهور این
جرکات بدعهدی و وقوع این مقدمات مال و جان تلفی سکه بکرات و مرآت پامتحان رسید،
بامید امداد و وفای که این یارمند حضرت خلاق ازین طایفه مجهول سراپا اتفاق در دل
بسی غل داشت بالکل برداشته شد بشایران گفته فرستادیم که الحال چه مطلب دارید بهتر
است که مرخص نمائید پادشهر سکونت بدعهد بعد آن مبارک حویلی را برای سکونت ما

در شهر لاهور خالی نموده دادند لهذا از باغ شالامار کوچ کرده در حوالی مذکور تشریف
برده شد اگرچه مدت پنج ماه اظهار مدعا کرده اند لیکن از نهایت سختی بهره و چوکی
فایت خفگی و دل تشنگی رخ نموده حتی که جامه صبر بر تن تاب و طاقت تنگ آمده
رفته روح از کرانی بار مصائب در گشتن آهنگ آورد بلکه هر روز از وقت مساعات
یک جامه از یر چاک چاک و هر دم پنجه از خفگی برداشتنک میزدیم هر گاه عرصه روزگار
از گردش ایل و تبار و از ستم و ظلم فک کج رفتار تنگ و بای قرار و رفتار از هر طرف و هر جانب
به سنگ آمد در برآمده جز فرار هیچ مصالحه به خاطر خطیر اختیار نداشتند که شاید باین وسيله
از دست این کفار شرار نایسکار حق تعالی نجات نصیب کنند والی دیگر به هیچ گونه
صورت خلاصی ممکن نیست اگرچه رفتن بندگان ما در همه حال از قید آن گروه بی عهد و دن
در حالت تجرد و تنهایی هیچ اشکال نداشت لیکن اهالی حرم و ناموس محترم خود را
چیس این چنین طایفه زبون درم دون با هم گذاشتن و وجود خود را تنها از میان کشیدن
مناقی آتین فیرت و اموس مفت ماوس خویش و مخالف قوانین سلاطین همت کیش پنداشته
این معنی هرگز مقبول طایع بندگان اشرف ما نمیگردید بلکه مخطور خاطر انور آن شد
که اول صورت نجات اهالی حرم ساخته بعد آن در تهیه اسباب نجات خود پرداخته شود لهذا
اندیشه و فکر بسیار باطراف و دیار ولایت سند و دیر و جات نمودیم بهیچ طرف ازین
اطراف فکر این نیازمند الهی رسید و اعتماد نپسندید سوی قصبه اودیانه که خانه دوستان
و جای امن و امان و قریب المسافت و بعد از خوف آفت است لهذا بتقدیم نجات اهالی حرم
و ناموس محترم ملازمان محرم و معتقدان فدوی شیم و فای توامرا برای تهیه اسباب ارشاد
شد چون اکثری از زنان مردم هنوز که مردان آنها بعهده خدمتکاری و بهره داری
در بیرون مقرر بودند خود آنها بیاعت و غور اعتماد و اعتقادی که در آمدت از آنها بوثوق
پیوسته بود بهرم سرای برای خدمت اهالی حرم محترم مقرر بوده رفت و آمد داشتند
بنا بر ادای حقوق ملک حلالی و اخلاص از راه راستی و صداقت همیشه متعهد این خدمت
میشدند مگر بندگان ما قبول نمیکردند آخر الامر در عالم لاچاری بصلاح و صواب دید آنها
چند مراده گادی سواری خریدند شد لیکن هر گامی که اراده بر آوردن اهالی حرم
محترم میشد فی الفور رنجیت سنگه واقف میگرددید و بنوعی از انواع مانع آن میشد
غالب بغاطر اشرف میگذاشت که شاید از همین مردم کسی بطمع نفس مغبری مینماید
چون نیک نجسس و نفیس نموده شد محقق و واضح گردید که ملاجعفر مذکور مغبری
نموده بر رنجیت سنگه اطلاع میرساند لهذا بنا بر دهن دوزی و اطفاى شعله افروزی آن
بد سرشت مودی را در خلوت بحضور انور طلبیده و دلالتی بسیار داد و امیدوار باطراف
پیشمار ساخته شد تا من بعد ازین حرکت بی برکت دست بردار شود و میر ابوالحسن خان
که در حقیقت کار متصدی این مقدمات او بود از ساد دلی و راست نیتی ملاجعفر را از خود
و محرم سردار ستمه واقف این حال و قال میگرددانید هم بحضور طلبانیده فهمانیده شد که زنهار
مقدمات این راز را بعد ازین از ملاجعفر مخفی دارد بعد از آن متهمدان
این خدمت را طلب داشته ارشاد شد که چهار مرتبه اهل حرم را ده نفر
بیشتر لباس و تبدیل اوضاع و اساس بلکه مثل زنان هنوز ساخته گاهسی

بدریعه سیر و صحرا و گاهی بوسیله آب بازی دریا که متعارف و معمول بود به آن طایفه می ستر
و حیاست از شهر لاهور بر آورده و از آنجا بیکسادی ها نشانید . بلودیانه رسانیدند یعنی
هرگاه خبر رسید مرتبه اول میرسد مرتبه دوم روانه میشد علی هذا القیاس بچهار مرتبه
اهالی حرم را بلودیانه رسانیدند ثبوت پنجم که نور چشم سعادت ظهور شهزاده محمد تیمور را
با چند نفر خدمتگزاران کشیده روانه اود یانه میشد و نجبت سنگه اطلاع یافته شهزاده
مذکور را دزد خود برده استفسار حال کرده راست بگویند که مادران و خواهران شما
همه رفتند با کسی در اینجا باقی مانده است و بیکدام طرف رفته اند چونکه نطقه خاص
وسایل سلاطین و فرزندان ارشد از جمله این نظر کرده رب العالین بود باوجود خورد سالی
از باعث شکوه سعادت و بلند اقبالی ترس و تهدید و نجبت سنگه را هیچ بخیاں نیاورده بلفظ
فصبح جواب صاف داد که جمله مادران و خواهران ما رفته بجز سه چهار کتیز کبان در اینجا
دیگر کسی نیست و نجبت سنگه از استماع این مقال کینک و لال مانده بسیار متعجب شد
که آیا اینقدر مستورات را با وجود این همه بیداری و هشیاری محافظان و پسران داران
و مخبران از دروازه لاهور چگونه بر آورده باشند بلکه اعتقاد نکرد و چند کسی زنان
متعبر و شناخته را فرستاد که تا اندرون حرم سرا رفته دیدند که بجز طعام پخته و نان های
خشک روزینه دیگر هیچ چیزی نیست و احدی از بیکم ها باقی نمانده تعجب نموده صورت
حال بر نجبت سنگه بد عهد اظهار کردند دست تحریر بدندان تهرس گزیده غرض هر جا
خبر رسید که جمله اهل حرم از اعزه و برستاران و بیکم ها و خدمتگزاران در بلده لودیانه
رسیدند و بعد از تحقیقات دریافت و نجبت سنگه صورت مقدمه مفهوم و معلوم هر خاص و عام
گردید که ناموس پادشاه از چنانکه ظالمان گمراه نجات یافته بند کبان ما سجد . شکرانه
بشعر و نیاز بجانب ایزد کار ساز مودی ساختیم که بفضل و امتنان و لطاف و احسان خود
ناموس این نیاز مند خود را در برده عفت و ستر و عصمت نسکاء داشته از فیه حبس کفاد
تا بیکبار تعداد بد کردار نجات داده بجای امان و یغانه دوستان رسانید .

وقایع بیست و هفتم مخلص بندگان ما بفضل الهی و لطاف نامتناهی از شهر لاهور و آسودن بکشتوار بعد از قطع مسافتهای بسیار

چون نجبت سنگه را با وجود این همه محسوس و فتنن در پا نان و مخبری چاسو سان
از رفتن اهالی حرم محترم و مستورات دولخانه معشتم و رسیدن شان بسلامت و امانت در
لودیانه امن خانه غایت تلافی و نایب دست داده شکفت میداشت که از کسب نام
درواز . شهر چگونگی بیرون شدند ابتدا از خیابان باطنی و ذنات فطری بدون هیچ خفتی
و محبتی با وجود آن جهود و موافق اتفاق و اتحاد برای تدارک آینه در باب بهره و جوکی
و نسکبانی بر بندگان داشت تاکید ها نموده حتی که هفت کردش پاسپان دو را دور
بهره نشانید بلکه بتعداد چهار هزار مردم را موکل و متعهد این بدعت و متعین این خدمت
ساخت چنانچه را کوچهای شهر و دروازه ها و حوالی مسکونه فر اشانه و مطبخ و بیت الخلا
خصوصا در مسکن خاص سکونت و غوا بنگاه بندگان ما برای هر ساعت بیست و هشت نفر

مقرر کردند و سواى آن چهار نفر مشعلدار مشعل ها بدست گرفته از سر شب تا دم صبح
باتفاق سیاهان پانزده هشت نفر بطرف سر و هشت نفر دیگر بجانب پایابستاده میبایستند
که چندین ماه بهین شوبه و طریقه گذشته بلکه هر روز يك كراشى تیل را نیز از پسر
نظر پادشاهى برای نهری که بنام کرم آمده موکلان حفاظت میکنند که جواهرات بدهند
و الا با این روین کرم آتش تاب عذاب کرده خواهش غلاو بران در خوردن و آشامیدن
نیز تکالیف و راجع عیب هر روز میرسانید و خدمتگاران و لا یتى را اکثر اوقات
بخدمت حضور نگذاشتند همیشه سیاهان قیما بیستم مکانه میکنند بلکه بطورى
بندگان ما را میتوانند که مهارا چه برای يك نفس آهنی حکم نیاری داده اند تا پادشاه
را دران انداخته در هر سفر و حضر همراه بدارند چون از استامخ اینقال و مشاهد آن
حال برملا و تجربه اقوال آن طرفه يك خصال و مقایسه اردت آن طایفه بدستگاران بیان
طلب رسیده تا پیر دنیا و سعت ارض و بنا بر بندگان مانیات تنگ آمد لهذا ختم آیت
مبارکه یعنی من القوم الظالمین را شروع کرده در سحر گاهان بجانب کار ساز بهزاران
نظر و نیاز مملکت میشودیم که یا غیبات المذنبین المذنبین و غلامان ایدی الکافین الفاحرین
بحرمت سید المرسلین و اله الطاهرین چون حضرت مجید الهوات ا لطاف می غایبات داد
نیم شب و دهای سحرى را پذیرا فرموده نیاز مند نوازی نمود از پنجین هدایت و کار سازی
فرموده که در جائیکه بندگان ما شب استراحت میکنند در زیر قراشده بندگان ما
میبودند بطریقه خوانده این خاص و قدویان با اعتداس مثل مر ابو الحسن غسان و دیگر
بیشترهتان صداقت بندان و خدمتگاران جانبشان حقیقت آنرا شکافته و از دیوار قراشخانه
تا هفت خانه دیگر جا بهاء نقیها خوانده و چندین جا زمین و دیوار ها را سوراخ کرده
تا راه بر آمدن از دار مدد بوجه احسن آماده و مهیا ساخته شد بعد از آن در شب آمدن یکی
از پیشخدمتان معتمد خود یعنی حاجی رجب قوم و بیکار را بکف شمشیر با هفت و مر دی
پادشاهت است بهواسیگاه خود مقرر نموده تعالیم و فهم فرمودیم که بطوریکه بندگان
ما بهنگام خواب و استراحت همیشه بر سر و روضه انداخته و امام خود را بلیاس ها پنهان
میداشتنه معمول داشته از قواعد حرکات و سکنات معتاد ما سر موئی تجاوز نکنند همچنان
دو فرقی پیشخدمتان دیگر را قلم نموده شد که این شخص را بیک بندگان مانیات بوضع
و آدابى که خوانده طعام راصبح و شام بحضور آورده میگذاشتند بدستور آورده گذاشته
باشد و همچنین آفتابه و لیکن رایتخانه مستمر نیز هر صباح و مسا حاضر ساخته بطورى سرگرم
کار و بار خود باشند که محافظان و کشیکچان هر گز از عادات گذشته و حال فرق و انفصال
توانند کرده گاه بیقین پوست که خدمتگاران مذکور تعبیل حکم حضور بی خلل و تصور
بجمل ظهور خواهند رسانید بمعنی و دلبری کامل حاصل شد لهذا بعد آن بندگان ما بتغیر لباس
فرمودند یعنی بطرز و طویر اقرا اول من هت و طن را بکاکتر ملون ساخته بعد از نمازها
دستاری ساخته و بر سر پیچید مهره های فقیرا در کردن و تسبیح درویشانه حمایت شاه و عسای
تکبه دارد دست چون عصا گرفته و تعالیم چوبی چون طایفه جو کی به پایوشیده یا دو فرم معتادان
یعنی میرا ابو الحسن خان و میرا بو طالب خان مشرف که آنها هم بصورت بالیکه ها خود را بتغیر لباس
وضع اصلی مشابه پیر و مرشد ساخته بودند از نقیها بدو شده بکوچه و بازار شهر داخل شدند

حق سبحانه تعالی بفضل و عنایت خویش و مستحقان به اندیش و بهره داران کافر کیش را
و دیگر مخالفان که در راه و بیراه پیش می آمدند همه را بنوهای اسمی و اسم گردانید که احدی
بسران ماجرا پی نبرد و کسی بندگان اشرف و دوقهره را و استیلاست با سکه هر کسی که بر این شد
از ارادات حال و اعتقاد و کمال و دودوات فقر و شاهی در آن اقترا و اتصال یافته بود و بکوشش
و تعظیم همه عجز و تسلیم می برداشت تا اینکه رفته رفته متصل به آبرو قلعه که در آن زمان
از آب و غلاب خشک و پاک بود رسیده قصد بر آمدن فرمودیم اگر چه آبرو مذکور در اصل
بناتاریک و تنگ بود بر آمدن از آن محل نهایت سخت و دشواری نمود اما بندگان ما هر صورت
تن بقدیر داده بکمال همت توکل یحالی بکتانوسل بجناب منجی بی همتا نموده داخل
آبرو مذکور شده مشقت و مصیبت کش و مکتش و غراش و غش و آلودگی بدن را منظور
فرموده بیرون شدیم کسانی را که قبل ازین سامان بداد و دقت با ایستادگی ملازم ساخته
بدی آبرو مقرر کرده شده بودند و هر شب متوجه و متنی خروج بندگان ما از آنجا می بودند
بکنار دریای دای رسانیدند و ملاحان را نیز که بیشتر ازین اراده بخشش و انعام مطیع
و منقاد فرموده بودیم بر آب دریا جمع کشتی حاضر بودند فی القور بکشتی شسته از دریا
عبور فرمودیم همه آنان یعنی بکشتی پاننان بدرقه راه شده پیش پیش میرفتند
در آن حال بندگان ما رنج و صعوبت راه را هرگز معلوم نفرموده یعنی گناه
سوار و گناه پیاده رفته رفته و هیچ خیال غرور و غر و اب نیز بضا طر نیامورده
بسخنی نام و رنج تمام در سیال کوه رسیده و از آنجا نیز بلاتحمل طی منازل نموده وارد
چگون شده گرمی نصف روز را در خانه رنگریزی گذرانیده میشد که گناه شخصی
حکیم متوطن آنجا که سابق بخدمت و ملازمت بندگان ما در لاهور شرقیاب میبود بقد مبوسی
مشرف شده از راه غیر خواهی خود که این ملک هم از رنجیت سنگه است صلاح دولت
این است که حضور والا در اینجا اعظمی نمایند هر قدر که ممکن و مقصور باشد بیشتر
رفته داخل کوهستان شوند بهتر خواهد بود بندگان ما عرض نامبرده را بکمال دواخواهی
محبوب داشتم فی القور نماز ظهر را با استعجال ادا کرده بلامعاری بچلو انداخته سوار شده
چونکه چهار طرف کوههای بلند بود و میدان هموار بنظر نمی آمد بنابراین شب تمام شب
در دره که آب و هوا و فضای خوش داشت رفته دوبار روز بچای رسیدیم که در آنجا دریا
چنان حائل بود با وجود اینکه تعلق آنجا بدیوان سنگه نام بسر را چه چون داشت ناچار
دو سه روز در آنجا گذرانیده مبالغی بمعرفت بلد آن بملاحان عنایت شد که برای عبور جاله
طیار کنند نامبردگان مبالغ گرفته به تهیه ساختن جاله مصروف گشته و عده فردا نموده
چنانچه فردای آرزو یوفت نماز عصر بمناجات الهی پسواری جاله از دریا عبور فرما گشتند
چون بقدربیکفر سیح راه رفته شده بود که قلعه بنظر در آمد که آنهم از رنجیت سنگه بود
و مسکن بی همت و بیابان بدینان حاکم و ناظم آنجا بودند هر چند که این نیازمند در گناه الله

ملازمان هوا خواه خود را بتوئی نگه نداشته بودند که کسی واقف و ششاسی حال شود
بگر ازوقور احتیاط توهم و تردد پیرامون خاطر اقدس میبود که عندالاستیسا مردم
آنجا اظهار نمودند که این قلعه را ابتدا از راجه بشیر بود و سکنان قصبه متصرف شده بودند
الحال لشکر مسلمانان از راجه بشیر از آنجا دور قلعه افتد محاصره کرد و مشغول
بجاده اند از استماع این خبر پندگمان اشرف مامعطل نشد باطمینان تمام عبور فرموده
شب را بفریه دیگر منزل نموده روز دیگر از آنجا بیشتر روانه شده خلاصه اینکه از مقام
لاهور که پندگمان مابتوفیق الهی بیرون شده باوجود قطع مراحل و منازل راه بیجا بیج
و دو روز را از روز هفتم روانه افروز راجه پیر گردیدند راجه غفرخان رئیس آنجا از استماع
خبر تشریف فرمائی پندگمان اشرف نهایت غور و اندیشه به سلام حاضر شده پس از آنکه
بسیار از گردش روزگار خدمت و جان نذری پندگار کلامه حال عقیدت سکنان او بود و بیک نظر هر
ساعت آنچه اسباب بکار بود همه را حاضر و موجود نمود خدمتگاری خود را بجا آورده
و فردای آن همه برادران و کتل اقوام از خور و وکیلان مکرر بشفارش و تکمیل مراتب
بتقییل عتبه ملک مقام به سلام حاضر شده پیشکشها معاف شده و اسب از اسطر
حضور کلاه را سیاه و شب و روز در خدمت کمالی و جانفشانی
ساعتی و سراسر که رم میبود درین فرصت خدمتگاران و ملازمان سرکار ماکه در لاهور
بودند استماع خبر نجات و ورود بخبر و وقت پندگمان اشرف را در مقام راجه پیر آورده چند
فرسوار و پیاده همه دیدان سنگه که از رجعت سنگه دل آزرده شد بود بعد بکمال برکاب
سعادت انساب مشرف گردیدند و همچنین آمده آمد جمع گردیدند در آنحال بظاهر اشرف
رسید که از آنجا ملک کشمیر فریب است اگر راجه غفرخان از روی صدق و امان متفق و متعهد
پندگمان سکنان شنیدند که در حدیث اظم کشمیر کرد شود که حضرت پروردگار شاهد
مراد را در کتار و خطرات قبضه اختیار او ای دوات ابداندار در آورد پناهران هر چند در
باب انتظام و سرانجام این مرام از حضور ساطع انوار است پراچة مسطور مصداقت و مذکور
بظهور پیوست از باطن او چنانکه در وجود سامان و صرف خرج دیگر بتوئی نیا مد بلکه
ظواهر بعرض اشرف رسانید که اگر چیزی حضرت پادشاه عنایت سازد چیزی کمترین
سرانجام خواهد کرد پندگمان ماکه از لاهور حریص و بیساعتی هیچ تقوی و جس و صرف وجود
واحد خود را از آن مهلت که بر آورده در آنجا رسیده بودند باشتیاع این معنی بهر دود و تفکر
ماند علاوه بر همه اظم کشمیر شرف انوم پندگمان اقدس را در ملک و غلظه مذکور باعث
زوال طامع نحوست مطالع خود روزمره بتأثیر ترغیب انحراف نکرد و انصرام از جاده
صداقت و خدمت مراعات و سعادت بکمال عید داشت دیگر راجه مسطور از راه ظاهر بینی
و دور اندیشی اظهار این بدگشتی بحضور اشرف نکرد و سر رشته زمانه سازی و اطاعت
مجازی را از دست نداده بکمال ارادت و عقیدت او کمالی نمود و خدمتگاری مبرک کرد
که ناکام از لطیف و عنایت حضرت پروردگار معتبران راجه ترغ سنگه و راجه کشتور و جودور

اشرف مشرف گزیده بعرض اشرف رسا بدند که جناب مهاراجه زمین خدمت وای باب ادب
بوسیده وچین باز رابهاک علیه علیه نور آگین ساخته بعرض اشرف میرسانند که اگر بند گمان
قبلة عام بقدم تافرازوم غریب خانه فدوی وارشک پیرای هفت اقلیم فرمایند البته آنچه
لازمه خدمتگذاری وچان ثاری وحوصله فدویت وحواداری باشد فخر خود دانسته درادای
آن از روی صیق وبقین سرعونی دریغ وصرافه بخراهد ووزیر بند گمان اشرف ما بچرد
استماع این مقسمه را از مواهب غیبی وفضلات لاریبی تصور کرده فی الفور عنان عزیمت را
از راجوبیر رحمت کشتوار معطوف فرمودیم وبدوام دیوان راجه جیون در عرض راه برکتاب
والاحاضر شده تا حدود خود خدمتکاری کرده مرخص شد بعد طی منازل بدر راه رسید
پسکروز در آنجا مقام فرموده روز دیگر کوچ نموده چون مرجه بکنار دریا که مو سوم
بگذرد که استواز چوب کز یافته اند و سرحد کشتوار میباشد زول فرمودیم راجه کشتوار
چند روز بیشتر وزیر و معتمدان خود را باجیان سواری و اخراجات و اسباب ضروری را بطرف
دریا فرستاده منتظر قیوم میبندت ازوم میبودند لهذا بند گمان ما بچکه مر بوره از دریا عبور
نموده شب را در کنار دریا منزل فرموده علی الصباح کوچ فرما شده و دو سوم رواق افزای
کشتوار شده راجه کشتوار راجه تیغ سنگه به همراه تمامی معتمدان خود استقبال نموده
بسلام مشرف شدند آثارها و غیر آنها بشمار نموده بالکنی سواری بند گمان اشرف ما بدوش
اخلاس کوش خود بنا بر افتخار برداشته الی مکان سکونت خاص خود راجه مو صوف که برای
آرام رواق افزای صباح و شام بند گمان اشرف ما برداشته بودند رسانیدند و هر شی که از
جنس پیکار آمدنی بود همه را مهیا و موجود ساخته روز و شب خود راجه مانند خدمتکاران
بعضور اشرف حاضر و مشرف بود پیشکشهای گوناگون از فییل اسب و شه شیر و اسلحه
جوهر دار و اجناس زربنه و پشمینه و چین و تاتار از نظر والا گذرانید هر چند که بند گمان
مانظر بر سوخ ارادت راجه مو صوف روادار اسراف بسیار بسیار و بار بار او میبودند مگر
از ملاحظه نهایت معذرت و عاجزی بیکثرت او که اکثر در حال عدم قبول آثار آزرده گسی
و ناامیدی از صفحه احوالش ملحوظ میگردد بند گمان ما ناچار شده قبول میفرمودند غرض
از بیان صداقتها و خدمتگذاری و اخلاس و چان ثاری آنچه گفته اید که مرکب قلم از انراج
عشر عشر آن است و صفحه کتاب از احتمال اندک آن قاصر و ننگ است همه وقت
مترصد و معتنی آن بوده بچیزی که خورسندی خواطر بند گمان ما شود بجا آورده شود
غرض که تا غرضه سماه بدین عنوان گذشت آخر الامر به خاطر خطور نمود که پیکار
نشستن فایده نمی بخشد اولی واسب آنکه عزیمت را بسمت کشمیر صرف نمائیم لهذا درین
بازه باراجه مو صوف مصلحت نموده شد نامبرده بچرد استماع این عزم مانند گل شکفته
و شاداب شده بانفاق اعیان و ارکان معتمدان و وابستگان خود تسلیم بجا آورده بعرض

رسانیدند که درین مقدمه خبر دولت و اقبال عدو مال حضرت پادشاه دیگر هیچ وجهی و امداد
خرچی بکارمانیست بلکه آنچه غلام خود و از عیال و وابستگان و اقوام خود داشته باشم تمام
را جمع نموده بخدمت اشرف همایون حاضر سازیم بندگان ما از استماع این استقرار و صداقت
و جوانمردی همت راجه موصوف و از بندگان با ارادت او کمال داجعی حاصل ساخته شکر الهی
اعطف الهی بجا آورده و چون در ایام قیام بشهر لاهور بندگان اشرف ما بتعداد مبالغ یک
لک و پنجاه هزار در نزد ساهوان شکار یوری امانت گذاشته بودند بعد از رجوع بکویت
و توقف همت راجه موصوف بصواب دیدند او معتدی را بطرف پنجاب برای آوردن
مبالغ پنججاه هزار رویه نقد و ارجاع سوار و پیاده سیاهی مامور لاهور فرمودیم
حکمه بطریق حکم دایم و توانیه در پرده مبالغ مذکور را بحضور انور ر ساه غرض
عرصه یکماه نگذاشته بود که مردم سیاهی رجوع کرده هر روز بیست نفر بحضور میر رسیدند
و بندگان ما ملاحظه فرموده مقرری تنخواه بهر یک میرسانید تا اینکه قریب هزار نفر فراهم
گردیدند از گاه درین بین عرض معتد مذکور از نظر اشرف گذشت که مبالغ پنججاه هزار
رویه را در گادیا بار کرده از شهر لاهور بیرون کرده بودند که رجعت سنگه اطلاع
یافته همه را قبض و ضبط نمود داخل غراه نمود از آنجا که بندگان اشرف میایوسته
نمایش و تعویل امور خود را بجنباب ایزدی داشته اند از انلاف آن مبالغ متردد و متناصف
شده معتد دیگر برای آوردن مبالغ مذكوره که مراد از لک رویه باشد فرستاده
کمال نفید در اخفاء و احتیاط آن نموده شد هر گاه معتد مذکور بدهد و بسط آفتاب طلعت
و چشمتی تمسکی ساهوان مذکور وارد لاهور گردید ساهوان مبالغ لک رویه ما بقی را
بلاعذر چشمتی تمسکی خود را گرفته داجعی حاصل کرده سیر دنگر بنگی از آنجا حافله
که ظاهر آمانات معروف و باطناً همه بکمال خیانت موصوف اند بنابر طمع نفسی خسیر این
مقدمه بر رجعت سنگه رسانید که آن بدعهد پیمان شکن هم در خانه ساهوان مبالغ لک رویه
ضبط نموده بقیش خود در آورد هر گاه این شهر به بندگان ما و راجه رسید قدری تسرود
بهرامون خاطر گردید زیرا که در آن حال تعداد مردمان تو ملازم هم قریب دو هزار کس
رسیده بود غرض راجه موصوف بهمت و جوانمردی خود همچنان پایدار و برقرار مانده آنچه
زبور از قسم طلاء و نقره چه از خود و وابستگان خود داشت همه را یکداختند و مسکوک بنام
نامی و اسم گرامی بندگان اشرف ماساختند و به تمامی سیاه مردم هندوستانی و پنجابی
و ملازم بندگان اشرف که بتعداد دو هزار نفر بودند و به ملازمین ملکی خود که بتعداد یکتیم
هزار کس بودند موجودات گرفته تنخواه دادند بهما از آن همه حال متوکل به حضرت ذوالجلال
گشته عزیمت فرمای تسخیر کشمیر گردیدیم.

وقایع بیست و هشتم عزیمت بندگان همایون ما بکشمیر

خطه کشمیر همراهِ دولتیخواهی راجه تبسگه راجه کشوار

هر گاه عالیجاه رفیع جایگاه مغلم بار شد و وفا معجب باصدق وصفا ارادت آهنگ
بی روی ورسنگ راجه تبسگه کشواری ازادای تقواء نوم لازم خواص کوهستانی
خود فراغت یافته بیاس ملت آبادی زراعت کوهستان آذوقه ضروریه مرحب امکان
و کفایت برای سیاه مذکور سرانجام ساخت بندگان اشرف معان عزیمت را بسمت کشمیر
معلوف فرمودیم چنانچه پنج ایش منول نموده بسرحب کشمیر انزل فرمودیم
سنگرهای سیاه معده عظیم خان اعظم کشمیر که جایجا برای اسداد دخول غازیان نصرت
بنیان مقرر نموده بود يك يك باظر اشرف درآمدند بندگان اشرف ما متوکل با اسداد
قبیله و متوسل بتائید حضرت لاری بی بودند اند بهیچد ورود حکم یرش دادیم غازیان جان نشان
و دلاوران تهور بنیان حسب فرمان واجب الاذعان سنگر اول که در زیر کونل بود اسداد
سنگر را از جزایر اندازان که معین بودند هم بفضل و عنایت ازدی بعمله ثانی درفید
نسیب آورده بل اکثری از ابرجیان را سر بریده و اسیر گرفته بحضور انور حاضر
ساختند مابقی آنها چون ثانی اقامت داشتند سنگر را گذاشته و زیاده کی را غنیمت ایگاشته
قرار اختیار نمودند چون معده عظیم خان از مقدمات این شکست فاحش و نصرف سنگر ها
و مشکو بی جزایر چنان متعین خود خبر یافت از غایت تعبیر بیخود و سراسیمه گشت از شهر
کشمیر با سیاه سوار و پیاده خود برآمد درسا کلام که مفاصله ما مقابلش کروه داشت
فرود آمد بندگان ما بکشمیر سنگرهای مذکور کوچ فرموده با وجود کثرت بارش و برف
که نهایت نداشت بر سر کونل رسیده انزل فرمودند سنگر دیگر حکه در پیش آن بود
و هزار نفر متعین آن بود خبر انزل بندگان اشرف ما را اسفاء نموده خود بیخود قرار کرده
رفتند غرض در آن حال مفاصله سیاه غازیان نصرت بنیان بندگان ما وجهیت معده عظیم خان
بقدر سه کروه میبود شهر کشمیر تمام خانه بخانه بنظر درمی آمد از فضای الهی و مقدرات
ساوی دوروز و دو شب آچنان شدت برف و باران پایدار و برقرار ماند که مردم هندوستانی
بی طاقت شدند و آذوقه که هر روز از عقب می آوردند بیساعت اسداد راه نرسید که مردم
سیاه تمامی بغافه گذرانیدند بلکه از سختی و کرسنگی و شدت سردی اکثر سیاه هندوستانی
هلاک شد چرا که نراه رفتن و جای ماندن بود چون شاید برف و باران و عدم وجود
نان و امکان از حد گذشت و بسیاری از خدمتگاران حضور را نیز دست و پا از پرودت برف
و باران ریخته و بیجان شدند بندگان اشرف ما زیاده اقامت آنجا را خالی از مهمه و معلو
از هزار نقصان تصور فرموده انجا را بالوف کلفت و مشقت و صنوف رنج و زحمت برگزیدند
اما صد هزار آفرین بر جوانمردی و استقامت و همت و شهامت راجه موسوف که بوقوع آچنان
شداید و صعوبات برف بر آفت و کرسنگی و بی آرامی و نجات پناه و ذاته کدر جوانمردی
و همت را بر میان جان بسته و پای پیاده همچنان و تنبیه طافت رفتن بسنگی باقی نمانده بود

مانند پیشخدمتان سرایا عقیدت و خدمتگاران سراسر فدوت در جان نثاری و خدمتگذاری
ماضی و ناظر بودند لحظه ولیمه قرار و آرام نداشت و بیگناری را بخود روا و گوارانداشت
وسولات و خراجات همه ملازمان سرکار و مردم خود شکست خورده هند و ستانی بدوش
و سرو آدمان خود بار کرده منزل بمنزل میرساند الحق که چنین صاحب مروت و فتوت
و جوانمردی زیجودت و همت در صاف مردم این روزگار دیده نشده که خامه تحریر
از زبان تقریر ازادای عشر عشر خدمات و جافشانی و همت و جوانمردی و قدردانی راجه
موصوف بریده زبان و ناصر الیابان است . حق سبحانه تعالی بقضل و کرم خود بندگان
افسوس را با بقصد اصلی برساند که تلافی آن کرده شود آیین تم آیین غرض بعد از مشاهده
چندین زحمت چون وارد کشتوار گردیده شد راجه موصوف همچنان در اوازم خدمتگاری
و مراسم اخلاص شعاری خود ثابت قدم و راسخ دم بوده بلکه بار بار بعرض اشرف میرسانید
که آنچه بقدر و جنس دیگر در خاندان خود دارم نیز تصدق خاکبای جواهر آسای مبارک
میکنم بلکه تا جان دارم بخدمت و خدمتگاران پادشاه میسپارم مگر بندگان افس
غمگین شوند که کمتر بین حیات خود را و تمامی خاندان خود را پیوسته بخشنودی خاطر والا
میداند . غرض بعد آن مقدمه بندگان ما عرصه ۹ ماه دیگر در کشتوار بقامه راجه موصوف
رواق افزا بودند مگر نامبرده از قابلیت جوهری و تجاہت قطری روز بروز در حسن خدمت
و جان نثاری و اظهار صداقت و خدمتگاری می افزود بلکه پیوسته در سعی آن میبود که
بنوعی از انواع تحصیل دولت خشنودی و خورسندی خاطر اشرف نمود باشد در آن حال
بخاطر اشرف چنان رسید که هر چند که بندگان اشرف در ملک و خانه راجه موصوف
تشریف داشته باشند مقصد اصلی که مراد از آن تسخیر ازمنی و اجتماعی قوم والوس درانی
است درین کوهستان صورت نخواهد گرفت و راجه موصوف بادای خدمات این نیازمند
بارگاه الهی مال و اموال خود را صرف خود و اهد نمود مگر بعد ازین ممر مداخل
نباشد و اندوخته همه به مصرف درآید ضرور فسرده حال و یریشان احوال خواهد گردید
پشایران درین مقدمه صلاح بر راجه موصوف کرده شد که شما در مداخلت بندگان ما خود را
خراب و بی سرمایه و بی اسباب ساختید و آنچه لازمه خدمتگاری و جوانمردی که در حوصله
مردان عالم نیکنچیده بود بپنهنائی بجا آوردید چون مشیت ایزدی و تقدیرات سرمدی بر نیل
مرام و حصول کام نرفته بود از سعی و کوشش بنده چه بظهور آید . خدا کشتی آنجا
که خواهد برد اگر ناخدا جامه بر تن درد . تدبیر کنند بنده . تقدیر کنند خنده گفته و راضی
بودن بقضای الهی نیز اهم است . خداوند ازان بنده خورسند نیست بلکه راضی بقسم
خداوند نیست و چون وابستگاران و اهالی حرم معترم بندگان اشرف ما در اودیانه منتظر
و خواطر یریشان میباشد بهتر آنست که بالمقله همه ملاقات و وابستگان عازم اودیانه گردیده
و چند گاهی آرام فرموده بعد آن بنوعیکه مشورت و صلاح و اندیشه باصلاح صاحبان انگریز
بیادر که دوستان قدرشناس و والیان سلطنت اساس اند انعقاد خواهد یافت عنان هرست را
بطرف ولایت کابل معطوف خواهیم فرمود شاید بتوفیق ایزدی و تفضلات سرمدی گوهر
مقصود بقیضه اقتدار درآید راجه موصوف به مجرد استماع این سخنان بی اختیار بگریه
وزاری و تضرع و بیقراری در آمده عرض نمود که بندگان ۱۰۱ رف سایه عاطفت را از سر

قدوی در پیغ فرمایند بلکه در پنجادوات ارزانی دارند که هر گاه وسعت قدوی رویشگی
آورد کمترین بدل و جان و صدق ملک و املاک و خانه و ثبات البیت خود را هم فروخته بخرج
ملازمان سرکار والا میرسانم سعادت و افتخار خود میدانم زیرا که قدوم تفاخر لزوم قبله
عالم اعتباریست که اجداد من با وجود آرزوی سالهای سال نیافته در بنوقت که از حسن نصیب
بشکستین این دوات پی زوال رسیده چگونه تاجان و توان باشد از دست بدهم خصوصاً
در بنوقت که راه رفتن بلودیانه از هیچ طریقی ممکن نیست یعنی آنچه راه میدان
و هموار است همه بتصرف رجعت سنگه است و راه کوهستان و تپت نهایت سخت و مسافت
بعید و غیر آباد است که هیچ کس در قرسی از فزون بدانطرف گاهی نشده بندگان
افسوس اشرف از کدام راه عازم اودیانه خواهند شد احسن و اسعد آنست که بندگان اشرف
چند گاه دیگر هم در اینجا سایه هما بیاورند بمقارن دولتخواهان این کوهستان ارزانی دارند
تا دیده شود که از پرده غیب چه بظهور می آید مدیون عندالاستفسار والاستخبار متوطنان آنجا
بندگان ما را از کیفیت و کمیت در راه چین و تپت واقف نموده بودند که البته زحمت و مشقت بسیار
دارد لیکن دست مخالفان از ایصال زبان و نقصان از آن راه کوتاه است بنابراین راجه موصوف
بعد از تسلی و تشقی بسیار و دلاسا و دلداری بشمار امر شد که از راه تپت ازاده و عزیزیت
سرکار بلودیانه مصمم و مقرر است که دست تصرف مخالفان در آنجا کوتاه است لازم
که تدارک این راه بوجه احسن دیده شود انشاء الله بزودی عزم ما جزم خواهد شد هر چند
راجه موصوف از مفارقت و عزیزیت بندگان اشرف ماغم و الم بسیار و سوز و ماتم بیحد و بی شمار
بخطاظر اعتقاد ذاعبار داشت که بزمرد کی ظاهر و افسردگی باطن او آوا فانا کواه حال
صداقت مالش میبود مگر از وفور پاس ادب و حسن انضباطه ارادت عرض کرده نمیتوانست
که بمبادا بخطاظر مبارک سرکار رنجی رسد لهذا چار و ناچار بر رضای بندگان ماضی داده
آنچه آذوقه و بار برداری و غیره لوازمات سفری که بیکار بود همراهمها کرده با صد نفر
از آدمیان ملکیه بعضی را انور حاضر ساخت هر گاه بندگان اشرف از کشتنوار سکوچ
فرمودند راجه موصوف نیز دو منزل بهمراهی سرکار بر کباب حاضر ماند مگر هنگام
وداع از گریه های زار زار و تضرع بسیار که راجه موصوف کرد حیرت و رفت بخطاظر
اشرف بندگان ما و تمامی ملازمان که با هم یک چون عزیز و برادر سلوک نموده بود رخداد
که بتحریر و تقریر نمیکشید آخر الامر ناچار راجه موصوف پادیده گریان و سینه بریان
مرغمی گردید در آن هنگام چیزی که لایق شان صداقت بنیان او میباشد حاضر نبود
مگر حق سبحانه تعالی بفضل و کرم خویش بندگان ما را بمطاب دلی و مقاصد اصلی برساند
که در عوض خدمت های لاتعداد و انحصاری راجه موصوف احسانات گوناگون و اکرامات از حد
حوصله افزون با و لا ذوا کرده شود افسوس صد افسوس که بخطاظر بندگان همایون ما این
آرزو بایست فی الجملة راجه موصوف وزیر خود را بایکصد نفر فوق الذکر بر حساب
سعادت انتخاب کرده تقدیم بلیغ نمود که تا هر منزلی که ماضی مبارک باشد حاضر باشد
چنانچه وزیر مذکور تا شش منزل بر کباب اشرف حاضر داشته بعد غامت داده از حضور
اشرف مرغمی فرمودیم پس کسفر معزیز دیگر که بهمراهی آدمیان بار بردار مقرر نموده بود
که آذوقه را منزل بمنزل برساند با و نیز تقدیم نموده بود که از هر منزل و هر جائی که بندگان

اشرف مرخص فرمایند مرخص شوند والا بر کتاب والا حاضر باشند چنانچه بقدر پانزده
منزل در آن کوهسار بروی برف و یخ که اسلاف گنای در آن سرزمین تروئیده بود
منزل کرده شد از سراسر آنست که بعضی جاها یخ از سمت و شدت بروی ترسکیده
و انتهای آن معلوم نمیشد و از زیر آن آب بمنزل دریا جاری بود بلکه این دریاها که بعد بود
بشباب جاریست از سرچشمه آنها عبور نموده شد هر یک نهایت ناپایداری داشت غرض توفیق
عنایت الهی از آن کوههای سخت و برف و مفاکها که به چندین اون برف بنظر درمی آمد
صاحب و سالار عبور فرموده وارد تبت شدیم از آنجا حمالان راجه موصوف را خلعت و اهام
داده مرخص فرمودیم از آنجا مردمان تبت آذوقه و اسباب پند گمان مارا زن و مسرد
بر دوش های ارادت نبوش خود برداشته منزل بمنزل بیکمال عقیمت و اخلاص میرسانیدند
چون بمرحله گلو رسیدند مردمان تبت را خلعت و اهام داده مرخص ساختیم از آنجا
که اکثر ملازمان سرکار ما سرخ پوش بودند موظفین لادل که سرحد گلو میباشد متوهم
گردیده قیاس بر مردم کورکی نموده صغیر و کبیر مسلح و مجتهد شده و مستعد جنگ
گشته سیراء گردیدند علاوه بر آن عدم ادراک معاویه و زیان بیکدیگر که هر چند ملازمان
اشرف بدلا و اشارات میفهمانیدند از غایت جهالت راه باز گشتن نیز نمیدادند چونکه
بعلت نادانی و ناشناسی و اوج و مضرت طوایف کورکی که قبل از آن بیکدیگر آماج رسیده
بود معذور بودند هیچ محل جدال و قتال نبود لهذا چندین روز به همین عنوان گذشت عاقبت الامر
در اتمام آذوقه که صورت وقوع نموده بود ناچار حضور صاحب و صلاح قیامین بهمین قرار داشته
که اگر شما مردمان بیکمان مخالف خوف بسیار است پس بعضی از اسلحه سیاهان سرکار را
برای تسلی خودها گرفته نزد خود محفوظ دارید و بهمرازی پسکی از ملازمان سرکار والا
در نبرد راجه غنوده رفته بیان حال بیکدیگر آنچه راجه بنگویند عمل حکمرانه
خواهد شد مگر تا مراجعت ملازمان سرکار والا غایب و گاه و گاه وقت گزیده
حاضر میکنند از استماع این قرار داد خشنود شده و شامند گشتند و بعد از اینهای
شروط قرار داد غله و کوسه و دیگر اوزامات اطعمه و اشربه حاضر ساخته قیمت گرفته
میدادند چون غیر نزول پند گمان ما بر راجه آنها رسید پس از افسوس بسیار بر آدمیان خود
حکم داد که بعد از تنبیه و سرزنش و اجبی گمانیکه مرتکب بی ادبی و مانع نزول و دخول
ملازمان حضرت پادشاه شده اند همه را زیر بار آذوقه و اسباب ملازمان حضرت پادشاه
نموده منزل بمنزل کوچیدند بیکلو برسانند چنانچه موکلان راجه مذکور بدستور عمل
آورده در عرض شش روز بیکلو رسانیدند راجه کلو به مجرد اطلاع باستقبال قدم میاهات
ابزوم بسلام حاضر شد پیشکشهای موازی پنج راس اسب و مبلغ پنجاه هزار روبیه نقد و صد
اشرفی بقرانه و چند تا نافه مشک و چند تن چرم بقر و دیگر اجناس واقعه از نظر
گنایانید و چند روز بیکدیگر در آنجا اوقف نموده شد آنچه لازم خدمتکاری بوده هم بجا
آورده عرض نمود که غلامزاده از سرکار است و مردم این ملک او را توره نمیدانند اگر
پند گمان افس پادشاه دایم غلطه امیزد را از زبان الهام ترجمان مخاطب بقطاب مستطاب
را چکی فرموده بحضور پرتور خود قایم مقام این قلام فرمایند البته موجب حصول افتخار این
سرایا افتخار بوده باعث قبول بعد الیوم در خواص و عوام اهالی این دیار و اقوام این قدوینت

انجام خواهد بود بندگان اشرف ما نظر بحسن ارادت و انواع خدمات و قدویت حقه
آنوقت صورت یافته بود التماس راجه مذکور منظور نظر اشرف فرموده پس او را به
خلعت يك زوج شال کشمیری و يك قبضه شمشیر جوا هر دار ایرانی سرافراز فرموده
بلدریغه رقم آفتاب مزین به مهر خاس بهطاب راجگی ممتاز فرمودیم از کسان و اعیان راجه
مذکور با سیاه و رعیت که در آن حال حاضر بودند دسته بدسته سجده شکرانه بجا آوردند بکمال
شکفتگی را چکی او را قبول نموده هم بحضور انور افرازه های معمولی را گذرانیدند
چنانچه بعد وفات پدر پسر راجه مذکور بجای پدر خجسته سیر خویش تا حال برقرار
و استقلال است بعد از آن راجه مذکور وزیر و آدمان خود را که معتد بودند همراه نموده که
جا بجا تا حدود خود خرج و اخراجات سرکار را آماده و مهیا سازند و آنچه لازمه
خدمتگذاری باشد بجا آورده و فرض ناجای که حدود ملک آنها بود بخدمت حاضر
مانند چون از دریا عبور کرده شد آنها را خلعت عنایت فرموده مرخص فرمودیم در جای
که آنروز منزل بود چون برای کسب هوا بر پشتی که متصل آن منزل بود برآمدند
در بغل کوه آبادی به نظر آمد هر گاه استفسار کرده شد که این خانه های سرخ چیست
بعرض رسانیدند که این حد بشیر است و در اینجا چوئی صاحبان انگریز بهادر میباشند
از استماع این خبر فرحت اثر بندگان ما و خدمتگاران را چنان فرحت و خوشحالی رخداد
که گویا بخت خود رسیده بلکه آنچه تعب و رنج سفر و خوف و واهمه سفر که در آن
دو سه ماه کشیده بودیم بلکه رفع شد یعنی حق سبحانه تعالی از آن همه نجات بخشید الحق
که در آن شب بکمال خوشی و شرمی آرام نمودیم فردا از آنجا کوچ نموده چون بدامنه
کوئی رفته میشد ناگاه راه همواری چون خیابان و چاهستان شاهی بنظر در آمد گفتیم
که اینجا سرک کوئند و ساخته صاحبان انگریز بهادر است از بسکه در طی منازل کوهستانهای
نیت و غیره زمین همواری کمتر ملاحظه در آمد بلکه از قطع مرا حل سنگستان نهایت
بخط اشرف رنج و کسالت رسیده بود از مشاهده صفائی و همواری و وسعت و خوشهنگاری
سرک نورستانی دیگری رخنمود بلکه بصداقت شکرانه تفضلات حضرت حق سبحانه تعالی
مودی گشت که بار بار راست برابر گذرانید فرض منزل بمنزل کوچ فرموده تا در
حدود را پیدا رسیده شد آنها نیز هر يك موافق استعداد خود خدمت بجا آوردند چون
قریب بمیانو نزول فرمودیم آدمان راست بهادر حاضر شده تا اودیا به مشرف رکاب والا
مانند چون بفضل عظیم یزدانی و لطف قدیم حضرت سبحانی وارد اودیا به گردیده شد
فرزندان و وابستگان و خورد و کلان اگر چه از رنج و تعب حبس لاهور نجات یافته در
دارالامان خانه دوستان برفاهیت گذرانیده بودند مگر در مفارقت بندگان شب و روز
بیقرار و پریشان روزگار میبودند بزرگوار بندگان اشرف ما مشرف شد شکرانه الهی را
بجا آوردند که الحمد لله و الله که بندگان اقدس ما بصحت و عافیت باجمع هوا خواهان
و خدمتگاران بجای امن و امان بخانه دوستان رسیدند .

چه خوش باشد که بعد از غم کشیدن به سرخسها و راهها رسیدن
عالمیاء جزئیاتی اخبر بهادر بمجرد اطلاع ورود بندگان اشرف مریضه بر انواع
تعظیم و تکریم و اظهار حصول انعام خوشحالی خویش از نزول و قدوم تقاضای تروم بندگان

اشرف مایه حضور اشرف گذرانید و اختصاص وقت شرقیای خود را بحضور انور پیرض رسانید
بعد تعیین وقت چون بحضور اشرف مشرف شد مکرر شرایط آداب و اظهار خشنودی خود سرکار
عالی مدار خویش را بسمع رسانید چنانکه دوستی با مردم دانا بسیار نیکوست بعد از انقضای
دوماه عالیجاه مری صاحب بهادر و غیره بعد از اشرف رسید آنچه لازم خدمت و مهمانداری
و ایصال اخراجات سرکاری بود بجا آورد در هر هفته دو مرتبه بلائجه بسلام بن حاضری
میرشد چنانچه رستمندی سرکار ما در هر باب از ایشان حاصل بود چنانچه قریب دو سال
بخرمی و آرامی گذشته بود که عریضه محمد عظیم خان از خطه کشمیر بحضور انور رسید.

وقایع بیست و نهم فرستادن محمد عظیم خان عریضات مبنی بر عجز
و نیاز موکد بقسم و بیعت بخدومت بندگان ما و عزیمت نمودن سرکار ما

بسمت پشاور از راه بهاول پور و دیره جات

سواح این وقایع چنان است که چون فتح خان وزیر شاه محمود بعد از مقابله
و مقابله با افواج حسن علی خان میرزا پس بزرگک فتح علی شاه قاجار و والی ایران در
کافر قلعه واقع خراسان یعنی مابین مشهد مقدس و نایم دیره گردیده بود چون بندگان
ما از دریا پور نموده بحضور دیره نزول فرمودند سید خان مذکور بلا تحمل بعهده لشکر
خود بمقابله جنگ حاضر شد هنوز سیاه نصرت بنامه خیده و خر گاه بر پا ننموده بودند
بتوان صدای تفنگ قزاقان طرفین بلند شد قی افور بندگان ما با در رکاب نهاد و وارد
میدان جنگ گردیدند تا گاه از طرف مخالفان دو کلاه توپ سر شد بلا تحمل و لشکر
صادق محمد خان بامحمد یعقوب خان و مردم دهر و بوتر دلاوران و رکاب ظفر انساب
بمقابل درآمد بهیم افکنی و اظهار تهنیتی متغول گردید و چنانچه سران سیاه مخالف
برگشته اختر را بریده از حضور انور گذرانیده بالوف آخرین و عام منسوب و مفتخر
میکردند مقابلان آنحال پیاده جزایرچی سرکاری را ماده دایری بطعنان و جوهر
مردانگی بهجهان در آمد من حث المجموع حمله بر توپخانه مخالفین برده گلوله
اندازان را کشته و پراکنده ساخته توپها را منصرف شدند باوجود این سانحه سید خان
بافوج خود بمقابل بندگان ما و محمد یعقوب خان در رسد چون قریب هزار سوار بر رکاب
نصرت انساب بندگان ما حاضر و منتظر فرمان بودند بجزد اشاره دفع و مهاجمین حمله
نموده چندین سوار و پیاده آنها را بقتل رسانیدند سید خان از مشاهده این حال
تاب مقاومت و استقلال نیاورده فرار اختیار کرده نزد حافظ محمد خان حاکم لیه رفت
چون شب سردست رسیده بود لهذا زخمیهای سیاه را جمع آوری نموده و در شهر فرستاده
بعد بندگان ما بنایات الهی بافتح و غیره و از میدان مراجعت فرموده رونق افزای دیره
گردیدند بعد از چند روز خلعت و انعام برای صادق محمد خان و حسب لیاقت بزرگدگان
لشکر او که خدمت و جانفشانی بصدافت نموده بودند عنایت و مرحت فرموده مرخصی
فرمودیم بعد از آن خاطر خطیر متوجه قراهنی لشکر و سواره و پیاده و سر انجام اسباب

تویخانه میبود دروزمره قام جاری بود که متهمان صداقت اثر و مغیر معتبر بعرض اشسرف
انور رسانیدند که مگر سمندر خان جمع آوری کرده از راه و اجل عزم مقابله و تسخیر
دیره دارد . چون عرصه چهل یوم از توقف دیره منقضی شده بود درین عرصه فریب دوهزار
سوار و پیاده و چهار ضرب توپ سرانجام و انتظام یافته بود بنابراین هرگاه سمندر خان
بمقاصد یسکنتزای دیره رسید بندگان اشرف مایه توپخانه و سیاه توپ آراسته ایلفار فرمود
وارد میدان معرکه گردیدند سمندر خان نیز بتقلید سیاه نصرت پناه و جزائر چیان
تهور دستیکاه که در مقدمه گذشته که جرأت و سبقت شان دیده شده بود بمجرد بر آمدن
از جنگل حمله بر سر توپهای شاهی و پیاده سیاهی آوردند خواست عسکه توپها را متصرف
شود بندگان مابعد اطلاع .

نهم که چهره برافروخت دایری دادند : نهم که آئینه سازد سبکندری دادند
خوانده امر فرمودند ندادو مراتبه چره توپ زنند و پیاده های تفنگچی شاک تفنگ
نمایند و همچنین از طرف دیگر برادر او حمله آور گسردید . هم در باب سرداران چره
و تفنگک بلا نهایت ارشاد شد که آگاه بعنایت الهی و بین اقبال عد و مال پادشاهی دهر
دو طرف چره های توپ و شاک های تفنگک دشمن کار گر شده که هر چند از خبره سری
و بد اختری اظهار شجاعت و دلاوری میکردند جز آنکه صف بر سر صف فرس میدان
هلاک و تلف شوند مقدم گریز و نجات نصیب شان نگردید غرض که دران معرکه تمامی
سواره و پیاده آنطرف مقتول و مجروح گردیدند بعد از ان سمندر خان خائب و خاسر گشته
تباب مقاومت نیاورده عزیمت خورده بطرف و اجل از قید اجل گریخت هرگاه بندگان
مانع قیام فرموده پیاپی مانند یک اجل داخل و اجل گردیدند و درود موکب خاقانی را در
یافته بامعدودی سوار از آنجا نیز فرار نموده بطرف قندهار قدم گذار گردیدند باقی
همراهانش از سوار و پیاده اسبقاده و افتاده عذر جرایم خواسته بر کباب انتصاب حاضر شدند
لذا بندگان مابعد فراغ کمالی از و اجل عنان عزیمت بطرف دیره معطوف ساخته بعرصه
دوسه یوم داخل دیره گردیدند بعد از ان همیشه اوقات بتدارک سامان لشکر بر سر برده
میشد چون مؤده رفعت راپات عالیات بمردم هوا خواست درانی قندهار رسید فوراً رجوع
باستان بوسی بندگان مانوده روز مره بر کباب اشرف حاضر می شدند چاره سردار
مددشان و سردار پردل خان و سردار سر بلندخان و دفع خان از قندهار بعه بهمد سوار
آمدند باستان بوسی مشرف شدند و عرایض معتمد عظیم خان هم متواتر بحضور او می رسید
که غلام از کشمیر بیرون شده عنقریب در پشاور بر کباب اشرف مشرف خواهند شد در آنحال
خواندین مذکور بر کباب حضور حاضر گردیدند معسکر بعرض اشرف رسانیدند که بافعل
صلاح دولت در این است که بندگان اشرف اقدس بدوات و اقبال پرودی رونی افزای
پشاور شوند چرا که مهم کباب در پیش است لهذا بندگان مابعد زمان نام برادر زاده
معتمد عظیم خان را که حاکم سابق دیره بود باز بنوایی معطوف و مقرر نمود و بتحصیل مال
واجبی آن اخلاص نامبرده را بدریمه رقم آفتاب شیم سر افزا ساخته خود یا قبال و دولت
عنان عزیمت بطرف پشاور معطوف فرمودند .

وقایع سیام نهضت رایات عالیات بسمت الکاکی پشاور و آنچه

بعد از آن روی داده

در حین که پندگهان اشرف ما مجمع زمان خان را به نظامت دیر معزز و ممتاز
فرموده حکم نصب خیمه پیش خانه مبارکه بسمت پشاور قسری مودت عرایض میسران
جیدر آبادی و میر سهراب خان تالیوری والی خبر پور را ماموس بر این مراد از حضور
انور گذرانیدند سینه ملک شکار پور ملک یاد شاهی است از صد سکه به کنگر
از خدمتگاران سرکار بجهت تصرف و تحصیل مال واجبی شکار پور و مضامین آن
از پیشگاه خاقانی مقرر شود بقاء علیه اول پندگهان ما بهلا حفظه و فور خلوس و ارادت
میران مذکور وصول امنیت و اقتضای آن دیار فرزند از جمله وافر اسرار و شهزاده
محمد تیمور را با یانصد سوار چهار جهت الکاکی شکار پور فرستاده بعد از آن عنان
عزیزت را بسمت پشاور معطوف فرمودند چون از آنجا منزل بمنزل میجوید رونق افزای
دیبره اسمعیل خان گردیدند حافظ احمد خان سدوزائی والی لیه عربیه نیاز قریبه
مشعر باظهار انواع اطاعت و اخلاص کبشی به معرفت و کمال خود با اقسام پیشکشی
و تعارف گوناگون چون اسبان ترکمنی و اشتران بناد رفتار بلوچی و اجناس متعدد
ایریشمی و زری از نظر مبارک گذرانیدند بطلعت فاخره و دستخط آفتاب طلعت معطای عز
امتیاز یافته رخصت انصراف یافت بعد از آن پندگهان ما از آنجا منزل بمنزل کوچ فرما
شده رونق افزای پشاور شدند در آنجا محمده عظیم خان در حدود جج و یکنلی رسیده
بود قبل از رونق افزائی پندگهان اشرف ما شهزاده ایوب را برادران محمده عظیم خان
مذکور در پشاور اسم پادشاهی نهاد بر تخت نشاند بودند بعید و رود پندگهان ما باین
نشان و نام موقع قیام و استحکام خود در آنجا ندیده و ناچار از پشاور قرار نموده در محال
یوست زائی رفت هرگاه محمده عظیم خان نیز وارد آنجا گردید شهزاده موصوف در نزد
او رفته قدر و فروتنی نهایت نموده که چون اینجانب را خود جمعیت پرا دران خود
در پشاور پادشاه نموده روکش شاه محمود گردید حالا چه باعث که نقشه دیگر بسته صورت
دیگر اختیار گردید بویکه اینجانب طرق سلوک را مسلوک داشته که صرف باسم خالی
پادشاهی از شما راضی باشم دیگر نخواهد بود و ان شخص را یعنی پندگهان اقدس رادمغانی
و خیالی دیگر است فی الجمله محمده عظیم خان شهزاده ایوب را دلاسا و مدارا نموده بهمرام
خود برداشته عازم پشاور گردید چون در منزل شاه آباد که بقاصه پنج گروهی پشاور
دور است ورود یافت سه نفر از معتمدان خود را بحضور اشرف فرستاد معروض داشت
که پندگهان اشرف لشکر و ملازمان خاص خود را از حضور انور بیکطرف فرمایند کنه
غلام بشفار اسلام علیه ملک رتبه حاضر میگردد چرا که در حالت حاضر بودن سیاه خاص
و ملازمان با اختصاص غلامان را وهم می آید بلکه ما باین جمع برادران همه پیش خدمت
و فرارش سرکار و خدمتگزار حضور یاد شاه هستیم باین سرمد چه حاجت است

الحق که از استماع این کلمات بفاعار خطایر این نیازمند در گاه الهی نیز نوهی
چند منظور یافت یعنی بندگان اشرف مایه خیال و این مردم بهال بیه فکر متلاش اتصال
دارند هم در آنجا بفاعار اشرف رسید که اگر نظری بر بدی دیانت و حق ناشناسی این
جماعت بی اعانت که در دل خیال فاسد دارند سبقت فرموده تقدیم سزا از یتجانب باین
گروه ناسزا بعمل آید البته در عوام کل انام مشهور خواهند شد که این مردم همه اراده
خدمتکاری و جان نثاری داشتند مگر پادشاه در حق ایشان بدون تحقیق و امتحان بدی
ادا فرموده بتایران در همانشب امتحاناً از یشاور عزم کوچ فرموده زول اجلال در
محال تهکال مقرر فرمودیم یعنی اگر در حقیقت محمد عظیم خان در مقام صداقت و نیک دیانتی
بوده در خدمتکاری و جان نثاری راسخ باشد اولی و انبب والا در میدان صاف مقابله
آن قطب با فیر گراف خواهند شد تا بارگرا خواهند بود و بشکاید بلکه پیرا از کوچ فرمائی
برای اتمام حجت و برای ذمت دستخط آفتاب طلعت را نیز بسرا فرازی محمد عظیم خان
بدین مشون اشرف صدور یافت که بندگان اقدس ما را از آغاز جلوس بر اورانگ فرمان
روائی تازمان حال همگی نیت حق اساس مصروف آنست که در حقیقت هیچ وقت اغراض
نفسانی خود را منظور نداشته بلکه همواره در انبیا و انتظام امور صلاح و صواب
خاص و عام کوشیده بقدر درجه و مرتبه هر که بیه از سیاه و رحمت را بر اطاعت خسروانی
و تعلقات سلطانی سرافراز و ممتاز داشته با حدی از افراد بندگان و خواهران نوهی عتاب و عقاب
بی وجه و حساب روا نداریم بمصدق آنکه

ادیم زمین سفره عام اوست بدین خوان بغما بیه دشمن چه دوست
اگر ایشان بدون هیچ داعیه و وسوسه صدق ارادت بشرف سلام مشرف میگرددند
بپیر والا بندگان اشرف ما را اخلاف عادت و نیک حسن ارادت هرگز منظور و مقبول
نخواهد گشت چونکه نامبرده در حقیقت سر صداقت و ایقنای معاشرت نداشت سراز
اجابت باز رده بی جواب پرداخت بوقت صیاح که بندگان ما از عقبت آن بی حجت
مایوس شدند اچار از بالا حصار یشاور کوچ فرموده روانه تهکال گردیدند محمد عظیم خان
هم اطلاع یافته متعاقب سوار شده دوائی نام میرا خور خود را که مرد جرار بوده
بعده چند بیرق سوار پیشتر فرستاده هر گسار سوار بندگان ما در باغ علیمردان خان
که مابین یشاور است و تهکال رسید آفتاب عالمتاب شالاع گردید می بیند که از عقب
پیاده و سوار و علمپای قوج محمد عظیم خان نمودار شده و فتنه قریب پیاده های قوج
سرگرد رسیدند بلا نجا شا بنای دست اندازی بودند یقین پیوست که آن بدعهد سر
اطاعت نداشته بلکه کمر مخالفت استوار دارد در انحال قریب چهار صد سوار و دو ضرب
توپ بر کاب والا حاضر بود غرض سرایل تهکال و باغ علیمردان خان است معاربه
طرفین برپا شد چون از همه پیشتر و ای نام میرا خور مدکور با سواره خود حمله
آورد اهدا به چرد ملاحظه از حضور اشرف بردن گوله ها حکم رفت از تقدیرات ایزدی میرا خور

مذکور را گوله توپ بگمر خورده از اسب نفوذ برخاک مذلت افتاد چون گوله و باروت
جهت پیادگان قوج هنوز تقسیم نیافته بود که این واقعه رویداد لهذا دیهای باروت را
در میدان خالی مینمودند و سپاهیان بحرس و شوق تمام هر يك برای حصه گرفتن باروت
بر دیگری تقدم میجست بتلاش آنکه سواران دشمن شکست یافته اند هرگز دیرتر بهمراه
کارزار رسیده سرکوبی آنها نمایند البته از همراهان پیشتر دولت نیکنامی فتح حاصل
کنیم ناگهان از تقدیرات الهی فتنه سرخ کدام سپاهی بشده باروت رسیده بیکبار آتش
در گرفت چنانچه موازی دوسه نفر بسدده آتش باروت مانند دود بپاشیدند و بعضی
مجرور و بی دست یا افتادند سواران محمدعظیم خان مشاهده اینحال بر اختلال وقت
و اغشیت یافته جمله کی حمله آوردند لهذا از وقوع این حال یرمال و ستوح این واقعه
محشر مثال تمامی قوج بندگان مایمل شده پس یا شدند و بندگان مانیز از انتظام
و اهتمام منهدر گشته رضایضا داده ناچار جنگ و گریز فرموده خود را بانواع الحیل
تا بدامنه کوه خبیر رسانیدند مگر بونه و اسباب و امثالین الکل تاراج کرده باز بطرف
پشاور برگشتند و بندگان ما داخل دره خبیر گردیدند بعد چند یوم که پیاده های
هندوستانی ملازم سرگرد قریب چهارصد نفر برهنه و مضطرب در خبیر رسیدند و بعضی
از خواص فرصت یافته مشرف حضور میگرددند محمدعظیم خان بکر کلام ایشان بپرسید
قسم مهر کرده بصحابت معتبران خود فرستاد که برادران و مردمان بی ایمان غلام را
بدراء و گدراهم کرده این بدنامی بنام من حاصل کردند و الا غلام بهمان ارادت و صدقات
استحکام دارد اگر مرضی مبارک بوده باشد و ارشاد شود غلام خود تنها بقدم بوسی مشرف
میگردد بعد آن بهر نوعیکه تسلی و رضامندی خواطر سرکار اشرف بوده باشد از روی
عهد و قسم بعمل خواهد آورد و اگر این نوع هم منظور نیست خاطر مبارک باشد امیدوارم که
افاعت خبیر را که کوهستان و لایق رونق بخشی بندگان و الا شان نیست گذاشته
بسمت دبره و شکار یور تشریف فرما شوند بعد از آنجا آنچه مرضی مبارک باشد عز
اوشاد پذیرد از جانب غلام بی کم و کاست بجا آورده خواهد شد چونکه از وفور اتفاق و بند
عهدیها سخن آنها همه خلاف و مملو از کذب و لاف تصور بود لهذا جواب داده نشد
البته لازماتی که بندگان ما رونق بخشی دره خبیر بودند خلل کلی در امورات آنها
واقع بود بلکه از پشاور حرکت بجای کرده نمیتوانستند فی الجمله قریب دوماه بندگان
اشرف مادر چوره خبیر گذرانیدند چون همه آنها کوه بندو مردم پیاده تمام بی اسباب
و بی اوضاع میبودند و قدری مبالغه تقدیر که بحضور بوده هم با تمام رسید و عرایض
فرزند از جمند و افراترور شهزاده محمد تیمور که در جنب عزیمت پشاور او را بنظمات
و تصرف شکار یور مامور فرموده بودیم مگر رومتوانز بحضور ساطع النور میرسید لهذا
با وجود شدت کسر ما و صعوبت راه بندگان اشرف ما از خبیر کسوج فرما شده
بمرسه سه روز وارد کوهات و از آنجا از راه بنکش و زور و بنو منزل بمنزل طی مراحل
فرموده رونق افزای دبره اسماعیل خان گردیدیم عالیجناب حافظ احمد خان سدوزائی
والی لیه بکوائف حال و نزول اجلال اطلاع یافته فی الفور بسامان هر چه تمام تر خیمه
و غیره اسباب با تمامی لوازم و پیشکشهای معموله متعارفه ایامه و کیلان معتبر بحضور

اشرف انور فرستاد چنانچه برود دیره مذکور چند یوم توقف فرموده بعد از آنجا کوچ
نموده منزل بمنزل بعد قطع و طی منازل داخل و اجل شده و در آنجا بیاعت تمام شدن جمع
سپاهیان چند دست براق طلا که همراه بود فروخته و تدارک سامان مصارف ضروری به
همراهان فرموده از راه مزار با وجود شدت حرارت گرما و خرابی و بی آبی راه و صحرا
طی منازل و مراحل فرموده رونق افزای شکار یور گردیدیم بعد از وصول امنیت و وصول
راحت و ارتفاع آثار رنج و مشقت مسافرت بقاطر اشرف رسید که در صورت قیام
و انتظام شکار یور تا بمیران سندی ملاقات فرموده آنها را بواقعی از خود کرده نشود
انجام کار این ملک و ولایت صورت انصراف نخواهد گرفت .

و قایم سی و یکم عزیمت بشدگان مابیند و حیدر آباد جهت شد میر و
مشورت و صلاح و مصلحت امور چند بمیران که امیران آملک اند .

چون بقاطر بشدگان ما ملاقات میران حیدر آباد و میر سهراب خان والی خیر یور
مصمم گشت که هرگاه بصداقت و ارادت کامل کمر همت و خدمتکاری بیان جان بسته
بخدمات و دوخواهی سرکار اشرف یکجبهت و یکرنسنگ باشند البته بعد از آن تسخیر
افغانستان بوجه آسان صورت امکان خواهد پذیرفت لهذا بشدگان ما باینجا نقر از خواص
در ناله سند که متصل شکار یور واقع است و معروف به ناله سند است در کشتیها نشسته قریب
قلعه بیکر رسید داخل دریای سند شدند و از آنجا سطح دریای طلی نموده متصل ترنده
میر سهراب خان که واقع خیر یور است از دریای یورون شده نزول اجلال فرمودند میر سهراب خان
از قدوم و نزول میباهات اصول اطلاع یافته فی الفور انواع سوارسات بمعیت میران خود
بمحور فیش گنجور فرستاده فردای آن یوم میر مذکور نیز بمعیت فرزندان و وابستگان
خود بسلام حاضر شده پیشکشی و نذرانه بکصد اشرفی زر سرخ و چهار هزار روپیه نقد
و اسب های ترکی و ایرانی بمعیت زرین و براق طلا و نعلنکهای سندی بارید مرصع آهنی
و غیره اجناس زری ویشمین و ابریشمی و دیگر تحایف متنوعه رومی و هندسی و ظروف
و آلات چینی و بلوری و یکجای کشتی بشکله دار دومنزل طلاکار از نظریور گذرانیده
و التماس نمود که غلامان از مال و جان بخدمت والا حاضر میباشیم بلکه آنچه میران
حیدر آبادی قدویت و جانفشانی بنامایند بنای غلامان هم همان میباشد سرموئی از خدمت
و جان نثاری سرکار عدول نخواهم کرد بشدگان اشرف ماهر یک و ابتهجین امیدوار ساخته
میر سهراب خان را بمعیت فرزندان و وابستگان بخدمت فاخره و اسپه های ولایتی و شمشیر های
ایرانی بفضلات متواخره سراقراز و ممتاز نموده مرخص فرمودند و از آنجا با وجود
تلاطم دریا بواسطه شیوع بارش ایام برسات که در کمال طفیان بود باز در کشتی بشکله دار
مذکور سوار شده عازم حیدر آباد گردیدند بعد از انقطاع منازل دریا داخل ناله نیابلی
که قریب بحیدر آباد میباشد شده از دریا برآمده نزول اجلال فرمودند چون میران
حیدر آباد از هرم بشدگان ما اطلاع نداشتند از رسیدن یکجایک بشدگان ما بخواهی
حیدر آباد وقوف یافته در ورطه تعبیر مانده بلاتحمل معتبران باوقار و صاحبکاران سلیقه
شعار خود را بجهت ایصال انواع سوارسات و ادای اقسام خدمات تعین ساخته پسر غلام طلی

که صاحب دستار بود خود بسلام حاضر شده عرض نمود که میر کرم علیخان و میر مراد علیخان
دو تدارک خدمتگزاری مصروف اند و اگر ارشاد شود فردا بسلام حاضر شوند و برای
نزول تهاجر شمول حضرت خاقانی اندرون قلعه مکهکانات تزیین یافته و لیکن در بیرون قلعه
نیز بر بلندی هوادار خیمه و خرگاه منصوب باشد که هر جا می بینی میازت اقتضا فرماید
قدوم میمنت لزوم را از زانی فرمایند چون هوای صحرا فرحت افزا و دلگشا بود
بندگان ما بسمت خیمه تشریف فرما شده نزول اجلال فرموده در باب شرقی ای میران
مذکور بوم فردا مقرر فرمودند چنانچه روز دیگر بوقت نماز ظهر میران مذکور بسلام
مشرف شده سلاماتی بپا آوردند که این سعادتمندان از فیوضات الهی است که زیارت
بایرکات بندگان اشرف نصیب غلامان گردید بلا واسطه دولت سلام و سرافرازی
قدیموس ملازمان اقدس دستداد چون بوقت بندگان ما چند بوم مد نظر آفتاب منظر
بوده بنابراین میران مذکور را بخلاف قاهره و دلاسانی متواتره مقتضی و ممتاز ساخته
مرخص نمودیم بعد آن هوش سورات روز مره خوانچهای طعام پخته بساواغ تکلیف
سیح و شام علی الصوام میرسانند بوم دیگر که باز میران مذکور مشرف عقبه بوسی گردیدند
زبان صدق بیان به قدرت کشودند که غلامان از تشریف فرمائی بندگان اقدس شوق آهه
خجالت می نمایند زیرا که خدمت که شایسته ملازمان اقدس بوده باشد از دست غلامان
بعمل نمی آید که باعث افتخار و موجب اعتبار ما گردد بناء علیه امیدواریم که آنچه پیشنها د
خاطر خاطر ازین بونی افزائی باشد بدو بان امر و ارشاد فرماید تا بجا آورده
سرخ روشی حاصل کرده شود چون از اسرار معروضات ظاهریه آنها استقرار رسوخ عقیدت
باطنیه آنها خوب و ثوق بیوست آرزو مرخص فرمودیم که فردا شمارا بمرکز زات خاطر
وما فی الضمیر اطلاع داده خواهد شد و روز دیگر که باز شرفیاب حضور افور شد ارشاد شد
که بندگان ما که درین طبقان آبا و اجداد کم نابره گرما در بنولا تشریف فرمای اینجا
شدند مقصود اصلی و مطلوب دلی آنست که شایعه بالاتفاق همه و پیمان درست و صدق
و راستی و خدمتگزاری بندگان ما را قبول و اتقای امور سلطنت ما را بر جهت اخلاص طینت
خود و سکون داشته از طرف شاه محمود و محمد عظیم خان امید خود هارا با لکلی منقطع
ساخته ظاهر و باطنی بایندگان اشرف ما بکمال و باکرو باشند هر گاه از زبان و حق تو امان
این تسکین سورت بیان یافت عرض نمودند که غلامان در غریب خانه رفته سلاح و مسلحت
باخوانین بلوچی کرده آنچه قرارداد تمام قوم کرده حاضر شده بعرض اشرف میرسانیم
چنانچه بوم دیگر اشرف سلام مشرف شده بالاتفاق عرض نمودند که از شرف تشریف ادای
خود بندگان سکندرشان ما غلامان و تمام قوم باوچی را مادام اقیام حلقه بگوش و غلام
ساختند که از حق این احسان مادام اعبات بیرون شدن نتوانیم لهذا اهمکی بدل و جان
و صدق و ایقان مطیع و متقاد فرمان واجب الاذعان گردیده سروعال و جان خود را تیار
و کباب اشرف می نمایم بعد از آن عهد نامه تقسم کلام الله وضمانت حضرت رسول مقبول
احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و جناب مرتضی علی و حضرت عباس علی و دوازده

امام رشوان الله عليهم والسلام این مضمون نوشته که مایان بدل و جان و مال بعد مکتب داری
سرکار اشرف ایستادم و راستی قدم بوده هر گاه کسی از طرف شاه محمود و محمد عظیم خان
و غیره بزم تسخیر و ضبط الکبای شکار یور بیاید اول ما غلامان یا جمعیت یلو چه خود
مدافعه بسرو مال یرداییم و اگر بدنگان اشرف شریف فرمای فندهار و کابل گردند
حتی اوسع ارد و لشکر معاونت می نمایم و ملک شکار یور که سابق و حال در تصرف مایان
و میر سهراب خان بوده است با تمامی متعلقان آن بدل و جان و مال اخراجات بدنگان افند
اشرف والا گذاشتیم علاوه برین دیر غلامان را بتصرف آورده و بقبضه ملازمان اشرف
تفویض نمائیم هر گاه اهالی حرم محترم دوینجا تشریف فرما شوند از ملک غلامان هر جا
که بستم مبارک باشد بلا عذر پیشکش می نمایم و کفی با آنکه شهیدا فقط و عده میران مذکور
مهرهای خود را بر کلاه قدیقه مذکور ثبت نمودند سیر در سرکار اشرف نمودند بعد آن
الناس کردند که هر گاه حق تمامی سرکار اشرف رافع الخیر و الاما قیه بر تخت سلطنت
و کامرانی مشرف گرداند تمامی غلامان آنست که میباید این غلامات مالیات مقرره
شد و شکار یور را که از قدیم الایام ادای آن رذمه ابا و اجداد غلامان مقرره مستحضر است
نظر بدو پیروی و اطاعت کسری قبیله عالم که با بنده مخصوص بحال غلامان گردیده اند
غلامان معاف و مرفوع اقام گردد بدنگان اشرف ما بشرط و توقو و روح مرا تب مضمون
فوق الذکر عهدنامه این معتمدان قبول و منظور فرموده حسب استدعای میران مذکور
رقم مبارک محتوی بر معانی مالیات مذکوره با آنواعایت فرمودند چون مراتب معاهده
از طریق انعقاد یافت دوشنبه یوم دیکر بدنگان مار و نوق افرای حیدر آباد بوده بعد بسمت
شکار یور معطوف فرمودند .

و قایم سی و دویسم مراجعت بدنگان ساز شدند بشکار یور و قصد تسخیر

ولایت افغانستان نمودن و آنچه بعد رویداد .

چون نشفی خاطر اشرف بقسم کلام الهی و عهد پیمان بضامن دادن نام میسار و ک
حضرت رسالت ینا صلی الله علیه و سلم و اعلی بیت اظهار و اسباب اخبار رشوان الله تمامی
علیهم اجمعین از جانب میران سندیه حاصل گردید و میران مذکور این پیشکشهای زور سرخ
و سفید و گلهای و شبیه و زربفت و الکبهای زری سندی و ابریشمی ملطانی دانه و نقاشی
نادره بتدرات از اقسام در بین وساعات و ظروف چینی و بلوری و شمشیرهای ایرانی
بدو مبارک بنای مرصع و کنارده و سیرهای دانه نشان و تفنگهای بند و بار طلا و مصحف
و کتابها و دیبای تحفه و اعلی و دوزنجیر قبل دکنی معمه عمارتی طلایی و غیمهای یزر ک
دیوانی معمه فروش ایرانی و دوشرب نوب خلوی و غیره اشپای زیاد از نظر والا گد رانیده
بملازمان و کتاب سعادت انتساب نیز مناسب حال هر یک تعارف و مهمانی نمودند و صاحبکاران
معتبر خود را بعهده سعادت ینا میر اسمعیل شاه حجه خدمتکاری بحضور اشرف الی ورود
شکار یور مقرر ساختند بدنگان هایون ما به کمال داجمی عازم شکار یور گردیدند
و هر گاه بعد میر سهراب خان نزول میبشت شمول وقوع یافت میر مذکور نیز بسلام حاضر
شده بطور سابق آداب خاکساری مودی نموده انواع خدمتکاری بها آورده عهد نامه

بشرح عهدنامه میران حیدر آباد نوشته و مهر کرده بحضور پرنور گذرانیدند که غلامان
بسر و مال بطور میران حیدر آباد بخدمت سرکار حاضر هستیم بعد ازان قطع مرا حل
و طی منازل فرموده رونق افزای شکار بود گردیده پیوسته خاطر اشرف در ترفی آبا دی
و سرپرستی رعایا و برپا و جمع آوری اشکر و تدارک توپ و شاهین و تفنگ و جزایر مصروف
میبود و بکرات معتبران و وکلای میران موصوف نیز بعه تعایف و عرایض اخلاص فرایش بحضور
اشرف مشرف گشته بتجدید اذکار صداقت میبرد و اذخند از حضور اشرف نیز متواتر از نام
استعالت نظام بذریع و کلاهی معتبرین مذکور شرف اصداد میبافت چنانچه عرصه یک سال
باین وتیر و متوال صورت امضای برقت بعد از عرصه مذکور بندگان ماسان لشکر را
ملاحظه فرمودند قریب پنجم هزار سوار و چیزی بیاد و مکمل و مسلح تمام بر اقوده ضرب توپ
بعه اسب و اسباب و سامان و ذخیره گلوله و باروت از نظر اشرف گذشته اند اما مکتفی
مقابل مدعی تصور نموده عنان عزیمت را بسمت ولایت کابل معطوف نموده مصمم فرمودند چنانچه
بمجرد انتشار جبر نهضت سواران در آنیه و قزلباشیه از طرف ولایت بحضور اشرف مشرف
میکردیدند گرچه در آغاز عزیمت بندگان اشرف ما بقصد تسخیر ملک ولایت میران مذکور
شریک صلاح و تجویز صواب و فلاح بودند مگر در ثانی که هم در انشام مقدمه کج میخ برپا کردند
از آن طرف مسترا لغتستن صاحب بهادر جهت تنبیه دزدان آمدند و از بظرف میران مذکور
بوقوع آن مقدمه هر اسان شده اشکرهای بلوچی خود را بیدان طرف فرستاده از وفور تر دود و تپش
و ظهور توهم بیش از پیش میرا سمعیل شاه را وکیل نموده نیز بزر دال لغتستن بهادر فرستاده بودند
بعضی از شایعین الانس خناس جنس خواه از بیداشتی و خواه از بدخواهی و قلع اندیشی و غیبت
کیشی که شیوه این گروهی شکوفاست فرصت یافته دروغها بر بافته و سوسه در صدور میران
مذکور انداخته و آنها را بندگان گمان ساخته از بندگان مامتوحش و متوهم گسردا نبدند
که ملک شکار بود اینقدر حاصل و این مایه مداخل ندارد که پادشاه بموجب سامان سیاه
خرج بکنند مبلغ یک لک و سی هزار روپیه بصرف میرسانند یقین و استیگان ایشان در لود پانه
امداد خرج از کار انگریز بهادر میشود حتی که روزی ولی محمد خان صاحبکار میران
مذکور که بنفس خود کمال صداقت و اخلاص و ارادت خاص بخدمت بندگان اشرف مداشت
باظهار صداقت بعرض اشرف رسانید که میران سده با پتو سوسه خاطر زنند و اندیشمند میباشند
اینجا نب هر چند بدلائل صبحه تسلی میدهم هرگز قریه شان ازین اندیشه خطا و واهمه نیجاست
ایشان که کمر همت بخدمتگاری بندگان مایسته اند در حقیقت همچو بندگان ما خود
و امنسوب و محفوظ بدولت ابد مدت صاحبان انگریز بهادر نموده اند لازم که اوشان را
ازین معنی تسلی تمام نمائید که ملک و مال شما پیوسته از صدمه آفت و زوال مامون و مصون
خواهد بود با وجودیکه ولی محمد خان مذکور حسب ارشاد حضور معمول داشت لیکن ذلک
یا علی میران مذکور بدستور باقی ماند چنانچه باز دیگر بعرض رسانید که میران مذکور
از پادشاه هر اس یقیاس برداشته الحال و کیلان خود را در نزد محمد عظم خان باینتراد فرستاده
اند که آنچه غراجات لشکر و تدارک سفر شما خواهد شد مایان همه آن میدهم لیکن خود را

بر روی با سامان شایان خود در سائید که وقت از دست خواهد رفت یعنی ملک سند بساختگی بندگان
پادشاه بتصرف مردمان نصاری خواهد در آمد محمد عظیم خان اگر چه این مقدمه را فو ز عظیم
میدانست مگر داعیه واراده بر آن طرف نمیکرد بلکه حوصله آمدن بالکل نداشت با اینکه
انجامه یوسف با انواع تعلق و چایلو س یو فور ارسال رسل و وسایل محمد عظیم خان
را تا احمدشاهی آوردند چون طاقت استطاعت نداشت عرصه سه ماه در احمدشاهی اقامت نموده
قدم چرت پیش نمیتوانست گذاشت تا این جماعه بی همت بدعهد چین پیشه بوعده و وعید بسیار
خواه مضراوه بعد و دیوچستان رسانیدند در آن حال میران مذکور نیز از حیدر آباد بالشکر
بلوچیه واقواج قلمیه خود از دریای سند عبور نموده بقسمه لارخانه رسیده توقف نمودند
و میر سهراب خان نیز از خیر یور با جمعیت الوسیه نزدیک و دور که داشت متحرک
گردید و از دریای سند عبور نموده با میران ملحق گردید طایفه ای که بظا هر اینهمه هزم
و سامان و جهمی برای بندگان اشرف مامین بودند و در باطن کمر منافقت استوار داشته مکرر
و متواتر برای تسلی خاطر محمد عظیم خان ملازمان به خفا میفرستادند لهذا محمد عظیم خان بعد
از اطلاع این مقدمه از دره بولان عبور نموده داخل مجال کچی گردید در آن وقت بندگان
مابا جمعیت سامان خود از شکار یور با داعیه بک با جماعه پیچید و ننگ یعنی وکلای میران سندی
کوچ فرموده در بیرون شهر نزول فرمودند از استماع خبر نزول بندگان اشرف ماسیاه
محمد عظیم خان که اکثر آرزوی هتبه بوسی در گناه فاک از تفاع داشتند و اینوشین روز قیرو زرا
بدعا و التماس در صباح و رواح از درگاه حضرت ذوالکبریا میخواستند روزمره پنج
سوارده سوار قرار نموده بر کباب اشرف میرسید بشاهده اینصورت و معاینه این جمعیت
اندیشیده اگر برابر بطرف شکار یور مرحله پیما خواهیم گردید البته تمام لشکر بیکمرانی
برگشته بحضور بندگان پادشاه و الا اشرف خواهد شد بنابراین بصواب بد بعضی ارکان
و ایامی خفیه میران ظاهر صدق باطن خندان راه راست را چپ و بر کران گذاشته است
لارکانه بطرف لشکر میران رفت بندگان مانیز بدر یافت این دو پوشی و گریز
از اینجا اشپ عزیمت و امقابل محمد عظیم خان و لشکر سندیان است ایمان مهیز نموده
بقاصه ایست گرو نزول اجلال فرمودند در آنجا نیز علی الدوام صبح تا شام از لشکر
محمد عظیم خان سی چهل سوار گریخته باردوی معالی پیوستند چون وعده های نموده
و قرارهای مکذبه بصادات مستمره مستمره که میران سند به محمد عظیم خان نموده او را
طلبیده بودند بنابر اختلاف آراء در اداء و ایفای آن تفاوت و تقصیر افتاده پناه علیه
میران مذکور با ستغناء از دست آنرور آدمیان معتبر و مقرران معتمدی شعور خود را
بعده انگشتری های دست خود را بحضور یر نور فرستاده عرض نمودند که فرصت تحریر
عراش بنایت ننگ و پای نللمان از حضور بر نور در بنوقت نهایت انسک است درینصورت
امید از پیشگاه نفقه پایگاه خاقانی آنکه سر کار اشرف اعفی پرو دی از مقرر لنگاه

کوچ فرما شدند تا فردا سایه قدوم عاقلقت ازوم را بغرق قد و یان اوزانی فرمایند
علی الصباح با محمد عظیم خان خدمت آهنگک سامان نقر بنک است و اگر بهر تقدیر
بواسطه کم طالعی ما هوا خواهان بندگان و الا شان مشواه ماعلا مان را منظور
خاطر اقدس نفرموده بشرف قدوم میمنت ازوم اردوی غلامان خاص و اشک صفجه گزاران
تسازند یعنی توهی اغراض و المعاض را منظور نظر اشرف فرمایند در آنحال گناه بندگان
اشرف از طرف غلامان بالکل بر طرف خواهد بود و ما غلامان بد نام جهان نباشیم چرا
که ارتکاب کم التفاتی از حضور سامط را لنور خواهد بود بندگان ما که نشسته خون
اهد او مشتی التجای میران بیوفا بودند بمجرد استماع شباشب کوچ فرما شده علی الصباح
روای اغزای لشکر بلوچیه گردیدند محمد عظیم خان بمجرد شنیدن رونق اغزای
را بابت بندگان ما لشکر سندیان بیوفا به توهم ترک عهد و میثاق آنصایقه برافریق بقایت
بیدست پا و سر اسیمه و بیجا شده مجبوراً حبیب الله خان پسر خود را بمعه
چهار خان برادر خود بطریق الحاج و اخلاص شماری بل به دستچرخا کساری در غیمه میران
مدکور فرستاده منس و منجی گردید که الحال نوعیکه مقتضای خاطر و مرضی ایشان
باشد مرا سر و چشم قبول و منظور خواهد بود لیکن شما خوب میدانید که از پشاور تا اینجا
لنگهارویه و سرف رسانیده صرف با ستم و التجای شما قطع مسامت بعیده نموده در اینجا
رسیده و الا خود هر کس را این مردم نداشتند اگر بندگان پادشاه قصد ولایت مینمودند البته در همان
ولایت حوسله خرد را آزموده میشد تا هر کسی خدا از روی فضل و عطفا میداد مگر الحال
اختیار دارند که ارادست بسته بجناب پادشاه میبرند با ملاحظه عهد خود نموده آبروی
ما و اینکه میدارند چون در حقیقت میران مذکور با محمد عظیم خان عهدی بسته بودند و خود
اورا طلبیده بودند بلکه اینهمه ایرتک ساز و درو باه بازی هم ساخته و پرداخته آنها بود
بنابران در دزد بگر بوقت صبح وای محمد خان نام وکیل خود را بخدمت سرکار فرستاده
عرض نمودند که الحال که پسر محمد عظیم خان و برادر او بعینه مایان بعدر و التجا آمده
اند مرضی میانک سرکار چیست بندگان مایوکیل مذکور از شاد فرمودند که اول
ببندگان ما چه عهد ها کردند و در ثانی از باعث دهگمانی چه بظهور رسانیدند با اقل
چگونه و بیکام روی و غوی عرش مینمایند و مصلحت میبخواهند آیا موجب اینهمه زعانه سازی
چه باشد وکیل مذکور بصداتی که بحضور فیض گنجور داشت بعرض رسانید که قبلاً تمام
و حال بیان اینهمه مکر و فریب و زور و ریب این طایفه است بلکه بدانست این عقیدت کیش
هر گاه محمد عظیم خان بمعین بکنفر خاطر خویش از ولایت ابدانیت میکرد هم این گروه
ای بیعتان او را برهم نمیزدند زیرا که طلبیده و آوریده خود شان بوده

(۷۳)

در این امر سرکار اقدس عقل بالغند و نسبت غلام بهتر دانسته و میدانند بعد این
سوال وجواب و گریل مذکور مرخص شده روز دیگر باز بطور رسیده عرش نمود که
میران عرش میباشد نظریه که گریبانگیر غلامان شده اگر بندگان اقدس
چند روز در موضع درازه بکنار دریای سند سکونت فرمایند که ما عذر محمد عظیم خان را
ادا نموده مرخص فرماییم تا بولایت مراجعت نماید و باز بندگان پادشاه در شکایات و
تشریف شریف از زانی فرمایند و نوعی که در آن حال مرخصی مبارک باشد از نظرف بها
آورده شود البته اولی و احسن خواهد بود از استماع این سخنان و اعسای حالی رای
اشرف گردید که اوامه بندگان بندگان دروغ ایقان سرور با محمد عظیم خان اتفاق
نموده عهد و میثاق کرده اند و آنچه بدین پادشاهی و کج نهادی در اهل خود را تا حد مستقر
و مشر داشته اند اکنون علانیه ظاهر و باهر ساخته در آفتاب نظار رسیده که اگر آنها
اگر محمد عظیم خان عبود ارتفع و شکست اعدا طرفین نظور ببیند و اما چه علاج
که اوس بندگان قریب یک سوار و پیاده از لوجان و غیره هر مجتمع گردیده اند
و از هر طرف گله و گله های دریای سند هم دست و تصرف آن مردم است اگر با اینهمه
صرف از گیل و قصد مبارزه و مجاهده کرده شود خود عذر نخواهد بود چرا که مردم
ملکی در کمال مخالفت و بد اعتدای نشسته و اگر استه اند و هم در آن اثنا بعضی
اهل و اخوان و جمعی از غلامان که رفته اطاعت را چون رشته جان پیوسته بگردن
و بیت و ایقان استوار میباشد عرش نه داند که میران سند کمر به مخالفت مستحکم
دارند نشود که از منافقت اقصای دیگر بقات اقدس برسانند پادشاهی دست مخالفان
نه کهر سازند در بنصورت خود را ازین معرکه تفای کثیف و اناقل تدارک این مقادیر را
موقوف بر آن فرست بستمیدن و جان خویش را ازین مهلکه سلامت و امانت بر آوردن
اولی و انبساط است لهذا سخن میران را که قابل قبول خاطر حق پیوند بندگان ما نبود
هیچ منظور فرموده و صلاح وقت از دریای سند عبور فرموده هر گاه میران مذکور
ازین واقعه خبر یافت از آنجا که این معنی عین مامول آنجا فصول بود قس الفور
برای زمانه سازی مبالغه چهار رویه نقد همه آدم معتبر خود عبود انور فرستاده
عرش نمودند کت چل تپ قریب یک ملک رویه انبه دارد پیشکش بندگان والا نمودیم
سرکار والا در آنجا بزل جلال فرموده توقف فرمایند که آنها ملک خود سرکار
اشرف میباشد محمد عظیم خان مقرب از شکایات و مراجعت بولایت خود خواهد کرد
سرکار عالی الاخره باز تشریف اقزای شکایات و شون از آنجا که از ابتدا تا انتها
راستی و درستی موافق عهد و میثاق و اقوال و فعل آن گروه بر تعلق اندیده بلکه پیوسته
عهد شکنی و بیوفائی بملاحظه اشرف ما رسیده بود لهذا اعتماد و اعتبار را از قول و قرار
آن گروه بجا ساقط و برکنار دانسته و جواب صاف مشر بعدم قبول مسئول آن گروه
بوالقول سراسر کذب و کتاف داده اولی و احسن چنان نمود که خود را با غلامان
فسدورت بنیان و مسالمان سراسر عبودیت ایقان ازین مجمع منافعان کشیده

(۷۴)

به ملک دوستان یعنی اودیانہ اعیت گاشانہ رسائیده شود و این مقدمه سر بسته را
در سبیل قول گذاشت :

ای که در حفظ عهد و پیمان سندی دارد بگذارد و قتل کن سندی

در صندوق ضمیر تو کل تصویر داشتند کشودش برمان دیگر موعود گذاشته اید
زیرا که دیار زنده و صحبت باقی گفته اند امید اجتناب حق سبحانه آنست که
قول از آنکه رشته حیات مستعار بمقراض اجل مقدر آفرید کار منقطع گردد حضرت ملک
علامه انعام ابن شاه از آن گروه گمنام زشت انجام بدو استقامت و تمام هم از دست حق
پرست این مهمان با انجام رساند از روی دلکشی و روی شاهد مقصود تعجب و احوال بدو نمودند
علی کل شیء تدبیر خدا از آنندگان ما از آنجا کوچ در کوچ فرموده و ای آقای چشمبر
شد در راجه چشمبر شباهت و پیشکشها و تحایف متنوعه از نظر مبارک گذرانیده سر کار
اشرف مانیز خلعت فخریه بعمه یک زنجیر قبل با و مهر داری و مرصع فرمودند و بفرموده
از آنجا همراه گرفته رونق آفرای یو کران کرد بداند بهت اعیندی اسپان و رسیدن دلی
اسباب و سامان که پس مانده بودند و بوقت آنجا اتفاق افتاد مکر راجه بر کران هیچ انسانیت
و ایات نداشت خدمت و مسدات و اظهار آنمیت بر طرف که از دانات و دون فطرتی
بوقت شب دزدان در طریقه سر کنار فرستاده دور اسب را دزدی کرده بردند چون
بر احوال مذکور اطلاع نمودند اول قدر و حیا نموده بعد عهده تلاش دزدان گرفته چون
بندگیان ما از آنجا کوچ فرما شدند در آنحال تمام حیات چند بدرجه معتبران خود
بعضور انور فرستاد چونکه ای ایات بود لهذا منظور نظر انور نگشته و ایس رد
کرده شد مگر بعد از چند روز اسپان مسروبه و ایدست او کران خود از عقب بعضور
فرستاد چون قدم به پیش منظر رونق آفرای بود بود کردید راجه بود یو پیشکشها و اندام
از نظر گذرانیده التماس کرد که چندگاه حضور والا بنده خانه را بوجود سعادت نبود
رواق و بها افزاید و کلا و کلا است اندکی مرتفع کرده و کمترین بجان نزاری و خدمتکاری
شود و این الاقران والا مثال سراق از میگردانید و ورود اودیانہ بروی مصمم خاطر
در با مقام بود لهذا یک یوم مقام فرموده و از هر سمت با استدارک زیارت بایرکت
حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره و افاض علینا بره اجانب اجمیر شریف
معطوف فرمودیم بورد آنجا شرف زیارت مشرق را دریافتیم مبلغ هزار روبیه برای
خادم و خرج شمع و چراغ آن غیر الباقی داده و از آنجا کوچ فرما شده وارد جنگبر
گردیدیم راجه جنگبر نیز پیشکشها و سلامان ما از نظر گذرانیده و شب روز حاضر حضور
پر نور بود حسن سلوک بوجه احسن ادا نموده از آنجا قطع منازل و مراحل فرموده
بقاصده شش گروهی شاه جهان آباد از اول ایلال فرودیم چند یوم که در آن سر زمین
اتفاق توقف جهت باز برداری و تدارک بعضی سامان سواری افتاد شاه و لاجاء دعای
یعنی اکبر باد شاه نهایت بیحد و غایت مهمانداری و آندرو مترات شناسی بندگان اشراف
مارا بجا آوردند بلکه خاطر تواضع مناظر بندگان مارا از خود با حسن الو جود
وساعت و خوشود گردانیدند بعد از آنجا منزل منزل طی مراحل فرموده معالفر
و اعاقبه وارد اودیانہ گردیدیم خانه بردان اسپان زیارت شعار و اینان صفه

(۷۰)

ایل و نهار دستور نتواند بود که جه و تنگنایونی که مدبران حاکمانه بشریت
استعد و تسرود چسبندونی که به پلنگه قنوت و همت هیچ صاحب دولت
و شوکت فی زمانه درنگند این محتاج مزاحم - عزت بردان از ابتدای جاسوس برآورنگ
شهریاری و کشور کشاهی و شه ارشایط زریا شی و اشکر آرائی فرد نگذاشته بلکه
از جان و مال در هیچ وقت و هیچ حال هرگز صرفه نداشته و قنوت و شوا ری و رنج و صبرا
نورده را با عید سرانجام کسام عیش و مدبورات تمام تدور داشته و علی الدوام در عالم
تصیل گوهر مرام غم و الم - مرما به گنج و نعم انگاشت لیکن چه توان کرد که کلید
گوهر اعمال در حقیقت در قفسه اختیار رید قدرت و ادا دت حضرت داور ای مثال است
بموقوف بصرف و صرفه سرو مال با موی کول بهمت و کثرت مال و رجال با و صف این همه
مرآت از آنجا که فضل و عنایت او تعالی جل شانه عظم اطف و کرمش بحال غایب و عام است
و تمام بنا علی هذا هنوز آرزوی کسام در کسام مرام این مهتم با مستحکام و شیشه دل او دت
منزل را با دقت شوق و تمام مدام در جان نا جان

تاجان سوار اسپن است ای شه شجاع	هرگز مکن عنان امید از کف دستها
صد بار اگر ذات شکند چرخ دون پرست	بزش به بند از کرم پنازی خدا
از ما لشکر ملوک و ملا لشکر امید نیست	کر آرزوی بنده سایل کنند عطا
* * *	
تمام گشت بمون خدای عز و جل	ز کوشش تمام صیغ دفتر اول

شروع دفتر ثانی

وقایع سی و سوم عزیمت بندگان ما بار اذ تسخیر ولایت قندهار و کابل
و غیره بطرف شکاپور و سند از لودیخانه .
از آنجا که از بد و دور چرخ دوار و بدایت گردش ایل و نهار - سلاطین با تاج و تکیه
پیوسته از اندام خالق مدام و طین قضا و ارکان سعی و تردد در دست داشته در اسعاف حصول
ما رب کیش عز و حرکت را از سیر توکل انباشته اند اگر فتوری از گردش سال و ماه و دهور
بر خلاف هر کوز و منظور صورت ظهور نماید چه نقصان و اگر سنجی از سفله بر روی
روز کارهای زور کار دور و ز کار و شان و باید چه زیان زیرا که مراح راج که میانی مصطفی
دور دون پرور را در دهمار نا کامی مدام در تقاضا و رواج رنج و محنت دار - هیچ راسخ
راحت و مسرت در پی هویدا شرح این مقال و بیان این اجمال آنکه چون بعد از مراجعت
بهندوستان که بواسطه بیوفائی سندیان دست پیمان صورت اعلان یافته بود سالی چند
بندگان همایون ما بقوای قید و الما اشد من قید جدید سایه افکن - سواکن قفسه او دیانه
مانند شهباز همت والا که از آغاز فطرت دست نشین طبیعت معالی بود از قفسه صید امکنی طاهر
وجود معالیین و طیین - و پرواز کشودن آمد بنا علی هذا عند الظهور این منظور است در اک
علی وثوق الاعتقاد ارشاد قوی بنیاد بنا بر تمهید و تمهید امر جلیل خدا متشکری بما ایچاه
نظام الملک میر مراد علیخان والی حیدر آباد سند که ایما من جمیع حکوم و مقامات فرمان قضا

(۷۶)

جریان ایندولت ابد بنیاد میبود تقریبه د سطح آفتاب شوکت شرف صدور و عرقان
باغت عالجاء معظم الیه بدویات مضمون مثال قصا شمال بندگیان طار سبجانی معروض
مقتبسان انوار جلال خاشاکی نمود.

برین مژده گرجان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست
هرگاه فی واقع حرکت مویک کرد و ن مراکب بندگیان خداوند خدا یسکان بزم
تسکیر ممالک خراسان دهد البته هنگام نزول اجلال از اسکنین دولت قاهره بملک
شکارپور سر و برگی که فدوی عبودیت دستور را باشد بلا رب و قسور تار بارگاه
فلک پایگاه حضور مینمایم هرگاه افراد صداقت و خدمتکاری و آثار اطاعت و
قدوسیت شعاری از قهوی معروضه عالجاء مزبور رسیدند بندگان همایون ما نیز بحکم
تهیه سامان سفر و تسکین داشت سوار و پیاده لشکر فرموده با استرهای صاحبان عایشان
انگیزان بهادر در تاریخ ششم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۴۷ هجریه از مقام غیریت
انجام اودیانة امنیت گشایه ساعت اسعد و افراجه حرکت رایات طفر آیات فرموده
موضع جودی من علاقه اودیانة را معین سرادات عظمت و اجلال و مضرب غیام پیر
مثال گردانیدند با وجود دست خالی و کیسه تهی عقل اووالالایات را ملاحظه آن دست
تجیر زیر زنجیر گذارد جمع آوری لشکر و اسباب و فراغی سامان جزائر و اتواب
ارتکاب فرمودند . آوازه عزیمت بندگان کینی شتان چون یگوش چوالبیان رسید
و نعت سنیکه بهادر والی لاهور بنابر تلافی و تدارک عافیات سلسله جنتیان انصاف و
مقتضی بتجدید آیات ارتباط گردیده فاضل ملا محمد حسن خان عنادرا که از دوفور علم
و آداب و ظهور انواع فضل و حسب مقرب حضور و برتبه پیش ناری مشرف و منظور
است طلب داشته تا صفحه محبت و داد را که در صافق خاطر داشت بلا کثر و نقصان
اساناً به عرض اعلان در آورده خلاصه السلام آنکه والی مذکور تقریبه سفیر مذکور
بعد از استکشاف کوائف الفت ردایف نزدیک و دور کلمات رنگین و عبارت دلنشین
به آن نوع و آئین نزوح خواطر دریا مقاطر آسمان تمکین ثبت نمود که اگر وثیقه
موضعه موافق مرضی سرکارین از طرفین بقلم مواعدت رقم در آید این محبت آیت
بر سبیل یگانهگی مبلغ يك لك و بیست هزار ر و بیه یصیغه معیاضت و مددکاری
با علیحضرت خاشاکی دست باری مینمایم از آنجا که مرات شصیر بندگان ما از غبار
کدورت و غرق صاف . آوازه اتفاق همایون عاقاف تناقض است بنابر مسلمات وقت و
حصول کلام و انجام مطالب و امراء و انصرام این کار در کار شداند بعد ازان میان
جو عبدالصمد کشمیری را که در فن دلای در جواهر بحر و کمان شهره آفاق و در
جرب زبانی و کاردانی بحضور ارکان و اعیان این اوطان یگانه آفاق
و طاق است با اتفاق عالجاء محمد شریف خان سبط یسکی سرکار ما که بنابر
انصرام بعضی امر ضرور بحساب امر سر و لاهور مقرر و مامور بود بطریق و کلمات
بعضورفیش گنجور مافر ستاده و کبل مذکور هرگاه بعتبه خلیه جبه ما گر دیده خاک
آستان فیض نشان را چون کحل جواهر در دیده صدق کشیده طلسم سر بسته رنجیت

(۷۷)

سنگه را خزان بود و یسکا نگی را موضع شایسته و هیچ پایسته کشاد چنانچه در هنگام ترخیص
از پیشکش معیارات تفصیص عالیجاه عبدالشکور خان درانی اسحق زانی مشار کار
سرکار والا را بنده مالیز بحسب تمای او با اتفاق بنابر اربابا ط مراتب یکجبهتی و وفای
و انضباط شرایط عموم و مطابق هم سابق ساخته راجهای ایندک نیز هر یک بحسب لیاقت
و استطاعت و خدمتگاری و اخلاص شماری هر یک منقوش صفحه خاطر انور و مطبوع اوجه
خامبر مقبر غور شید منظر است غرض بعد از قطع چند منزل که آفتاب دولت قدوم میمنت
ازوم مادر مالیز کوته نور افشان گردید نوایان و رؤسای آنمکان که از قوم افغان
و پروش یافته شاه در اندک بحسب طاق و وسع استطاعت بنام حسن ارادت و خدمت
گذاری بیکجا استاند چون موکب فیروزی کوکب در مقام فیروز پور قدم ظهور نهاد
عبان مصلحت جود کور برای کشان و کب جلیل والی لاهور انجمن و تعایف اخلاص
و دایف با اتفاق عالیجاه ملا عبدالشکور خان حضور اشرف مشرف گردید یرده از روی
شاهد مدعا کشودند یعنی که مبلغ موعود بعد عبور دریای سندرسیده موجود دانند مگر در
وثیقه مطالبی که مقتضای خاطر ماست داخل و مبلغ را کنار کشان سرکار همایون
مابلا ضرور واصل نمایند از آنجا که انصراف مطلب مذکور بنا بر تحقیق دران معینی تمویق مانده
اهل انامبر دگان بحسب ترخیص حضور مراجع بجانب لاهور و اراکین دولت و جامه صحرای
موضع معروت را تا آخر پیرای عالم خود گردانیدند نواب جمال الدین خان نصوری و پیر
ایرام خان در خدمتگاری بنظر سلیمانی مور مثال حاضر و استوار مانده از عتبات
شاهنشاهی به خدمت و مثال غور شید مثال مفتخر و مستمال گردیدند سبب ان کلال مارش
و بد صاحب بهادر پلیتکل اجنت اودیانه و کپتان میکش صاحب بهادر که از سفر به اوایور
مراجعت نموده دران موضع شرف اندوز حضور قبض گردید اندک عطفه
از استیگی پلانن نوشته و جمیعت و پیراستگی باقی سامانه زبان تحسین کشوده از نهایت
انشراح کپتان سلال مارشین موسوف بهر یک خدمتگارا و اراکین سرکار اشرف
بظرف خوش پیش آمده بعد چون برادر و خویش تسلی و دلجوئی پیش او پیش میداد
ملا عبدالشکور خان نیز از دریای لاهور بکشتی نشسته در موضع راداد تو حضور قبض
ظهور مشرف شده درهای اسرار و شاهای را آویزه گوش اخلاص نبوش ساخته و اراوا و
و نواهی خاص شاهنشاهی را برد و ش ارادت گوش انداخته موافق حکم اهل توام
راه اودیانه پیش گرفت هر گاه عسکر ظفر بیکر از آنجا حرکت نموده بعد از قطع منازل
اوای میمنت ظهور درنده به اوایور افراخت بهاولپان از بغیری آترمان اگر چه بعد از
مستقیمه سنوات سابقه بسط خدمتگاری مستمره را منتهی بساخت لکن با وجود بهر و اطاعت
و مهرانی بند گمان سبب مکان بحال عبودیت امتثال موج خیز بود مگر نامبرده یازوی
ارشاد حصول شرف اندوزی حضور پور نور به سکان خالی از غیرو نشویش وفور
احتیاط بیگانه و خویش نهایت چاهد و غرق ریز چون که ظهور این اکرام بلا ریب و اشتباه
بعاطر اقدس والا محسن از نقاشای خورد عالی و منصور و هویدا بوده اند ایندک گمان ما بحسب
تمای خان مذکور خارج از شهر و اشکر گاه بل مصلحت دوسه گروه دور جریده آسارونی افزا
گردیدند خان مذکور را با انبوه سوار و واور پیاده حکم حاضر شدن حضور تقدست

(۷۸)

فرمودند خان مذکور بگرداب ادب شناسان و طریق خردمندان حاضر در جنب مقر بان
یا به سریر گردون نظیر استاده مستقرش اکتساب سعادت اخراج دولت با مقاضات گردیده
سلامانه و پیشکش خود را از اسب و اشتر با ساز حلا و تفره و زر نقد به و اجناس نفیسه
و یکسرب توب بحضور او در انداخته و بخدمت قاهره سراقرازی و از تلافیات خسروانه مقتضی و ممتاز
گردید تا زمانیکه عسا کر منصوره در متعلقه اوسیک عثمان و کران رکاب بودند منزل بمنزل
سورسات مستقره و آلات و اشیای ضروریه مطلق به را و کلای او که در رکاب خورشید
نصاب فیض یاب بودند دستیاب میسر شدند چون از نزول سر ادق جاء و جلال خیا فانی
سر زمین موضع منزل کویت و آواستگی دید سره سری او را کشیده از آنجا که
مواضع مذکور بریاست میران سیده و غیره در مشرکت است اهل و کلای ایشان در آنجا
حاضر گشته هر یک مترصد فرمان افسار جریان شدند اما از روی عجز و انکسار به مرش اطهار
آوردند که زمانیکه گلبانک تهنیت حرکت موکب همایون اثر از انجمن آ را بان ملک
ایلیگون حصار بگوش سوار و از این دیار رسید نزدیک بود که آقا بان فدویان کوهر
جان بر قدم مرده رسان آثار کنند لیکن درین نزدیکی اشک فیر و زوی اثر تشویر صد نیزه
از سر بر او پیر ایشان گذشته و عمل امید بر نافه یاس و قصیر بسته عرض و سا میگردند
که ملک شکار یور قابل طرح اخامت لشکر متصور نیست و مردم بلوچیه از خوف باطنیه
و بیم ملاحظه شکوه عالم ستوه ظاهر حضرت خاقانی خود را از خدمت نگاری و اطاعت
فدویان معذور ساخته بلکه پای از دایره ادب بیرون نهاده در مقام قتال و جدال استاده
اند تمنای هوا خواهان عیو دیت بنیان آنکه اگر لطف پادشاهی و اشفاق شاهنشاهی
شامل حال و کاف احوال این فدویان در مقابل باشد ایام توقف او را کین دولت را در شکستار بود
تغویض یا اختیار ما و میبای که از راه خدمت نگاری بنظر خود منتظر بگذرانیم هم بدون تصدیق
تقاضا باشد از فدیای کلمات عبادت انگیز و معروضات جبارت آمیز ایشان به پند گن
ما ظاهر و روشن گردید که این دایره و دلآوری از اشاره کینت و حاجت اندیشی از اهر چه است
با وجود آن بندگان ما بایمادی عقل مصلحت شناس که چراغ راه مقصود را فروغ است
بجای ضرورت نقش اجابت بر صفحه وقت مرتسم فرمودند چنانچه و کلای مذکور و ثبته
مشتعل بر اینکه موکب فیر و زوی کوکب در شکار یور زیاده از زیاده یوم روق افروز
نباشند و از اکیان دولت زیاده از چهل و هشت هزار رویه عوض خدمت نگاری ما که ادای
آن بدو قسط یعنی در چین سکون و حرکت واجب است تمنا نکنند و ملک ستوه شکار یور پیوسته نیول
و جایگر ما نسلا بعد نسلی مقرر باشد مشروط باین شروط که اگر بفضل حضرت واجب ای خفته
باغ همیشه بهار سلطنت از اینک فراغ مخالف زدن سیرت برداشته و هزار دستان شاکسار
خلافت را از باغ گلهای مدام مرام مستدام ترد مانع یافته شده تکلیف مالیه فدویان
گاهی نباشد فقط نوشته گرفته حرر با زوی اعتبار خود نمودند بعد از آنجا فوج دریا موج کوچ کرده
دویم روزی اب دریا ی سند زیست افروز شدند چو آنکه دران موسم از بابت طغیان آب
وسعت دریای سند چون کف از باب کرم و دل اسباب هم حکم خیمه سحاب است بلکه
آنقدر بود که کنارش نمیشود یعنی از نلاطه امواجش کشتی ملک و از گون و از تر اکم
آوازش دل ملاح ناخدا ترس پر خون غرض دران اما کن غیر معذور و کلای مذکور سفاین

(۷۹)

موفق و جمع حاضر حضور پر نور کرده افواج بحر امواج را از شیشه آب که در آن هم کشتی
دل آشتایان و عالم چون کمانه حباب از خوف شکست بیج و تاب داشت اندر آید در میان
دو دریای منزل نشین ساختند بندگان ما تصور اینکه اگر ذات اقدس از پیش ایشان دایمی
بافشام امواج بحر افواج کو هر صدف آن در دریا شوند مبادا از دل تسکین و کلای گمراه
غواص اراده دلارا در بحر کس و اندیشه تیرا غوطه بین اگر دانند بناء علی هذا تو کشت
علی الله گفته و آیه کریمه بسم الله مجری ها و مر ساه — بر زبان صدق ترجمان آورده نوح
کردار قدم در کشتی گذاشته و چند شرب توپ و دیک نام فرانکی را با سیاه پاش که معدودی
چند بودند نیز همراه برداشته و کلاهی سنبلیان هنوز درین منزل میان دو دریا بندگان
ما زینت یعنی و رونق افراخته اند شدند گمان مادر حالیکه قریب بقریای عظیم رسیدند
بملاح ارشاد فرمودند که اگر امجد درنگ و توقف شوئی و در زینت رخت حیات ازیر
خواهی کشید و آهنگ بحر غضبش می گردید ملاح با فلاح چندانکه طباب عذر و العاج
و اندر آب اضطراب کشید صورت نبات جز ماری کشتی در بحر آب ندیده تا علاج کشتی
و اندر دریای اعظم سرداد و بقیه دل در مرگ نهاد هر گاه چهره شاهد عالم تاب آفتاب زوین
آفتاب در پرد ظلام شام متو اوی گردید و زینگی شکار و وسیانی دست سیاه بر سفیدی
صفحه روی آفاق کشید از توج دریای غول خوار و از آنجا غبار بار خوار حواس شده
ملاح بسوی نیسان شدن راه مطلوب برنگه خیلی از شب کشتی ای اختیار بسوی مخالف
کار احرار داشت چون بندگان ما بقور توجه فرمودند دیدند که ملاح از عقل بیگانه بهر
طرف چون دیوانه نظاره دارد و چشم بستاره آشنائی رویش بکناره راستائی نزدیک
بود که کشتی با همه کس غرق و روی بندگان ما از سوی مصدر هزار فرسخ فرق شود
فی الفور بندگان ما طرف مقصود را ندیدند تا فرنگی نمودند تا میرده چونکه از ملاحی
اندک سر رشته داشت لهذا کشتی را بسوی مطلب با هزار رنج و تعب برد علی الصبح
بلطف و عنایت حضرت خالق الا صباح کشتی را داخل مراد رسید و کلاهی مذکور چون
ستون این واقعه شنیدند انگشت تحیر بندگان فکر کردند بعد از آن چایکی بکار برده
لشکر و انواب و بونه و اسباب را دو عرصه دو سه روز عبور ساختند غرض از آنجا آفتاب
دوات و اقبال طالع شده در سمت الراس شکار پر نور افشان گردید اعنی اول باغ شاهی
و چونکه در آنجا از راگم اشجار فضائی نبود ثانیاً بالغ شهزاده سنبلیان متصل دروازه
مشرقی شکار پرور از نزول الجلال مواکب انجم مثال رشک فردوس و جنان شده اگر
چه و کلای بدشمار در مقابل دشمن نایابدار اعتسای دریای بی کتا را بروی خود را
از سخت گیری آب کردار ریختند اما کار بندگان ما که ساخته کار ساز بسی آسان
بود بر همه کس روشن و بر عالمی عیان و مبرهن شد که چگونه خاک خراش عاقبت بر سر
خود ریختند راحت گفته است هر کس گفته است سخت میبرد خدا بر مردمان سخت گیر
فرش چندی که ایام موعود گذشت بندگان ما باو کلای مذکور ارشاد نمودند که از مبلغ
متعینه شما که اسط اول باید در حین ورود ادا می نمودید تا بحال قریب است ایام موعود
منتقضی گردد و چون این در خواب غفلت مانده آید چه جای نا آشنائی که در سائیدن
فقط اول هم برداشتند تا که کلمات سخت و درشت استماع گردید عالیه نظام الملک

(۷۰)

میرزا ادهب خان سینه ملاحظه آداب پادشاهی میداشت و علم مغارث در میدان خدمتکاری
ایندولت انداخته شمرده اند الملاقات بقضایت پناه قاضی ملا محمد حسن خانعلما که برسم
سفارت مامور گشته بود گفت که از زبان عقیدت بیان قدوی نبودیت دستور معذور قیاس
گنجور معروض داربد که این موسم موسم گرم است که از تابش آفتاب دل سنگ آب میشود
هریت قنقار در موسم تیره مده و آغاز فصل سرما مناسب و بجاست اینک در حقیقت
ملك خاص پادشاهی است قدوی بموجب معروضه اعتقاد معروضه خویش خود را از خدمتکاری
و جان ناری ذمه من و موافق نمیدارم اینقدر شناسا بریت افغانستان حضرت خدیو
جهان را چه ضرور اگر میران خیر بور از تقاضای خورد عالی هندی شیراز دهن
ایشان فرشته دست تربت دایه از سر ایشان دور شده در عزم موسسه همایون حادی
نمایش و با ایام موعود ای ثبات را و کلائی ناسرا بنابر گرمی بازار خود را درین راه
بقعی گرم رو ساخته اند پریشان آورده اند ارا کین دولت و جواب ارشاد فرمودند که قطع
نظر از آنکه اینک ملك پادشاهیست و تسلط اعلیٰ علما که بدکان همایون مایوس
جایگیر شده ثبات کسر نمیداند الحال بالفرض حد متعلقه قدوی اخلاص ایشان میر
مراد لایب خان رونق پذیر دایه دل بعد متعلقه شما چه زیاده ای مسدود
کیفیات ملاکوره را اظهار مجلس اخلاص شمار میر مراد بختن شرف عرش و سمت بیان
رسانید بدکان مادر مقابل او زبان تحسین کشودند و لطیف و محبت بدکان ما در حق
آن عقیدت شبان نهایت افروزیام موعود نیز گذشت و قضا ثانی نیز ترسید خلاصه بران
نهادن و ستان بران میران خیر بود مراتب بفرقتاری و نا خوش سلوکی را بعدی
رسانیدند که اشتران دارکش برسیل کرایه بدست نمی آمد و اهل کتب از ممالک آن
بد کیشان در کوچه و بازار نمی آمدند و حشای ایشان از شمار میرفت که این چه
سلوک سلوک پیش گرفته ایند از روی مکر و تردید گاهی در مدح خوانی و
و گاهی در عاری میر داخند عرش آمد نقد و نقد سالی خطی و زمانی قسطانی را
در بداند اما از سرکار زشت آثار خود دست نکشیدند بدکان ملاحظه آنکه
خاب و غم اگر از ایشان ظهور آید که اساطیر ارمان موعود تر ساندند و راه
سلوک را بر کار داشتند چه مشایقه امده اند که اگر بدکان ملاحظه متعلقه
اگر موکب همایون متوقف میباشد در حد نظام الملک هم با قضای شواش او ست
نه تیروی باز دست و از قنوجات بدانی در آن زمان یوما قیوم ما سیاهان رو عیله و
هتدوستانی و نا جیبک و درانی از اناسی و دانی غیر معصور معذور قیاس گنجور
میر سیدند حتی که بدکان ما از امتیاز سراج که از سراج و ناسام در بین نظام الارام
داشتند بننگ و لشکر نویسان عسا کر منصوره از او شتن چهره و نام دلنگ کرد بدند
چنانچه دران ایام موجب لشکر ظفر احتشام فی مده تربت لنگ رویه بقم در می آمد
آنچه میالغ بغراه عامره او دوند زید که میران مده کور افساط داد اند همه بهرج
رسید بعد بر هتونی عالیجاه سردار سید در خان دوانی نامی و عالیجاه معید شریف
خان شیط بیگی مبلغ بود هرار رویه از ساعو ان شکار بود بموجب تفریق بطریق
مصادره بشرط آنکه در حقیقت از را نچ ایندولت بهروز از در آفتاب عالم اروز

در بونه روز گیار که مل عیار تر کرده عثان دارا لضرب سلطنت ولایت بقبضه اقتدار
این نیاز مند حضرت کرد گیار در آید عنایت کرده اید کفرته شود و مبلغ نود هزار
روپیه متجمله مبلغی سه والی لاهور اقرار کرده بود ارسال نمود باوجود اینکه بنده
تربا مکان را رعایت و پاس عهد و پیمان خود همه حال مرکوز خواطر و منظور ناظر بود
اگر و کلای بی شعور و گیار کفان میران خبر بود پای نفوذ و غرور از دانه آدایی که
از حد حال ارادت مال آفایان ایشان به مراتب و مراحل دور و موجود بود کشتند مگر
بند گیار ما به ملاحظه اخلاص دلی و راستی غایبی عالیجاه نظام الملک میر مرادعلی خان
و سابقه خدمتگاری آبا و اجداد ایشان پای جرئت ایشان بر اجیر غضب نکشیدند
تاریقه رفته در صدد آن شدند که لشکر قروزی اثر بواسطه زر نقد انداخته هر کسی
که از منطقه حرام بعمل آمده باشد و حقوق و اینست نشناختند باو مینای نمایندگان اول
افسون ایشان بهال دیک نام فرنگی کارگر آمده خلعت این توصیف را خلعت پر ملامت
او آراستند دیک مذکور خواست که با کمیل فرنگی افریقائی نسی نیز ببرد بدنامی
ببازد او را هم و دیک بدسر انجام خود سازد چون دید که نمیرد در ششدر فضاقت
متجهم نشسته است لهذا قطع امید از او کرده در تخته سپهر چون صاحب فرنگی
از اولیور آواره گردیده ملازمت حضور سعادت موفور را حاصل کرده بود نقش دلخواه
آورد الحق که آنچه عالیجاه کبتان گلداد مارتن و بد صاحب بهادریتیکل اجنت اودیانه
بعین شرفیابی حضور ساطع النور بمرض عرض رسانیده بود که از ایشان یعنی دور شان
بدرگش بدون کاربرد و گیارهای ناشایسته اطوار نخواهد آمدند بحق و بجا بود غیر
هر کس بموجب افعال خود جزا بباید.

در انشای این مقدمات و بنای این حرکات غیر رسیدند به عالیجاه نظام الملک
میر مرادعلی خان قدحیات را بذیل متقاضی اجل شمرده مفتاح خزان زندگانی امانی را
بدست خازن ارواح میرد از مفهوم شدن این واقعه غم افرا و معلوم گشتن این سلسله
چان گداز چندان تحسر و تأسف و حزن و توبه فرین حال این نیازمند حضرت ذوالجلال
گردید که از اندازه بیان دور است چرا که در اکثر زمان و اقباج اعیان نقد اخلاص
بر محک امتحان بالغ عیار آمده و گوهر اختصاص در نظر جوهر شناسان عالم معنی
باحسن وجه آیدار رسیده از قضا دران وقت طبیعت بند گیار مانیز از صواب اعتدال انتقام
داشت میر کاظم شاه و کبیل عالیجاه نظام الملک که در خدمتگاری نظام الملک مرحوم
و رضا جوشی بند گیار ما واسطه کامل بود هم سر مخالفت برداشت غرض نظام الملک
مرحوم از میان رفت بوی خلوصت و خدمتگاری و کلای بدوای خبر یوریان تباہ رای
بالکل از میان برخواست بل مقابرت و مینایت بعدی رسید که هر کس مسر دم و هیل
و عهد و ستانی به چه نو کری می آمدند در انشای راه اکثری را عریان و بعضی را از جان
بیجان می ساختند و در شهر شکار یور نیز مردم لشکری از آمد و رفت گریان می کردند
آخر الامر قتل سلطنت شناس چان اماس پاد که اسیران که آتش را از کلبه ناشناسی

بیرون کشد و اندیشه دور نماید و تفهید که مائت ملک در ملک متین باشد بقدر بدو فتاری و بدسلوکی
نمودن و راه گستاخی بیمودن چه واجب و چه مناسب درین صورت سر دادن و چشم نمائی
کردن این مشرکان بی ادب لازم و واجب است لهذا مقارن آن حکم واجب الاذعان
و فرمان فضا سامان شرف بریان یافت که اگر در شکار بیور و نواحی آن از سندیان
خدمت بنیان منتفی ماند در دارالسیاست حاضر سازند و کار گذاران پادشاهی
دوشهر و نواحی رفته بضبط و ربط آن قلم جاری نمایند از استماع این احکام و سکای
بد سرانجام ترسان و چون بید ارزان بل مستعد مرگش ناگهان شدند لیکن بند گمان
ما آب درجم بر حال ایشان ریخته سالها از حدود شکار بیور حکم خارج نکردن داده
الهداد خان پیشخدمت سرکار خاصه شریفه خود را بعهده دست دوسه سوار جوارش
به محافظت موضع کوسرجی مکتبه قریب قلعه بیکر است مقرر شد و بحسب استدعای او
حاجی هدایت الله خان کابلی او گردی پیشخدمت سرکار اشرف را که در دلاوری
و جدال رستم زمان را چون زال میدانست بعهده پادشاه سوار و کل خان رساله دار را بعهده
بیکر هزار پیاده جوار مامور ساختیم اتفاقا همان روز که نامبردگان تاسی بر سند
سندیان نیز جمعی کثیر فراهم ساخته قدم جرات در قهقهه بل گذارند چونکه آن سرزمین
زمینست که از تراکم اشجار و جنگلی بشمار ظاهر هوش بالو پرریخته و شائین نیز مال
خرد را از گشتن ناخن تدبیر از چنگل شکسته سندیان مانند لشکر جن و شیطان در پیته
خارینان جامه بجا نهشته در آنجا صد سوار کاربارک پیاده روانه کرد حاجی هدایت الله خان
در دلاوری سوار و پیاده خود بظاهری پوشیده کوشیده خود را از همه یشتی بشلو شمشیر آتشبار
در اشجار قامت آن گروه خدلان شمار بیشتر زد چنانچه جمعی از سرکردگان و اکثری
از سایر ایشان خاکستر راه فنا کرده مانقی داریش و خواطر بریش راه خویش پیش
گرفتند چون جام حیات حاجی هدایت الله خان او بر باد آید اجل شده بود تنها مانند مستان
از خود بیخبر خود را در آن جمع تنها انداخته دست جلالت از آستین همت کشیده
تا بقتضای آیه کریمه اذاهم اجلهم لایستخوان ساعه ولا یستقدمون شریعت شهادت
از دست ساقی اجل نوشید اتفاقا و انزالیه را جمیع چون خبر این مقدمه بمسمع خانانی
رسید نایره غضب سلطانی بلند گردیده حکم فضا توانان چون آب در شریان اعیان
و ارکان هر بر سامان یافت تا که غالبه سردار سندیان درانی بامیزائی بعهده دسته
هزار سوار خود و چند رساله و بیاد گمان عجیب و روینده که هر یک در میدان نبرد
و نام داری یوردستان را که خداوند سیف و سنان است کم از خویش شمردی با چند شرب
نوب آتش بار دشمن کوب برای تنبیه و تادیب آن گروه بی شکوه رفته گوشمالی دهد
سردار مذکور که بحسب حکم فضا نشور بالسیاه مظفر و منصور عازم و مامورست مذکور
شد آن طایفه از آنکه که گاهی سیلی روز گار بر سر و رخسار نغورده و همیشه عنان توسن
سرکش زمان را بدست خود دیده بودند از دنا می و بیکی نیندیشیده بلکه از خود بینی
و خود فروشی در فراخی لشکر و جمع آوری سیاه بی حد و مرز کوشیده بلی آنقدر که مقتضای خاطر فائر
ایشان بود جمیع ساختند با وجود اینکه مکان مستحکم قریب بیکر نیز در اختیار و بدور خود سنگر
حصار ساخته قدم بیرون نمی گذاشتند سردار مذکور هر چند از روی اقتدار در مقام استیبار نشست

(۸۳)

که اگر چه بالفعل ایشان که از باده خود بینی سر مست و از شراب خود کامی خود پرستانند
باشد که در دهمار از سر ایشان رفته بجوش باز آید و دست معدرت بسوی ذیل عقود و از
نماید ازین امور هیچ بظهور نیامد بلکه براهمنوی کاظم شاه در راه مکر و فریب
که لشکر حیدر آبادی نیز فریب رسد نشسته بودند چونکه ضمیر منیر بندگیان ما چون
جام جهانماست لهذا برادر مذکور بنا کید موفور ارقام خدا نشو و شرف صد و زیادت
که اگر چه آن گروه سلاطین شعار در تمهید اعمال کار خود اند اما چونو عنایت الهی مع
اقبال و مؤید جاء و جلال ماست بسفنان ابله فریب کاظم شاه دست از کارزار برندارند
چنانچه به مجرد ارشاد قیش بنیاد سردار عقیدت نهاد لشکر فیروزی اثر را بر سر سنگر
آن جماعت بد گهر بر گشته اختر ترغیب و تحریص حمله داده از هر طرف صدای گبر و دار
بلند گردید تا چنگ طرفین استحکام نام و مقابله جانیین انتظام تمام بدیقت و اتواب
سابقه با زمین آثار آسمان سر شد که کوش زمین و زمان کر شد دایران را از بسیاری
خروش خون دل بجوش آمد آخر الامر سیاه هردو طرف دامن شجاعت در کمر همت
زده و میدان رزم را چون بستان بر پنداشتند و غاره روی شا هند تیغ و ستان خود
از خون بکشد یگر ساختند از آجا کته یاری باری و اقبال عد و مال شرباری باری
مد معاون لشکر پادشاهی بود با وجود که لشکر فیروزی اثر در مقابله حریف بطالت
سیر چون نمک و آرد مینمود مکر سیاه این محتاج حضرت بی نیاز چون شهباز ملک پرواز
در میدان جنگی بطور وجود آن جماعت سلاطین سازبال جدال کشود و مانند گرگ در روم
حمله و قتال مینمود تا کشته جمعی کثیر از سائر ایشان لقمه نهنگ شمشیر آبدار و لذت
بخش زبان اتواب نعمان شعار و نغمه گهای آتشبار گردیدند مابقی راه فرار اختیار
نمودند برخی غرق دریای خونخوار و اکثری شرق تیغ و ستان شرور و دلاوران عرب کرازار
شدند کاظم شاه که چون بر کار کرد نقطه کار آن گروه نابکار میگردید ناچار
پای بند گمندان اجل معجل بعداد گشت و چهار سرب آوب که از بندگیان مانیر در نزد ایشان
اعانت بود و نیز دادند بلکه آورده کار میفرمودند در آن کبر و دار بشرف دایران
تهمن شعار و اسلحه و براق معکمل بطلا و نقره و اسب و اسباب و غیره بیرون از حد و شمار
بدست مجاهدان خنجر گذار آمد شرط محبت و اتحاد نکرد که با وجود اینکه نفنگ
از معدوشی آن طایفه بی نام و لشکر داشتند معبود یعنی همیشه از سجن گفتن خاموش
و حرف ایشان را مانند سر و زنگ هم در گوش نمی نمود در آن معر که چنانکه از رسته نیز انجام
از آغاز تا انجام بسبب آرایش نام که از ایشان در شام و بام می یافت آه آتش بار ازل
بر حرمان کشیده در شبوه کجروی پیوسته با شمشیر در یک قلاف بودند اما شمشیر از دست
ایشان همیشه خود را بر کنار میداشت مگر در آن مصاف بلا قدر و استحکاف بل از راه
انصاف و کمال استلاف در روز کار ایشان جگر خون و سینه شکاف گردید با سعاف
کار آن گروه سراسر لاف و کراف آبروی خود را با سراف بر باد داد تا بعد الهی
با پشنگونه ظاهر که از لشکر ظفر بیست و مدودی چند مقتول و مجروح شده که هند الله
درجات موفوره علیه حاصل کردند و از آن طایفه شاه از هزار کس بیشتر که اقلی مجروح
و اکثری مقتول آلات مصفوا که بسپات نام مجسوره اخروی و اصل شدند فی الجمله از بسکه

(۸۴)

تأملداران ایشان را خداوند عزوجل اسیر سرینجه اجل معجل ساخت تا عسی خبری و
وایلات تابیر گاییم ما تم انداخته مصیبت و غم برداشته چون لشکر فیروزی بافتح و پیروزی
مراجعت نموده بعد ادای مراتب حق گذاری زبان تهنیت و مبارکباری کشودند بندگان
ما سران سیاه نصرت نشانرا بقدر مراتب بهلاخ فاخره سراغراز و سائر ایشان را
دریاد موجب و مراتب بی نیاز گردانیدند بعد اطمینان خواطر امور این مقدمه فتح
وظفر بندگان ما توجهات اتم بحال و امان نظام الملک مرحوم مبدول و مقرر داشته از جمله
وصایای که ارشاد فرمودیم یکی اینست

دولت همه را اتفاق بخیزد

سی دولتی از اتفاق بخیزد

با وجود این چندی بمسمع مقتبسان انوار جلالت رسانیدند که وادان نظام الملک مرحوم
موجب رای جهان ادای سلطانی عمل نموده مگر بعد ایجاد اتفاق بران نموده که لشکر
الوسیبه پسندیده مجتمع ساخته لشکر بادشاهی در قافله معارف و کسبه خواهی بایستند
درهما فرصت در قریب اعیان وادان نظام الملک مرحوم و غیره ناظران جدید حیدر آباد
یا لشکر فیرون از حده و حساب بمعاسباب و اتواب در لار کانه رسیده منزل گزین شدند
مساکر نصرت مائر بادشاهی آمدن ایشانرا پیوستی کنار و خوشنودی روزگار رساندند
از غایت خوشی و نهایت فرخی دستک زنان و بای کوبان میگردیدند و باین ترانه مترنم
میخواندند و صیدراجون اجل آیدسوی سیاه و در عرس بندگان ما بساعت نوروز فیروز
که واقع چهاردهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۴۹ هجری به بود عیادت لار کانه
جراکت فرموده بیک منزلی رونق افروز شدند میروز محمدخان و میر محمد نصیر خان
وادان نظام الملک مرحوم که بندگان مادرین حیات بدو نهایت اخلاص و محبت داشتند
اگر چه ابتداء خود را از طریق سواب بدو ظاهر امر کردند اما حرف ملامتی بر ایشان نیست
چرا که بقرائت و عزیزی حق بجانب ایشان بود که زیاده الزین ملک پاشا براجعت جروج
بر کینه خبری و بران میشدند مگر باز درمآل کنار اندیشیده و بوسایای بدو عمل نموده بای
از دائرة ادب بیرون آنها دهند و بخود را از سکوی خرد دور نینداختند یعنی
صاحب زادگان سر هندی را سکه تمظیم و بنگریم و احترام ایشان
بر سکه و معالایم است بر سیل و سقا است بطور قیاس گویو و از سال داشتند
صاحبزادگان مذکور در وقت بازمانی حضور سامع التور زبان قدر خواهی با توابع حق
و تصور آشوده و دست شراعت و عجزی بسته روی بزرگان دین و پیشوایان اهل یقین را
شعب آوردند که وادان نظام الملک مرحوم بمراسم شرف میرسانند که مایان ایام جدد
دامن گرفته این دولت و دست نشانده این خداوند مملکت میباشیم و نهایت قناعت ما از
جوببار این سرچشمه شوکت و حشمت سرسبز و در خدمتکاری چون سر و آزاد کاشانه ثروت
ما از تعبیر این معمار خلافت مرتفع و در راه خلوصیت قوی بنیاد نظام الملک میرمراد علیخان
که در تبریک موکب مایون با اعتماد اخلاص خود از یزد بیرون شدند و باین تهنیت و امید بود که
خس و ناشایست و جرح خالین را از گزافه مملکت برهاند و باینکه نهایت ذات موافقین را از بیع
وین ابرام از بندگان ما ایشان را جواب با صواب فرمودند که حد نهایت و مهر بنای این
نبود که بندگان ما مبدول داشته چنانچه انوار سدقش اطراف جهان را گرفته قطع نظر

(۸۶)

از همه هیچ کس از سلاطین با تاج و تکیه آید این آئین معمول و منظور کرده است که در مملکت
خویش با وجود قدرت پیش ازین دست تصرف پیش نکند یا لازمه رعیت کری و شد متکبری
چنین بود که ایشان بجای آوردند که انقراض لیل و نهار داغ ملایم و کلفت بدامی از روی کار
و پیشانی روز کار ایشان نبود و الحال که قدر این دولت و حق این رعیت نداشتند بندگان
مارا بر این ملک حرم نهفت حرم نیست بلکه سامان کار سازی و خرج اقوا ج متصور
بجهت تسخیر ولایت هم ازینجا متصور و منظور است ما حیزاد گران چون دانستند که
بجهت کار نمی خورد لهذا استدعای عالیجاه محمد شریف خان ضبط نیکی نمودند که
از حضور مقرر و مامور شود البته نامبرده که خبر خواست و شد متکبر با صداقت و بی اشتباه
این دولت ابد مدت است کار خواهد ساخت که هم لعل بدست آید و هم بنای راجد
صاحبزادگان این معنی را طالب و سر دار سمندر خان نیز را غیب لهذا عالیجاه
محمد شریف خان از حضور مقرر و مرسول داشته شد چون از اینجا مراجعت نمود با اتفاق
صاحبزاد گران و نواب پادشاهان که هر گز که او نیز در نزد میران حیدر آباد نهایت
خواطر خواست و با اعتبار و جاه است و در مردم باو ج بقایست فی عزت و با وفای اشتباه شرف
اندوز حضور شدند به عهدستی سردار مذکور تمهید مقدعانی چند کردند که در آتش افروخته
آبی در دریا موج سرائی نمایند لهذا بندگان ما را اولاً بسبب ملاحظه منظوری از اذن
و اخلاس کونگون عالیجاه میر مراد علی خان نظام الملک که نام و اسبین باشاعر بودیت
و دو انوائی اظهار خلوصت به حضرت شاهی خود را پیوسته مورد تحسین و آفرین این
نیازمند حضرت جهان آفرین داشت و ثانیاً از جهت بی شدن کینه از وجه سیم و ضرورت ادای
ما عوار لشکر تنای ایشان بقاء مبلغ چهار لک روپیه بمنزاجات مقرر و و جوش مهر
خروش بعم قندهار بیرون شده اما لشکر طریقه چون انصرام این مقدمه شاید دست
تفان بردست نمایند که اقبال در ما بود افسوس که فک و از گون این شکار از دست
ماز بود و رعیت که چنین اسباب امید خود باین هیچ دیدند گریبان جان بدست ارمان
دریغند که بخت بر ما نیک روی نموده بود سیف که روز کار ساز کار چشمه از روی
بیست بندگان ما چون که جوع و فرغ سپاهی و آموخته از رعیت آن نوا هر را ملاحظه فرمودند خواطر
خطیر خطور نمود که یقین نیست که از دل شکستگی این کافه سپاه و عامه خلق الله کار
آینده و بدستی آرد الحق عاقبت الامر همان شد که شد یعنی اول مردم رو هیاه نشان
شرارت و فساد بر پا کردند و مردم هندوستانی نیز قول او که خروزه خروزه دادیده
و شک میگیرد بنیاد عهدستی بنا کردند بندگان ما بعد احاطای نائرة شرارت ایشان منقوش
او خطاطر خطیر و مطبوع صفحه مطبع رقم عالمگیر فرمودند که اگر بفضل مالک الملک حقی عثمان
مملکت موزونی قبضه اقتدار و دست اختیار در آید تا کید و قتل رود که احدی از مردم رو هیله
و هندوستانی بی آئین اقام در نیاید از فتنه گری و فساد و خود سری آن طایفه
بی اعتماد اقلیم خور شد منزل آنچنان زیر و زار شد که شاهد دعواء ممالک را جای
نشستن نماند بلکه شوق ترتیب و انتظام از غیره سری این ایام بی انجام از خواطر خطیر
بر خاست و هموم و ملال سیر آمیز و خیال کج دار و مریز بجایش نشست

وقایع سی و چهارم تشریف بوی شدگان ما بعزم تسخیر دارالقرار

قندهاری نظیر

مرگناه آرای ارکان فدویت بنیان والاحاح صاحبزادگان کامل الا یقین معور
معالم و اینار احسان و بیروزش یسران نظام الملک مرحوم میر مراد علیخان گردید لهذا
تاچار بندگان ما بموجب افرا و تکرار در آغاز شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۴۹ هجریه
عنان عزیمت بسوی قندهار معلوف فرمودند چون سرزمین متعلقه معراب خان بلوچ چهره
حال خود در آئینه تعال مراکب لشکر ظفر ثمال تماشای نمود و موضع بنا که نصیب
سر اوقات جاء و جلال و ضرب غیام سپهر سر انجام منظور بود در ساعت مسعود آرایش نام
وزشت لا کلام باقت بازای این اجسام و خدای این امتنان از کو نادمی خود دامان
همچنان خود هم پیش کشیده برگ سبزی که داشت پیشکش مویک نصرت نشان ساخت
و معرابخان نیز سوارات لشکر یاد شاهی بقدر توانائی بومیه جاری داشت خیر برجم
کشایی و اوای عزیمت قندهار که در هر دیا و امصار انتشار یافت دوستان را باده مراد در
جام و دشمنان را زهر ناکامی در کام. موافق ارشاد مطاب در آفرین منافقان را دعاغ
جان مدعوش مخلصان را خواطر مسرت انگیز و معاندان را دل مشوش در گریز از همه
اطراف و نواحی مردم بلوچ و درانی مانند ملخ و مور و جوع و مضویر تور نمودند و از چندین
سال که روزگار بیروت عقد نفوت فلک در کار ایشان افکنده بود زبان عرض کشودند
بندگان ما هر یک گروهی را که تقبل پیشگاه فلک پایگاه مشرف میگشتند بقدر درجات
مشمول عنایات و تملقات میفرمودند رفته رفته کار بجایی رسید که قریب قندهار لشکر قلمی
و موجب غوار سراز گوشه میکشید که در هنگام حرکت و سکون چشم همان کوه و دامون
روی آسمان نمیدید و اگر میام عبون و آبار و کساریز و دودبار در آشنای راه پیش میرسید
بطرفه العین از عمق آن آب تر میگردد بندگان ما چون دزان افواج دریا امواج نظر میفرمودند
بخواطر می آوردند که کدام صاحب افسر و تاج این بحر مواج زیر حکم داشته باشد در مقابلش
استاده شود لیکن افسوس صد افسوس که این لشکر از هیچ انتظام دور و از طریق آئین و نظام
مهیجور است و فرصت اجرای آئین و انتظام در کوچ و مقام میسر نیست معلوم شد که از فرور
خطور این سخن و ظهور سرور این گفتن پادشاه پادشاهان را غیرت آمد که فتح و غلبه بسیاری
لشکر است و با اینها حضرت داور از بنجهت در قندهار باخر کاری بازی برده از دست رفت
و دست قوی خود بغیر شکست اعنی کار بر عکس تصور روی داد و عنان مراد بدست تصرف
ناکس افتاد.

مراد
۱۸۵۴

(۸۷)

مراود را رسد گریبا و منی که ملکش قدیم است و ذاتش غنی
الحق فتح و فیروزی بتائیدات اوست نه کثرت سیاه و ما نصرانه من عتدائه فی الجملة
مجراب خان بلوچ سکه از قدیم الایام خدمتگار ایندولت بود یعنی ایام من جد همیشه
بتقبل رکاب سلاطین با عز و شان این دو معانی از انرا برهانیم مستعد و مستعد میبود مجربان
و از دیگران خود را بدر بار شوکت مدار فر ستاده استدعای آن نمود که سرکردگان
بلوچ از فتنه و فساد باز نیامده در یتوقت بشکر ظفر یسکر ملتصق گشته از آنجا همگی
معاندان دشمن این فدوی از سر قدم ساخته شرف اندوز و حضور ساطع النور میشوم چونکه
در کنار کشتزار گنزار بهار خلافت کر که بامیش در چریز است و در کوه سارمینو آثار
سلطنت چرخ با کبک قهقرونی وزیر این معنی از روش و داب سلاطین ذوالعشمت دور است و از
طریق راه صواب خوانین صاحب شوکت بقایت مظهر لهذا از پیشگاه حضور ساطع النور چنان
شرف صدور یافت که طایفه بلوچ از قدیم الایام در دایره اجداد ایشان مانند دلف حلقه
نکوش بود و از شرب غلای حکم پادشاهی در غر و ش الحال اگر از سلوک یا مساوک
ایشان دل آتفاقی شکسته و خواطر شان بجر و جگر دیده هیچ نرفته مرهم زخم دل
شکستگان حکم محکم و امر برین هم ایندولت است هر گاه مانند اجداد خویش در
خدمتکاری پیش آیند همگی پای ندرشته سلوک ایشان خواهند بود مجربان خان که از
بیخودی دل بسته قریب داد محمد قزائی مختار کار نابصکار خود بود و از جهت اینکه
با غاصبان قندهار نسبت قرابت میداشت اسجنان باطله و کلمات عامله مجرایان را مخوف
ساخته که بدر بار جهاندار شرف اندوز شوی نزد اوس سر بر نخواهی داشت بندگان ما
با وجود اینکه در حدشال مشنیک بنامر آید من مجربان خان که فی مابین او و اوس اومخافت
و ادورو موافقت و از دیک سازیم چند یوم سبک رکاب درنگ شده جنود نامور و در را
بهر کسای فرزند ارشد سعادت ظهور شهرزاده محمد تیمور کران رکاب نمودیم چون دانسته شد
که مجرایان از راه صواب منحرف شده یعنی ناداد محمد باشد با اوس نخواهد ساخت
هم در آنحال بدل الهام منزل رسید که آمدن او بحضور چه ضرور و از نیامدنش چه تصور لهذا
توقف که صورت ظهور پذیرفته بود خلاف منظور انکا ختم چون از آنجا آمد و مبعث
از دم در دیده رکاب گذاشتیم در انتای راه خبر فرزند سعادت پیوندد رسیده که باز ظلمت
فته و فساد شهر بند وجود در و هبله و هندوستانی نزارا گرفته اگر آفتاب جهان تاب شهر
یاری طالع و نور افشان نکردد بعتدل که از ظلمت جهانی خراب ویر باد شود همیشه
روشنی آفتاب عالم افروز سلطانی از مشرق آذری ایشان دمید ظلمت فتنه و فتنای آتفاقی
بی میناق بر طرف گردید راست گفته اند .

(۸۸)

نه هر که چهره را فروخت دلبری داد نه هر که آینه سازد سکنبری داد
 و بر مرآت خواطر خطیر پیدا و هویدا شده بود که جهان داد خان درانی بامیزائی بر شک اینکه
 سردار سمندر خان درانی بامیزائی چرا اینقدر محرم اسرار پادشاهی و مشغول عنایات
 عالمیناهی گشته اید امضا پیوسته بساط شطرنج منافقت گسترانیده و از راست روی رخ
 بر تافته فیل مانند در راه کجروی استاده از حسرت بی بنیاد خاک گشته و فساد بر سر میرد
 با وجود اینکه بقیش بود که سردار مذکور مانند دروغ در غد مشکا ری راست رفتار است
 از حسن رفتار است که عنایات سلطانی شامل و امورات خاقانی کاغذ گردیده نرژین وار
 مطلوب هر طالب شده بجا نهدل موافق و معاف را برده و دلارام مرا در آنگنان رام
 ساخته سکه پیش بی عتاق نکا یو میناید و نه دیش گمان را چنان مدام اعطای و انعام
 بسته که مدام چون بیرق پیش رو میدواند و قبل از صد و هفت میشود با ایتمه
 از راه منافقت خود را نمیکشد و بعضی اوقات از جوش بک شیطن و فساد خود پوشیده نه کسی
 میبشاید اگر چه بندگان ما بحسب وقت رفق و مدارا می فرمودند اما بهیت سلطانی و سلطوت
 غمرهائی هر يك بجایش میداشت و هیچکس سر خود را بر نیداشت مگر احیاناً کسی
 ظاهر آحاد حکم پادشاهی و ملاحظه ادب در گاه والا جانی نمیکرد و با حسن وجه عزای خود
 میافت چنانچه پیش ازین چند یوم پانده خان و دسر دار مدد خان درانی اسحق زانی مرحوم
 را که در دلاوری و خود بینی سر خود را بر آسمان میدید فریب اسرا یرده عظمت و جلال
 با کسی از خوانین ندا نمیکرد و در شتی و جدال آغاز کرده بلامناشا دست بقایه شمشیر برد
 فی الفور غضب پادشاهی در التهاب آمده نزدیک بود که جلاد اجل مرغ رو حشر را بشماره
 شمشیر کباب سازد اما امرای درانی و عظمای بلوچی از سکه آب روی خود را با شفاعت
 در بدل خویش بحضور رسانند آخر الامر اسکد کرب و قفا خور عوام گردیده در حبس افتاد
 بعد چندی غضب سلطانی ندای اخراجش در داد کسی که حق نشناسد بروا بهنیر القمه در آخر
 شهر ذی حجه الحرام سنه ۱۲۹۹ هجریه جیوش بحر خروش که در نند اکر رسید که ناند هار
 دو گروه فاساد در دهش گام پیش جمع کثیر از پیش نازان قندهاری فریب به بند مذکور
 آمده بیانی روی خود را نوده خود نمائی کردن گرفتند بندگان ما بتصور آنکه شاید
 قندهاریان مقابله پیش آمده باشند صفوف لشکر را آراسته بکمال ترتیب و آراستگی

delet
mar 1834

(۸۹)

اندك اندك قدم پيش گذاشتند سواران مخالف او ملاحظه اين بحر مواج خود را
در کنار كشيده چون باد در گريز شده اند غلغله اصباح كه خسرو كامكار زرين كلاه
مهر بزم تسخير حصار اينگونه سپهر توسن عنان آسمانرا در مهبز آورد و سپاه انجم
واختر از نوك رمح شمعش رو بگريزه بندگان مادر ترتيب و نظام و درستی و انتظام لشكر
كوشيده و با سپاه و بونه ازنده ذا كر مستوجبده متصل قلعه نادری عنان دولت كشيده اند
كه شايد فتنه جويان عرصه مملكت قدم جرات بيدان نهند اما آن دون همتان را آنقدر
پای حرکت و توانائی درنده حيرت و نامرادی مانده بود كه گویا مانند نقش ديوار متصل
شهر قلعه ها ظاهر ميگردیدند تا اينكه فریب رسيد كه رايك زرين مهر از اصف انهار
عرصه سپهر فروسو شود اينها بندگان ما از قلعه نادری با حسن وجه كه جیوش بحر غروش
عنان بر عنان و ستان بر ستان میداشتند و قدم از قدم يكديگر پيش می گشتند بيشتر
بموقع كه گفته انواب همديگر ميرسيد حرکت فرمودند دلبران هر بر توان را طاقت طاق
و همگی با اتفاق زبان جرات كشودند كه نمك ارمغان بی سامان را غالب نمی گردیده
حتی كه بارای پيش آمدن ندارند چه شود اگر حكم سلطانی شرف عطا باید كه
رفته كنایه بجهان ایشان را از آب شمشیر بران شست و شوده خاک حصار قلعه ها را
از تا شن شیر کار بر سر این گروه نابنگار بریزیم غرض آنقدر طالب این معنی شدند
كه سلسله منع را بكلمات انالایم سوهان كردن گر فتنه بندگان ما بملاحظه آنكه
این مردم جهان دويدن یاد دارندند آفتادن آنطایفه ساله كه پشت بدیوار قلعه داده اند
نوب و شهنكي و جزائر و تنگي كه دارند در برج و بارو نهاده اند هرگاه لشكر
پادشاهی بتعمیل بدون تدارك رفته زیر قلعه یا ایشان بیاورند و بشیرند اكبر مردم با
آلات آشپز ایشان تلف ميگردند و اگر به میانجی گیری سیر و تعمیل پردازند تا كه
مخالفان نكوهیده اثر قدم جرات بيشتر گذارند عین مراد است والا برودی سنگ تفرقه
بر سر ایشان خواهد افتاد از بسكه بندگان ما چوب منع پيش روی لشكر جنگجوی
گذاشتند همتان را از دانشكستی سر بر زانو شد با وجود این منع هم از گوشه و اطراف
بگان بگان در میدان مضاف رفته تا فریب عصر بسیاری از آدم و اسب ایشان را بدم
فرستادند و خود هم از خود سری در گوی نامرادی می افتادند آنطایفه ساله كه با لشكر
خود مهتر و غر كار و رعيت و پيشه كار بازار را استاده کرده بودند فریب عصر بود
كه از دو طرف جمعی اكبر از ایشان اسب تاز میدان ببرد شدند چنود نامعدود پادشاهی
كه عقاب وار سر بر بال ملال میداشتند همگی بيگبار سر كشيده جناح خوشحال افشاندن
گرفتند بندگان ما ابرق و مد از پيش آمده و هر طایفه را بجایش فرار دادند
خانزادگان درانی را از طرف مينه و سردار سمنور خان را به جانب میسره مقر
فرمودند كه نادرست به معنی از آستین شجاعت و شجاعتی بر كشيده
و پنجه شیر افكنی گر بپایان جرات شان بر نهند غرض آنكه چنان از طرفین حمله قتال
و مقابله چال زور آورد كه از دون پلان نهمن توان آنسر زمین فرق خون و دامان

واقعه شاه شجاع (جلد ۱۰۰۰) باب محمد صادق ح عبدالصمد نایبده مذکور محمد علی محمد هاشم زبعلی ۳۲۸

(۹۰)

فلك لاه گون شد و خورشید خاوری دل پر خون در حصار مغرب رفته بیا تم نشست
و گلیم سیاه شب را بر آفاق گسترانیده راه شور و قنار را از ریختن اشک انجم بست الله الحمد
که بهر حمله سواران خصم بد اختر را شکست و هریمت و دلبران لشکر طغر پیکر را فتح
و نصرت روی آورده بساری از ایشان بضر ب سیف و سنان مصقول زخمی و کشته که
از افتد و ایشان همگی گریان و گمی از دلبران نصرت عثمان مجروح و مقتول گشته
که از بسیار گشتن مخالفان نامی خنده کتان همینکه روی هوا چون بهت مخالفان
تاریک گشت مجموع سوار و پیاده ایشان باریک شده در قلعه مشاوری شدند اند گمان ما
چون دیدند که مخالفین پهلوانی کرده در قلعه رفته تحصن جستند لهذا بلشکر قیروزی
اثر حکم شد که رفته در قلعه نادری سبک و کاب شوند جرأت و وسيله مخالفان همین بود
که روز اول ظاهر و آشکار کردند و پس بعد از آن که قریب دو ماه محصور بودند بر
سبیل آشکار در کارزار ایامند که با پشتند غرض قلعه نادری که مخیم حراقات جاد
و جلال گردید هر صباح و مساء علی سبیل الا استمرار بند گمان مادر چمن که قریب شهر
قدحار بود شریف برده نور افزای دیده نادیده مرد وزن میشدند تا که از هر طرف
لشکر نصرت از سلامت کو چها کشیده لشکر ها پیش بردند آند در قلعه قریب شدند
که بیکدیگر سخنان قریب میگفتند مخالفان که راه گریز بسته دیدند دروازه های شهر را
خاکریز کردند تنگی اوقات ایشان بدرجه رسید که چهار پایان ایشان از بی چراغی
کام دیوار خانه میخور دند اثبات القبات میسکر دند و خود ایشان بیوس خوشه
انگور چشم بغوشه نریا میدو خنند و از عدم ترسان اسکتری اقرس آفتاب دل کباب
میساختند و از محرومی سیره و ریاحین بریاحین کواکب و سیره زار سیره برین نظر
میداشتند کار ایتاق بجائی کشید که راه پای بنوا را از شهر خارج دست ظلم در کینه
اغتیاد اخل سکر دند مدام در کعبی میبوی اند که کدام وقت لشکر بان قیروزی نشان در
سکر ها غلت و وزند که ماموخ و حاصل امید بر چیدم از آنجا که ساری باری حضرت
باری در طبران بود اگر احیاناً این معنی سورت وقوع می یافت اکثر از ایشان فرار
واقعی طعمه شیر خونخوار میشدند چنانچه یکروز طاس قریب ایشان نقش مراد آ ورده
اعتنی بعد زوال آفتاب دیدند که در سکر شریف خان مهتد معدودی چند نشسته اند و چشم
شان به خواب بسته وقت را غنیمت شمرده همگی سوار و پیاده جنگجو و جرار خود را مجتمع
ساخته از دروازه هرات مانند تیر که از پشت رها شده بر هدف مراد نشینه بیرون شده
در حین غفلت بر سکر نامبراه خود را رسد دیدند نامبرده دست از پا خطا نکرده با چند نفری
که در آنجا بودند استقامت و همت و وزیده بسیاری از ایشان را بضر ب گله از یاد و انداخت
آن فرست ایشان از برج و باره آنطرفی قلعه بتوب و شهنک و جزایر و فلك آن چند نفر
رستم سیر را نشان ساخته داند مردی و مردانگی دادن گرفتند بهر داینگه بگوش احوام
نبوش استماع افتاد بهر حکم اشرف ندی ندادند که همگی لشکر مستعد و هر شیار و
چند رساله و دسته بگومد شریف خان مهتد روانه کار زار شوند خود ند گمان ماشین
عنان اشهب مرا پیش کشیده دید در کباب را از غبار قدوم میمنت از دم روشن ساخته

(۹۱)

و در چمن قریب سنگرها چون آفتاب عالیشان نور افشان شد در باب حاجت و اصحاب همت
را خالی از بهشت نگذاشتیم نظر آن کور باطنان چون برایت آسمان سا که همچون بدیضا
متجلی بود افتاد چشم ایشان خیره و از رسیدن جلود نصرت آمدند نیز تیره گردیده جمعی
بر همونی پشت بمنایات سلطانی مشحون و برخی از ضرب تیغ و ستان پلان تهنیت نشان در
خاک و خون و بعضی از جهت اعمال خبیثه خود با ایشان در گریز و چیزی بسبب فرات و گرفتاری
بسی شهر در خیر شدند بعد ظهور این فتح عظیم که البته انوار شاهد صدقش که شاه
خطر حق بین را نور اکین ساخته باشد بندگان همایون سواران سعادتمند را که از آن
طایفه خدایانمون که رجوع باین دولت اند مقرون آوردند بهلاخ گوناگون و با نعمات
و اکرامات که از قیاس ایشان بیرون بود سرافراز و شریف خان مهندس را بام نامی نصرت
چنگ خان ممتاز و استقامت و رزان رزمگاه را خرم و شاد و اقربای سیف پیش کشتگان را
بانی مقصود آباد و مقتولان جنت آرامگاه را بعد تجویز و تکفین مدفون و مجروحان
اشکر گاه را بر هم نطفه از درد و عالم بیرون کردند بسبب مجروحی و مقتولی چند نفر
دایران هر بر توان که خاطر خطیر ملول شد فرمان قضا حریان شرف نفاذ یافت که دو
مکان در خارج شهر یکی روضه حضرت جی و یکی باغ رحمدل خان یار کرانی که بشصرف
مخالفتان میباشد از دست ایشان خارج سازند آنچنان دومیگان که مدد تاشای معانات
و استحکام آن قلعه فندهار تمام بدن خود را چشم ساخته و آن از کمال قوی یشتی تسکینه
بر پاهایش زده دلاوران عساکر سلطانی و بکه تازان اشکر خسروانی که همیشه ازین
در منزل داخل میبودند غلبه آسود منجیق توکل نشسته قدم در آتش رزم گذاشتند
و داغ گله را چون گلهای لاله در داغ جان می نویدند تا کسی بیروی بازوی رستی آن
هر دو مکان را خالی و دل خود را از ایمنی آمدورفت پر کردند هر چند آن گروه نابکار
از برج و باره حصار با تداختن گلهای آتشبار جد و جهد بسیار بکار بردند و در خارج
قلعه هم پیاده و سوار ایشان دل خود را از کبار زار افکار کردند آخر الامر منزل
مقصود نشین جلود ناممد و دگر دید و جز اثر پان و تفنگ که چنان ایشان که در آن دو مکان
حصین منزل گرین میبودند جمعی فرار حصار و برخی گرفتار سر پنجه دایران تهنیت شمار
و گروهی از روی شوق که طوق بند کسی در کسر دین جان میداشتند جبهه ساری
ز میمنه افتحار شده و ایوبی از سوی اراکان ایشان نیز پای تعلق
از رشته تعلق ایشان کشیده بر سبیل آشکار بتقییل و سحاب هلال آثار سر بفلک
اقتدار رسانیدند بندگان ما هم ابواب حصول مدعای هر یک را بر روی آرزوی ایشان گشودند
که همگان شادان و فرحان میبودند چونکه این دو مکان حصین از دست آن گروه
شقاوت آتین بیرون شد از نهایت تنگی جان شان بلب رسیده همکین و جزین میبودند و شام غم
را باین گفتگو بصبح ما تم می آوردند که ای کردون دون پرور وای زمانه سغله دوست بی
بیا و سر آنرا سکه بدست لطف برداشته بنواز و بیکبار بیفکن در خاک اگر چه این معنی
شب و روز درد زان ایشان بود اما امید داشتند سکه ایقین چرخ سغله پرور گردد سر
ایشان چرخ میزند و زمانه با ایشان یگانه روی ایشان را ازین راه تا بد سیاه مهسا زد
اچنان در تمهید مکر و فریب شدند و بغضانی آشام قاضی ملا محمد حسن خاوند که معرفت

(۹۲)

آشنائی یافته و با واسطه استادی و شاگردی سابقه بار داشتند بنای ارسال و سب
و رسائل گذاشته که سخنان دروغ ایشان در گفتن و نوشتن فروغی ندا رد غرض مردم
غلبه‌ای و در آن روز و هیله و هندوستانی بشرف غرض رسانیدند که مدبر و مقدر این و نه‌ارشت‌نار
منا را از طلوع آفتاب غایت بر روز آورده و روز و روزگار ما را نشان
قیامت همچون نو روز فروز ساخته هر گاه خود شب سپهر خلافت از افق مصلحت
خام و عام پرتو افکن گردند البته باعث اتمام کار و سرانجام مرام خواهد
شد یعنی ستم‌داری‌های سب بدون سختی و تعب آب رفتار خود را در کار حصار رسانیده
قدم مردمی و مردانگی برادران همت گذاشته از مدتی که چشم‌های کنگره حصار در راه
انتظار اشک آتشین مبریزد لازم که باز سرش را بشیاری پیل و عمود قراریم و اگر
از گریه و آه باز نیاید با چار سر بسکندر یارش ایمن بندگان ما که چهره استقبال را
در آئینه عاضی و حال مشاهده کرده اند ارشاد فرمودند ستمه من و نه‌ار و سا مان
و غافل ساختن قلعه‌گیان بقدری ستم و نردان خود را در قلعه و سایندن و بالای دیوار و سائما
مروج نمودن از طریق عقل سیم دور و از راه رای صواب مبرور است زیرا که تا حصول
وصول کامل ضرب شمشاد گل و زدن ایشان در دل واقع خواهد شد چون مردم دلاور و جنگجو
از آلات آتشبار ایشان بمرس تلف و نقصان در آید فردا در بازار هیچ متاع و طالب
و هوا را بدلال بیدلان بدشو چگونه بچنگ آرزو آورده شود چندانکه بندگان مادرهای
صبحت از صدب خاطر حق طوبت در انجمن بان ریخته بگی از اعیان قابل استمداد
گرفتن آن شد بلکه همچنان در رفتار خود اصرار نمود و در اظهار خود استوار بودند که
تا بر پیش تقدیر عاجز آمد و تقدیر بر اندام ختمه زد بنده عالی خدا چون طبعه جنود
کواکب و انجم از ساحت بیلگون طایر در دایره مغرب فرو نشست و متاع هوشیاری مردمان
دیده جهانیان از دست برد اعادی ظلمت و نوم بغارت رفت مردم سیاه صفر و کبیر بر نا
ویر چهار طرف قلعه رفته منتظر ماندند تا کدام وقت توپ دومین که علامت اول پورش
بود سر شود با وجود اینکه توپ اول و دوم بقاعده مقرر سر شد آنجا که هر گروهی
بجانبی گوش میداشت مدتی نه از لشکر یاد شاهي صدائی و نه از صدای توپ قلعه گیان
نداشت گویا که اسرافیل بفتح صور روح اریدن همگی کشیده بود و باطن روح نفسانی
جملگی از نفس عنصری پریده خاموشی قلعه گیان بر آنکه منافقان اینده و ات که رخت
حیات شان بفراس اول بریده از اطلاع پورش داده بودند و سکوت لشکر بان بسپ
تعبیر و حماقت شان که نتیجه آن با ایشان روی نمود غرض مد از سه ساعت نجومی لشکر
یادشاهی خصوصاً مردم دهانی خود را قربای قلعه رسانید بعضی قدم در بردان گذاشته
بدست خود گریبان اجل میکشیدند و جمعی بسیف و خنجر اخن کبیر پای شده از غیرت
سر خود بر سنگ میزدند و گروهی از روی سعی و تلاش در میدان پورش دامان مراکترا از دست
نمیکداشتند و انبوهی در گر داب خندق باراده داور مطلق با غواص موت شناساوری
میداشتند و فریقی از کشیدن نردانهای سنگین از نردان حیات افتاده سبک جان میشدند
با وجود اینچنین و انچه هم بای مردمی و مردانگی بس میکشیدند و بپنجه خود را در کنار

(۹۳)

حصار می رسالیدند شاه مطلب را در کنار میدیدند، گله های توب و فتنه آتشها و
 در بعضی آتشهای هیزم و اشجار و انداختن سنگ و کلوخ گران مقدار و آبوی جوش داده
 آتش آذر را چون تار بر سر خود تصور میکردند بلکه میدادند که درخت آنها گل
 مراد میریزد و یا شاخ ابرو حاصل مقصود می افتد و سحاب آرزو باران عنایت می بارد
 اگر چه از آگاهان بدین اتفاقان این دوات که روی شان در دو جهان سیاه با دلقه گریان
 در دفع این واقعه تدارک بسیار هو شباری بشمار یکسار برده بودند اما از دلاوری
 دلاوران لشکر پادشاهی دست بر سر میزد و مانند دیوانگان بهر سو میدویدند کار
 ایشان بجائی رسید که معنی دست بگریسو و رانده و سان خود انداخته تا بهنجرد و تا سازند
 و برخی دست از جان شسته که خود را شمشیر خود فنا کردند چیزی نمانده بود که
 سوار ایشان با آنها نرسد و دست فشار دست ایشان را بسته در با زار جزا نکشد
 روی سحر سیاه باد از این ماجرا که رنگ اوزرویش بریده نسیم سحری آشفته دماغ
 و شاه قنق عرجانی زاب مشکین شب را اینجه روز اوزروی کشیده چهره خود چنانگون
 ساخت و صبح صادق که رویش همیشه عقید می بود از نهایت غم مانند افق لاله گون
 و آفتاب اوزارون حالی این فرقه لرزه باعطایش افتاد از سیاری غم و غصه رخت نور
 که در برداشت از حصار مشرق بیرون انداخت غرض چون سلبه صبح دمید و روشنی روز
 چهره کشید لشکر که در باغی زنی دل حصار بودند پس کشیده و در سنگرهای خود رسید
 و سران سیاه از نهایت خجفت عرق ریز و از نهایت شرمندگی گوشه خیز چرا که بلند گران
 مادر رشته این آرزوی خام شان اوزروی بهنگی خرد کرده تمام میزدند و ایشان بناسخن
 شجاعت و جهالت میکشاندند غرض هر طریقی که بودند بحضور رسیدند اگر چه خوانین
 درائی و حاشر سپاهیان از تلب شدن خویش و اولاد و اوس و احماد دل شکسته و زرد
 چهره شدند چنانکه غزا برسی و نایبه خوانی را بر خود غیب و نا مردی میسر دهند اما
 زندگان ما را بسبب مانع شدن مردم آزار آزمود غایت مجدد که گوهر حیات هر یک
 قیمت ملکی بود خصوصاً مجدد و شاهان نام برادر زاده سردار سهند خان و بنای
 جوانانی که هنوز از بهار شباب تمتع حاصل نکرده بودند افسوس و دریغ بسیار روی
 نمود اما چه سود

بنا قضا بر نسیم توان آمد با قدر در نمیتوان آ و بخت

اگر چه از بیواقعه مصیبتی عظمی بر خراس و عام واقع شد باری مردم جهان را در تنبیه
 دستور الهی بود که بدست آمد ظاهر از مردم آن ولایت گناهی عظیم سرزده شد که
 از شهادت آن حق تعالی و جل شانه پادشاه محسن را بر آن ملک ظفر نداد و همان حاکمان
 ظالم و ابر ایشان تسلط داشت چنانچه آن اطاعت بی عاقبت بر سبیل آشکارا اظهار میکردند
 و در هنگامیکه موکب انجم کوکب عنان عزیمت بدان سمت مطوف نمود بسیار مضطرب
 و پریشان و اشر و حیران بودند و همین که استقلاخ نمودیم که راه و رسم
 زندگان هابون عدل و داد و احسان و سداد است از بی معنی نهایت دل شاد شده
 خود گفتیم که فعل الهیکم لا یهلو عین الهیکم الا ظلم مسا دست کسه

(۹۴)

ما این مردم خاکم و کامگاریم والا تا این زمان کجا مستقیم و یا بدار میبودیم غرض که
ظلم و بیاداد و ستم و غارت آنطایفه بی بنیاد بدانجا رسید که رعیت و نازاری سوار زین و نوکر
پیشکش و سیاهی خانه نشین و دهقان و زمیندار مانند دانه گندم سینه چاک و اعیان دار گن
شی اعتبار از بیچارگی سربز برخاک و سوداگر و تاجر در بدر که از خانه و عیال گذشته
و سفل و مال مردم خوار معتبر که بر مهند اجلال نشسته بودند و موافق خون همگی ریخته
بمکر و اتفاق با همه کس آمیخته هیچکس از ایشان وفا و وفای ندیده از مبتای ایشان کیست
ستمها نیکشیده غرض که اگر فلم در شرح زمانم آن جماعه علم گردد از غم مانندای خواهد
تأید و هدیه نال خواهد کاشید لله الحمد که ذات اشرف بندگان ما ازین بیوب آفتان
میراست که انوار راستیش چون آفتاب عالم تاب جهان را گرفته صبارا حوصله آن نبود که
گریبان گیل اینجا درد و غنایب را توانائی نه که ای آنکه گل چهره نماید قدم در باغ نهد
آنقدر کثرت اهل بازار از مردم هر نواحی و هر د یار در لشکر طغر آتشا شد که
خریدار را خانه کم میکرد یا وجود آشوب و جنگ فافله ادا را لشکر گاه آمده دید امان
تلف چنگ میزدند که فافله سالار از شوق سوق خویش را کم میکرد کار کتان سزاوار
پادشاهی در آخر محصل نافتتاح دروب و صدارت انتظار میداشتند که از سفله پروری روزگار
ایشان شود کار و دانیان در ادای خراج موافق معقول دست بر نیبنداشتند که مال
ما کثیر النفع تر میگردد گروه سپاهی را عنان مراد در دست و طایفه کشبی و اطمینان افلاس
در دست مردم سحرارای چشمه امید جاری و رعایای گردد و اواح را زمین آید و در زراعت
کاری غنچه مطاب هر حکس از اسیم مرحمت ما در شکستن و خانه هر یک از تعمیر شفقت
ما در ساختن بندگان ما که ابواب عدل و انصاف گشودند حامی رعایا و برایا بر خود بر سر
اقدس ما فرودند فوائد عدل و داد و عوائد احسان و وداد که بظاهر بروز کار فرخته
آثار ما ترسید و مردم آن ملک از دست برد ظالمان نجات ندیدند شاید که معاندان کاذب
در آن قول صادق باشند یا آنکه (بقول الله ما یشاء و بحکم ما یرید) غرض چندیم که از مقدمه
پوش گذشت خوانین غلجائی اشراف عرش رسانیدند که در ندایت طلوع آفتاب جهان تاب
سلطانی دوست محمدخان را چشم بیناایش زایل که دوست از دشمن فرق نمیکرد و مشورت
و راه جویش همگی باطل که هر یک بمصلحتش فرق میکرد و چون دید که این رشته خام
حکومت که قوت شکستیدن ندارد بدست دارم مبادا که گسسته شود از روی بختگی فرغان
حمید بر سر داشته در خانه اکابر کابلی و خوانین فرایاش و مجمع هر یک سفل و او باش
رفته همگی را بخود گردانده عقد عهد بسته بزم قندهار از کابل بیرون شد باندک روزی
خواهد رسید مردم غلجائی از که تا مه کردن بسته حکم هایون اندهر گاه قبل از آنکه
عبور دوست محمدخان در حدود آنطایفه واقع شود از بی شکاه مفر السعادة کدام شهراده
مقرر فرستاده شود البته بتوقع شیرینی الطاف بندگان هدایون مانند مور گرد خواهند
آمد اما خرج بومی چیزی بکار است در آن صورت دوست محمدخان از خوف آنکه مبادا
در رفتن قندهار کابل از دست برود حرکت نخواهد کرد بندگان ما که در مال کار
اندیشیدند که اگر چه خوانین مذکور راست میگویند و در کابل در سنی بطریقه صداقت

دوست محمد
پورت جوی

(۹۵)

میپویند اما گیسبه بی گزیده و دست خالی گشته چگونگی دوجا مقدمه انداخته شود بلکه
اگر چند روزی دیگر مقدمه انفصال نیاید در همین جا از بیابانی نهایت خرابی و رسوائی
روی خواهد نمود مصلحت همین است که دوست محمد خان نیز با مهاجران قندهار و بندگان حصار
ملحق گردد. و تا بار که خواهد و بمایش بکشد باشد در صاحبان عقل و خرد روشن است که اگر
کسی خواهد که با وجود امکان تدبیر کار خود را بر تقدیر خواله کند از راه ناچار است
که عنان تدبیر از دست میرود القصد بعد چند روز بمسامع جلال خاقانی رسانیدند که دوست
محمد خان فریب بندگان رسیده امروز و فردا بمقابله میرسد بندگان ما خوانین در آتی
و اطاب حضور داشته بمقتضای مشاوره و فی الامر ساط مشورت و صلاح مقابله را گذرانیدند
که هر کس که در کسبه خرد و مواب اندیشی چیزی دارد نثار محفل مشاورت نماید جمعی
ز رهواری دست خود گرفته بشرف عرض رسانیدند که بندگان ما بون مع لشکر و اسباب
در مواضع کرن و غیره دهات فوغلزایان که مقابل خریف اند نهشت فرما شوند چرا که رزم
میدان را انجامش فریب است و میرسد آنچه نصیب است گروهی کثیر متاع عاقبت اندیشی پیش
کشیده عرض نمودند که ایشان را نیکبده است خاسته
و عیال و مطور را گزینند که آن همه یون دو آنجا نثار یوسف فرما
شوند بدو طرف نثار و مقابله کردن ضرور خواهد افتاد بهتر آنست که بندگان ما یون
بجامعه و سامانه در باغ عباس آباد رونق افروز گردند چرا که وفور آب و دانه و اقلام
میوه و قوا که بیرون از شمار است اگر مدت عمر که آزائی بطول انجا مدغم مردم سیاه
مضطرب و ملول نخواهند شد و بعضی شهر گشته شاه سیاهی را اختیار نمود و اعتبار دادند که
جای مرتفع و با وسعت و منات است بونه و اسباب بخوش وجه محفوظ میباشد ملخص که
هر کس موافق رای خود سخنی در میان آورد چونکه در منزل کرینی باغ عباس آباد
جمع کثیر متفق و صلاح پذیر شدند بندگان ما اجابت فرمودند بحسب امر اشرف منادی
ندای کوچ کردن رساله از سنگر هادر داد بندگان ما چون شبانیکه نگاهدار و مع
بود مع یسکر ساله و معدودی چندان پلتن و دو شرب ثوب سف شکن در چمن قریب شهر
مسکن فرموده هنگام عصر که لشکر و بونه و اسباب و اثاث قشونیه در باغ عباس آباد
رسید بندگان ما نیز شبدر عزیمت را زیر روان کشیدند فرصت بیتان قندهار چون دیدند
که دور کباب نصرت از حساب از معدودی چند پیش آیند از بلهوسی و ررات شوهر گیسبه
از سواران دلاور و جنگجو داشتند بانهاد جلو حضور سنگر شویم گشته پیش رو
فرستادند بندگان ما چون ملاحظه فرمودند که جمعی غیر ما شد سیلاب جهانگیر رسیده
بلکه نزدیک شد که عنان بر عنان بل دست بگریبان شوند لهذا ضرورت عنان توکل

(۹۶)

کشیده و بای توف در چشم رکاب گذاشتیم وصف آرای همان رساله و همان معدودی چند
پلتنی گردید بضرب توب خشم کوب قلعه بمن بسیاری را از ایشان زیر و زبر کردیم چون
دیدند که اکثر اسب و آدم اقه آن دوتوب از در آوردم شدند زیاده از این جرات
گزین شده بای همت پس کشیده طائر وار در ففس حصار خریدند چون این خبر در
بنگاه رسید لشکر مگر که طلب مانند تیر بر حدف مطلب اعنی بحضور حاضر کو کب
آمده گفتند که حیف خوب آمده بودند ولی بدستند غرض که بدگسان مانا بوقت مغرب
در آن سرزمین زینت گزین اجلال بوده بده عتسان توف از کف گذاشته آهسته آهسته
رواق افروزد انره دولت و اقبال شده چون دوست محمد خان آمده متصل باغر حمل خان
فر و کش شد پس که در روز مورچال جنگی در میان بود یعنی از طرفین کسی را که
پیمانه عرش ابریز ریاده اجل شده بودند ای او جمعی بگوش جان میشنود مگر سزان
غلامخانه که باطنی متواتر مطبقا غرض رسام شده اند که هر گاه بدگسان همان چون جنگ
از گریبان جنگ بکشند البته در عرصه نزدیک روز اینطافه و اش از یک نبوده دولت
چشور آفتاب اشو ریدست می آوریم داغ دیدگان قندهار بدوست محمد خان اظهار
نمودند که خویش اقربا هم از ما نیست بیگانه و آشنا به اعتبار اگر شتاب کاری نکنی
همه مردم که در ارفه گیرورشته عهود را گسته دوست بهیچان اگر چه از مردم کابل طمانینت
نداشت اما به عود ایشان اندکی تیف و اطمینان میداشت چون دید که لشکر پادشاهی بیغم بگنار نشسته
قدم تعجیل پیش نمیکند و بدو یگان و یگان از سیاه جاگر پخته میر و تدبیر شد که البته زیر کا سهیم
که سه باشد لهذا مردم را غرضت داده و مصحف شریف و امکر رشع ساخته و بدست
گرفته هر یکی را بتجدید قسم میداد خلاصه اینکه در مقابله اول که بهنگام عصر از دو طرف
جنگ پیش آور دار نوک شمشیر و رمح پلان هر بر توان و آتش فشانی انواب و قنبروک
آتش نشان نیشهای داریش خورده راه خویش به معاونت پیش گرفت بلکه از آمدن
بفندها ریشمان کر دید چنانکه از ملاحظه بشیم آتش قندهاریان دست از خان رمان کشدند
عسا که پادشاهی از چهره دستی خود در آن مقابله شادان و شکر گویان اما از شکستن
وتر فیس بهکضرب توب که در آمده از افاغلی و گرم روی توچی بی وفوف بطهور
بیوست نهایت دل شکسته و خاطر آشوب شدند که قال به آمده نیست چه حال نتیجه دهد چون پنجه
آفتاب هالمناب و آتین غلام متواتر شد بدگمان مادر عیبه اقبال چون مانعها لذاب
که در عیبه زمردین سپین طناب نشیند تکیه گزین سریر اجلال شدند خو این غلجا نی
و درای بلوچ و سیستانی مانند انجم حلقه زدند بدگمان فرمودند که این منزل منزل مقصود
نیست لشکر پادشاهی که همه جا چون قدری با مجتهد می بودند احوال مانند پناات انعمش
متفرق اند از یک گوشه اشکر تا گوشه دیگر بکفر صبح فرق است آیا کدام میدان
وسیع که نامزد از ظاهر فرق شود درین گوشه و کنار است یا اینکه بیکبار را ن

(۹۷)

معاندین ایاس سلاح و غیره گالی عاریه پوشیده لشکر یاد شاهی را در بن منزل
سنگر نشین خواهند ساخت ازین معنی همگی سلاح بستان سر بیش انداختند بندگان
مافرمودند خبر قضا کار خود سکرت و قدر خواهشی که داشت آشکار نمود. اکنون
باید که امشب بنای شبخون گذارند که این هم دلیلی که میا بیست سردار سهند خان
و اکثر نامداران اب بیا سخ شکست خورده که تا امروز باقیال عدو مال یاد شاهی از ضرب
شمشیر ماست که قامت ایشان از ارغم دو تا گردیده اگر شب شبخون بر ایشان زمین
روشنی چراغ همت دلیران شد. عسکر ظفر بیکر در روز پیش فروغ آفتاب ها لعلتاب سلطان
پرتو نخواهد داشت فردا که شاهد هرجائی فلک جام بی ثبات جهان را بر ازاده اجل
کرده در گردش آورد هر کس را که جرأت و حوصله اش دران مجلس گشت خواهد
نوشید الفقه مقابله دوم به شام بیست و دوم شهر صفر المظفر ۱۲۴۵ هجری واقع
شد امروز را بندگان مانعس اکبر میسر دند کار بقتل و جدال کشید بندگان مانعس
که لشکری که اینچنین پراکنده از حد شهر کهنه شاه حسینی و چهل زینه تا کوهل مورچه
افتاده و اتواب هر کدام بیست گجا مانده باشد چگونگی پیشرفت کار شود و بندگان
به یکدام حد مانند آیت الهی حرز مازوی استقامت افاسی و ادائی گردد آخر الامر همین
اختیار فرمودند که غیر الا مور اوسطها در میان حد رونق افروز باشند تا که بهر طرف
طماننت حاصل و کرمک و اعانت و اصل گردد با وجود اینچنین پرا کدگی لشکر و اتواب
کرو می از فوج کابلی که نشسته این کار زار بودند بچنگ بر آمده جمعی کثیر از ان
خبره سران می تدبیر اسیر و از آب شمشیر بلان لشکر یاد شاهی سیر گردیدند که
دو قیامت هم از دست سافلی کوثر آب نخواهند نوشید و جمعی غفیر را سرگوی چوگان
شمشیر شیردلان معسکر سلطان آمده که هر کسکه دید زبان طعن بر ایشان کشید
غرض در آنروز هر جمله که سیاه کابلی و سندهاری می آورد بسیاری از ایشان را پنجه
قدر بدست و سرو دست قضا و دخت حیات از سر ایشان بدر میسکند و بقیه السبب متوهم
گردیده خود را بکنار قلعه که پایداری ایشان بیشتر از پنجهت بود میرسانیدند و الا
در هر سمت اول میدان را چون دل خود از امید خالی و دل خود از خون چو ن روی
میدان پرمیگردند غرض در جمله اخیر آنچه از هربت برایشان واقع شد که سیاه ایشان
از شهر قند هار و منزل باغ گذشت دوست محمد خان همچو برادرانش سرا سیمه ازین
حادثه داغ مرگشت و قران بدست بیش هر یک زبان معذرت میکشود که ساعنی بایستید هیچ
اش سخن ایشان نمیشنود کلا آن بختن ایندولت همین بر خلاف قاعده و آیین (هر چینه
ترم نمکین ناربار میتوا خندند) اقامت بر زمین نمیکند شدند تا که رفته رفته خود را
قریب قلعه رسانیدند و چهار ضرب توب مخالفان را دایران عساکر یاد شاهی بدست تصرف
آوردند و چند مهار اشتر شهزکی باشکجهان زنده و سر بریده به حضور کشیدند و چند سر
بی نه از سر کر دگان ایشان نیز گوی مثال آورده زیر سم ستور حضور آمد اخلتند و منادی
لب لب ندای فتح و غیروزی بگوش جهانیان میرسانیدند و جهانیان لب از تبسم پیش نمیکشیدند

(۹۸)

و هر گروه دوتلاش قدم زن طریق بود که پیش از رفیق ادای تهنیت بها آورند مردم
آسرو زمین که در شواخ کوهها و ارتفاع المذنبها تماشا گران بودند از خوشی صدای الله الله
بگوش جا ملان عرش معلی میرسانیدند دوست محمد خان خود را از کنار قلعه باز یک
وقت هاریان روز خود چون شب تباریک دیدند ناموسان خود را سوار اسبان نمودند
که بکشند و با همگی رایش شیر جهات بکشند تا گاه از سفله پروری روزگار چشم زخم
دو روز کار لشکر خضر فر شجاعت آثار رسید که خود بغود هر بیت افتاد و هر یک
از آنها شایان که یک سوی نشسته بودند یا بکر یا نهاده چون شدگان ما اشتهای را
مشاهده نمودند که فلک شعله باز باری دیگر در روی کار آورد و غنایاگر آسمان
چنگ مراد معاندان در چنگ گرفت آتش غم از کانون سینه عامرد دمار هوش در نفس
بدن بال و پر شکست و شاهد خرد را رنگ از رو پرید که دشمن بجائی نماند معنی صورت
از کجا نبود تا این زمان زمانه بر خط و خال سریع الزیال در ادای تهنیت میبود الا آن
چگونه راه مخالفت کشود غرض که اندکان ماهر چند مانع پیش روی مردم سیاه
بطوع و اکراه گذاشته فایده پذیر شد تا که جمعیت مخالفان رسید و بنجه افسوس
رخت میات نهرومان را میکشید همان تماشا لیان که از هر بیت مخالفان دستک زنمان
و بیای کویان بودند دشمن جان این خدا زدگان گردیدند شدگان ما دیدند که کار
از دست و دست از گرد رفت بهامار رسید که دوا بنجا ایستادن و سینه چاک کردن چه نتیجه
دفعه گویا خود را بدست خود عکس کردن است بهر آنکه غان عزیمت را بدست هرات گذاریم
تا از سر و کاری ساخته این باز غم را از خانه آرزو برداریم لهذا متوکل علی الله شده
بجای هرات عقب همان فرمودیم آرزو چه روز که از یکطرف غریبال فلک آتش نیز
و از یکطرف غلام و غنم متکابر پراکنده دو گریز و از یکطرف غم مردم سیاه در ضمیر
و از یکطرف اندوه این واقعه جانکاه گویا گیر آن منزل که صحرائش از آنها بت وسعت
دامن بدامن صحرائی قیامت است و هوایش از غایت حرقت آب از چشم زمین و زمان گرفته
و از صحراء های شوار عش میون فلت از نعل ماه بیخ شهاب می افکند و از ناامیدی
جیالش دلتنگ آب میگردید القصد آرزو و آتش تحسینا یاسد سوار از مقرب و دور
نورد منزل مر نور گردیده علی الصبح از دریای هیرمند عبور فرموده در نصف النهار
بکازیر اسحاق زائیان بیرون از در اخلستانی همان عزیمت کشیدیم همینکه مردم یعنی
ملازمان هم رفیق قدسی از فکر آب و نان و علین قاریغ گشتند و از نشان از کف گذاشته فرودایش
در موضع دوتنگ یعنی قلعه مدد خان درالی اسحاق زائی همان عزیمت گرفتیم مردم آنجا
طریق خدمتکاری ابدال عبودیت و اخلاص شعاری پیبوده هنگام شام ز آجا نوز کوچ فرموده
بومین منزل در منار ای که طائفه درانی نشین داشتند ره آورد میبودیم تا که راه مقصد
برناویر گرفته و اشیر که تپه کبیر قلعه دربان شریر بود افتاد کمی از شب گذشت
که ماه جهانباب سلطانانی که در محاق غم بوده در آن منزل رسید چون بموجب استدعی
مردم همراه نابار اخذ زاد راه انوری مکث کرده شد حاکم آجا به بعضی آگاهی دست
بر فرمان و اخذ حشرت از دیده دربان بحضور مسکن در شان مشرف گشت سیورسات

(۹۹)

شایان بهر يك از غرور و کلان رسانیده خود مانند کابلید بیجان در جبروت فروما دم میگفت
و اینکه می بینم بیدار است بآب انقباض .

قطع نظر از آن بهر راهی که عبور می افتاد و در هر خیال بهر مکانی که منزل منظور می گردید
مردم سنیر و کبیر از تا سب و نحس تا آه و نفیر اسکره اثیر میرسانیدند و از جریح
و فرغ دل کرو بیان را بیدرد می آوردند و از زار گریسته این نوحه ادا میکردند درد آکه
بیخ کتب شادی بریده شد ، و احسنا که شاخ طرب بارور نمائند ، چونکه بدست منطقه
علیهان باوج یعنی سرحد سیستان بادیه بیدای عزیمت شدیم ارباب و سر کرده هر منزل
الی قلعه خاش که چهار پنج روز در آنجا توقف روی نمود احدی سر از خدمت نگاری و احاطت
پذیری نیچید از آنجا که قلعه لاش و قلعه جوبین و آن سرزمین قریب الحد بود ناصر گناه
بندگان ما از قلعه خاش حرکت فرمودند در اثنای راه علیهان بلوچ و االی سیستان
و غلام رسول خان و لیدر گشت سالو خان اسحاق زائی و االی قلعه لاش و جوبین و نقیب
و کاب همایون شرف اندوز شده نامو منع گده سکه پسکی از فصیلات عمده سیستان است
بعد متنگاری حاضر و بیجا ن سیاری فخر علیهان مذکور ورود بند گان همایون را
فتوح ستار و بیبودی روزگار خود دانسته چون گر در شکفتن آمد و هزار دستان اخلاصش
در سراپیدن بعد سه چهار روز خود سالو خان اسحاق زائی نیز سعادت اندوز حضور
شده زبان عرض کشود سکه لاش و جوبین مکان است خالی از خلل هر گاه بندگان همایون
در مسکن آنجا چند روز قهقاری گذشته را بشمیر آیتمه بدل سازند چشم معاندان مشهور
و وجود نایب شان زنده در کور خواهد شد علیهان و االی سرداران بلوچ و سیستان
چونکه محکوم حکم علیه حضرت خاقان ابدالعلیه علیهان متوقع فرمان که بر حسب
سعادت امون حاضر بود بیدار مسکن خود برگشته مترصد امر همایونی باشند گان
ما تصور آنکه در حال گفتن ایشان اولاً اندیشه سکردن لازم لهذا علیهان را بغایت
فاخره سرافرازاخته شرف ارتقا اس ارزائی فرمودیم و بندگان ما ناراده خاقان شب و روز
بعد از طی منازل در قلعه جوبین رونق افروز شدند و هندو اورد اهداد خان بشعه مت
سرستار اشرف را بقریه قلعه مغیر بر آگاهی سوانجات در هرات ارسال فرمودند
فرزند ارشد اشجع اعز کاه سکره دت نشان شاه ستار ان از توقف این قلعه هائله نهایت
حزین و از تشریف آوری بندگان ما بغایت بهجت آتین شده از بغایت سرور محرم اسرار
حضور حاجی قروظ خان خواجه سرارا سکه از بسیاری محرمیت بر جمیع امرایش فوقیت
داشت بانچه و تحائف موقور بحضور بر نور ارسال داشته ننمای آن نبود سکه فیما بین
دولتین هیچگونه جدائی و دوچائی منظور نیست هرات خانه خود آن معمار سکار خانه
پادشاه است و در بند اوامر و انواهی آن عم معظم تمامی رعیت و سپاهی ترصد سکه بندگان
همایون از راه تفقدات کوتا کون تشریف فرمای دارا ارفاء فرما شوند اگر هر سکت
این معیت آیت مقتضای خاطر خایر باشد اقبال آن بااراس و امین است و اگر بهنج
دیگر بود هم با انجام و انصرامش سرتفا غر بفراغین غرض فریب دوماه سکه بندگان ما
در جوبین رونق بخش بودند بدو سلطان آنجا شب و روز چون عید میسکند شت و بها او خان
و کسلازار خان عم او مانند نوروز بل مزید توقف بندگان ما در جوبین که کوش زد نزد يك

(۱۰۱)

احسان از روی بشارت که گاهی میروید و آب حجاب لطف بدش از رویک نمیشود
 نه زایش آنقدر دور که نزل قیامت در پیشش بگذرد است. آبها پیش آنچنان تلخ و شور
 که آب جحیم در نظر رهنوردش دریم غرض تا که بدرقه عنایت ایزد پاک عرض چهارده
 یوم از آن منازل و معانی گذشته در اول موضع منکو چرمین مضائق باوجستان ارباب
 بکلات نصیر خان متعلقه محراب خان بلوچ منزل گزین شدید و فردای آن از آنجا
 حرکت فرموده در اخیر موضع مذکور گریز وول گذر انبیه هنگام شام از آنجا
 مابلرحیل کوفه تمام شب ره نوردیده فردا چاشت در نعلستانی که کلات نصیر تعین
 از آنجا بقدر یک میل فرقی است ازین بشارت گریزیدیم فی الفور عالیجناب محراب خان
 ارفروغ افوار حضور دیده خود را از آگین ساخته بقاعده ادب شناسان زبان تبارزمدی
 کشود که کلبه ویرانه بلوچ از رحمت معمار کج این دولت عمارت یافته و انباشت نام
 و نشان ماطا بطراز عنایت خداوند این شوال دو خنه شده اگر از انقلاب فتنی
 و دردم چرخ چنبری کپنه و فرسوده شد خداوند که باز بتزول اجلال همایون از نواوی
 یافت و دل بر امید درمیدان این نوید علم میاهیت و خوشی افراخت عترت که بندگیان
 همایون ازین مکان اکنون انتقال فرموده منزل آتین سوی نهد و زینت اجلاز نماید چرا که
 چون دایره دولت و اقبال قریب غریبه خانه قدرت سگال بود هر لحظه مقبض ابوالجلال
 خاقانی میگردد بند کن ما اجابت فرموده بیکاییکه تمای از او نذر و نایق افسرد
 شدیم درین اثنا اسماعیل جلال رسانیدند که رحمدل خان یار گزینی از یزدی و ابوالهوسی
 مع بانصد سوار تمام بند کن همایون نموده بخیال اطلس اینک ملازمان را که میبندگان
 همایون سختی و تعب این منازل نموده بسیار کتیده که اسب از رفتار و آدم از گفتار مانده
 شاید دست بردی کرده باشم در منزل یوم گذشته فروکش است بند کن ما از استماع
 این رمی دانند ما بیقین را گردیده فرمود که نظر به آیه کریمه انما جاء الاسلام لیسلم
 الناس و لا یجبر علی غیر ذلک و کم تعدادی نیست تنگی سوار زیاده مستعد و آماده
 شوند تا آنچه خواست خدا باشد خواهد شد شاید که محراب خان را در روز بوی قتیله
 بدماغ رسیده بود که بند گیان ما را تکلیف کوچید از آنطرف با اینطرف نمود همین
 که محراب خان شنید که اراده بند گیان همایون چنین است حراستیه دوباره زبان معذرت
 کشود که ما غریبان هنوز هلاک شدیم که بند گیان همایون با این تمکیر امانت
 انجام مقابل شوند اگر مراعات عهد و پیمان که فیما بین این اخلاص نشان و آن تمکیر امان
 سراسر بحسب تقدیر و اتفاق رو داده نمیبود ازین آفتون منتفی جان سلامت نمیزد
 اگر فردا چون بخت برگشته خود برشته رفت بهتر و الا ماطا بلوچ نامگی از سر بسر
 نشویم بند گیان همایون را کسی نخواهد گذاشت که روی سیاه و نیام آن سکه را نظر
 فرمایند اگر بسبب خدمتگاری بند کن همایون ما را چنین رسد بهتر از کنجی شریک که ما
 رسد ناچار بند گیان ما نشان از دست کشیده در جاده صبر استادند و از بیموری فک خبره
 چهر متعبر گردیده خیالات چند بططر میگذشت خبر

زمانه بنیاد است و بد آستان است ستاره کوی دوست که دشمن است
 بفعل الله ما یحکم ما یرید مقبض که آن تمکیر امان خاشاک و خاسر بر گشته رفت

(۱۰۲)

و معراب خان شرف عرض رسانید که شهتواز خان و فتح خان از وادگان فدوی
که تا این زمان نزد فدوی معیوس بودند گریخته در کجی رفته با اتفاق سمندر خان
آتش فتنه و فساد روشن ساخته اند و تمام اوس را بخود گروانده اطفالی آن از فدوی
بسی مشتعل هر گاه از صاحب عزیت و احسان بندگیان همایون ترشی شود البته اطفالی
آن بوجه کامل خو اعد شد بندگیان ما مشار الیه را معطل ساختند بعد از چند یوم
از آنها نهشت فرموده از راه دره موله منزل فرساده عجب دره ایستکه تنگی راهش
چون دل بخیلان آنک و در شیب و فرازش فرس طاقت و توانائی آنک و ارتفاع کوه های
طرفش سر بر چ افلاک کشیده بل چشم مهر و ماه عقیقش نه دیده با وجود یکه از سرش
گذشته و از کوانی سنگهای جانبش سیمه گناوزمین چاک گردیده آنکه در راهش افتاده
شاید دربر داشتن آن کمر کوه شکسته غرض بعد قطع منازل به گاه چون در موضع
کونزو بندگیان ماریت بهشت شده ملاحظه فرمودند که شهتواز خان و فتح خان بدستاری
سردار سمندر خان نهایت کما روا مور معراب خان را غراب کرده اند بلکه
نزدیکست که شهر بهاک و ابرابر بهاک نمایند لهذا فرمان همایون شرف صدور یافت
که سردار سمندر خان اصرام بند کبیله حضور شده شهتواز خان و فتح خان تا ورود
مسعود بندگیان همایون در بهکات مقدمه را بدویق گذارند چون سردار مسعود بموجب
امر حضور شرف اندوز شد بندگیان ما بعد قطع منازل ذیبت افروز موضع بهاک
شدند شهتواز خان و فتح خان با عاقله بلوچ که فریب آنها نداشتند شور و شر
با فلاك افرشته بودند بندگیان ما بیاس خاطر معراب خان آنها را از آنجا واپس کرده
تا بیره شرارت و جمعیت ایشانرا باب تدبیر و مو عطله منطقی ساختند بده بندگیان ما
در تمهید جمع آوری لشکر و در فکر آنکه آلات حرب و اسباب حرب چگونه بدست آید
شدن سردار سمندر خان که سراغ بکوی مطلب برد بشرف عرض رسانید که اجتماع لشکر
و اسباب یاد شاهی بدون فرصت درین ملک و توانا حلی غیر ممکن اوسات اینجا طریقه
دارند که امر و ابوی می آمدند فردا گر و می رفتند در منصوریت بهالغ کیم
با بند تا بمصارف ایشان برسد و با وجود آن ایشان غم شریک کس نشوند
و مغالغان در کیمین پس لاچار ما کوه نشین باشیم آنقدر فرصت ده بدهد که غیر
با طراف و جوارب انتشار یافته لشکر قلمی مجتمع گردد پس بامردم اوس ای ساختگی
چگونه جواب دشمن آراسته داده شود هدر فرصت سردار مذکور نیز نهایت غلبه که
از شدت مرض بریستر ناتوانی ذلیل افتاده بود بندگیان ما فرمودند که شما در معال
سیو محاذ عیال و اطفال خود بروید شاید که بسبب آرامی چند روز صحت یابید انشاء
الله تعالی بعد از عاقبت عهده خاطر ناخن تدبیر کشوده خواهد شد چون سردار مسعود
از حضور شرف ارتعاس یافت باول منزل بندای از جمعی الی در بکک راضیه مرضیه روح
روحانی را از کاید جسمانی بسیر ملک جاو دانی پرواز داد و چون این خبر بمسامع جلال
خاقانی رسید از نهایت اغسوس بسی شرات غمناک شیدند چرا که سر دار معقول و درین
سفر گوی سبقت در میدان شد متکذری از همه مقر بان حضور در بوده و در جا نقضانی
سی کبار فیض مدار و رضا جوئی صفار و کبار اهالی در بار عهده از دل هر کس میکشود و زمین

(۱۰۴)

استقامت و یردگی که برادر و برادر زادگانش در قندهار و قندهار و آنرا از دست گمان همایون آتار
نمودند و آهی اول نکشید و خود را بهین متوال مبدید اما افسوس که طغرا نویسی دیوان
اول نامه حیات از دستش مرده درید بند گمان همایون مایه از افسوس فراوان معنیر آن
را فر ستاده که آن کج الحلاص شون را در کنج زمین مدفون ساخته خیال و وابستگیان
اورایی دنج و بهاسکت حکون دهند بعد اینواشته بقاطر خطیر ظهور نبود سکه بدست
خالی و کپه نوی بنای مشکمه و فراهمی لشکر و سامانه اگر با فرض گذاشته شود
بیشتر کار چگونه خواهد شد لازم که باز باو دیانه رفته برهم رای دوستان اند مال
جروح سیه افکار نایم اهدا از به ک قطع متا زل مقصود نموده اول با طر خطیر
رسید که از حدود مراری اگر چه راهیست قبر آباد که از عدم آبادی و و غور زحمت
و خواری مر شینوای انسانی باو بود یا ندی طویله هستی از شیدین بوی هواش بافسار
مفسر ده آورد منزل نیستی میگرد چون قریب المسافه است بهتر که مرحله پیدای منزل
مقصود شویم تا باقل مصلحت حاج چنین رفتون شد که غره بروی ده مروی هر چند ده
پیدمان بود فزیم جهت از ما سیری لار کاه تراغ شکار پورشیم چون در لار کاه
که بدست و تصرف حیدر آباد باست و فوق بخش گردیده چند یوم اسب ماندگی و تعب راه
انعامت بلدی رقیم مراد خبر پور شرف عرض رسا میداد که هرگاه آفتاب عالیشان
سادهای از طرف خبر پور از افشان منزل مقصود میگرد مادر خدمتکاری قامت خود را
چون رایت مهر خوا هم افراشت مقارن آن مهران حیدر آباد نیز معروض داشتند که طی
منزل مقصود از راهی که خاطر بیضا مظاهر اقتضا مایه درجا نشانی خود را چون
مدا انگشت های جهان بیان توانیم حاجت بند گمان ما را که طائر شوق و نیاز بطوف زیارت
عمل شبان در بر وانی بود مان قصد اجابت حیدر آباد معطوف فرموده حد نیل مقصود
در حیدر آباد بر کنار رود بلبلان فراغ میرزین العابدین متصل آورده میرا ساهیل شاه
۲۹۹ شهر رمضان المبارک ۱۲۵۰ زول اجلال فرمودیم مسیران مد کسور خود را
در حد متکاری مداف انداخته همگی بحسب وقت سلامه و پیشکش از نظر قبض اثر مکرر
گذاشته چند روز سکه سه دین مار و نسق افسر و با بود و در استحصال
قوات حضور ذخیره اندوز ندای بود گردیده و بند گمان مایه بتعلقات شاهانه معطین
و بدلاع خسروانه بهجت آگین ساخته بنا بر مصلحت وقت از راه جیلپور و بیسکاتیر حریمت
ندی مقصد گردیده تاریخ مقدمه شرفی ائمه الحرام سه پنجه را رود سه و پنجاه
هجری در لود با سه سیه امکن گردیدیم بر ضلالت اسباب دانش و ادب انش و روشن و طاهر
و مبرهن و اهر است که سلاطین یا تاج و تکیه را از بد گونه واقعات بسی رو داده و ایشان
از سقه بر روی روزگار سختی و تعب نهایت کشیده قطع نظر از سابقین نظر در لاحقین باید
نمود و در صفحه احوال ایشان مقاله به یفرمود که فرقه افرمای ایران فتحعلیشاه افشار
یا و سود شوکت و اقتدار در گرفتن هرات چه هزینهها که ندیده چه مشقتها که نیکشیده
فوت در جام عام و خاص این داده یز کرده گوی بر کرده خالی که خالی داده یز کرده
بند گمان ما را از هریمت لشکر و سقه بر روی سپهر اختر و سختی و تعب سفر چندان
باز و غطر بوده و نیست اما از پنجهت فداک فی سینه جا کم که از آنها بت اهتمام کلین

۱۸۵۵

(۱۰۴)

امیدوارا زینت افروز گلستان شاهیان ساختیم و نمایش نگردیم و نشود نمایش اندیدیم و نقل
مقصود را خلوت بخش افکاران زمان و نادان دوران گردانیدیم و شبیره از برش نمکیدیم
و حاصلش آنچه بود یعنی آنقدر که زحمت و مشقت و محنت و وقت در جمع آوردی لشکر و فراموشی
سرمایه جنگ و سفر بکار بردیم که در وقت نیاز و هنگام کار زار بکار آید هیچ بکار
نیامد هر گاه در حین کار این روزگار دوروز کار مرغان زور کار می افتاد و بن
مراد بود خبر باز هم ایوان قبولات و عنایات الهی باز دستا مید این نیازمند و بخت
ستیز بانی دراز است چون کار بر عنایت داریدست منحصر بیدل نیم هنوز بیستم چها کشته
دست از طلب ندارم تا کلام من بر آید با این رسد بجان جان بر آید تمام شد.

نقش است از سر زاهدانی قلم سید دفتر ثانی

آغاز دفتر سوم

و قایم سی و پنجم عزیمت نمودن بشندگان سکندر شان دارا دربان
چراغ دودمان شاه دران شاه شجاع الملک کشور ستان همراهی و عدد
دهی صاحبان عایشان بادر ملکه انگلستان بجهت تسخیر ملک افغانستان
و گو شمالی جماعه سرکشان.

در زمانه ارار با بصر و نظائر منفی مانا که چون گو که شاهی و طبعه رفیع کشور
کشای شهنشاهی بشعل و سامان نامحسوس در ملک شکار بود رسید و اوای ظفر التوای اقواج
بهر امواج جهان پنهانی انگلیسی رونق برای آسرو زمین نرفت فرین گردید و اقام این
اخبار سعت اشما را انسی و محسوسین تجار که از ساکنان داراللزخات هرات است قبل
از نزول طایفه منصوره در بلده ملک کور و اقامت انداخته بودند ازضا و حسن اقتضا غدا آورد
چو در مسعود دبا جمعی از سران سیاه و بعضی از مقربان و محرمان با رکاء فک اشتباه
پادشاه و الا با طرح موافقت و رسم مجاورت افتاد و شبیه محبت و محال است و شبیه اخوت
و محو است قیامین ای شهبه و شین دست داد حتی که این از خطر و خالی از زبان همسر
با ایشان شده در قندهار و از آنجا در کابل رسیدیم بلکه تا زمان اختتام فتنه و طو و او بر می
خاندان رفیع الشان شاه و الا جاء از کابل و جلال آباد اقام و التفاق سفر بجائی نیفتاد از
آنجا که از شبیه و فتنه انگیزی دست رسی که اینی داشتیم بنا بران همگی دوداد و باعث
ایجاد صلاح و فساد که در نزول جلال شاه شجاع الملک پادشاه افغانستان و اقواج پادشاه
بهر امواج پادشاه انگلستان دران نزدیک و دور صورت بروز ظهور نموده بود همه وادر
صانع خاطر مرسم بدادشتم در زمانیکه امیر دوست محمد خان بر خشت و رعایت صاحبان
انگلستان از کشور هندوستان اسب انگیز کمال فتنه خیز شد و فر بال ملک رسا کشتان
کابل از نور شرار انگیز مکر و نفاق آتش نیز گردید چندی از مردم تجار ایران که
هر یک اظهار اخبار و اخلاف از احوال صالح و مصالح انگیزی و شاهی حین گفتار و اعاف
اشه را بل تعفه استوار رای شائقین و روسای دیار خویش میدادند هر چند که از روی

(۱۰۰)

منابع گستاخ بنابر جستجو و مرن هر کویچه و کساح شدند بای خود راجز در سنگلاخ
تزهات شاخ در شاخ دیدند عاقبة الامر باطن اظهار راقم عقده خاطر صدق ماثرو را کشودند
و چهره رضای صحت این اخبار از آئینه یقین بهر يك اظهار نمودند و با الهام طبع انصاف
گزين این مجموعه را افسوس ناظرین نام نهادند الحق این احوال است که راقم بهشم خود دیده
و این مقابل است که از مجرمان پادشاه جمیاه بگوش خویش شنیده ارباب غرض را درین
کلمات صدق آیات داخل کردن جرداغ فضولی بر ناصیه حال خود نهادن دیگر حاصلی نیست.

آغاز حال حرکت نابرت پادشاه جمیاه از هندوستان بولایت افغانستان :

چون بعد از تفویض و تصدیق عهد نامجات بکجهتی آیات مبنیه ۲۳ شهر ربیع الثاني
سنه ۱۲۵۴ هجری که تمامی مقامین فلاح تظہینش اتحاد و یگانگی دوام سر کارات ثلاثه
یعنی سرکار جهاندار انگلیسی و سرکار گردون افتدار حضرت شاهنشاهی و سرکار
تهور شعار مهاراجه رنجیت سنگه بهادر در امور غبر و شر و نفع و ضرر و سلوک دوست
و دشمن و غیره مملکات صلاحیت سمات که با استصواب نواب والا جناب لاردا گلند بهادر
بلریعه و واسطه عالیجاه معالی جایگاه سفیر با تدبیر مسترحی و لیم میگلان صاحب بهادر
صورت ترتیب و ترتیب توفیق یافته که صورت عبارتش این است :

نقل دفعات عهدنامه که صاحب والا مناقب مستر ولیم جی میگلان صاحب

بهادر از مهاراجه رنجیت سنگه مجرمة ۲۳ شهر ربیع الثاني سنه ۱۲۵۴ هجریه

اوشته آورده

از آنجا که سابق ازین قیامین سرکارین یعنی سرکار والا مقدار خاصه جی
و سرکار گردون افتدار شاه شجاع الملک عهدنامه مشتمل بر چهار ماده سوای تمهید و
خاتمه مقرر شده بود و بسبب از اسباب ملتوی مانده اکنون که صاحب والا مناقب مستر ولیم
جی میگلان صاحب بهادر که بایمای نواب مستطاب معالی القاب جارج لاردا گلند
گوردر جنرال صاحب بهادر با اختیار کل جهت توفیق و تکمیل عهدنامه مسطور از راه دوستی
مؤتلفه قدیمه معهوده هر دو سرکار عالیقدر اعنی خالصه جی و کمپنی اسکریز بهادر
در حضور انور خالصه جی تشریف آوردند عهدنامه مذکور از سر نو با صافه چند فقره
دوستی آیات و چهار دفعه شرائط جدید که جملة مودعه باشد با تفاتی و صلاح دوستانه
سرکار یکنوکی آثار کمپنی اسکریز بهادر مقرر و مستند گردید که بموجب دفعات و شرائط
مرفوعة المذیل قیامین مقاربت و جدایی متصور نیست و نخواهد شد فقط اول آنچه ممالک
متعلقه این روی آب سندو آن روی آب سند که در تحت تصرف و در علاقه سرکار خالصه جی
داخل است صوبه کشمیر مع حدود شرقی و غربی و جنوبی و شمالی انک چهچه و هرا رمد
کوبل و انت و غیره توابع آن پشاور مع یوسف زائی و غیره و غطک و هتنگرو و چینی و
کوهات و هنگو و سایر توابع پشاور تا حد خیرو بنو و دور و زبیری و تانک و گرانک و کاله
بال و خوشحال کده و غیره توابع آن دیره اسماعیل خان مع توابع آن دیره غازی بغان

و افغان شاه شجاع (سنه ۱۰۰۰) ب محمد صادق ح نماینده هند و سر پادشاه محمدان و پادشاهان پور و سر

(۱۰۶)

و سکوت منهن و عمر سکوت و غیره همه جمیع توابع آن و سنگهر و ارغند اجل و حاجی پورو
راجی پور و هر سه کوچی ملک متکبره با تمام حدود آن صوبه ملتان با تمام ملک آن سرکار
شاه موصوف و سایر خاندان سدوزائی زاد و مالک مرقومه الصدر هیچ دعوی و سرو کار
اسلامه جل و بهائیه جل نیست و نخواهد شد همین عنوان مدام ملک مذکور ملک و مال
خالصه جل اسلامه تسل و بطنا بعد بطن هست و خواهد بود .

دوم - شاه موصوف از آن طرف خیبر احدى را مرکتب دزدی و رهزنی و دنگه و شور
و فساد با بتعارف خیبر شدن هرگز نخواهد داد و اگر احیاناً کار داران سرکارین که معامله
خرید و برد نموده و رو بفرار نهاده غیر حاضر باشند از جانبین وایس شوند و آنچه آب ناله
کوه خیبر برای مصارف قلعه فتحه کرده و غیره بموجب قدیم میرسد احدى مسدود سازد
فقط .

سوم - بیور کسا بککه مطابق آئین موثقه دوستی سرکارین عالین خالصه جل و صاحبان
کمینی انگریز بهادر از در بای ستلج متعلق چندی و اجازت سرکار خالصه است همان
قسم از دریای سند که در بای ستلج به آن آمیخته بیور اقوام معطل در چندی و اجازت
سرکار خالصه خواهد بود و شاه موصوف بفر اجازت و چندی سرکار خالصه جل بیور
شدن نخواهد داد .

چهارم - در مقدمه شکار بیور و ملک سند این روی دریای ستلج با سند آمیخته قبا این
سرکار خالصه جل و سرکار شاه موصوف مطابق رویه بجه دوستی و بیکر انکی قدیمه
و آئین موثقه سرکارین عالین یعنی سرکار خالصه جل و سرکار کمینی انگریز بهادر
آنچه معرفت کینان کلاد مار تین و بد صاحب بها در بلیتیکل اجنت بهادر دوست صمیمی
و جواهر سنج میزان دوستی سرکارین عالین بموجب آئین موثقه مموده فرار خواهد
باقت بر سرکار ذوی الاقدار شاه موصوف منظور خواهد بود فقط .

پنجم - شاه موصوف بظهور و انتظام کسا بن و قندهار را سیان
نوعر عمده و اعلی و خوش رنگ و خوش خرام پنجاه و پنج واس و یازده قبضه شمشیر اصیل
ایرانی عمده و هفت قبضه پیشقش اصیل ایرانی و بیست و نه پیراس قاطران عمده بنالقد
و میوه ولایت چه خشک و چه تر و سردهای عمده شیرین در تمام موسم از راه جالها و غیره
در الکسای بشاور و انگور و انار بیدانه و ناک و سیب و بهی و بادام و کشمش بقدر او
و اگر سال بسال میرسانیده باشند و نیز اجناس اطلس هر رنگ و بیکر و چوخهای
سور و کمشاب زربفتی و قبا این ایرانی جمله یکصد و بیست و چهار چه سال بسال علی الدوام
بر سرکار خالصه جل میرسانیده باشند فقط .

ششم - القاب مرا سلات موجب مراتب مساوات قبا این سرکارین عالین
مموده حین جاری خواهد ماند فقط .

هفتم - آنچه سودا گران اسیان و غیره یوبا و بان طرف ولایت هلازم سری امرت
سرجیو و لاهور و تمام ممالک محروسه سرکار خالصه جل خواهد بود از طرف شاه
موصوف ممانعت نخواهد شد بلکه تاکید و تأیید بعمل خواهد آمد و از جانب سرکار
خالصه جل هم همین نهج در بنیاب بظهور خواهد رسید فقط .

(۱۰۸)

از قوم مسلمان بنا بر پشت گرمی شاه معصوم بحسب ضرورت برای حکمک شاه موصوف
هرگاه که درخواهد رسید سرکار دولتمدار کمیته انگریزها در بافتاق و صلاح سرکار
خالصه جن همجو کمک ضرورت متصور شود خواهند رفت در سرکار خالصه جن مسام
شاه موصوف میرسانیده باشد هرگاه کدام مقدمه کلان از جانب مغرب رونما شود
پس تدارک آن بافتاق و صلاح سرکارین عالین یعنی سرکار خالصه جن و سرکار کمیته
انگریزها در بموجب موقع ظهور خواهد رسید در صورتیکه سرکار خالصه جن طلب افواج
شاه موصوف نماید هر قدر مدت که فوج مذکور در سرکار خالصه جن حاضر باشد منجمه
مبلغ مشخصه مسطور به بموجب حساب مجری خواهد شد سرکار کمیته انگریزها در
ما را مگر امری خلاف شرایط عهد نامه هذا از روی تحقیق بظهور نرسد متکفل ادای
مبالغ مشخصه مذکور سال بسال ببلانغه سرکار خالصه جن خواهد بود فقط.

شانزدهم آنچه ممالک و توابع آن در تصرف میران سند الحال است شاه شجاع الملك
و سایر خاندان سند و زائران را اسلاً بعد از تسل و بطناً بعد بطن بیات فرمانبر داری
یا باقیات معامله ممالکزاری در حال واستقبال و آن ممالک هیچ دعوی و سرکاری نیست
و نخواهد بود ملک و مالک و مال میران سند اسلاً بعد تسل است و خواهد ماند بشرطیکه
میران موصوف مبلغ سی لک روپیه نا بکشاهی امر تشریه یا کلبه در بموجب مجوز سرکار
کمیته انگریزها در شاه موصوف ادا نمایند و شاه موصوف از جمله آن مبلغ بازده لک روپیه
تقدیر سرکار والا مقدار خالصه جن رسانیده دهد و باقی مبلغ بازده لک خود بگیرد هرگاه مبلغ
مذکور همگی و تمامی ادا شده باشد پس آنوقت دفعه چهارم عهدنامه شاه موصوف مرقوم
دوم ماه چیت سنه ۱۸۹۰ که شرح آن مطابق اصل در صدر مندرجست منسوخ خواهد گردید
و مراسم رسل و رسائل و تعارف فاخره عمده اعلی قیما بین سرکار خالصه جن و میران
سند به مدت فدیله جاری خواهد بود فقط.

مقدمه هرگاه شاه شجاع الملك در ملک کنابل و قندهار عنان حکومت بدست گرفتاریت
خود خواهد آورد آنکاه با ممالک مجروسه و مالی هرات برادر زاده شاه موصوف هیچ
جهت متعرض و دست انداز نخواهد شد فقط.

هزدهم شاه شجاع الملك و سایر خاندان سند و زائران بدون استعراج و استنصواب سرکارین
عالین سرکار خالصه جن و سرکار کمیته انگریزها در عهدنامه و سرکار با احدی
از سرکاران غیر نخواهند کرد و اگر احیاناً کدام سرکار غیر عزم لشکر کشی
بر ملک سرکار خالصه جن یا صاحبان انگریزها در نماید بقدر مقدور خود بمقاومه آن
پردا زند فقط.

آنچه دفعات مرقومه البدر مرقوم شد سرکار خالصه جن و سرکار انگریزها در
و سرکار شاه شجاع الملك را بطوشی و رضا مندی تمام منظور است و عهدنامه هذا بشرط
تبات دفعات مسطوره مدام بر حال و برقرار خواهد ماند و بعد از ثبت دستخط و موا میر
هر سه سرکار والا اقتدار شرایط عهدنامه هذا بعمل خواهد آمد تا خبر بر بازدهم ماه عار
۱۸۹۰ در لاهور فقط.

(۱۰۹)

نقل زبانی صاحب والاعناقب هیکلن صاحب بهادر ۱۲ ماه هار ۱۸۹۵
اگر شاه شجاع الملك برای رفتن یسر کلان خود در لشکر مهاراجه صاحب بهادر
اجازت دهد پس شهزاده موسوف از طرف مهاراجه صاحب بهادر مورد تعظیم و تکریم
مطابق شان جلیل خود خواهد گردید شهزاده موسوف را اختیار خواهد بود که متجمله
صاحبان عالیشان همراه لشکر مهاراجه صاحب بهادر یکی را همراهی کنند یا جمعیت
لشکر مهاراجه صاحب بهادر که مسلمین باشند بطرف کابل قدم پیش نهند در صورتیکه
جمعیت قوم افغانه رجوع بشاه شجاع الملك نمایند یا در جوهرات دیگر پیش رفتن شهزاده
موسوف در نظر صاحبان همراه لشکر یا در کلانان مهاراجه صاحب بهادر که
حسب الحکم مهاراجه صاحب بهادر مشیر و شریک این امر به آنها باشد انسب و اولی تصور
باشد اگر شاه شجاع الملك بعد از نظر رجوع کنند این سوی خود سر داران افغانستان
را برای انجام مرام خود و حصول مقصد سر کارین عالین خواهش آن داشته باشد که
سلطان محمدخان هم همراه کتب خود بطرف قندهار شود پس مهاراجه صاحب بهادر اجازت
رفتن به خدمت شاه از سر داران موسوف دریغ نخواهند داشت و شاه شجاع الملك عزت
و آبروی سردار سلطان محمدخان نیکو دارد اگر رفتن افواج مهاراجه صاحب بهادر
و عبور حدود ممالک مجروسه خود با اتفاق و صلاح صاحبان عالیشان که در لشکر مهاراجه
صاحب بهادر موجود باشند مناسب تصور گردد در آن تقصیر اتفاق و صلاح صاحبان
همراهی لشکر که با صاحبان همراه کتب شاه شجاع الملك رسم مراسلات مرعی خواهند داشت
واجب تصور خواهد شد هر چند که اینهمه مراتب پیش ازین بمعرض قبول مهاراجه صاحب
بهادر رسیده است تا هم برین رفع شک و شبهه آینده انسب آن معلوم گردید که بمعرض
تحریر و ترجمه در آید بجنبان فیضاب اشرف سری مهاراجه صاحب بهادر گزارش شد
۱۳ ماه هار مبارک ۱۸۹۵ نقضا.

نقل مقتضیات بندگان ظل الهی که نوشته اش بندگان صاحب بهادر برده است
اول آنکه از اولاد شاه دران و قرزندان و متعلقان بندگان ماهر کسی که باشد و رعیت
و سپاه و افسران درانی و که و همه که در ولایت باشد در پرداخت و عدم آن و در غیر و شر
ایشان مالک و معتقد بندگان ماست درین امر از صاحبان و غیره هیچ کس متعرض نخواهد شد
دوم هر گاه بندگان مادر کابل و قندهار متسکن باشند بسبب تنگی دست بلیغ با سبستان
و بلوچستان و تواجبات توابع کابل و قندهار و شکار یور اشکر کشی نمایند و یا بخت
تصرف آورند درین امر معاضدت نخواهد بود

سوم هر گاه کابل و قندهار و شکار یور تصرف بندگان ما باشد باید که توابع آنها
که در زمان سلطنت قلمبند میبود تعلق بندگان ما داشته باشد

چهارم در زمانی که بندگان مادر کابل متسکن شوند و صاحبان عالیشان عزم
مراجعت نمایند بیک صاحب بنار و کلات و اگر چند نفر دیگر بجهة تثبیت امور لشکر
بندگان ما خواهش نمایند صاحبان متایقه نخواهند نمود

پنجم بدرمیان صاحبان و مردم ولایت چه از سپاه و چه از رعیت بدو مرضی و صلاح
بندگان ما امری بوقوع نخواهد آمد

(۱۱۰)

هشتم - در خصوص دادن دولت رویه و چیزی دادن از لشکری پور بندگان ما بسیار سخت و شاق معلوم میشود چرا که اول آن ملک گنجایش آن ندارد که خرج و اخراجات بندگان ما و سپاه عمل آید و دیگر که این معنی مالک را می و مالیه دهی بنظر جهانیان می آید مختار صاحبانست هر گاه گنجایش آن در آن ملک میباشد و به تناسب و صلاح میدانند چه مضایقه اهتمام امور بندگان ما تعلق به صاحبان عالیشانست.

نهم - چونکه سلطنت رویه را می آورده همچنانکه غلامان سرکش شده ملک ولایت را غصب نموده و چنان سندیان در شک و پور آدمیان خود را نشانیدند الحال که بندگان مادر ملک ولایت ممکن شوند باید که میران سندشکری پور را واکدار شوند که ملک پادشاه است بنصرف بندگان ما باشد.

دهم - در خصوص کتیران که در پیشوند اگر چه بدست دادن آنها در آیین معطل باشد چونکه امر ناچار است که ارباب عزت و وقار را بدون شد متکبر ممکن نیست شد متکبر باید اگر دیگر مردم این آیین جاری میشود باری اجرای این امر در پرتو همان لازم نیست کتیرانیکه از مردم ولایت متعلقان سرکار قرار شوند بعد سرکار واپس داده شوند. نهم - دیگر اینکه بعد مطالعه ثانی شرایط عهدنامه و استماع عرایض صاحبان عالیشان ما بدولت را چنان مناسب نمود که ذکر شکری پور در مطالب مرفوعه الصدور تدرج نشود و آنچه تدرجات در داده دادن دولت رویه بر سر کار مهارانه رنجیت سنگه بعضی معاونت فوج نوشته شده است چونکه مضر عزت ما بدولت منظور نیست ذکر آن نیز گذاشته شود حالا بدولت را برضا و رغبت ثبت نمودن دستخط و مهر خود منظور و قبول است.

دفعه هذا بتجویز مکانن صاحب بهادر مقامات فوق درج شده در ثانی مطالبات مرفوعه الصدور بدین هیچ نوشته نسیم وید صاحب بهادر نموده شد اول آنکه از اولاد شاه دران و فرزندان و متعلقان بندگان ماهر کس که باشد و از رعیت و سپاه و افسر و سران درانی و کومه که در ولایت باشد در پرداخت و عدم آن و در غیر و شرایشان مالک و مختار بندگان ماست درین امر از صاحبان و عبره هیچ تعرض نخواهد شد چرا که آن مردم بی فکراند و عاقبت اندیش نیستند هر گاه بندگان مادر کابل و قندهار متکبر باشند بسبب تسکی بسبب بلخ یا سیستان و بلوچستان و تواجبات توابع کابل و قندهار الی سرحدشکری پور لشکر شکستی نمایند و یا باعث تصرف آورند درین امر ممانعت نخواهد بود هر گاه کابل و قندهار بنصرف بندگان مادر آید باید که توابع آنها که در زمان سلطنت قلمبند بود بدستور باشد در زمانیکه بندگان مادر کابل متکبر شوند صاحبان عالیشان هم مراجعت نمایند به صاحب بنابر و کالت و اگر چند نفر دیگر که بجهت تمسک امور لشکر بندگان ما خواهش نمایند صاحبان مضایقه نخواهد نمود در میان صاحبان و مردم ولایت چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح بندگان ما بوقوع نخواهد آمد چون سلطنت رویه را می آورد همچنانکه غلامان سرکش شده ملک ولایت را غصب نمودند همچنان سندیان در شکری پور آدمیان خود نشانیدند این معنی بندگان ما نهایت سخت و شاق میشود که سندیان نیز ضبط ملک پادشاهی نمودند بطاقت بندگان ما عدم همین بود که هر زمان باشد ملک را از دست ایشان خارج سازیم الحال که صاحبان عالیشان بنابر مسالحت و از

(۱۱۱)

روی خبرخواهی آوردن ذکر شکار یور را در دفعات مطلوبه جایز نداشتند و در خصوص دادن دولتی و بییه سرکار مهاراجه رنجیت سنگ هم بندگان ماساق بود صاحبان هایشان عذرات آنرا نیز با لعل جایز نداشتند بندگان ماساق به یگانگی که صاحبان هایشان دارند ذکر این دو مطلب را موقوف داشتند باقی بتجدد موقوفه مر قومه الصدر بهر دستخط مزین گردد از آنجا که فیما بین بندگان ماساق هایشان اتحاد و یکجود میباید حسرمونی جدا نسی تصور نیست باوری از ثبت گسردیدن مهر و دستخط در قومه مطلوبه مر قومه الصدر تشفی و تسلی بندگان ماساق میگردد سو ازین میادا چیزی در میان آید که موجب ملل خاطر دوستان گردد فقط .

اجوبه دفعات مطالب شاه ذیجاء شجاع الملك پادشاه از طرف نواب مستطاب معلى القاب کو رنر جنرل بهادر مر قومه ششم ماه اگست سنه ۱۸۵۴ عیسوی مطابق با نهم شهر جمادی الاول سنه ۱۲۵۴ هجری .

سوال (۱) اون آنکه از اولاد شاه دران و فرزندان و متعلقان بندگان ماساق کسبکه باشد در پرداخت و عدم آن و در غیر و شرایشان مالک و مختار بندگان ماساق درین امر از صاحبان و غیره هیچ تعرض نخواهد شد .

جواب . در پنداره خاطر مبارک جمع باشد زیرا که اصلاً اراده سرکار دولتمدار انگریزیه نیست که در پرداخت و عدم آن و غیر و شر فرزندان و متعلقان آن خلاصه خاندان مجبوراً مداخلت نماید در هیچ امر آن سلاله دودمان عرولا مختارند .

سوال (۲) هرگاه بندگان مادر کاب و قندهار متمکن باشند بسبب تنگی ملک بسعت بلخ یا سیستان و بلوچستان و نواحیات و توابع کابل و قندهار اشکر کشی نمایند یا بخت تصرف آورند درین امر ممانعت نخواهد بود لفظ شکار یور معوشد .

جواب (۲) یقین خاطر خاطر باشد که همواره بخت و اراده سرکار دولتمدار انگریزیه مصروف تاسیس اساس سلطنت آن زیست بخش سریر عظمت که دوست قدیم و محب صمیم این سرکار ابدمدار هستند خواهد بود و هر وجود و طریق که در پنداره مقتضای انصاف باشد حسب تقاضای وقت پیشور و گنجش هر دوسر کارین معمل خواهد شد .

سوال (۳) هرگاه کابل و قندهار بتصرف بندگان ماساق باشد یا بتوابع آنها که در زمان سلطنت قلمبه میبود تعلق بندگان ماساق باشد لفظ شکار یور معوشد .

جواب (۳) سرکار دولتمدار انگریزیه را حسب تحریر صدر بجز قوت نام و رو تی مالاً کلام گرفتن سلطنت آن خلاصه خاندان عرولا خواهی دیگر نیست قدام میرهن خاطر خاطر باشد که با انقلاب روزگار در امور سلطنتها کسمی و بیشی ظاهر و آشکار میگردد و در بعضی احوال ممالک یک سلطنت وسعت می پذیرد و وقتی من الا و قات برخی از ممالک و مضافات سلطنت وی بدست و تصرف اهل حکومت دیگر درمی آید همانا آن سلاله دودمان مجدد و اعتلا و پذیرا فرموده اندک والیان پنجاب و سندبر مانگها نیکه سابقاً بدخل و تصرف سلاطین افغانه بوده اند و درین زمان بید تصرف والیان موصوفین اند موصوف الیهم قاض و متصرف خواهند بود .

(۱۱۲)

سوال (۴) در زمانیکه بندگان مادر کابل متهم شونند و صاحبان عالیشان عزم مراجعت نمایند يك صاحب بتاير و کات و اگر چند نفر ديگر که بجهت تمثيت امور لشکر بندگان ما خوا هس نمایند صاحبان مضایقه نخواهند نمود.

جواب (۴) اخلاصه در ابتدا متر خوشی و رغبت و خيالی خرمی و مسرت مانسان يك صاحب بهاری و کات و چند نفر ديگر بجهت تمثيت امور لشکر قبول و منظور است.

سوال (۵) در میان صاحبان و مردم ولایت چه از سیاه چه از رعیت بدون مرضی و صلاح بندگان ما امری بوقوع نخواهد آمد.

جواب (۵) اخلاص گزین را به خوشی تمام و رغبت مالا سلام این معنی منظور است که در میان صاحبان و مردم ولایت افتخارست که از سیاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح آن خلاصه خاندان عز و علا امری بوقوع نیاید سوال (۶) در خصوص دادن دولت رویه و چیزی دادن از شکار پور بندگان ما بسیار سخت و شاق معلوم میشود چرا که اول آن ملک گنجایش آن ندارد که خرج و اخراجات بندگان ما و سیاه بعمل آید و ديگر این معنی مالکزاری و مالیه دهی بنظر جدا نیان می آید مختار صاحبان است هر گاه گنجایش آن در آن ملک می بینند و بامتناسب و صلاح میدانند چه مضایقه اهتمام امور بندگان ما متعلق بصاحبان است.

جواب (۶) یقین خاطر باشد که هرگز هر آینه اراده سرکار رفعت مدار انگیز نبود که با اسلانه و دودمان مجد و اعتلا تکلیف در امر غیر واجب دهد یا باعث امری شود که بر خاطر خاطر سامی گران و شاق باشد و آنچه ذکر عدم گنجایش ریخته خامه آنوالا تبار گردیده است بیاسخ آن حالی خاطر صفا مظاهر نموده می آید که سر مستار دولتدار انگیز به تعمیل و تکمیل مراتب عهود لابد به و مستلزم ذات ستوده صفات هرگز در ضیق و تنگی افتادن آنوالا تبار روا و گوارا نخواهد داشت و هر چه درباره دادن زر و مهاراجه و رنجیت سنگه بهادر مالکزاری و مالیه دهی بنظر جهانیان در آمدن رقمزده کمک که رسد شده بجواب آن همان قدر که نیست که در دای مالکزاری و مالیه دهی و اجرت سیاه بون بعدیکه هست نمایان بل تفاوت زمین و آسمان ظاهر و عیان چه اکثر احیان اتفاق می افتد که سرکار توانگر و قوی تر خرج برای افواج سرکار ديگر میدهد بل سرکار اعلی با سرکار ادنی اینقسم معامله و رویه را بروی کار می آرد پس تطویل کلام خصوص در تیرام بی حاصل محض است چرا که اخلاصه خاندان عظمت این معنی را روا داشته بمنظوری جمیع شرائط عهد نامه ثبت مهر و دستخط خود بر رغبت و رضا پذیر فرموده اند.

سوال (۷) چونکه سلطنت رویبرای آورده همچنانکه غلامان سرکش شده ملک ولایت را غصب نموده همچنان سندیان در شکار پور آدمیان خود را نشانند الحال که بندگان مادر ملک ولایت متمکن شوند باید میران سنده شکار پور را هم واگزار شوند که ملک پادشا هست بتصرف بندگان ما باشد.

جواب (۷) درباره دفعه هفتم نسبت شکار پور اینقدر کافی و بسنده است که مقدمه آن در عهد نامه موثقه حال طی و انفصال ما فیه و آنوالا تبار آن را تلقی بقبول داشته این دفعه که در خصوص شکار پور است محو گردیده چرا که در عهد نامه تجویزی نوع ديگر رونموده

سوال ۸- در خصوص گنیزان سکه قرار می‌شود اگر چه بدست دادن آنها در آیین معطل باشد چونکه امر ناچار است که ادبای عزت و وقار را خدمتکار باید اگر بدینکار مردم این آیین جاری می‌شود باری اجرای این امر در باره مهمان لازم نیست که گنیزان که از مردم ولایتی متعلقان سر کار قرار شوند بعد بر سر کار وایس داده شود .

جواب ۸- در بوه دقه هشتم و اخیر که مقدمه نازک است اینقدر جواب اجمالی آن مرعی داشته در اینجا حرام و انصرام خواست و مرکوزات آن بر گرفته صفات جهد و سعی و کوشش و پیروی بروی کار آید چنانچه در بنامه با افسکاران این سر کار مقیم اودیانه ایما و اشارت رود .

سوال ۹- دیگر اینکه بعد مطالعه ثانی شرایط عهد نامه و استماع عرایض صاحبان عاایشان ما را بدوات چنان مناسب نبود که ذکر شکار و یور و هر معطاب مرقوم اندر مندرج نشود آنچه عذرات در ماده دادن دواکه رویه بر کار مهاراجه و نتیجت سکه بوض معذرت فوج نوشته شده است چونکه مضر عزت مایه دولت متصور نیست ذکر آن نیز گذاشته می‌شود حالا ما بدوات و این را در نتیجت بت نمودن دستخط و مهر خود منظور و قبول است .

جواب ۹- آنچه در بنامه دقعات و فزیده کذا به بارت سالت گردیده است بجز آنکه تحسین و آفرین بر عقل سلیم و رای مستقیم آن عالی تبار نسبت به مرغت خود و بهبود حقیقی و فایده و منفعت تحقیقی و وثوق و اعتماد بر صفاتی و نیکو سگالی این سر کار اندیاد که فرموده اند بنوده آید دیگر ضرورت ندارد فقط .

مواکب ظفر کوکب شاهنشاهی و عساکر نصرت مآثر انگلیسی از قسبه اودیانه تاریخ ۲۳ شهر شعبان ۱۲۵۳ هجری قمری به رسم گشای صحت شکار و یور گردیده یی از انقطاع منازل و انتهای مراحل و ملاحظه انواع اندوات که از جانب مهاراجه پنهان و الا موه عرائس توتن عرایض و از طرف مهاراجه و نتیجت سکه بهادرمعه مراسله موافقت موافقه که هر یک از اهل و ذرایع و کلای خویش بعد و خود را سال داشته بودند و شرفیایی عالیجا و نواب محترم با و اهلان عباسی در ایما و یور و یور بار کیوان اقتدار و گذرانیدن انواع پیشکشی از قسم اسبان تازی و اشتران مهارزی با سازهای طلا و نقره کار و زرنگ و اجناس زری و ابریشمی بسیار و موازی بر ضرب شنگ و معاشتران نیز رفتار و بالا پوشهای زرین و نایابی بر نقش و نگار و ضرب نوب دشمن کوب و وی و شایقت اساطین و ادراکین دربار شاهی و حران و انصران بهاء شوکت دستگاه انگلیسی و باقی نقایس عرائس انتظام که معمول قدیم آبا و اجداد آن جلوسیت انجام بود . متاز شدن هر یک از و کلا و نواب موصوف حسب لیاقت و صداقت خود را بفلاح فاخره و جوابات عرایض و مراسله و نفاذ دستخط و ارقام معطاه و در تاریخ شهر ذی حجه الحرام سنه الیه زینت بخش ملک شکار یور گردیدند صاحبان عاایشان استعجارت ادای سلامی سیاه نصرت پناه انگریزی که از جانب کلکته و بیثی ملحق رکاب

نصرت از تنهاب شده بودند بسم پادشاه و الاچاه رسانیدند و ترتیب اقواج بهرامواج حسب
مناظره خود هاقیام نمودند غرض آنچنان آراستگی و بیز استسگی در ادای سلامی
مشاهده شد که نساظران از و قشور حیرت از خود رفتند از بتمنی که
آیا در کوه قاف زشته ایم که حوریان جلو مینمایند و یا از هوش رفته ایم که در عالم
بیهوشی عالم دیگر بنظر دو میاید حضرت شاهنشاهی نیز از مشاهده این حال آنقدر
خوشحال و مرقه البال که گویا در معشکون در تصرف ملازمان همایونش در آمده بعد
از اتمام این تماشای عجیب افسران اقواج را بهینه و سپاه نصرت پناه را نقدینه اکرام
و انعام فرمودند پنج پلتن تلنگه و دو رجعت سوار نوآموز که سرکار انگریزی با هم
سامی و نام گرامی شاهجهاد آراسته و بیزارسته بودند از ملا حظ آراستگی آنها بکار
قواعد شاهمدوح زبان تمجید کشودند چون مقتضای و مرصع خاطر صاحبان عالیشان
این بود که بامیران سند شرایط معلوم خود را زیب و توفیق داده بعد حسب المهرود شاهجهاد
و مهاراجه رنجیت سنگه بهادر میبایست هم بجهت سرکارین ممدوحین بکبرند مگر میران سندی
اولاً بغیال مجال باطله در اجتماع لشکر ایش و بیز خود کوشیده که شاید صاحبان
انگلیس نیز همچون سرداران افغان از انبوه ای شکوه ایشان شائف و ستوه گردیده در امور
مرکوزه خود تساهل و رزد کنند که ناگاه اقواج بهرامواج انگریزی چون ملاطمت امواج
دریای بیکبار و تراکم شدت ابر بهار از دوجانب یعنی از سمت بحر و بری بعد و مر رسیدند
دو به صورت دانستند که هرگاه در سقیه حمایت و اطاعت ایشان نشینیم ضرور غرق آب
شمیر بلا تهمت توان ایشان خواهیم شد و سوخته آتش اتواب و دوزخ میران ایشان خواهیم گشت
بچار رشته صلاحیت و ممدوح را حسب اصلاح طریق منقده ساخته ادای مبالغه بیست و هشت
لک روپیه نقد را برده خود گرفتند چنانچه صاحبان والا شان بهوجب تقرر مبلغ پانزده
لک روپیه بر سر کار مهاراجه رنجیت سنگه بهادر رسانیده بزرده لک روپیه را بشاه
جهاد دادند

احوال کوچ از مقام شکار پور بهر سمت قندهار .

چون سکنه شاهنشاهی و اقواج بهرامواج انگریزی از شکار پور در حرکت آمده شاهجهاد
هر چند بجهت محراب خان بلوچ نوشته که سعادت تقبیل و اکاب نصرت انساب حاصل سازد آن
بی نصیب بقایر نمرود و عدول عدوات نا واجب غیر معقول در میان آورده اگر چه معشوقان
خود را به حضور شاه فرستاد اما خود متبکه در ان ایام از شان او میبایست بجا بود نرسد و منع
و بند و بست و هزنی و خیانت طوائف بلوچ نیز نتوانست نمود حتی که مردمان بلوچ در حین
مقام و سکونت مردمان فرومانده لشکر را بی خطر به عرض تلف میرسانیدند آخر الامر
بجزای همان غسان بود که فوج بپیشی بعد از تسخیر کابل به گام مراجعت به هندوستان تاد بیادست
فصل و غارت بهر ابقان و ساکنان قلات نصیر خان و امسال آنان در از
سکندره ببلدک و اولادش بسی خرابی و تباهی رسانیدند حتی که تا با اولادش
در ظل عاطفت دولت بیز و ال انگلیسیه استظلال نیستند و وی آرامی
و عزت ندیدند غرض کو که شاه و لشکر ظفر پیکر انگریزی هر گاه از ملک مهر افغان
منزل بمقرل عبور فرموده در مجال کدنی که تا شهر قندهار مفاصله سی کرده دارد رسیدند

سرداران قندهار بهوای کارزار با سیاه پیاده و سوار جرار خود فریب محال مذکور در غنچه
فتح اشخان منزل نموده همدران روز کدو خان نام میهند که یکی از سواران جرار و دلاوران
نامدار سرداران مذکور بود دیگر نجیر فیل ولیم جی میکنشان صاحب بهادر را از چرخ آگاه
گرفته برد شب که بر دست آمد سرداران مذکور از روی مصلحت در مقابل نه و دن
باغواج بحر امواج انگریز به خبر و عاقبت خود ندیده اول شهرت دروغ در لشکر خود دادند
که امشب بر فوج انگریزی شبخون میزنیم چنانچه این خبر در لشکر صاحبان عالیشان نیز رسید
بنابران مردمی که غیمهای آنها بیجا بود آنچه را باجا نموده نهایت در این راهی
و حراست پرداختند همین که سرداران مذکور بهزم دروغ و اراسپ شدند بطریق قرار عطف
مکان بجانب شهر قندهار نموده بعد ورود شهر خیال و اطفال خود را براسپ و اشتر
سوار نموده بسمت ایران عزیمت اختیار نمودند حاجی تاج محمد خان کاگری از همانجا
از موافقت سرداران مذکور یا کشیده با سواران خود همان شب بجهت سایی عتبه علیه شاهی
در کنار لشکر گاه انگریزی از جهت عدم اجازت حارسان و طلابه داران فروکش شده علی
الصباح بحضور شاه جمجاه مشرف شده با صاحبان عالیشان ملاقات نمود از نیمه شب شاه جمجاه
و صاحبان بهادر نهایت مسرور گشته مشارالیه را بتفاح فخر و مواهب لایق مژده تسلیه
بخطاب مستطاب نصیر الدوله سراقراز فرمودند صاحبان بهادر از ورود حاجی خان مذکور
بشاشی ناممصور نمودند باینمراح که اگر سرداران قندهار ده چند سیاه خود اشکرها
میداشتند و حاجی خان مذکور نیز شامل ایشان میبودهم در مقابل فوج ظفر موج در شهر
قندهار تاب استقامت و طاق استقامت نمیداشتند لکن از یابداری چند روزه آنها البته
موجب قتل و غارت خلق الله بلا اشتیاء واقع میگردد چنانکه حاجی خان کاگر بحضور شاه
جمجاه مشرف شد و استقامت سرداران در شهر قندهار میسر نگشت در بنسورت خلق خدا
از قتل و غارت نجات یافت در حقیقت اینهم فتحی بود که از قدوم حاجی خان کاگر
میسر شد عرض فردایش اذان منزل کوچ نموده در قلعه فتح الله خان و از آنجا بسوم منزل
در تاریخ ۱۲ شهر صفر الطاهر یوم یکشنبه سنه یک هزار و دویصد و پنجاه و پنج مقدس هجریه
خارج شهر قندهار رونق افروز شده فرادی آن یعنی سیزدهم شهر مذکور یوم دوشنبه حضرت شاه
جمجاه با میکنشان صاحب بهادر و صاحبان اوشان در ارگ شهر مذکور رونق بخش
گردیده افواج انگریزی را از سوار و پیاده و توپخانه بکمال ترسین آراسته و مسلح
و مکمل ساخته و شاه جمجاه را در خارج شهر واقع دشت عید گاه بتخت ارثی متبکن نموده
از همه افواج سلامی ادا کرده از همه صاحبان و افسران نذرانه گذرانیده بهجتهای
تازه و مسرتهای بی اندازه نمودند شاه جمجاه از مشاهده این چنین تعظیفات و ملاحظه اینهمه
تکریمات متون و مرهون گشته آنچنان در رضا جویی صاحبان عالیشان میگو شیدند که
در آینده نمی گنجید و حسب الرضاء صاحبان والا شان خوا این درانی را از هر طایفه
بمنصب و جامه شان سر بلند میفرمودند چنانچه برخلاف عصر بارگرا بیان کسانیکه طاقت
خریدن بخانه خود نداشتند هر یک در بستن و آراستن کند های اسب و اشتر قدرت
یافته از وفور وجود اسباب حشمت و بزرگی همه ارجمند شدند و مردسیاهی که مدام دست

نار سایش یغواستن و ام‌دراز بود و رعیت که همیشه سر خود را بر زانوئی می‌روز گمارد و سود
کسبه ایشان از درمهای هشت برودل ایشان از غنهای محنت خدای گردید شاه - مجاهد
تعمیناً دولت رویه بدعت و زیاده خراجی ایجاد یار گزاییان را بر رعیت ناتوان و اگزار
فرموده بخشیدند در عصر حکومت باز گزاییان جوان گندم راسته سوزنه سمن پخته
هزده‌ها میداشت بیک رویه میدادند مردم خریدار به‌امل آن می‌گشتند چه آورده چون نام
گندم میگرفت دشنام میدادند که چرا عزیز لیا وردی یعنی آن نسبت باین عزیز تر است
با وجود اینچنین اقراط قله مردم رعایا و سیاه و قور تشنگ سنی صورت رویه را به‌شتم
نمیدادند در زمان شاه مجاهد و صاحبان حال ایشان ستم‌های رویه دو آزار گندم فروخته
میشد سا سکنان آنجا را آقدر متافع بود ستم سکود سکنان در ستم چه و آزار
بار رویه و دینار بازی میگرداند نرس حضرت خاغان و صاحبان حال ایشان در اهتمام سیاه
و رعیت آن‌ها خصوص پرداخت خوانین درانی - مال نفقه و مهر بانی می‌سکود و شیدند
حاجی دوست محمد خان نام اسحاق زائی را ستم‌ها از امداران آن‌ها بود از حال گریه
سیل طلب فرموده در غل‌ها طفت داشتند حضرت خاقانی رعایت و پاس‌ها این دیو لریکی
حاجی‌خان کاکر و دیگر حاجی دوست محمد خان اسحاق زائی را ستم امدار و صاحب
جمعی و وفادار بودند البته بقاییت میفرمودند.

احوال تجدید اخذ عهد نامه مفصل بقصول هشتکانه وقوع واقعه دختری

از نجبا بمقام قندهار.

و نیم‌جی می‌گشتان صاحب بهادر بفر وثقه که درلود یا نه زب اولاد یافته بود وثقه
جدیده محتوی بدعتات هشتکانه بمقتضای خاطر خود بقید تحریر آورده به‌مر حضرت
خاغانی مزین نموده گرفتند که نقل مفصلش این است.

نقل عهد نامه دوستی و محبت فیما بین سرکار ولنداد کینی اسکریز بها درو شاه
ذیجاء شجاع الملک پادشاه سکه به‌مرقتی می‌گشتان صاحب بهادر ایلی و وزیر انگلیس
از طرف دولت باهره هند و پادشاه ذیجاء شجاع الملک شاه محمد وح برای ذات
والا صفات و اخلاق شاه مقدر الیه بتاريخ هفتم ماه می ۱۸۲۹ عیسوی مطابق بیست و دوم
شهر صفر ۱۲۵۵ هجری بمقام قندهار زب توثیق یافت.

روشن و مبرهن باشد جمیع شرایط عهد نامه که بتاريخ بیست و ششم جون ۱۸۲۸ هجری
دفعه اول بین سرکار ولنداد اسکریسبه و شاه ذیجاء شجاع الملک و مهاراجه رنجیت سنگه
بهادر زب تفاق یافته بحال و برقرار خواهد بود در سکارات ثلاثه بموجب شرایط عهد نامه
مذکور سکار بند خواهد شد.

بعد نظر از تباط و استقامت اتحاد واقع فیما بین سرکار دو لنداد اسکریسبه
دفعه دوم و شاه مغرایه بکسب حاج ایلی از طرف سرکار انگلیس همیشه
بخدمت شاه محترم الیه حاضر و موجود خواهد ماند و در صورت مناسب و مصلحت متصور
ساختن پادشاه مدوح نیز ایلی از طرف خود جهت اقامت بقدرت گورنر جنرال بهادر مبین
و مامور خواهند فرمود.

بعوض و بدین معاونت و موافقت دیرینه و نظیر اتحاد و محبت که معامله مستقیمه
دفعه سوم که از جانب سرکار دولتمدار انگلیسیه و محبت شاه ذبیح شاه ذبیح الملک
روبطه آورده است و بلعاط یگانگی و یکجهتی هر دو سر کارین شاه محترم الیه
گاهی امدی را از قوم اهل قریک در زمهره نوکبران منتظم و منسلک نخواهند کرد
و کسی اهل قریک را اجازت استقامت بملک افغانستان بدون اطلاع و استرضای سرکار
انگلیس عطا نخواهند فرمود.

دفعه چهارم حفظ ملک و ذات پادشاه مقرر الیه و هم جهت اندفاع اعدای بیرونی علی الدوام
دولت افغانستان مقرر و معین خواهد شد و هر خدمتی که بمسوابید شاه و ایلچی مذکور
مناسب و ضرور متصور گردد از قریب مزبور گرفته آید.

دفعه پنجم خرج فوج مذکور بطوریکه الحال است آید هم بهمان اسلوب خواهد
بود بشرطیکه پادشاه مقرر الیه خواهش از دیار آن و از دیار فوج مذکور نکند.
دفعه ششم شاه ذبیح الملک مقرر الیه مشاعره فوج مذکور حتی الوسع و الا مکان از خزانه
شود مودی سازند.

دفعه هفتم در خصوص امر تجارت شاه مذکور در صورت پیش آمدن موافقت و مساعدت و ارتفاع
دفعه هشتم آن فرمایند و هر تدبیری که در رای صواب است برای شاه مقرر الیه اصلاح ایلچی
انگلیس بر روی رفاه مردم و برقرار ماندن دولت ظهور خواهد گرفت.

دفعه نهم مضامین دفعات هفتگانه مرقومه بالا یاد دانی باقی حکومت سلطنت
دفعه دهم خاندان سدو زائی بحال و برقرار و مستقل و پایدار خواهد ماند.

درین اثنا واقعه غریب روداد که دختری از نجیبای شهر از راهی میور می نمود ناگهان
از سیاه کوره بر آن برادر شده و بر رستی و تسلط آنجا را در کاربری که قریب به آن

موقع واقع بود برده و بکارش وادار گرفت از بیهوشی بواسطه شور و افغان آن دختر معطر
مردمان را بگذری اطلاع یافته با قوام او خبر رسانیدند تا جمعی کثیر از سادات و علما فراهم
آورده دربار شاهی استغاثه نمودند چونکه این واقعه بیهوشی فصوص به مردم افغان

نهایت مکرره و ناملائم بود اگر چه شاه موصوف و صاحبان عالیشان معذرت بیهوشی و بسیار
فرموده آتش فتنه و شراره بلوای عام را خاموش نمودند اما کینه و غیرت ناموسی از دل
آمرم معلوم نمودند و نکشت بلکه غیالانی چند بطاهر آنها را گرفت که هر گاه در ابتدای

ورود این شاه و سیاه اینچنین مقدمه با اجرا بناموس شرقا روداد در صورت اسقامت
و استقامت آباء ناموس ما جماعت چو پیش خواهد آمد ظاهر پادشاه را اجرتام شاهی
دیگر اختیاری نیست از ناسیه حال خوانین درانی خصوص حاجی خان صفا کر و حاجی

دوست معتمد خان اسحاق زایی بزرگوار را بچیدگی و ندامت قوم معلوم و مفهوم میشد لکن
ظاهر داری را از دست نداده میگردانیدند بعد از کوچ اقوام بجر اوج بقصد تسخیر
کابل درانهای راه از حرکات ناصواب آنها بشاه چه چاه معین شد که خفگی خوانین

درائی اول از سبب آن دختر مذکور است ثانیاً حاجی خان که کر سکه بحضور خاقانی
مشرف گردید آمد آن داشت که بر تبه وزارت ممتاز و بمشاور کاری افغانستان سراقراز
گردید میسر نشد و حضرت خاقانی که این معنی منظور نفرمودند و چپش آن بود که طائفه
درائی تقرب ظاهری اورادیده هم حسد میبردند چه جای آنکه بمنصب وزارت فائز میشد
و حل عقد امور مملکت بقبضه اختیار او مقوض میگردد.

نیابت شهرزاد فتح جنگ در قندهار و عزیمت ایل و واقعات انشای راه
در تاریخ یازدهم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دوسدو پنجاه و پنج هجری که اعظم حضرت
خاقانی و پان هالیسان از قندهار نهضت کابل پرچم لوای عزیمت گشودند شهرزاد
فتح جنگ حاکم قندهار گردیده سردار محمد عطاخان و له سردار سمن خان درائی
بامیزائی بنیابت شهرزاد موصوف سراقراز شد. در قندهار قرار یافتند حاجی خان که کری
و حاجی دوست محمد خان اسحاق زائی و محمد تقی خان وکیل و نورالدین خان و له یحیی خان
بامیزائی و ثانی خوانین درائی و لای سکنه در خان بامیزایی بمقر علم وجود تیاری سامان
سفر رخصت شد روز حاصل نموده در قندهار ماندند اعظم حضرت خاقانی نارسیدن بفرزین
هر چند سکوتش بامدن خوانین مذکورین داشته آوازه آمد آمد میرسد و خود آنها
نمیرسیدند به شاه چمچاه متیقن گشت که مضمون اشتها دوست محمد خان مشعر بر اینکه
یاد شاه راجع نام نیست بلکه گروه نصرا خود صاحب مطلب اند به آنها اثر کرد ک قدم
گرفته می آیند باینتراد که هرگاه صاحبان انگریز بر قور و رود فرزین قلعه غزنین را تصرف
در آوند و از استماع ابشواقه دوست محمد خان بی ثبات گردیده راه فرار پیش گیرند بهتر
والا در صورت محاصره غزنین و طولانی افتتاح آن همگی خوانین مذکورین را بدو ست
محمد خان ملحق گردیده شبی خون در افواج انگریزی آورده مشغول قتال و جدال شوند
اما غلط دانسته بودند زیرا که صاحبان بلندشان را یقین بود که بمجرد ورود تسخیر حصار
غزنین خواهیم نمود چون به قدم شهر ربیع الثانی سه الیه کوکبه شاهی و دبدبه افواج
بهر افواج انگریزی روتق بخش غزنین شد روز اول صاحبان بلندشان در اطراف و جوانب
حصار غزنین گشت و سیر فرموده اظهار نمودند که شاید میچرا لیج صاحب و میجراد صاحب
در زمانیکه نقشه حصار غزنین را بقلم تحقیق آورده بودند در خواب بودند یعنی هرگاه نقشه قلعه
بوضعی که حال بمشاهده می در آید میدانستیم البته توپهای قلعه شکن را در قندهار نمیگذاشتیم
معذالک البته امروز افتتاح قلعه متعذر است لکن فردا در نواخت چهار ساعت بعد از نصف شب
دروازه حصار را مفتوح مینمائیم سامعان افغانستان را ازین حرف پر تعجب می آمدند
زیرا که اینچنین قادر اندازی و شجیه کاری ندیده و نشنیده بودند غرض آنروز بسیر
و تماشا و تحقیقات احوال قلعه گذرانیده شش جانب شرفی حصار فحیم سر ادفات
جام و جلال شاهنشاهی و حضرت خیام کواکب احتشام افواج انگلیسی گردید فردا پیش
که صاحبان بلندشان در تمهید تسخیر حصار بودند در نصف النهار خبر رسید که بهتر
موسی نام شخصی از قوم غلجائی متوطن محال زومت با جمعیته دوازده هزار غازی از راه

بال بحر قتال می آید و محمد افضل خان ولد دوست محمد خان مع دو هزار سوار بقاصه
دو کروه نشسته منتظر خوانین درانی قندهار میباشد درین اثنا ملاحظه شد که شوامخ
جبال حدجنوبی و شرقی راهمه بیاد گان غازی گرفته و مدوساخته اعلیحضرت خاقانی
پیش از آنکه صاحبان فوج انگریزی را تدارک نماید فوج سوار و پیاده حضوری خود
را همه چینه مشرب و آبچلوی بنقایله آنها فرستادند چنانکه مهتر موسی با جمعیت خود بلانامل
بر سیل تعجیل می آمد تقابل طرفین دست داد و آن زمان که جنود تائیدات الهی باستقبال
اولیای دولت شاهی دواسیه میدوید جمعیت غازی راهزیمت روداد همدرین فرصت چیزی
فوج انگریزی از سوار و پیاده که موسوم می شاه جمجاء و متعینه کپتان نکلس بهما دریده
نیز رسیدند از دیدن آنها آئندرم زیاده بی استقامت گردیدند حکم حضرت خاقانی
در آغاز مقامه شرف نقاذ یافتن بود که هر کسبکه ازین بهائم خصلشان زنده و اسیر
یاسر آنها را بریده بحضور آرد یکمده اشرفی در عوشتایت خواهد یافت دلاوران معرکه
کار زار بسیار آدم زنده و سرهای بریده آورده اشرافها یافتند بعد از آنکه آن گروه
کثری قرار داشت ادبای و بعضی کشته شدند آندار گردیدند از اسیران هشتاد نفر
بحضور شاه جمجاء بودند که بحضور خود سرهاریک را از قلعه بدین خان جدا فرمودند ازین معنی
همه صاحبان متعبر شدند چون فتح نمایان نصیب اولیای دولت شاه سکندر شان گردید
در آخر شب همانروز در تواجت دوساعت از نصف شب ولیم جی میکنان صاحب بهادر مشرف
عنه علیه حضور خاقانی شده عرض نمودند که در عرصه چهار ساعت حصار غزنین از یورش
افواج انگریزی مفتوح خواهد گردید حضور خاقانی خود بدولت نیز بر گریو زیارت
حضرت بهلول دانا تشریف آورده نماشا فرمایند شاه جمجاء فی القور با چند نفر از خواص
تشریف فرما شدند بمجرد ورود بدین گان قریبا مسکان از یکطرف شروع سر شدن
انساب ساعه یسار انگریزیه و از یک جانب بسده نقب از بیخ بر کشته شدن
دروازه و قسوع یسافته و دلاوران تهمت و وان انگریزی باین تهور و انگریزی
خود را در حصار انداخته دست نقب دراز کردند تا سکه ساکنان حصار غزنین صدای
الامان بدروه آسمان بلند نمودند البته کسی را که ساعه عمرش ابریز باده اجل شده
مسابقی از ذکور و انثا در قید اسیری و هراس در آمده مال و مواشی آنها بیحد واحصا
غارت رسید و غلام حیدر خان ولد دوست محمد خان نیز همه بیال و متلفین دستگیر سرینجه
تقدیر شد صاحبان بلند شان نامبرد را بحضور خاقانی آورد زبان معجز چنان در عفو
تفسیرات او گشودند اعلیحضرت خاقانی نظر بر علو خویش فرموده وار خون اودر گذشته
بصاحبان بلند شان سپردند و برای حفاظت زن و فرزند و عیال او با قوت خان و غیره خواه
سرایان از حضور خود گماشتند ازین فتح عجب و نصرت غریب عام و خواص را حیرت
افزود از دلاوری دلاوران انگلیسیه و شجاعت و تهور بهادران انگریزیه هر یک زبان مدح
گشودند و چون خبر این فتح و غیره روزی که در عرصه دوساعت هجومی نصیب و روزی نبرد
آزمایان انگریز شد بدوست محمد خان که در آنوقت در منزل از غلبدی با سیاه و اتمه
کاس و کی فردکش بود رسید فوای جسمانی او از استماع این آفت آگاهانی و معانات
جانی زایل گردیده و بغوانین و تنبین احوال آئین درانی قندهار نیز که از رکاب نصرت

عاب عشرت خاقانی بجله تهیه اسباب مانده از عقب پا گرفته می آمدند و انتظار وقوع
امر باطل می داشتند هرگاه کوشش کردید روسیاهی را متناهی و اصل و شامل گشت
و محمد افضل خان و دوست محمدخان که در نواحی قرنین باد و هزار سوار استقرار
میداشت هم از بنگال دریافته بپسر و یا کشته فرار برقرار اختیار کرد دوست محمدخان
بعد از استماع خبر وحشت اثر قرنین نواب جبارخان برادر خود را ظاهرأ بجبهه بدو بست
خود و عیال و باطنی برای دریافت احوال در نزد صاحبان حالیشان فرستاد نواب مذکور
گفت و شنیدی چند کرده از صاحبان بلندشان همین جواب یافت که دوست محمدخان معه
عیال خود بهندوستان بروند سالیان به یک ایک رویه برای اخراجیات او از سرسکار
ذوی لاقدار انگلیسی عنایت خواهد شد نواب مذکور بعد از دریافت احوال افسرده
حال و شکسته بال گشته بکشب در آنجا گذرانیده بعد بر گشته در لشکر دوست محمدخان
رسیده آنقدر سنان قبیح و بیاد صریح از جانب صاحبان و افواج انگلیسی که سراسر
کذب و بهتان بود بیان نمود که بشرح در نمی آید دوست محمدخان بعد از استماع آنهمه
اتهام نواب ناتمام رادر کابل فرستاد تا وایستگان و زنان او را بیارد بر رسیدن آنجا نیز
سجده دروغ می فروغ خود را بهاس و عام شهرت داد چنانچه از پیروان و رانی او سکنه کابل
مضطرب و متوحش گردیده مع عیال و اطفال از آن نواحیات و کوهستانات گردیده بعد از
آن اعلی حضرت خاقانی و صاحبان بلندشان هفت یوم در قرنین زیشت بشش بوده و مال و مواشی
مفروقه قرنین رادر تحت فروش در آورده و اسیران را به ساخته متحرک بست کابل
شدند دوست محمدخان که از خود و بیگانه و از این خبر بیکسان بدو و مردم را بر خلاف
مراد مشاهده نمود و محمد اکبرخان پسر خود را از سبب بیجاری قریب الموت دانست و خبر
فته انگیزی غلام خان واد اعظم خان تساقی پاشی را در کوهستان کابل بتواتر شنید
لهذا ناچار شده عیال خود را برداشته بجانب ترکستان فرار اختیار کرد خوانین قندهار
نیز به حضور سلطانی رسیدند شاه جدید و صاحبان بلندشان کینان ائرم صاحب بیادر
وحاجی خان کاکر را معه سوار خوانین قندهار و هم کسانیکه در آنحال از خوانین
کابل مشرف حضور سلطانی گردیده بودند در عقب دوست محمدخان برای گرفتاری
او مقرر فرموده فرستادند تا میردگان بدوست محمدخان قریب شدند لکن در گرفتار
حاجی خان کاکر نهادن نموده چشم پوشی کرد لهذا بیبل مقصود مراجعت کردند چنانچه
کینان موصوف اظهار اینهمین بحضور خانانی در حین ورود کابل به شاحت تمام
ادا نمود

احوال و اسبق بخشی دار السلطنه کابل و واقعات آن

چون پیش از این واراده ام برای شکر که شامی و ائمه افواج بحر امواج
انگلیسی در تاریخ قمره شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و پنجاه و پنج مقدمه

1255 / 12 Aug 1839

(۱۳۱)

هجریه رونق امروز کابل شراوت نقابل شد اعلیحضرت خاقانی پیوسته در ملاحظه لشکر
کابل و نظم و نسق ملک ورعیت مشغول بوده با صاحبان بلند شان آنچنان شیوه سلوک
و موافقت را مسلوک میداشتند و رشاجوئی آنها را مد نظر دوستی منظر می انگاشتند
که در میان سرمویی نمی گنجید میرزا حیدر علیخان لشکر نویس شاه چمچاء که بشجور
و فقر گمنام کلاد ما رتین وید صاحب بهادر از جانب شاه چمچاء بخدمت صاحبان بلند
شان بر سیبل و کالت ورازداری تقصیر و آمد و شد قیامین داشت سخن پنجهی قیما بین
ادا مینمود که جانبین رضامند بودند و خیال رنجیدگی و مغایرت گاهی بپرا مون خاطر
هیچیک از دولتمین نمیکردید چونکه فرصت بیئی و عقب ماندن خوانین قندهار از مداریه
غزنین و سستی نمودن حاجی خان کاکر در مقدمه گرفتاری دوست محمد خان متمکن
متیقن خاطر حضرت خاقانی و صاحبان بهادر بود لهذا حسب الحکم سلطانی حاجی خان
کاکر و حاجی دوست محمد خان اسحاق زائی از خوانین قندهار که منشاء فساد بودند
و ثائب امیر و ملا رشید یار کزائی و آغا حسین فارسی را که بمعتمد الدوله دوست محمد خان
بودند با چند نفر دیگر از خوانین کابل معیوس نمودند چنانچه حاجی دوست محمد خان
اسحاق زائی بواسطه عارضه لاحقه که داشت در دارالعیس از حبس این زندان فانی نجات
یافته بهالم جاودائی رحلت نمود و حاجی خان کاکر را از قید نجات دادند و اعلیحضرت
خاقانی در رفاهیت و غرور رس رعایا و آسودگی وجهیت سیاه میکوشیدند و بقدر دولت و بیه
بنا بر تخفیف بدعات از مالیات بر رعایا معاف نیز فرمودند و بهو این غلام خانه نامرد بر پناه
نهایت مهربانی و پرورش داشتند چنانکه در تحت امیر اصلاحان جوانشیر که معروف
ابغان شیرین است هفتصد سوار مقرر فرمودند که در وقت ضرورت خدمت یک سوار هم
ازو بعمل نیامد و بدینگر طرا برف نیز علی هذا القیاس چون پند گمان شهزاده محمد تیمور
باتفاق کسلوکیل کلاد مارتین وید صاحب بهادر از جانب پنجهاب در پشاور و از آنجا بغلیه
و مردانگی از خیبر گذشته وارد کابل شدند ملا عبدالشکور خان نام که در مدت سی
سال در اودیانه مختار کار شاه چمچاء و وکیل بحضور صاحبان والا دستگاه بودند و در
 نزد صاحبان مستحسن الوصف و کثیر الحوصله و در سرکار سلطانی مقرب و معتمد الدوله
بود هر کاتب شهزاده موصوف نیز در کابل رسید بهچرد ورود از حضور شاه بخلعت نائب
الحکومه کابل سرافراز شد. خان مذکور با وجود آنکه مبتلای امراض لادوا بود مگر
شب و روز صلاح امور خلق الله میکوشید رعایای زرم که در ادای مال دیوانی سر میکشیدند
و بر فاقه غلجائی نواحی ملک خود که در حین نزول موکب خاقانی بیهی سای عتبه علیه
نگردیده بودند بلکه از کنار و گوشه هنوز شعار راه نمی نمودند کپتان اترم صاحب
بهادر مع چیزی قوج و توپخانه بنابر اهدام نامه جات آنها مقرر شده و خوانین قندهار که
به راجعت فتنه همار شرف از شخص حاصل کرده بودند نیز با صاحب بهادر

(۱۲۴)

موصوف مامور شدند که بعد از انجام این خدمت بقتلهار بروند چنانچه مذکور رفته چند قلعه آن
گمراهان را منهدم و وجود اکثر از آن مقصدان را بدار بستنی متعدد ساخته خود از آنجا به طرف
شال و کوت ملک بلوچ روانه مقصد گردیدند شاه جهان همیشه ذکر می نمود که قریب سی سال
است که در خانه دوستان یعنی صاحبان بلندشان سکونت میداریم جز قدر دانی و اهتمام عالی شای
هیچ مشاهده نکردیم این که تا انقضای رسته ایل و نهار نسلاً بعد نسل ادای جزای این احسان
نخواهد شد بل قصه همایون پادشاه هند و رفتن او بایران و مدد گاری و مهمانداری نمودن
شاه عباس صفوی شاه ایران و دوباره تسلط یافتن همایون شاه در هندوستان نمونه ایست از این
کار نامه که سرکار قیسمتدار بهبه انگلیسی بهمانگونه اند چنانچه در قتلها را بعد از غلبت
نشین و در ابتدای ورود کابل بدفعات به آواز بلند بر سر دربار غام میفرمودند تمامی حاضران
چه درانی و چه غیر آن صدیق و متحین می نمودند هر گاه بقیام کابل املک طایفه بار کرائی
از مشعلی سرکار بتوجهات صاحبان بلندشان خلاص و بامان ماند و بار کرائی که قرار شده بودند
هر یک چون محمد زمان خان بابایران و برادران و محمد عثمان خان ولد نواب عبد السمیع خان
و ولدان امیر محمد خان با جمیع اوصاف و عشائر باز آمده بجزت و اعتبار خود برقرار ماندند
امورات و معالجات خود را حسب اعرام بتأطافات صاحبان بلندشان سرانجام می نمودند اگر چه
در آن زمان حضرت ظل الهی بنابر استرضای صاحبان ازین معنی هیچ بغاوت عاقل و جاهل نداشتند لیکن
از این دولت چه از درانی و چه غیر آنهارا نهایت این روش شاق و ناگوار می نمود بلکه پیوسته
به مدیگر در سفر و حضر می گفتند که اکنون که طایفه بار کرائی درین ملک با اعتبار و احترام
خود باقی و بر حال مانده اند در اندک فرصت اثره شرارت بلوایند خواهند شد صاحبان انگلیس
با وجود رسائی عقل نفیس و آزمود کاری و جوانمردی چگونگی دشمنان دوست خود را پرورش میدهند
درین معنی آخر ندامت و لغات دست خواهند داد چنانچه شخصی از واردین مشاوران نمود که
ادب طایفه صاحب ناظم مشاور روزی استفسار حوال کابل نموده پرسید که در دبار شاه
کدام کدام طایفه از خوانین با تمکین میباشد بیان کردند که از هر طایفه یعنی بار کرائی و غیره
همه جنس میباشد صاحب مذکور به حاضران دربار خود مفاطی که ر دیده گفت خد اشاه
شجاع الملک را بیامرزد حاضران مجلس تعجب نمود که شاه شجاع الملک زنده و قائم است صاحب
چه میفرماید او بطلایه صاحب گفت که شخص نامداری را که دشمن خود را بخوار و بملوایشین و جزت
و اعتبار خود بعال و برقرار باشد زنده بودن او را عقل سلیم تجویز نمیکند منقریب
خود او امید شد پسند که شاه شجاع الملک از دست همسین
بار کرائیان کشته شد / غرض اعلی حضرت خاقانی و صاحبان عالی شان الی چهار ماه بکابل
رواق بخش بوده در آغاز موسم سرما در تار بیخ نیست و چهارم شعبان ۱۲۵۵ هجری
به سمت جلال آباد نهضت فرمودند و پندگهان شهر را به محمد تیمور را نائب السلطنه کابل
فرموده ملا عبد الشکور خان را به ستور نائب الحکومه مانده بعضی صاحبان چون سکندر
برنس صاحب بهادر و مانند او نیز در کابل ماندند / پندگهان اعلی حضرت خاقانی کوه زیب
آرای باغ غله شدند شهر را به محمد اکبر که در صدف خواهر دوست محمد خان و ولد
ارشاد شاه سکندر شان بود و بر پیمان شباب رسیده و از حاصل جوانی هنوز کامیاب نگردیده

(۱۲۳)

انگاه پادشاه دزد پندواران مملکت مغفرت پادشاه لایزال پیش گرفت از پشمنی
شاه جمعه را باغ نمله داغ سینه گشت و از قضیه این شهزاد صغیر و کبیر را دل در آتش
شم جایگیر آمدشاه جمعه تابوت آمرحوم حضرت یزدان را در قلعهان هزاربا انوار حضرت
مهر لعل علیه السلام فرستاده خود بدوات نهشت فرمای جلال آید شده چون شهر جلال
آید باد مغیم سرافقات جاء و جلال و مضرب غیام سپهر احتشام امیر حضرت خاقانی و صاحبان
عالیشان شد چند ماه اقامت در آنجا به خوشی گذرانیدند.

التزاع و افتتاح قلعات محال کمر از قبضه سید هاشم و تسلیم آن

سید بهاء الدین خان

سید هاشم خان حاکم کمر که دست نشاندہ دوست محمد خان بود هر چند طلب نموده
شد حاضر نگشته سر از خط فرمان باز کشید آخر الا مریو قنوج ایاری چری قوچ
انگریزی مع چند ضرب توپ یکصد سوار عبدالله خان ایگرائی بنگران امیری جارج
میکریگر صاحب بهادر بنابر اخراج سید هاشم و سید بهاء الدین خان که به جمع و جدوه
موصوف و باو صاف مسموده معروف بود مقبور کردید سید هاشم از ورود رستم صفیان
انگریزی تاب مقاومت بجای نیاورده مگر در قلعه (بشت) چند روز پایداری برخود و اجیب
ساعت دلاوران نهمن نشان انگریزی خواستند که چون دروازه نوبین در آن قلعه با تمکین
را بعد مع نقب از بیخ برکنند و داخل قلعه شوند اما پیورش اول چونکه در آن شب شصت
باد و باران بهایت و ظلمت ابرو هوا بهیت بود بریدن نقب در قلعه راهی پیدا نشد زیرا که
بعقب دروازه قلعه دیواری دیگر بر محکم بنا گذاشته بودند بعد چون دلاوران نهمن
نشان بنگران افسر کمان قدم پشتر کرده و از سبب وفور باران در غنیمت یافتند

سید هاشم از دلاوری دلاوران انگریزی مغفوت گردید و فرصت وقت را غنیمت یافته
همینکه راه گریز یافت فی العزرا از دریا که فریب قلعه مذکور میباشد بسواری جاله عبور
نموده فراو کرد پس کمان افسر مذکور مملکت کنرا سیرد سید بهاء الدین خان کرده
و خود مراجعت نموده وارد موکب معاین گردید.

احوال عبدالعزیز خان جبار خیل:

عبدالعزیز خان جبار خیل قوم غلجائی که یکی از معتبران دوست محمد خان بود پسلیکه
همشیره اش در عقد نکاح دوست محمد خان مقصور بر قرار و در قوم خود نیز نامدار و با اعتبار
میبود بعد از چند گناه اولاً از امیر حضرت خاقانی استعانت یافته و از صاحبان بلند شان خاطر
جمع گشته جبهه سای عتیبه علیه شد تا نایب خود بهر مغفوت کرد بد کوه انبشی اختیار کرد
هر چند دلالت بر جوع و زبده نشین بدویار عالم نماند شد از وفور عراس بی سبب باز نیامده بدستور

(۱۲۴)

عاصی ماند لهذا حکم اشرف و صلاح صاحبان بلندشان در خدمت قلعات اویناژ پیوست چنانچه در چکان قلعه ای داشت که از حاکم غلجانی انهدام آن متعذر بود بنا بران چیزی فوج مقرر گشته تا مهتدم و متعده ساختند .

احوال طوائف خوگیا نی

رها یای خوگیا نی سکنه جنوبی ملک جلال آباد از تبر دو جهالت در ادای مالیات دیوانی نمی پرداختند نیز فوج انگریزی بکمان افسر کانی صاحب بهادر تقرر یافته قبل از آنکه گوشمالی یافته قبول ادای بالواجب نموده استعدای چیزی تخفیف ننودند چنانچه بکزار دو دوسه رویه تخفیف یافتند راه غیبی که مدام مسدود می بود باحدود غلجانیان از کابل تا کندهار یا تا جلال آباد که مترددین بدلیج می آمد و شد نمیتوانستند گردید و بهت بوجه احسن یافته که اجرای قوافل و تردد خاقان الله از پشاور الی کابل بکمال رغبت حاصل میبود اعلیحضرت خاقانی از جلال آباد به عزم زیارت مرقه منور حضرت مهتر ملک علیه السلام زیست بخش ابدان شدند حاکم تاجیکیه لعلقان که میرزا ابراهیم خان منشی باشی سرکار اشرف بود سیور سات شاه و سیافان اراکین دولت را از خاص و عام چنانچه میبایست اقدام نمود حضرت خاقانی بعد از حصول زیارت مراجعت بجلال آباد فرموده از نظم و نسق جلال آباد فراغت گشتی حاصل ساخته عنان ریاست دوات بصوب کابل معطوف فرمودید .

مراجعت بهادر السلطنه کابل رسید و بهت غلجانیان سکنه اولان ریاست :
 در تاریخ هفدهم ماه صفر المظفر سنه ۱۲۵۶ هجری بندهگان اعلیحضرت خاقانی و صاحبان بلند شان نهضت کابل فرموده بعد از رونق بخشی بند گان شهر ده تیر و را مع فوج انگریزی به سبب آنکه در اولان ریاست که حدود طایفه غلجانی هوشنگی است صاحبان بلند شان را امر کوز ساختن قلعه بود مامور آن حدود فرمودند چنانچه شهرزاد معذوح چند ماه در آن نواح رونق افروز بوده بعد عنان عزیمت بهت کابل معطوف فرمودند/ بعضی غیر خواهان بعرض اعلیحضرت خاقانی رسانیدند که بازار زنان فاحشه نهایت کرم است حتی که در لشکر گاه انگریزی علانیه روز و شب براسیان سوار کرده میگردند چنانکه بند گان حضرت خاقانی خود هم هر روز در هتنگام سواری میبینند و این فاحشها که خود را بلباس فاخره و آرایش و در بایانه زیست مدهند و بیباکانه میروند کسی نمیداند که آنها از خاندان شرفا نه یا از جماعه فسقایی بیبامسکر این معنی بقایت موجب فساد و خلل ملک و دولت است و منافی ققایی که در خانه صاحبان بواسطه اتفاق و چایلو سی مقرب و معتبر شده اند اگر چه منسوب و متعلق طایفه بهار سکنزائی و غیره خواهند بود اول خود رهمنون این فاعل شایع

(۱۲۵)

میشوند و باز خود از راه شیطنت از دل بدنامی و بی انتظامی را به حضرت خاقانی آورده مردم ساده لوح را بغیرت خواهند آورد اعلی حضرت خاقانی چون آنکه بدگوهری و شرارت مردم آن وطن را بدقعات دیده و دریافته بودند و چون این معنی را به باور رمز و ایما بولیم چه میکنند صاحب بهادر بیان فرمودند از آنجا که صاحب موصوف از نهایت کار مردم آن دیار آگاهی نداشت و رفتار و گفتار آنان را نیک تجربه نرسانید بود غ که غیث نفس نسگرد و سالها معلوم به عرض نمود که اگر سیاه را ازین فعل ممانعت کرده شود مبتلای چندین امراض خواهند شدند گمان خاقانی فرمودند که اگر چه این معنی واقعیست هم اسباب آنست که درین ملک چوب منم پیش گذاشته شود غرض از آنست که ملا عبدالشکور خان حاکم که بل و میرزا حیدر علی خان وکیل دولتین هالین بود یرده عدم وجود اختیار پادشاه از امور مملکت و سیاه از روی کار برداشته نشد اگر چه طایفه بار کزائی و متعلقان اوشان بهلوشین صاحبان بودندشان شده و بهقایق مافی الضمیر ایشان وارد شده مردم سخنان بی اختیاری پادشاه را به لبسک بیان میکردند و از قوم اگر بیز مخوف داشته و بقتله و فساد انگیز مینمودند یا این معنی که زنان شما از شما بنده ملا عبدالشکور خان بحکومت خود آنقدر حکمت و ساختگی به کار می آورد که بحکومتی بی اختیاری پادشاه چندان یقین مردم آن ولایت نمیکردید بل در وقتیکه در باب تسعیر غله با احکام دیگر که در شهر منادی میکردند شخصیکه از حقه آشنائی و تعلق میکرد بر نفس از اطاعت امر و احکام تجاوز تفاوت ورزیده قبول حکم نمیکرد ملا عبدالشکور خان بیاس ظاهر داری آن شخص را تنبیه میشود چون مردم این مقدمه را میدیدند میگفتند که اگر پادشاه در حقیقت اختیار ملک نداشته باشد ملا عبدالشکور خان چگونه ملاحظه میکند بر نفس صاحب نمیکند بعد که میکند بر نفس صاحب بهادر چیراسی خود را نزد ملا عبدالشکور خان میفرستاد که فلان شخص متعلق ماست ملا عبدالشکور خان میفرمود که من خبر نداشتم و او اگر میبشد غرض در ایام نیابت خود ازینگونه چندین برده دار به او مصلحت کاریها مینمود که بعضی خیر و دوام و قیام محبت و اتحاد دولتین بلاخبر در آن مضرب بود مگر میکنند صاحب و سکند بر نفس صاحب که توجه بر مال کار نداشته اند این معنی را ناگوارا انگاشته و موافق ما از ملا عبدالشکور خان دلگران میشدند با وجو دیگه ملا عبدالشکور خان فدوی شاه جمجاء و دولتیخواه دولتین ملتین بود و محمد عثمان خان نظام الدوله که از جهت ترقی ظاهر و نفع خود طرف صاحبان را گرفته از طرف پادشاه جمجاء دست کشید ناچار آتش فتنه و فساد بلند شد الحق اگر ملاحظه اش اصلاح کار طریقین میبود مردم رعیت و سیاه سر بفساد و عتاد بر نمیداشتند بدوش وفادار خان و وزیراگر خوانین درانی را در عهد سلطنت بندگان شاه زمان خوار و بیوفاز نمیکرد و سران آن طایفه را نکشتن نمیداد چرا سلطان شاه زمان خراب میشد حق کسی را که بفتنا این چنین منصب بزرگ و دولت سترگ میسرش برسد علاوه بر آن وایم چی میکنند صاحب بهادر که وزیر مختار کار دولت بهی انگلیسیه بی زوال بسا شد بدون آز مودن و حصول تجربه نوشته وزارت نسل بعد نسل پاو بدهد او چگونه

(۱۴۹)

بفرمای خود نظر کنند فرزند برنس صاحب بهادر و مسکنان صاحب بهادر را رفعتار
ملا عبدالشکور خان پسند خاطر نیامد درین اثنا برزا امام وردی معتمد دوست محمد خان
که در منافقت و شیطنت اقبیس کینه شاگرد مسکنب اوست از بخارا خود را دیوانه ساخته
بصورتیکه گوشت بدن خود را پستان میکند و باین جیل از آنجا نجات حاصل نموده در کابل
آمد چنانکه در خانه ملا عبدالشکور خان پیشرفت کار خود نمیدودر آنوقت عثمانخان نظام
الدوله که در سر کارشاهی در تالشان عمال مقرر و بر حال شده بوده لهذا با او پیوسته در اندک
ایامی کار بجای رسانید که همه در انبان و رعیت در بدگوئی و بدخواهی ملا عبدالشکور خان
زبان کذب ترجمان بخدمت پادشاه جمیعاً در خلأ ملا کشودند و مسکنان صاحب و مسکنور
برنس صاحب به حضرت خاقانی ظاهر نمودند که ملا عبدالشکور خان با امر حکومت نمیرسد
دیگری را قیم مقام و با بد ساخت شاه جمیعاً هر چند تعریف و توصیف ملا عبدالشکور خان بپایان
میدرودند که ازین آدم بهتر ناظم و حاکم متعین تر نیستی آید چون آنها باطناً به حکومت
دیگری را طلب بودند لهذا بدلائل و حکایات لاطائل مبدعاً گفتند حتی که ارساف بی اثر
میکشد از آنها که حضرت خاقانی بیوسته بر منی صاحبان بلندشان قدم زن طریق ارتظام
اودند بملاحظه ظاهر حال عثمانخان و لدوقه دارخان سدوزائی را بطالب نظام الدوله
مخاطب فرموده حل و عقد امور مملکت را با او گذاشتند و ملا عبدالشکور خان را از حکومت معزول
کردند چنانچه بتحریر نظام الدوله حسب خواهش صاحبان بلندشان چنان قفسن شد بداجرا
یافت که احدی از رعایا و برابا و غرد و بزرگ نزد ملا عبدالشکور خان آمد و وقت ننهاد
بنگه سوار و پیاده که در تحت امر او بودند هم از او جدا ساخته او را خانه نشین کردند درین حین
خبر رسید که دوست محمد خان از بخارا گریخته در تاشقرغان که موسوم بظلم است آمده
از آنجا بجمعیت مردم اوزبک مقدمه بر سر بامیان آورد چنانکه در آن زمان داکتر لاث
صاحب معیندی از سواران جانباز و بیادگان بلندی با چند شرب توپ در بامیان مقرر بود
دوست محمد خان با جمعیتی که از مردم ترکستان با خود داشت مقابل لشکر ظفر بیسکر شده
دو سه دفعه حمله نموده چون فایده در کار خود ندید بل هر وقت که مقابل شده پست یافت
آخر الامر صورت بهتری کار خود بیان نمود که در کوهستان که بل رفته با اتفاق رعایای آنجا
محرک سلسله فساد شود شاید که کاری بکنند مردم کوهستان نیز بخیر مخلص دوست محمد خان
شنبه بدو شده در صدد آن بودند که بسکدام بهانه آتش فتنه و فساد در کوهستان روشن
سازند مگر در عهد حکومت ملا عبدالشکور خان که شخصی نیک معضرو رعیت پرور بود و محرک
فتنه نشدند همین که عثمانخان سدوزابی بر روی کار آمد اول میر محمد خان نامی ولد
خواجه اسحاق که نامدار و صاحب جمعیت و وفار کوهستان بود سر کشی از گریبان یعنی
بلند کرده متواتر خطوط طلب دوست محمد خان فرستادن گرفت چون این خبر به حضرت خاقان

(۱۴۷)

و صاحبان قلعه‌شان رسیدند گمان شهرزاده محمد فیروز و جرنیل سیل صاحب و سکنه در برنس صاحب مع افواج انگلیسی و سوار درانی فو قزاقی مامور کوهستان شدند اولاً در موضع خواجه غضری بر قلعه میر محمدی خان مقدمه پیش آمد چنانچه میر و موصوف در آن قلعه با چهل پنجاه نفر پیاده تفنگچی مسلکی استقامت ورزیده دست جلالت و مردانگی دراز کرد جرنیل فوق الذکر بضرع کلاه پای توپ بیکطرف دیوار حصار را مسمار ساخته بشکر نصرت اثر حکم یورش داد قضا را دیوار حصار آنقدر مسمار نشده بود که دلاوران بهور نشان بانسرون قلعه در آیند با وجود آن حمله نموده بیای دیوار پیوسته کمال بهور بنگار برده قدم بر دیوار گذاشتند اما از درون قلعه تفنگ و تیغ پیرایه میزدند کار بجای رسید که دلاوران فوج انگریزی سنجین تفنگ و قدمگیان بنگار دوخاچر و چنگک بر سر و سینه بیکدیگر کار میفرمودند غرض از بهشت رفتن دیوار قلعه و عدم حصول دخول بسیار دلاوران سر خود در پای دیوار گذاشتند و کمالی صاحب بهادر نیز از زبردستی دست اجل رخت حیات هم دریای قدمه از ر کشید جرنیل بهادر چون دانست که بر قلعه خروج غیر ممکن است اهلاً دلاوران فوج را حکم مراجعت و ترک مداخلت داد چونکه مردم چرا و چنگی از طرف میر محمدی نیز بر سر دیوار قلعه بسی مقنون و مخرج شده بودند و بیکدست خود شمشیر و سنجین تفنگ دلاوران از کر قلعه اهلاً استقامت آنجا را موجب هلاک تصوریده بوقت شب از حصار بر آمده بسمت ریزه کوهستان رفت دوست محمد خان در جنبیکه در کوهستان رسیده بمیت نموده در موضع پروان هیکامه آراش از افواج نصرت امواج اولاً قدری سوار هندوستانی عیاله بمقالبه او رفت چون دوست محمد خان سواران هندی را بدون پلتن و توپ باقت محمد افضل خان بفرش را با چند سوار که همراه داشت فی الفور بر سواران مذکور حکم مقابله و حمله داد چون دلاوری بنگار بردند سواران هندی روی خون دیده استقامت بر رخسود دشواری یافتند بعد چون امواج انگریزی میمانند امواج سیل فتنه در رسید دوست محمد خان با محمد افضل خان در میدان گریزاسب انگیز شدند هر گاه دانست که فوج انگریزی چون پیک اجل از عقب مرانی خواهد گذاشت و از شهرت دادن صاحبان قلعه شان که هر که دوست محمد خان را گرفتار نموده بیارده بلغ دولت رویه انعام داده میشود ترسید که مردم این ملک که برای بنجرویه پنج نفر را میکشد من از دست ایشان هیچ جای جان سلامت نخواهم برد مقتضای خرد آنست که بیای خود نزد صاحبان رفته از روی عذر و انبیا سرانجام مرام خود نمایم هنوز بغیر مردم آن سرزمین این بود که دوست محمد خان در بنعل چندین مقابله و کارزار خواجه نمود لاکن دوست محمد خان بعد ازین از مآل کار کسی را اطلاع نداده خود را مع سوار که بکسی از آن محمد افضل خان بر سرش بود بوقت شام منو کلا علی الملک اعلام بخدمت میسکناان صاحب بهادر رسانید صاحب مددوح در آنحال از بالا حصار بجهت هوا خوردن سوار شد مبرفت که ناگه دشمنی آمده صافحه نمود صاحب مددوح رسید که شمشیر کشید گفت من دوست محمد خانم میسکناان صاحب از این معنی نهایت متشرع الحال گردیده با او مراجعت بمسکناان خود نموده بخدمت و سلوک را مسلوک داشته غایت فرمان پذیری اختیار کرد.

(۱۲۸)

یکی گر که چه را پرورید چو پرورده شدخواهه را پرورید
 طرفه اینکه دوست محمدخان از سعادت اندوژی سلام حضرت خاقانی ابا کسره
 و سر باز شکست و میبختن صاحب نیز بسبب رشاجویی او عدل و رزید سپهان افه کسی را که
 آبا و اجدادش همیشه متابعت کرده باشند و از ریزه چینی خوان نعمت و احسان او صاحب
 اسم و رسم و نام و کام گردیده پرورش یافته باشد و از آن مطاع و وابستگیت خود از کوتاه
 اندیشی و حقوق ناشناس استغنا و استعلا نماید دیگر کسی که امید خیر از آن بی حقوق نماید
 چه قدر غلط و غفلت است از آنست که محمد اکبر خان خلف الصدقش حب الله علیه با برای
 خشنودی آن حقوق احسان میکنند صاحب را چندین خیانت و خذلان مبدل نموده ابواب
 حسرت و افسوس از قتل آن مردم که دیده خردمندان روم و روس پرروی جهانی خاصه
 بغاطر پادشاه جمجاه صاحب ناموس کشودالحق .

نکویی بایمان کردن چنانست که بد کردن بجای نیبک مردان
 غرض میکنند صاحب عیال و اطفال دوست محمدخان را که از عرصه چندماه پیش از
 آمدن خودش از خلم به همراهی چهارخان آمده در مغربین حسب اصلاح صاحبان مقیم
 میبودند و خدمت و خبرگیری آنها صاحبان بغوب وجه میبودند طلبیده با دوست محمدخان
 باغز و از او اکرام تمام بلودیانه رسانیدند و بنگاربات شاهی سکونت داده در سال دولتش روپیه
 برای خرج او مقرر ساختند و از روز آمدن دوست محمدخان بنگار ایل و ورود او دیانه آنچه
 خواهش خاطرش در گرفتن اسباب و مبالغ و ملبوسات شد صاحبان بلندشان هیچ قدر نغمه نموده بیصرفه
 عطا فرمودند و در افغانستان هر کسکه متعلق و منسوب و آشنا و مر یوب او بود از تعرض
 و زحمت و تکلیف و ذلت همچو کفارینکه اسلام قبول کرده باشد آزاد گشته فارغ البال
 و مرفه الحال شد از ظهور این واقعه و انتفات ظاهر و باطن خاطر دانیش موطن صاحبان
 بلندشان باین درجه و عنوان نسبت به حال دوست محمدخان شاه جمجاه در ملک افغانستان
 آنچنان از اعتبار افتاد که گویا از آسمان بر زمین رسید بندگان شهزاده فتح جنگ که
 حاکم و ناظم قندهار بود هم از جهة رعیتگی میجرایج صاحبها در حسب اطلب حضرت
 خاقانی در کابل آمده و شهزاده صدق جنگ برادر عینی او را قائم مقامش ساخته در قندهار
 حاکم نمودند.

عزیمت فرمودن شاه جمجاه بجلال آباد سال دوم

چون در کابل موسم سردی پیش آمد اعلیحضرت خاقانی شهزاده محمدتیمور را در کابل
 گذاشته خود بدولت و سعادت با صاحبان بلندشان نهضت فرمای جلال آباد شدند درین سال
 تا زمان رونق بخشی جلال آباد واقعه پیش نیامد مگر طائفه سنگو غیل چندر مه گوسفند مردم
 شنواری را بیاعت دشمنی خانگی که با آنها داشتند چپا و کرده بردند از اینجهت فوج
 از سیاه نصرت پناه انگریزی مع سواران جانباز رفته با وجود اینکه آن مردم خود را
 در جبال آنجا کشیده بغود داری میبودند اما بغوی کوشالی داده قلمجات آنها را
 عبره مسمار و منهدم ساخته مراجعت نمودند .

(۱۲۹)

کیفیت دستخطهای جعلی بنام شاه جمجاه

روزی سه قاعه طعنه دستخط مهربی شاه جمجاه را میگریزید صاحب بهادر بعضی شاه مدوح آورده بشود چون شاه جمجاه کشته شد می بیند که باسم خوانین کوهستان متضین تحریر یافته و فساد و بیاد جهاد با اقوام صاحبان بهور نهاد بوده از مطالعه این مضمون چونکه سراسر خلاف مکتون بطون هایدانش بود رنگته از روی شاه جمجاه برید و هر چند بهر دستخط خاص خود غور و ملاحظه فرمودند هیچ اشتباهی دریافتند و هر کس بقدر حوصله خویش تیزرای میزد و سقنی مخالف مراد ادا نمیداد اما هیچگونه تملی خاطر شاه جمجاه نمیکردند چنانچه تمام آرزو بتفحص و تجسس گذشت و هیچ بی بصیرت حال میر رنگته درود بگر علی الصباح شاه جمجاه میرزا ابراهیم خان منشی باشی حضور خود را طلب فرموده و دستخطهای مذکور را آوردند و برای تحقیق حال جمل تاکید فرمودند .

منشی باشی مذکور بمجرد ملاحظه دریافت که نوشته اول را منشی از راه تعریف از روی کلاه گذشته بعد بجایش حسب مراد خود دستار منشی کلاه پانی میانی قیاد باشد نوشته است چون کیفیت این جعل به حضرت خاقانی از روی تحقیق کشف کرد دیده آنچه خاطر اقدسش به آیین ریاضین روشنگرین آورد فی الفور میگریزید صاحب را طلبیده چگونگی و صورت حال دستخطهای جعلی را با ایشان داده بر آثار و علامات نوشته اول که هنوز بقور از روی کلاهها هویدا بود آگاه فرمودند صاحب موصوف نیز بهر وقوف حال تصدیق کمال نمود اما مکتوبات صاحب صفا عذارا بهما حیان تمامه فرج طفر موج نموده و بصیرت چهل هیکل را واقف گردانید همگی فرحناک شده سوء خشی که ممکن بواطن شان گردیده بود یا لکن رفع نمودند شاه جمجاه بدفعات بصاحبان بلند شان فرمودند صفا احیان نبودن شاد در حق طائفه یارگزائی و بودن آنها باین عزت و اعتبار در پرتو شک آخر نتیجه اش جرقه و فساد نخواهد و در این نوع کلاهها عابسی خواهند ساخت بلکه شنیده میشود که قوم یارگزائی چون چهارخان و محمد عثمان خان و محمد زمان خان و امثال اینها شب و روز در دامن زان آتش فتنه و فساد میباشند خسر ما الحال که نظام الدوله مقبران دوست محمد خان و امجد میرزا امعاء وردی و مسوقی عبد السزاق و میرزا احد و نائب امیر یارگزائی و مانند ایشان را گذاردار و مختار خود ساخته است همین شهرت داده اند و میدهند که پادشاه را جرنا هیچ دخل نیست بلکه در مقام اختیار تحریر و تصرف بر گاهی ندارد سرکار یعنی ما اگر در او دیا نه در دفعات مطلوبه خود نوشته ایم که صاحبان هایشان را هیچ امر از امور مردم ولایت سر و کاری نباشد و صاحبان پذیرائی این مطلب نموده اند مراد اصلی ما از طائفه یارگزائی و متعلقان شان بود الحال بر عکس خلاف آن ملاحظه میشود آلت انبیا آن است که قبیل از انکه فتنه از خواب بیدار گردد تدارک پیش گرفته شود نگارش این احوال از جانب شاه جمجاه که برای نواب کور فرجشال لاردا گسیلند بهادر نموده شده شاهد این مقال است اما آنچه صاحبان بلند شان بمضمون اینک نموده اند و با حسانت کردن بنده عمل نموده اند قدرا رک این معنی اند عمل

(۱۳۰)

تجاری مصالح مملکت و در نظر افغانستان لائق است و در افغانستان تعمیل بدین مضمون
 اوجب و احسن تواند بود که عسکرها بشعبه کسریه برین الحق که اگر پادشاه را
 اختیار میبود متعین از اولاد پادشاهان پارکترائی را در ملک افغانستان نمی گذاشت
 بلکه خود از پارکترائی که از ابدی نسلند و ظاهر است که اگر پادشاه وادست تسلط
 بر طائفه پارکترائی دراز میبود خرابی و برپادی حال و جان پادشاهانی برین سرکنارین (۱)
 قسماً این رویت را در غرض اگر چه شاه جمعی را اضطراب و برپاشی خاطر از اعتبار
 پارکترائی و تعلق صاحبان در باره ایشان پوریا بود و می دانستند که از احوال ناخوشه
 و برکناری طایفه ایوان بر سرکنار آمدن معتمدان دوست و همکاران بخت آتش فتنه و قتل
 روشن خواهد شد اما چون صاحبان را در داخت احوال پارکترائی و ملتویان ایشان
 منظور بود شاه جمعیه تدبیر رضای صاحبان را اقرب به جواب میدیدند غرض شاه جمعیه
 را کهند اخلاص و شوق بربارت مرقم نور مهر ملت علیه السلام تربت مبارک و بخواه
 عالیجاهی و الله جمعیه فردوس مقام کشیده رونق افروز افغان شدند میرزا ابراهیم خان
 منشی باشی که ما کیم آن معجل بود لازم شد خدمت سرکنار شاه و ضابطه اراکین دولت
 از خاص و عام و سپاهی بها آورد چونکه نظر امامان و له تمیخواست که نیز خودش ابدی
 در سرکنارهای افتدای داشته باشد و از خدمتگذاران قدیمی حضرت شاه نهایت تعجب کند
 دروازه بکا شد میرزا ابراهیم خان منشی باشی که در حضور شاه عزت و اعتبار و افتخار داشت
 خرابی و سرکنار او را هم همچون ملائیکه الشکور خان موجب قیوح کینار خود دانسته
 را و چون که ملک افغان فروری تحقیق با چاره اوداده شده بود بیوجه شیطانی و عاملان
 و سخط داران او را در مقابل استاده کرده چندی منشی باشی مملکت گفت و شنید بود
 که ملک افغان با چاره من است کین کشید و برمان او که در ملک معذور بود متصرف شد
 اراکین دولت و خاص و عام که مشاهده این حال نمودند مایوس شدند که کسانیکه ملک
 اجازه نمیدادند با جمیع حصول نفع میکنند این شعبه که از غرض بیست سال خدمتگذار حضرت
 شاه بود هر گاه منفعتی نموده از سر اجازه داری نموده است نه از راه خیانت شماری
 هر گاه منشی باشی مملکت در وجه تعقیبات معامله خود خرابی معین درانی را بحسب
 حکم حضرت خاقانی منصف نبود همگی دانستند که تقاضا الدوا سران در خرابی
 او کس بستاند اما مکنان صاحب که در مدار او بود حق برکنار خود قرار نگرفت چون
 از حضرت خاقانی از افغان مراجعت فرموده بجلال آباد از ولایت لال فرمودند از آنجا
 برور غرضه قریب با صاحبان بلندشان اوای عزیمت بسوی کابل برافراشتند

مرا جعت شاه جمعیه از جلال آباد بکابل فوت دوم

چون که کینه شاهی زیست بخش کابل شد بعد از چندی شهزاده معتمد تیمور را به صلاح
 واداریدند بکنان صاحبان را در امور حکومت قندهار فرمودند در تاریخ دهم ربیع الثانی
 سه یکنوز او و دو صد و پنجاه و هفت نفری اهلان خدمت شاه جمعیه از او دریا بکابل رسیدند
 صاحبان عالیشان کینه سیاه و لو از سفر از شعبه جات و سواری و بار برداری بوجه احسن نموده
 برای رسانیدن و حفاظت در راه معین براد قوت صاحبان را در اقرار کرده بودند

عالیجاه موسوفه آهنگان حفاظت در راه نمود و اعوان و انجمن و اکرام صغیر و کبیر
 بها آوردند و اندک به شخ در نمی آید یعنی هر یک از خدمت پیرایه شکر گستر می بودند

(۱) ترکیب خود مؤلف است که عربی نقل شد

(۳۲۱)

کیفیت بدسلوکی نظام الدوله و خرابی دولت

چون میکنان صاحب بهادر و روزه خبث باطنی نظام الدوله را برپای ظاهرش اعتبار
نموده بدرجه کمال با او موافق شده اند که چندانکه از اعتبارکاری او گذشت از روی خود
بیش و استکیار با صغار و کبار رفتار و گفتار ناهموار و بدگوار اعتبار نمود و به خدمت
شاه جمعه در نهایت استنرافت و آمد مسعود هرگاه دید که حالا در دربار شاهی
از خدمتگاران قدیمی کسی به آب و اعتبار خود نمائند که برخلاف مندم زدن با سخن گوید
دست در مخالفت خوانین دراز کرده چند نفری که در دربار شاهی اسمی و رسمی داشتند
اول احوال آنها را در خدمت میکنان صاحب بهادر باقیع و جدا نموده و بعد از آن در تنقیس
موجب هر یک به درانی وجه غیر آن کمر بسته بعضی از خوانین که خود را از ارکان سلطنت
میدانستند و حکومت بارگزارانی را مکرره متبع میشدند و بر سریر آرائی شاه جمعه
شکرتهای ایزدی به جامی آوردند هر چند به حضور شاه جمعه عرش نمودند و شاه جمعه
بنظام الدوله فرمودند که تنقیس موجب این مردم لازم نیست فائده اینست بلکه روزی
در دربار شاهی که اهل دربار جمعه علی قدر مراتب به حضور شاه جمعه هر یک بمقام خود
فائز بودند صدخان نیزه زان بیستگهان درانی با دوزانی بعرض رسانید که موجب غلام
نیرسد شاه جمعه بنظام الدوله اشاره فرمودند چه عرض میکنند نظام الدوله در جواب
گفت که خلاف و دروغ عرض میباشد صدخان گفت دروغگو و هستی که تمام خدمتگاران
و دوانخواهان شاهی از دست تو جگر خون اندوختند و بان طایفه بارگزارانی که دشمن این دولت
اند همه در پیش تو بیکمال دوستی مقرون نظام الدوله از این جواب صواب متفرسده گفت
بگذار خیالی چشم ترا می کشم صدخان چون دید که الحاح حضور شاه جمعه نموده جواب
غیر صواب میدهد او نیز در جوابش گفت که اگر به حضور قبله عالم نباشی بشمیر زبان ترا
قطع میکنم سابق برین که هنوز مقدم محترم شاه جمعه زیست از برای این ولایت نشده بودند
و او در این وطن موطن پدرم احوال جانی بر همه کس هویدا است که فرزند محمد زمان خان
بارگزارانی آئینه صورت قمانی حالت بود و من با وجودیکه بادشمنان خود همسری داشتم
باز هر جای داد و منصب در بنگار با استمرار میبرد چون که نوشید و در ویدل با بیچاره
از آنجا که صدخان در درانین بررگی زاده و صاحب الریس بود شاه جمعه طرح سخن
شوی ایشان داده از دیوان برخاستند نظام الدوله طاقت نیاورد و همانوقت به دست
میکنان صاحب بهادر رفته بمقتضای خاطر خود کاشف احوال شده گفت که امروز این چنین
جواب و سوال شنیدم هرگاه باز سواست شود فردا جواب دیگر درانی چه خواهی داد
میکنان صاحب نوشته به حضور شاه فرستاد که صدخان لایق داری دربار شاهی ندارد من
بعد از حضورش موقوف سازند چون شاه جمعه سخن صاعیان را چون حکم آسمانی میدانستند
بنابران صدخان مذکور را از دیوان معنوع فرمودند ازین معنی بطایع تمام درانینان
نارینه آمد مگر طایفه بارگزارانی را بجهت آنکه در مقدمه ایشان را نمکی فوی حاصل
شد که بهر یک گفتند و بی تمام فرستادند که ما همیشه می گفتیم که بادشاه را بجز نام دیگر هیچ
اعتباری نیست الحمد لله اکنون سخن ما برایه ثبوت یافته دانسته شما گردید غرض آنجه
معتد ان طایفه بارگزارانی که در نزد نظام الدوله بودند و با او بودند همان بعمل می آوردند
بارگزاریان و معتد ان شان در تدارک آن بودند که اعتبار بادشاه از سنده خاطر خاص
و عام محو و منعی شود تا که فتنه از صواب بیدار گردد و نظام الدوله از کونه اندیشی هیچ

(۱۳۲)

نمیدانست امیدانت که گرمی بازار من و امنیت ملک و رعیت همه موقوف و مودع با اختیار
پادشاه جمعه است و الا آفتابی باین بزرگی رایاره ابری نایب کند عاقبت کار بجائی
رسیده شاه جمعه بیکهفوس از ما به ملک بیکسی داده و بهشیده نمیشود است اوف
مزار با انوار حضرت عاشقان و عارفان که از زمان سلطان رضوان مکان سابق الی یومنا
هدا احری آنرا موقوف ساخته بود شاه جمعه باید که عدم اختیار نتوانستند که مقرر داشت
بجایوران و مشائیان آنرا با انوار رسانند اگر شاه جمعه میخواستند تا باین پور صاحب
کدام سواری را بنوکریش بعال دارد بدون رضای نظام الدوله حکمش بجائی آمد
مردمان رعیت و سپاه چون استغاثه با عرضی از احوال خود بحضور شاه جمعه می نمودند
شاه جمعه بنا بر عدم اختیار از حرف امر میشود از زبان جوانی برنی آوردند از جهة آنکه
نایزده دو کار برقرار باشد شاه جمعه میدانستند که حکم من بجائی نمیرسد پس ناچار
بدون لفظ امر میشود دیگر چه میفرمودند در آن اوقات حکم سرکار ذوالقادر از انگلیسیه
دریغل میبکنان صاحب بیاد رسد از یافت که صاحب مدوح ندارد که رفتن داشت شاه جمعه
از ملالت بی بردگی و بدنامی خود میفرمودند که الحال میبکنان صاحب که شخص خرد مند
و دانشور است میرو و قائم مقام اوسکنند بر سر صاحب است هرگاه در وقت اوجم همچین
بدنامی و سبکی شامل حال اولیای این دولت باشد پس راه بیتا در پیش میگیریم زیرا
بها طریقیست که بیاد صاحبان بلندشان بهیچن از ما آزرده شوند ما که طاقت و تحمل در
استقامت استکار و عداوتان نظام الدوله در خود را بیای و بیروانی های اومیشا هم صرف بیاسا طر
صاحبان عالیشان است و چون بلندگان شهزاده محمد تیمور مامور قندهار گردیدند نظام الدوله
پسر خود عباس خان نام را به شهزاده موصوف هم کتاب نموده فرستاد بدون اطلاع حضرت
خاقانی برای مردم قندهار و میجر را بن صاحب بها در نوشته حل و عقد و قبض و بسط ملک
قندهار را تفویض به عباس خان پسر خود نمود چنانچه شهزاده محمد تیمور بدون گرفتن سه
هزار روبیه خرج ماهواری خود در ملک و مال هیچ دخل و اختیار نداشت روزی نظام الدوله
دستخطی متضمن اینکه حل و عقد و قبض و بسط جمیع وجوهای قندهار حتی سرشکن و دنگان
شکن و پر داحت زهیا و برا یامن منسل الی جوه مفر من بهاس خاست شهزاده
تیمور رسید و بن شهزاده مساعده واری نمود بهیچ امر دخلی
و غرضی نیست نزد میرزا ابراهیم خان منشی باشی نوشته برای تزیین مهر بحضور
خاقانی فرستاد چون حضرت خاقانی بمضمون دستخط معالعه فرمودند نهایت بر آشفته
و مکرر خاطر گردیدند فرمودند که هر گاه امور کلی و جزوی تعلق به عباس خان گرفت
پس شهزاده محمد تیمور در قندهار چراوقت و این سخن را بمیکنان صاحب بیاد هم
بیان فرمودند صاحب موصوف نظر ب حفظ خاطر و حمایت نظام الدوله تا ویلاتی چند
در چند در میان آورد حقه هیچ راه بمقصود نداشت

تنقیص مواجب خوانین ملکی خاصه طوائف غلجائی و منشا فساد گردیدن
چون نظام الدوله تنقیص مواجب خوانین دربار شاه نمود بمیکنان صاحب
بیاد ظاهر کرد که خوانین ملکی هزارها روبیه میفروند ملکی عبت و بیجا است
اگر تنقیص مواجب آنها هم شود کس نخواهد بود که سرعذر بردارد بمیکنان صاحب
بیاد چونکه از فتنه قبلی مردم و افق نبود اظهار بد نظام الدوله از اینک دانسته اختیار
دادند و الا از طوائف غلجائی مطابقه چهل هزار روبیه بابت مواجب ایقان نمودند خوانین

(۱۳۳)

فلجائی زبان بعلر کشادند که در هیچ عصری از مواجب ما مردم بقدان نشده زیرا که
 بپنده ما خدمت و محافظت طرق و تپا نجات راه و تحرامت اموال که بفرقت رود مقرر
 و لازم است و این مواجب مقرری را کسی با ما مردم را ایگان نمیدهد بلکه در عوض خدمت بیکسیریم
 پس تقبص مواجب بر خود بکدام وجه روا داریم نظام الدوله علیه رآنها را کمتر شنیده
 بلکه در شتی در اسرار داد مبلغ مذکور ظاهر نمود خوانین فلجائی هرگاه این معامله
 را مشاهده نمودند از حضور او رخصت شده بوقت شب از شهر کابل فرار نموده بپاوای
 خود هارفته در تحریک قننه و قناد و انسداد راه شدند چنانچه اقواج انگرسری صسته
 با جارج میگریگر صاحب بهادر در آن تعال نبطت خلال آباد داشت چون بمنزل خود
 کابل رسیدند طائفه فلجائی سد راه شده غیابین پس مقابله و معاربه واقع شد بعد
 از آنکه آن مردم بهائیم خصلت اندک با صلاح آمدن و فرج انگریزی از حدود شان
 گذشته بجلال آباد رسید نظام الدوله حاکم سابق فلجائی را معزول ساخته مهمل اکبر نام
 پسر هفت ساله خود را بحکومت محال فلجائی منصوب ساخت این معنی زیاده بر طبیعت
 خوانین فلجائی ناگوار افتاد و بدین حال نظام الدوله برهنه نالی خود نوشته از جانب
 میکتان صاحب بهادر بحضور شاه جمعه آورد که پنجفر خوانین درانی چون غلام
 احمد خان و لدیعتار الدوله و عبداللہ خان اچکزائی و محمد عطا خان و سردار سندرخان
 بامیرائی و عم او سردار سکندر خان و عبداللہ خان ولد محمد اکرم خان بامیرائی
 امین الملک از شهر کابل بیرون شده بروند و در کابل نباشند شاه جمعه فرمودند که
 ایشان چه خطا کرده اند محمد اکرم خان امین الملک و سردار سکندر خان بر شود را
 بر کاب مانداده اند و یا خود پسران آنها خدمت نکردند اند تفسیر ایشان همین است
 که از جهت نقصان مواجب خود بانو گفت و شنید کرده اند بارگزاران و متعلقان آنها
 دوست شدند که پیرویشان نباشند اندواین همه خوانین دشمن گردیدند که اجزاج
 شان باید کرد آخر الامر شاه جمعه بعد اتمل بسیار بملاحظه تقدیرم رضای صاحبان
 بلندشان برضائی خود حکم دادند که خوانین مذکور را از شهر کابل اخراج سازند
 خوانین مذکور از بنواقمه سرانجامه و مضطرب گردیده بحضرت شاهقانی عرضداشت نمودند
 که هر یک ما غلامان در ملک کابل املاک و عیال و زندگانی بقدر حال داریم اکنون
 از کابل برآمده بکدام سمت رویم وجه کتیم حضرت خاقان بیان معروضه آنها را بیکسیر
 صاحب رسانیدند صاحب موصوف گفته فرستاد که مناسب نیست که اخراج شوند
 و زیاده از سه روز در اینجا نباشند و بدون ملک پشاور دیگر حائی نروند چون این حکم
 خوانین مذکور رسید دانستند که مارا بسبیل قید بعرف هندوستان میبرند

بلوا و خروج نمودن خوانین درانی جهة مخلصی خود از قید اخراج
 چون خوانین مذکور بن از جماعت شاه میوس شدند بجهت نجات خود از آوارگی
 بیچارگی کنشکاش کردند باد بگر خود و بزرگ دار من زن آتش هنگامه شدند
 شبیکه علی الصباحش فتنه بنوا بر پا میشد شخصی برهنه نالی بارگزاران چند بارچه کافه
 متضمن اینکه فکری بحال خود بکنید که فردا اینچنین گرفتار و اسیر قید هندوستان

دولت شاهنشاهی ایران
 (کتابخانه مجلس شورای ملی)
 نسخ خطی
 قفسه ۱۰۰۰
 شماره ثبت ۱۳۳

(۱۳۴)

خواهد شد نوشته بفرستد هر يك از خوانين و غير ايشان چون مير حاجي مير مير و اعظم
امير ائمه خان پور كردی معقيا اما خسته رفت هر يك آن نوشته را در به سر اسبيه
و پريشان گشته از آورده كانه هر چند جستجو كردند نيافتند خوانين مير گور
از اضطراب بسيار ضاقت يافته و باورده هدايت در خانه بكتير بگرفتند در پريان نمودن فتنه
بلوای عام از روی عهد و اقسام با عهد يكران يا اتفاق يعان و ميثاق پست و عجب از پيغمبری
صاحب كنار بسيار هو شيار مكنه اينچنين اشفاق نامدار را از شهر فتنه زاي اخراج
ميسازد و از احوال شان بالكل قافل و بي پروا باشد باوجوديكه خوانين مشكور از جهت
صلاح بيني كنار خود همگي شب و روز ميگذاشتند و با نيت و بهانه همديگر باغي
مقتدران آشوب نرود ميكردند و او بفرستنده قطع نظر از آن در شب صبح باوا ادر
خير دادند و او از مستي تدارك آن نكرد و بواب غفلت رفت و پناه جمعا مير اطلاع
داد علي الصراح تاريخ مقدم رمضان المبارك ۱۲۵۸ هجريه كه هنگامه باوا بر پاشد
شاه جمعا مطهرت كردند اولاً جاريان و نسا فچيان را در شهر فرستادند تا معنای
رفتار كردن گرفته عيج قائم حاصل شد چون در اخبار خوانين مقدم اوشاد رفت
سرياز زدند و بالا جناح بجواب گفتند كشته از سوك و افعال نشاء الدوله المال كنار
از اذنا رفت تا نيا فوج لشكه و هندوستانی ركابی حضوري خود را مع شهر را ده فتح
چنگ و چند ضرب توپ بجهت مغلبي ميكنند و پريان صاحب و پراگته گي جمعيت فساد
كيشان فرستاده پراي ميكنند پريان صاحب بيقام فرمودند كه از ميان شهر خود را
كشيد و پادر چهارواي انگريزي برويد پادر بالا حصار بحضور حاضري خود رسد
ميكنند پريان صاحب مكنه يا قنغ اجل دست و گريبان بود و پريان نشيد و راه عدم
پيچود و فوج لشكه و انجبي هندوستانی كه با شيراه ده مد و ح رفت بود قريب معيد مير
مقتول و مجروح شده باقي با شيراده مد و ح مراجعت بالا حصار نمودند شاه جمعا
ميرزا ايراهيم خان منشي باشي را چهارواي در نزد ميكنان صاحب پادر فرستادند كه
در يوقه تعطيل بكنار نيست فوج را حاكم بدويد كه از چهار طرف داخل شهر شوند چرا كه
هنوز اتفاق و جمعيت اين مردم مقدم چندان نيست البته اطفاي شراره شرارت فساد كيشان
با سهل وجه توانا شده و دستگير بشود تدبير خواهند گرفتيد ميكنان صاحب را به امان
آن رسيد كه تا بد پادشاه را شوق گرفته يك پاتن لشكه و هشت ضرب توپ في الفور در بالا
حصار بجهت خارجي حضرت خاقاني فرستاد كه معيتم بالا حصار باشد حضرت خاقاني گفته
فرستادند كه جمعيت مادر بالا حصار با حسن وجه است تشويق ما از جهت ناخبر است كه اگر
برودي تدارك فتنه شهر نشود از غير به پشمي اين مردم جهال واقف مقدمه جدال و قتال بطول
خواهد كشيد در جواب معروض داشت كه شايي بكنار نيست از آنجا كه حضرت خاقاني مدام
رضاي صاحب موصوف را مقدم بر رضاي خود ميداشتند مجبور آنسكوت اختيار فرمودند الحق
كه فكر حضرت خاقاني در خلال آنحال ليك به و قاتل اعمال بود هر گاه ميكنان صاحب
بفرموده حضرت شاه جمعا عمل مينمود كه پلان انگريزي در روز اول از هر طرف داخل
شهر نمود و چنانچه كه مردمان مترد و مفسد يته را آتش ميدادند يقين كه فساد كيشان في الفور

(175)

[illegible]

(۱۳۶)

مجموع آورده متصرف شده غله و اسباب آن را بجز تاراج نموده عدا و آتش را آتش دادند
بعد ازان در کسر فتنه قلع و عرش بقیع متصرف چها و بی بود شد اند
در انجام آنند مو شان بهر طرف آن قلع سور اخا پرده داخل آن نیز شده آتش زدند و تسخیر قلعجات
مذکوره بغازیان من بور ازین جهت گشت که همگی قریب بشهر بودند و بواسطه باغات نیز متصل
بود و در گرد و نواح اشجار و الهاز بیشمار داشتند و این قلعجات اگر در میدان میبود حنا رت
و دایری نمیتوان نشاند کرد که باین سهوا ات از دست دلاوران انگریزی میسر نمیشد
از قضای گردنگار آنسال را زمستانش آنقدر معیوسر مایش سخت بود که کسی باین
قرتبه در فر لیا کم یاد میداد یعنی از کثرت سردی هوایش گرمی از طبیعت آتش پرده بود
و از اغراض بارش برفش راه آمد و شد خلائی پست گردیده عم ازین جهت بود که اهل کابل دست
بخانه زنیور می انداختند و در دلاوری خود را علم می ساختند در تاریخ پست و چها رزم ماه
رمضان یوم سده شب پشنگام نماز عصر برشته ده بی بی مهر و که قریب قلع چهاونی بود سواران
انگریزی سیر کسان با نظام خود میکشند که سواران کابل نیز قدم جسارت پیش گذاشته
پیکو شسته مذکور بر آمدند سواران تهور نشان انگریزی که قدری خود را عقب کشیدند
سواران کابل بیجا که خود نمیشدند در بنحالت سواران انگریزی بحسب ضابطه و به آنها آورده
دست تهور میکشید بگر فراز کردند سواران کابل را بای ثبات نمادند راه گریز در پیش
گرفتند چند دفعه دیگر نیز در غازیان یا غشاهی که طرفین آن دیوار و اشجار دارد مقابله
ها اتفاق افتاد مگر بجهله اول دلاوران تهن نشان انگریزی جمعیت کابلی گریخته داخل
شهر میشدند یک دفعه جماعه غلجائی تو وارد خارج شهر و آنکه سکان شهر و مو سوم
بنازی بودند با اتفاق هم دیگر در اطراف چهاونی غولایر دا شدند تا به چیری سوار
انگریزی مع جله ضرب توپ چهاونی از چهاونی بیرون شده بهر طرف که حمله نمودند
آن مردم مانند کوه کوه شدند که از حمله گرگت برگزیدند پراکنده گردید هیچ طرف تاب
اقامت نیاورده را مقرار پیش گرفتند بلکه آنچه قلعجات در نواحی چهاونی بود سواى
قلعه موسومى ریکاباشی قلعه قدری مستحکم بود تمامی از هیئت و مدت آمد آمد
دلاوران انگریزی خود بقوه عالی گردیدند و قتیقه غازیان و طوایف غلجائی در قلعه
ریکاباشی واقعه سمع شرقی چهاونی جاگز شدند دلاوران هریر توان انگریزی متوجه
آن شده گوشه آرا بقیع و گوله بهم متقدم ساختند و بنوعی بغلب و تسلط اندرون قلعه
شدند که نظار کباب را کمال حیرت دست دادند و اینکه مردمان غلجائی و کابلی
در آن مقدمه بسیار ضائع شده بسوی شهر از راه گریز در خبر شدند و هریران پشه
انگریزی بفتح و غارت و زی مراجعت به چهاونی خویش نمودند.

مجاربه سپاه انگریزی و غازیان در کر یوه ده بی بی مهر و
دفعه دیگر چون برشته بی بی مهر و مقابله روداد و جنگت رستانه اتفاق افتاد و چشم
زخم عظیم بر افواج انگریزی رسید ازین و انگریزی بود که مردم بیاده کوهستانی
شب هشتاد و یک و سی شده در ده بی بی مهر و که متصل چهاونی و اعلى سر آن
بود جا گرفتند و علی الصباح متیر و کبیر و بر نلو بیر از شهر و قریات آمده سواران

(۱۴۷)

و پیاده که چون موروملیخ میبودند بمقابله پیش شدند. پلانی انگریزی غار ج
 چاوتی شده قریب بدیوار چاوتی ایستادند سواران انگریزی با چنه ضرب توپ
 دشمن کوب بالای یشته هروج نموده دلا و رانه با آخر یشته مذکور رسیدند و اولاً که
 سوار و پیاده کابل بجانب شمال یشته قدم پیش گذاشتند دلا و ران انگریزی بمحله
 اول آنها را در پیش انداختند بلکه آتیجان پس شدند که هر یست تصور میتوان کرد
 چنانکه از گوشه شرقی یشته بده بی بی ماعرو تفنگ زنی شروع کردند در گوشه مغربی
 جمعی کثیر قراعم شدند دو ضرب توپ انگریزی مع سواران که بطرف مغربی یشته
 ایستاده بودند چند نفر پیاده کابلی آهسته آهسته از جانب مغربی خزیده خود را بجایی
 رسانیدند که آنها را از سبب بناء بودن شش نمیدید و آنها توپچان توپ را بمیدیدند
 لهذا خود را در آن مقام محکم ساخته بضرب تفنگ توپچان را از سر توپ کنار رها کردند
 حتی که توپ درهما تماماند و از باعث تفنگ زنی مخالفان توپچان مذکور را دست
 جرأت از عمل توپ کوتاه گشت ناگهان سواران کابل که در قایم مستعد حمله بودند
 چندی دست از جان شسته خود را بر سر توپ رسانیدند در آن حال توپچان بدون توپ
 پیشرفت مستعار را معدوم یافته با سواران انگریزی عطف غلظت نموده بجای ونسی
 درآمدند چون متصل چاوتی پلانی و اتواب دیگر طیار بودند مردم مخالف نتوانستند
 که زیاده مبادرت ورزیده داخل چاوتی شوند لهذا یکتو توپ انگریزی را بقبض آورده
 مراجعت بجانب شهر نمودند بعد ازین هیچ مقابله بمیدان در فترتین دست اعداد صاحبان
 چاوتی در تهیه سلاح و صلاح متوجه شدند ظاهر است که اگر یک ضرب توپ مذکور
 در ممر که مزبور مسدود نمیشد مردم مخالف هر چند که غلب میبودند از کثرت و عظمت
 آنها این واقعه رونمیداد بهر صورت شجاعت و دلاوری و شجاعت و بهادری قوچ انگریزی
 هر یست صریحاً زدن و پریدن اگر یکبار نوردند و خوردند چه مضایقه آخراً در سال دوم
 چون که جنرال پالک صاحب بهادر از جلال آباد بکابل می آمدند در حدود خرد کابل
 و نیزین محمد اکبر خان و طوائف قلعائی و غیره هم چندین سنگرها بسته بودند و نیز
 محمد اکبر خان تقریباً پانجاه هزار سوار و پیاده مقابل بود ساعتی نایستاد و سابق
 بر آن که در جلال آباد با جماعت کثیر هنگامه آرا پردهم تاب مقابل یکدیگر یکن انگریزی
 متعینه جلال آباد نیاورده قرار داشت ادبار گردیده بلکه تا نیزین بهیچ جا آرام نگرفت
 و نیز در زمان ورود جنرال پالک صاحب بهادر موصوف در کابل که تمام سکنه کابل و کوه دامن
 و کوهستان در استالف که محل صعب است جمع شده بودند از رسیدن چند پلانی انگریزی
 مال و ناموس خود را گذاشته فرار نمودند انصاف و رحمدلی صاحبان بلندشان باین درجه
 که بناموس آن مردم متعرض نشده و اگر بعضی در حین حمله استالاب بدست حیا افتاده
 بود آنرا نیزه نمودند محمد اکبر خان و غلچا ایان ظلم اساس در صلیح و صلاح طرفین
 بحین رفتن افراج انگریزی بدین جهت از آنجا فرار نمودند تا ج غلث الی و نیزه مارل

(۱۴۸)

چنگدل که مسافت بیست و چهار گز و است چه جفاها نمودند که احدی را از صفیر و کبیر
و آزاد و اسیر زنده و باقی نگذاشتند و بر صاحبان چه سختیها در میان آوردند الحق
آنچه پرورش و نوازش طایفه بارگزائی بر رحم نموده بودند نتیجه اش دیدند.

یکی زاده گز گشت میرو و رسید چو و پرورده شد آغوش بردید
در زمان مراجعت افواج انگلیسه بجای هند وستان چترال پالت بهادر برسگت
مقابل نهایت ترحم نمودند اما فوج قندهار بچینی که قلعه در این را معمار نموده بکابل
می آمدند چون دروازه مقبره حضرت سلطان محمود مرحوم را کندیده بهندوستان بردند
اهل خرد را تعجب بود که آیا جرج کی بود و با سلطان محمود چه عداوت بود که بعد از چهلین صد
سال بمقتضای آن دست جفا و اهانت بمزار با نوازش کشود یقین که این معنی موجب کراهت
و ملالت طایع پادشاه کیوان بارگاه انگلستان شده باشد رجعنا الی الطلب.

طایع داشتن میکنان صاحب بهادر محمد اکبر خان را و او را از خود دانستن

و مبالغه کثیره دادن و بدست خود مستعد کشتن خود ساختن

چون قبل از وقوع هنگامه بلوا و فساد میکنان صاحب بهادر در طلب محمد اکبر خان
مخطوط چند مثنوی بر خاطر جمعی از سنان داشته بود محمد اکبر خان از استماع اخبار این هنگامه
منشرح الصدر گردیده همان طلب را ذریعه آمدن یعنی رجوع خود ساخته در کابل
اولاً بنای رسل و رسائل بامیکنان صاحب بهادر نهاده صاحب موصوف را از سخنان
ظاهر زیب باطن قریب خود آنچنان بخود مائل و مطیع نمود که بدون اطلاع و استصواب
شاه جمجاه بنای عهد و میثاق با او گذاشته انجام عهد را برین انصراف و انتظام دادند
که اختیار ملک و مال و تنامی رعیت کابل و توابع آن من بعد بمحمد اکبر خان بماند و افواج
انگلیسه مرا جمع به هندوستان نسازند اگر پادشاه اقامت کابل را منظور بفرمایند
سالانه يك لك روپیه برای خرج پادشاه بدهند و اگر بهندوستان بروند اختیار دارد تا کسی متعرض
نشود و قلعه بالا حصار نیز حیرت محمد اکبر خان شود چون شاه جمجاه از بی معنی اطلاع
یافتند برای میکنان صاحب بهادر مکرر نوشتند که شما مراد بملك برای همین آورده
بودید که سیرددست دشمن کشید از بدین طایفه بارگزائی و سکنه این ملک هنوز واقف
نشده اید چرا خود را و مرا هلاک میسارید عبت و پیچوده مبلغان خود را باین مردم
میدهید و به اعداد خود این طایفه بر کشته را بر قتل خود مستعد مینمایید این شرط عقل نیست
میکنان صاحب بهادر که یقینش بر راستی و یگانگی محمد اکبر خان حاصل گشته بود
چنین جواب فرستاد که الحال قول طرفین و میثاق فتنین انجام و انتقام یافت ترک آن
نمی شود شاه جمجاه ازین معنی شب و روز حساب و از بقرار و تراش طراب و اضطرار
میبودند دست تعبیر و تحسیر بیکدیگر میجویدند که میکنان صاحب راجه پیش آمد که
با وجود عقل و دانش کسارش از جاده صواب دور می افتد اولاً شاهان خان را نا آورده
بجائی رسانند که از بیوقوفی و رفتار زشت او باین روز رسیدیم الحال محمد اکبر خان را
در کنار گرفته که نهاد و بیعانش محض تدارک هلاک من و اوست بعد میکنان صاحب

(۱۳۹)

بهار حکم بیرون شدن یاتن و انواب متعینه بالا حصار را داد به محمد اکبر خان گفته فرستاد
 که فوج و اسباب با مردم از بالا حصار بیرون میشود سیاهان خود را بفرستید که در بالا حصار
 تصرف و دخل نماید محمد اکبر خان فی الفور دو هزار نفر باده غلجائی و جزائری روانه بالا حصار
 نمود از ملاحظه اینجالت صغیر و کبیر و پرتاویر شهر کابل زبان عجزیان بدرگاه
 دارند مرد و چنان بدعا گشتند که بیرون گنار بالا حصار در تصرف محمد اکبر خان
 نیاید که سرو مال و ناموس و عیال شاه شجاع الملك پادشاه بیاد فنا میرود حضرت خاقانی
 بیاعت فکر اینکه درین پست و ساعت سرو ناموس و مال و مال منعمه بغارت و تاراج رفته
 گرفتار دست دشمن میشود مستغرق گردانم و عالم میبودند ساکنان بالا حصار که اکثر
 از آبا و اجداد پرورش یافته و خانه را داین دولت خداداد بودند در حین خروج فوج
 انگریزی که بر دلتکی بسته و از سر خود در گذشته بعد از بر آمدن یاتن و انواب بهمت
 و استقامت پیچ و حساب در وازه بالا حصار را میدود و محکم میکردند و سیاهان
 محمد اکبر خان چند نفری که داخل و قریب دروازه شده بودند مقتول و مجروح گشته
 مابقی مایوس شده برگشتند حضرت خاقانی با استماع خبر اینحال شکر و ثنای داور بهمان
 کردگار ذوالجلال بر زبان حال و مقال جاری کردند هرگاه میکنند صاحب بهادر بعد
 اینواقعه معلوم نمود که محمد اکبر خان ضرورت حقیقت بنای ضبط و تاراج بالا حصار داشت
 و از شیطنت او خوب آگاه گشته هر چند تدبیرها کرد هرگز موافق بتقدیر نیفتاد و بعد
 از مشاهده اینحال بحضور شاه جمعه نوشت که الحال ماندن پادشاه درین ملک مصلحت نیست
 هرگاه بماند درستان میروند سال چهار لک روبی در آنجا بجهت اخراجت مقرر داده
 میشود حضرت خاقانی در جواب نوشتند که اگر من بماند ناموس نمیدوم با شما میرفتم
 اما بنظر نمی آید که شما نیز از دست این صایقه دروغ وعده غدار بیشه چنان سلامت برید
 بهتر آنست که از حفظ کار خود غافل نباشید چون چند روز ازین سوال و جواب
 نگذشته بود که ثوفا بلند شد که محمد اکبر خان بدینمان میکنند صاحب را علاك نمود
 و تبریر صاحب را دستگیر نموده ناقله محمود خان بیات با خود آورده باز بقتل رسانید
 حضرت خاقانی از استماع این خبر وحشت اثر آنقدر حضرت و یقراوی نمودند که بر فرزند
 خود تفرموده بودند چون میکنند صاحب سفر کریز ملک بقاشد باقی صاحبان مقیم چهاونی
 از جهة نجات خود بیرون شدن و گذاشتن چهاونی منظور کردند یعنی در جلال آباد
 میرویم حضرت خاقانی از برای پاندر صاحب نوشتند که زنهار چهاونی را گذاشته درین
 شدت برف و سرما و فرط پروت هوا هر جلال آباد نکنید که هرگز سلامت نخواهید رفت
 در صورتیکه در چهاونی گذران شما نمیشود در بالا حصار بماند کینه با نفاق ایام زمستان
 را خواهیم گذرانید و اگر از آذوقه تنگی رود در اواخی بالا حصار بحسب ضرورت
 مجبوری و اضطرار بقدر کفاف ناخت و تاراج نموده بهر صورت زمستان را میگذرانیم
 ایتمنی از قبول خاطر صاحبان شد لهذا با فوج مقیم چهاونی بهر جلال آباد بیرون شدند
 محمد اکبر خان خود تعامب آنها نموده و مردمان اطراف و جوانب را ترغیب و تحریر
 بر قتل و غارت داده تا آنچه در تقدیر بود بظهور آمد یعنی از پشیمه مخلوق حضرت خالق

Max Hapla

Taher

(۱۴۰)

يك نفر هم نتوانست كه بجلال آباد برسد يعني بنام هم از مغیر و کبیر ویرنا و ویر و ذکورو
وانات حتی اطفال شیرخواره بمرض حلاک آمدند مگر برخی که از منزل بقتل و قلمه
تاج گریخته در شهر کسابل رسیدند که یکی هم پای رفتارنداشت که از باعث بر دویرف
همه ریخته و سوخته بود و صاحبان بقية النیف با عورات و اطفال خود بغایت بدحال اسیر دست
غلامان نگه میدادند حاصل شدای سبعا له اینچنین روز نصیب کسی نکند مگر اکر خان
ظلم بنیان را آماج مظلوم هم گریبان گیرند حقا که در پارکگاه حضرت کبریا هیچ جای
چون و چرا نیست چونکه مقدمه چپاولی خلاص یافت فردایش مغیر و کبیر بر سر بالاحصار
جمعیت نموده بقیه آنکه تاواند چپاولی در طلبه آن نیز بردارند بعضی اشخاص از راه
خیرخواهی بمرض حضرت شاهی رسانیدند تا او بیکه امین الله خان لپو گردی را مطیع
خود سازند جمعیت مردم فساد اندیش برآگشته و بیاداشته گشته اند و بعد شد حضرت
خاقانی چون دانستند که بیقین خاص و عام پیوسته بپادشاه در حقیقت عین فریبگست
و باین زودی باز از بغداد فتنه انگیز قوم پارکزائی سردشانی نیست تا چارین را بطلای
نواثر بلوا و تسخیر باطن نائب امین الله سلالة دودمان سلطنت شهر یاری خلاصه خاندان
ایست و بختیاری فرزند ارجمند سعادت ظهور شهزاده سلطان شهرور را که در دیده جهان
بین شاه ممدوح چون مردمک دیده و بغا طر حق گزینش عزیزا اوجوه و برگزیده میبود
و نظر باعلیت و لیاقت و حسن تعاقب و سعادت او پیوسته تفکلات باطنی و تعلقات ظاهری
حضرت خاقانی بحال رشادت مالش است بجمع فرزندان زیاده و افزون بود اگر چه
مقارفت يك آبی از و بجهانی مساوی نداشتند مگر بواسطه شروع سرور حوادث بیش
از پیش دورانی که سینه خلافت و سلطانی را در گرداب شورش و فساد طوفانی میدید
تا چارین بقضا و دل برضا داده بافرستادگان فساد کشان که برسم و مسکات هم
در آن فرصت بحضور خاقانی حاضر شده استدعای دروب حصار بدین مضمون
میشود: ما که همه مردمان را بیقین حاصل گشته بپادشاه باطمانه فریبک
مخالفت نمینمایند و هیچگونه از موافقت آنها دست برنمیدارد هرگاه پشایر رفع
آن او عام هوا دروازهای بالاحصار را سپرد سبایان محمد زمانغان نمایند بهتر است
والا بدون تسخیر بالاحصار دست بردار نخواهند شد بپناه امین الله خان فرستادند تا باین ذریعه
موافقت پادشاه را به خود نزدیک و مخالفتش را دور بدارند دست از حمله و فساد باز دارند
از آنجا که از عهد خردی آثار قنوت و جوانمردی و انوار سعادت و دانشوری از جبین حال
فقا هت مال شهزاده موصوف چون خورشید طلوع و چون ماه تابان سلطوع داشت البته انو هی که
عند الترخیم از زبان الهام ترجمان دروهای نصیحت حضرت ظل الهی را آویزه گیوش اندر
نیوش نموده بودند در ایام اقامت بپناه نائب مذکور همه را صرف بهای عقیدت و ارادت
فرمودند یعنی از روی وفور خردمندی و هوشیاری در خفا و علان خوانین درانی و فارسی
و پارکزائی و غلامخانه و غلامانی را بوعده زرو خلعت و جاه و منصب ترغیب و تخریم باصاعت
و فرمان برادری حضرت خاقانی نموده همه را از خود گردانیدند امین الله خان را نیز بشروط
آنکه بندگان شاه چپچاه دولت رویه بمحمد زمانغان عشایت فرمایند مطیع خود فرمودند

(۱۴۱)

همینکه امین الله خان را پیش بجانب شاه جمعه شد رونق کار بارگزار بیان رو بوال
آورد و محمد زمان خان از اخذ دولت رویه اول با آورده گفت من خلیفه ام بدون خارج
کردن شاه شجاع الملك از قلمه بالا حصار صلح نمیکنم امین الله خان که رغبتش از تصرفات
بامانی شهزاده موسوف بجانب شاه جمعه مضروف گردیده بود در جوابش گفت که خلافت
تو در آنحال بود که پادشاه از ملایان دست کشیده بود الحال که حضرت پادشاه خود
مالک و مختار اند ما را خلیفه در کار نیست وزارت نیز مرتبه بلند است البته از حضور پادشاه
جمعه برای تو میتوانیم حاصل نمود و الا فلا چونکه اکثر خوانین طوائف فوق المصنر
بواسطه شاعت و منصب و جاه و شوکت گردن بسته عقیدت شهزاده و الانهت بزرگ همت گشته
همه مدد دولتخواهی شاه جمعه میبندند باستماع این جواب موبد قول سراسر صواب نائب
امین الله خان گشته و مرتبه وزارت را در حق محمد زمان خان اولی و احسن دانسته رجوع
بخدمت شاه جمعه نموده

صلح نمودن شاه جمعه با محمد زمان خان و امین الله خان بیاعت تش یف
بری شهزاده شهپور آمدن ایشان و افتتاح دروازه حصار

20 Janv. 1842 در تاریخ هفتم ماه ذی الحجه سه یکپزار و دوسو پنجاه و هفت مجری آورده شوکت
و سرور یعنی پندگهان شهزاده شهپور با جمیع خوانین و سران درانی و فارسی و بلجانی
و کوهستانی و کابلی و غیرهم و امین الله خان و محمد زمان خان و سایر کسایر و اصاغر آن
دیار در بالا حصار بدر پارچه امداد حاضر شده چپه ساری عتیقه به گردیده شرف اسلام
سریر ملک احتشام حضرت خاقانی حاصل نمودند و از حضور قیس ظهور حضرت خاقانی بجلوی
این اطاعت و فرمان برداری و اقبال قدوس و خاکساری مورد مخاطب بکلام تفاخر انظار
احسن و آفرین گردیدند چنانچه بعد از آن هر روزه بقا عده مستمره برای ادای سلام
و استماع اوامر و احکام صبح و شام وزیر موسوف و نائب امین الله خان و باقی خواص خوانین
بعضور اقدس مشرف شده علی حسب ترتیب روزمره حاضری و واران خود میدادند درین فرصت
پندگهان اشرف جمعه مقدسین را مشغول زور و منصب ساخته برای جارج میسر بکر صاحب
مقیم جلال آباد نوشتند که الحال خاطر جمع دارید که قلع بیان فساد کیشان خوب خواهد
شد مدد اکبر خان که خارج از جمعه در جلال آباد هنگامه آرای بود چون اجتماع شود
که حضرت پادشاه باز مالک و مطلع وقت شدند کارش رو بستی آورد بلکه متعجب و متاسف
ماند که کار پر حمت و جان بازی حاصل کرده باز دست رفت لپه امیر در ترمید فریب شده
مردمان را تلقین و تفهیم کرد که اگر پادشاه با انگریزان پیوستگی و وابستگی ندارد
بس او را بعزم جهاد برانگیزان جلال آباد باعث شوید بنابران مردمان هر روز مصحف
شریف را بر سر خود گرفته صلوات خوانان و تمکبیر گوین بدروازه و دربار شاهی می آمدند
و بشور و غوغا میگفتند که پادشاه جهان پناه نهضت بسمت جلال آباد نمایند تا بپناه انگریزان
ایز این ملک برداشته شود حضرت خاقانی ملاحظه میفرمودند که هنوز کبومک اغواج صاحبان
در جلال آباد نرسیده اگر بجانب جلال آباد حرکت نمائیم لشکرم دم برکاب حاضر

(۹۴)

خواهند شد میاد صاحبان جلال آباد بیدل شود لهذا فرمودند که محمد اکبر خان هرگاه از
محاصره جلال آباد دست برداشته مشرف حضور اشرف شود در باب گذاشتن جلال آباد
بندوبستی یا صاحبان انکریز کرده خواهند شد یعنی اول معتدی نزد صاحبان مقیم جلال آباد
میفرستیم اگر برضا و رغبت خود کوچ نمودند بهتر والا بعد آن بجمعی و اتفاق عازم جلال آباد
میشویم چونکه خیر خواهان طایفه بارگرائی باز آمدن محمد اکبر خان را روا نبودند حیل
چند در چند در میان می آوردند تا قیام صلاح وقت بجهت منعت شد که محمد اکبر خان بعد از آنجا
باید لاکن بجهة صاحبان دستخط فرستاده شود چنانچه حضرت خاقانی مرتبه اول
سردار نهایت اشخان درانی بامیرزائی و در ثانی دین محمد خان یسقدمت خاص حضور خود
را ظاهرأ بصورت و کالت بایشان که صاحبان از جلال آباد کوچیده بروند و باطناً برای
استثنا و اطمینان و هوشتان نمودن شان که محمد اکبر خان شخصی بسیار بدعهد و خدایت
پیشه است زنیار بقول و قرار و اعتبار نکنند که همچو توافقه میکنان صاحب در حق شما
بیزیش نیارد بطریقه نوشتجات موکده فرستادند و درین معامله مراد مقدم حضرت خاقانی
آن بود که چند گاه باین آمد و شد سیر و دستخط سفین بتعویق افتاد و باین عوام از مقدمه تحریک
جلال آباد بسته شود چون مرتبه ثالث بفرقه نوشتند که حقیقه نکاری و لحدار مردم کابل برین سوال
است که شنیدید و دیدید پس چه باید کرد که ما و شما از شر و فساد این مردم کتب آباد
ایمن و آباد و خاطر جمع و آزاد بمانیم و زیاده خرابی بایشان نرسد هرگز بیکر صاحب
بهادر نوشتند که حضرت خاقانی از روی تفقه و مهربانی بوجهی که ممکن باشد دارند
تا عرصه یا نزد روز از کابل حرکت فرمایند که فوج ما مردم عنقریب از شهر در جلال آباد
میرسد حضرت خاقانی نظر بنوشته صاحب موسوف بلیت و اعل و امروز فردا عرصه دوم
کامل از کابل حرکت ننمودند و بارگرایان برآمدند و همین میگفتند و شهرت میدادند
که پادشاه عین فرنگیت فریفته او نشوی و بیاعت همین است که قصد جهاد بطرف جلال آباد
نمیکند حضرت خاقانی مبالغه خطیر بپیری سر و پاداد اول یرغل هر یک را بدست آورده
رفتن جلال آباد را با انواع العیل در تعویق میداشتند تا که بهر کس خوب یقین پیوست
که پادشاه هرگز عزم جلال آباد بطول جهاد نداشتند لهذا بتعلیم و تحریک بارگرایان
عوام کالانعام و بعضی خواص خدیعت اساس میر حاجی نام پسر میر واعظ را که یکی
از اکابر سکنه کابل است مقدم نموده و علمها برداشته و چندین مصحف با تبرکات که
در زیارتگاهها بود بر سر داشته فوج جوق جوق با صد و فغان حق گوی و فقیران مست
خوی که بحقیقت اینهمه افعال مبار از قریب و مکر بود از کابل بعزم جلال آباد بیرون
شدند شاه جمعا چون دید که جماعه فتنه انگیز بارگرایان شعیبه دیگر بروی
حکمر آراستند اگر حال امن از شهر بیرون نشده شامل اینجماعه نشوم بلا تا مل مقدمه
پلویای عام بر من بر پا خواهند نمود ناچار بند و بست نموده بندگان شهزاده فتح جنگ
را بیش فراول فوج مقرر ساخته مرخص فرمودند شهزاده موسوف در ده خداداد در غیمه
گاه قیام پذیر بودند و حضرت خاقانی از قلعه بالا حصار یا فوج مانند مور و مار بتاریخ
بست و دوم ماه صفر یوم شنبه با سامان شاهی و بدیهه عالم یشاهی در دامنه کرپوه سیاه
سنگ نزول اجلال فرمودند لاکن بامحرمان و مقریان منکر میفرمودند که در عرصه

Savaii 1849

(۱۴۳)

بنگاه بجلال آباد خواهیم رسید و اگر درین مدت هم امداد صاحبان بهادر از طرف پشاور
بفوج مقیم جلال آباد نرسیده باشد تاچار چون فریب بجلال آباد شویم مشرور ازین
مردم مقصد فتنه اندیش خود را کشیده با صاحبان بلند شان یکجا خواهیم شد و چون
ما صاحبان ملحق و متفق شویم اینتر دیم خود پراکنده خواهند شد البته این اراده
بتحقق میسر بقا کار دا شدند زیرا که آنچه جواهر عنده و اعلی از قسم الداس و اعلی
و باقوت و زمره داشتند که معمول بقیت چهل پنجاه لک رویه بود همه را از جوار هرات
صندوقخانه انتاب کرده در کیسه خود گذاشته بودند چنانچه بعد از واقعه شهادت شان
آنهمه بدست محمد زمان خان افتاد القیه چون شاهجهان از بالا حصار برآمده بکریه
سیاه سنگ نزول اجلال فرموده در بار عام نمودند در ساعت با عزو تمکین یعنی هنگام
نهار پیشین فرزند بدل بیوند سعادت ظهور شهزاده شهبور را که سابق آن نور دیده
مروث و فوت در مقدمه قلعه بندی و اقامت خانه امین الله خان در باب از چاه خاص
و عام و احتیاج خواستین و سران هر طایفه از انام بدر بار فک احتیاج اظهار من الشمس
و این الامس شده بحدک امتحان درآمده بود بحضور پرتور خود طلب نموده فرمودند
که اجلال بندگان ما هزارم جلال آباد اند شمارا بعهده تبارت دار السلطنه کابل سر اقرا
و ممتاز و قائم مقام حضور دستور خویش فرمودیم چنانچه رقم حکومت کابل را بنام نامی و اسم
گرامش بدستخط خاص من فرموده مطلق نمودند و نصرت الله خان پسر امین الله خان را بختار کاری
و باریت شهزاده مقرر نموده از زبان الهام بیان ارشاد فرمودند که زنهار غفلت را
بعود راه نداده از احوال شهر و حصار هوشیار و خبردار باشید البته تا زمان حال کاری
نامشروع از شما بیست همایون نرسیده غایت خشنودی بندگان اشرف از شما حاصل
است اگر من بعد شمه از آن بیست اقدس رسد سرا خواهم داد بعد از آن اهل دربار را
مرخص فرموده بقیه غایت تشریف فرما گشته بوقت شام برای سرانجام و تقییم امورات
واجبه مریه خود در پالکی نشسته و شهزاده موسوف را و پرو و در پالکی حکم نشستن
داده داخل بالا حصار شدند رحیم اشرف بن ازان بمسحوظان دروازه شرف سدور
یافته بود که شهزاده بوقت شام در بالا حصار آمده باز علی الصباح روانه نگاه میگرد
هریک بکار خود هتیار و خبردار باشید بعد از رونق افراشی بیستان عظمت کامرانی
یعنی حرم سرای سلطانی از زبان معرمان خاص معلوم شد که شب همه شب بندگان
والانا آرامی و بیقراری داشتند بلکه تمام شب را قدم بمرکت و رفتار و دم بکر اسم
پروردگار گذرانیدند و هر لحظه و هر آنجه از خواجه سرایان استفسار میفرمودند که شب
چه وقت است بعد از آن بپشتام آغاز صبح صادق دور کعت نماز سنت فجر را در آنجا
گزاشته فرض را معطل داشتند که در نیمه گاه ادا کرده و در پالکی نشسته چهاران را
مکرر اشارت فرمودند که سرعت تمام رفته در نگاه برسانند که نماز فجر تاخیر نشود
و بوقت خود گزاشده آید با چند نفری محدود از خدمتکاران روانه نیمه گاه گردیدند
سبحان الله و بجمده نهای حضرت کبریا برای ترفی و مزاج ایشان چه سامان مریا داشت
که ما بین سنت و فجر سبحان الله و بجمده سبحان الله اعظم و بجمده سبحان الله
خواندن رسالت شهادت و سلطنت سعادت فائز گردیدند

(۱۴۴)

واقعه ها بلکه شد دست حضرت شاه تغران پناه از دست ظلم بدعهدان بیچاره و سیاه
شجاع الدوله و اندمحه زمان خان را کدام مغیر به اختر خبر داده بود که پادشاه امشب
در بالا حصار منقبانه رفته اند و علی الصباح ضرور بمقیه گاه خود خواهند آمد باطلاع
این خبر تمام شب خارج بالا حصار در انتهای راه منزلگاه باجمع از سوار و پیاده اشرار
درستین نشسته ماند تا صبح هنگام صبح هنگام حضرت شاه جمعه بنیمه راه بالا حصار
و منزلگاه رسید چونکه دروازه های پالکی از هر دو سو بند بود و پادشاه بیگاه مشغول
بذکر خداوند و پالکی مذکور بیگاه آن عالم مغرور قریب عبور شد آن شریر سر
شور از انصاف دور یکدفعه سه شرب تفنگ اندر آفتک را بر سر پالکی سر داد
از وقوع این پنداد شاه نامدار باجم خون بار و سرودل افکار بی اختیار از پالکی برآمده
خوا شدند که غمخ ناچار را گرفتار کنند یا از سوار شمشیر و افکار شعار به دارا بوار
بفرستند اول آن حرامی ملک حرام از هیت و شوکت صورت خاقان و الامقام تاب استقامت
و آرام نیاورده به وف تمام چون سک گمنا از ضرب گام با بگریز شد و آن مغرور
و مردود حضرت و دود خواست که بی نل متصدیر گردد مگر به فرام یزدانجا برادر خانی
که با آن حرامی باین حرکت بی برکت به حصول روسیاهی دوجانی مشارکت جانی
داشت او را تکذابت و گفت ای بدبخت جای اندیشه نیست و زمین بیشه و صحرا جز این
شیر ارکار افتاده دیگر کیست برگردد و کارش تمام کن و لااگر زنده رفت شیرخواه
خاندان تراهم زیر تیغ بدریغ خواهد کشید لهذا آن حرامی بد کبر باجمه کار فر
سیر مکرر بر سر شاه جم افسر بی صدور گناه که زبانیش ذکر بکلمه طیه لاله الا الله
بود و از ضرب گولهای تفنگ و فراین جانکاه از تاب و توان مانده و در غایت درد و عالم
بیچاره و بی پناه آمده بر خم شمشیر بدرجه شهادت رسانید و نمود گریه کنند شهوان نام
پیشقدمتیکه که در آنوقت بر کتب شهادت انتسابش حاضر بود و او را بر خم شمشیر مجروح
ساخت لاکن چون میدان را از اغیار خالی و کبیه شاه جنت آرامگاه را پر از جوامع
ولای یافته فرصت وقت را غنیمت انگاشته هر دو کبیه پر جواهر گران قیمت آن متعلق
خراین جنت را بریده راه حصار پیش گرفت و از عدم حوصله یان و استیلا یاس و هراس
که خاصه متغیان غیانت احساس است همه آن جواهرات گران سنگ نیش بها را
در یک درزی از دیوار شکسته انداخت تا از بی نصیبش نصیب بی نصیب دیگر گردیده
و از آنها کشیده بچند مبلغ فروخت آخر الامر بدست شجاع الدوله حرامی رسید
القیه نعش پادشاه جمعه همچنان در میدان بنگاه و خون غلطان افتاده بود افسر
شهناهی که رایت خورشید آیت رفعت و نامداریش از قبه مهر و ماه گذشته و کسرس
ابیت و بر گیش در عرصه جهان بلند آوازه گشته بود طالعان بیجا و نامکرا مان
بی وفا افرط بیرحمی و جفا بضرب فراین غدرو تفنگ دغا و از غایت سنگباری و شقا بر خم
شمشیر عناد و تیغ دغا از پا در انداختند هیات هیات از ان گشتن آرای بالغ سلطنت
و شهر یاری صبه از گنبد امید گلی تجید و برقت و جیف حیف از ان چمن برای حدیقه
خلانت و نامداری که از نهال آرزو نوری ندید و برقت و از دست چمن سکن را بکن

از جهان حسرت بنیان در یست و سوم ماه صفر سفر گزیده به دارالجهان منزل ساخت
 انالله وانا الیه راجعون

دردا که بیخ گلین شادی بریده شد و احسرتا که شاخ طرب بارور نمائند

تاریخ شهادت شاه با سعادت

طریق تر نقشه بسکبا بل شد	خارج از مر سکز تعقل شد
ساعتت ز بی شه شجاع الملک	متو سکل علی ائو سکل شد
یامندا دان بی غزا بیرون	با تنی چند بی تا مل شد
آن سکندر مش فلا ملون عقل	بند در معطر ح تمقا قل شد
آ تقدیر دست جور پشکشا دند	سکه بیرون از حد تحمل شد
تن سیمین و جسم نازک شاه	از دم تیغ بناره چون گسل شد
رفت ازین ملک دون بعلد برین	صاحب حشمت و تبحر مل شد
موی سر بسکه سکنده اند حرم	بر سر سر سر از سنبل شد
آخرالا مر یک غیبی نژاد	از قضا ناکه پنهان نقا بل شد
از قضا وقدر بی سمع سمع	چونکه پنهان غطاب اقل شد
از بی جمیع ماده تار یخ	صورت عقل محو بالکل شد
ها نفی گفت آه و ناله برآر	شمع دولت بصیعدم گسل شد

مرثیه افسوس چاکگاه در واقعه شاه جمعیاه ۱۲۵۸

چون رسد تیغ بر آن صورت ووزن افسوس	چون خورد گو له بر آن جان هایون افسوس
آنکه سی جنگ بسامان چنانگیری کرد	از سه کس دزد شود کشته شبیهون افسوس
آنکه در حشمت و اقبال بدافمانه دهر	از حشم دور دمیدش اجل افسون افسوس
آنکه در تاجو ران بود چو جمشید بیجا	دیو تفتش برداز گسردش گردون افسوس
آنکه بیو سه ز دولت بفرح بود قرین	ناکپهان باغم واندوده شده مقرون افسوس
آنکه کیه سرو برم آمدوا سکندر رزم	بزم و رزمش بهی انجام شد استکون افسوس
آنکه رو از عمل قرض خدا داشت سفید	سر خرو گشت بغون برره مینون افسوس
کسان گوهر بکمر یاد شه سکوه وقار	سر بی تیغ چه پنهان بها مون افسون
دردران بسکپر گوی هر سکان دران	در کف بدگهران چون شده مرهون افسوس
یاد مبداد فریدان جهان را بحشم	شوکت و نروت و آئین فریدون افسوس
بیرق دولتش از پس بهوا بود بلند	بسک باد اجل چون شده وارون افسوس
زدبیم زای خطا از مدد فوج قضا	بخت اسکندر و تدبیر فلاطون افسوس
رهزنی چند گدا خو چو غر پیش کشتند	مقر نش پیشتر از مقر ن قارون افسوس
تن سیمین سن برک مناش مجروح	زاهن سسکه لان لعل شد از خون افسوس
بسکه خون رفت گلش هم چو سن گشت سفید	سم از لاله خویش شده گداگون افسوس

سگرفت چون در گرا نهایه اگر میل باب
دوست خاک از بدنش شست و نیکپداشت نیاز
چشمه سان بود روان از بدنش نایکسال
بدزدیدار خوش جان چنانی دل شاد
داغم از سینه چو خون از کفکش شسته نشد
باز روزی کس از قاتلی او خون نیکرفت
تادین قصه قصه سست نیکر داد منظوم
رشته نظم نیتا بد در مضنون افسوس

باز گشتن مردم از سیاه سنگ و قلعه بند کردن شهزاده شهپور شامرا
القصه چون این خبر قیامت اثری سمع شهزاده شهپور رسید روز روشن در نظرش مایندش
دیو ر کرد بد و در نهاد صغیر و کبیر و بر ناویر آتش حرمت و نفیر در افتاد در آنجا
شهزاده نامدار با وجود حدوث این چنین حادثه مصیبت باز چار و ناچار متوجه باستانیکام
سار شده نیکپداری قلعه و برج و باره و جبهی از روی استقامت و پیردلی و شجاعت و مردانگی
فرمودند که در آن انقلاب قیامت آثار اعلیٰ حرم و طفلان زار و باقی سفار و کبار با حسن
وجه از دست تاراج و تصرف قاتلان خونخوار و بد عهدان غدار محفوظ و معروس ماندند
مگر در ظهور این واقعه باز کز ایشان بد پیمان و متعلقان شان بپردم شهر مبارکباد پیا گفتند
میر حاجی پسر میر واعظ با علمپا نیکی بپردم جهاد جلال آباد آراسته بود از سیاه سنگ
برگشته در شهر آمده از زبان خود پیرم نامدار که لار و کلان را بلاد خرد ملحق
ساختیم و بغاطر هر یک بنیاد تسلی بنهاد که الحال بیخ طوا ئف فرنگی را ازین ملک کنندیم
شهزاده فتح جنگ که در ده خدا داد در خیمه گاه خود بود ازین خبر قیامت اتر اطلاع یافته
خود را به همنوی غلام حیدر خان پسر محمود خان بیات در قلعه خان مذکور رسانیدند
و محمود خان و پسرش از خباثت طبع متفق بر آن گردیدند که شهزاده مدوح را بپیرد
محمدمزمانان نموده خود را سیاه روی در سازند بملاحظه این حال جناب شاه زمان و شهزاده
حیدر و دیگر مسئولان خاندان شاهی که در بالا حصار بودند هر گاه این کیفیت را بدست
شهزاده سلطان شهپور حالی نمودند ملتزم بر آن گشتند که الحال کل غزائن و قلعه و
دروازه های حصار بقبضه و تصرف شماست صلاح دوان چنان سزاوار است که زود بر تخت
نشینید و متصرف همه اسباب سلطنت شوید هر گاه شهزاده فتح جنگ از آنجا رها گشته آید
چونکه از شما بعد بزرگتر است البته تخت نشین خواهد شد سبحان الله زهی همت و نامجوئی
و جوا نوردی و مبارک خوئی شهزاده مدوح که بمجرد استماع فرمودند که درین وقت ما را
آرزوی تخت نشینی و نفاق خانگی منظور نظر انصاف منظر نیست چرا که هنوز والد
بزرگوار نامدار در میدان بیکی هسته و کشته افتاده لازم حال آنست که با اتفاق خرد و
بزرگ اولافاس خون و الدرا از قاتل بی سامان بازستانیم و مدازان بقتل هر کس هر چه
باشد بظهور خواهد آمد لهذا متوجه نجات شهزاده فتح جنگ شده تا اینکه نا ئیب
امین الله خان حسب الارشاد شهزاده والا شان و بتحریر خواجه خانجی و بعضی خوا نین
فوقلرائی سوار و پیاده جرار فرستاده شهزاده فتح جنگ را بغلبه از جنگ که آن پیرمندان سگ
سار کشیده در بالا حصار رسانیدند

احوال تخت نشینی شهزاده فتح جنگ با اتفاق مردم .

فردایش امین الله خان با تمام خوانین درانی و کابلی و میرحاجی پسر میر واعظ و خوانین قزلباش در بالا حصار آمده شهزاده فتح جنگ را نظر به بزرگ سالی نسبت به او و اولاد شاه جنت آرامگاه که در آن هنگام در کابل حاضر بودند و بتایید اتفاق و منظوری شهزاده سلطان شهپور شاه چرا که آنوالا منش را حصول قیاس شاه فردوس چاه از منافقان بیدستگاه مطلوب و هوای طبع و الا بود والاتفاق خانگی و رواداری و سوابد حضرت شاه زمان و سایر اعیان خاندان بخت نشینی ایشان بیشتر و بیشتر منع گردیده بود بر تخت شاهی نشاندن بخلافتش ستودند بعد از چند روز از همه خوانین خواهش یافتن خوانین درانی و قزلباش و کابلی و غلجائی و کوهستانی مگر بعضی که با محمد زمان خان متحد و ملازم بودند باقی همگی میثاقی که مبنی بر اطاعت شهزاده مدح و قبول پادشاهی او باشد با انواع اقسام و قسم کلاماً مؤکد و مرتب ساخته نوشته و مهر نموده بشاه مدح سپردند چنانچه شاه مدح نیز هر یک را از شال و شله علی قدر مراییم بملاح فاخره متواخره ممتاز فرمودند بعد از آن خوانین مذکورین سر مخالفت با محمد زمان خان برداشته چند روز گذشته مقابله محمد زمان خان و امین الله خان در میان شهر اتفاق افتاد و با وجودیکه امین الله خان را قوتش به محمد زمان خان بیشتر بود چنانکه امین الله خان را یقین شد که میرحاجی پسر میر واعظ با محمد زمان خان موافقت و با شاه فتح جنگ طریق منافقت دارد لهذا در روز مقابله محمد زمان خان میرحاجی را در خانه خود طلبیده بنا بر احتیاط نظربند ساخت همپس که مردمان کابلی و کوهستانی خبر نظربندی میرحاجی را دریافتند همگی بتحریر محمد زمان خان این مقدمه را تمسک قوی خود ساخته و متوجه بجانب غربت باطنی خویش گشته از عهد و میثاق بیگشتند و سر بمخالفت و نفاق با امین الله خان برداشتند در بنصورت محمد زمان خان غالب و امین الله خان بمعز خوانین فوغلزائی مغلوب گردیده همانروز تاب احتیاط نیامورده از شهر قرار و در بالا حصار قرار اختیار کردند .

احوال تشریف بردن شهزاده شهپور شاه برای محکمی قلعه بینی حصار

و وقوع محاربه با مخالفان

چون بعد از وقوع این واقعه صلاح کار بمحسوری قلعه بندی انجامید لهذا ضبط و حفظ اطراف و جوانب و معبر آمد و شد فیه و معتقدین منظور افتاده قلعه بینی حصار که قبض و محکمش از همه جوانب اولی و اقدم بود فتح جنگ شاه بموا بدید امین الله خان نزول بندگان شهزاده شهپور شاه را در آنجا احسن و اقوم یافته مع خوانین و لشکری که در بالا حصار حاضر بودند روانه نمودند تا در محکمی قلعه مذکور توجه فرموده بمقابله مخالفان نیز پرداخته باشند چون شهزاده مدح در آنجا استقامت فرمودند محمد زمان خان ازین مقدمه آگاه گردیده بروز دوم با تمام سوار و پیاده ملازم و باشنده شهر کابل و غلجائی اطراف از راه چهار دهی عقب کوه بوقت شب خود را رسانیده علی الصبح مستعد جنگ شد و محاربه و مقابله از هر دو جانب بنهایت واقع گردید بلکه اکثر از مخالفین رو بفرار نهادند که علی التواتر غیر نصرت در بالا حصار بحضور شاه مدح میرسانیدند ناگاه سردار عبدالسلام خان

که یکی از سرداران معتمد شهراده موردوف حاضر بود دم از خند متکاری و جانپاری
میزد با محمد زمان خان ملحق شده و سازش نموده فوج مخالف را در قلعه خود داخل کرده
سرخروئی حاصل نمود ازین معنی سیاه مخالف طالب و لشکر شهراده مغلوب شده از بدلی
و نوع اتفاق سردار عبدالسلام خان رو بگریز نهادند باوجودیکه شهراده شهرور شاه دران جن
از اسب فرود آمده بکمال استقامت و دلوری هر یک از مردمان بددل را دلکاری و استواری
داد در میدان جنگ بمقابل خصم بدآتشک درنگ داشت از اجارکت شکر مؤذنه حتی که
مردمان اطراف و کوه نشین که مقدمات آن جنگ را معاینه میدیدند تهور و پا بداری
شهراده مددوح را دیده آفرین و بنامردان نفاق پیشه تقریب میشوند چون سیاه مخالف
قریب آمد و شهراده مددوح نظر فرمودند که از مردم لشکر کسی در رکاب حاضر نماند
پس بمصدق ایشانکه .

با رضا کار را نتوان کرد کسله از روزگار نتوان کرد
کرد گمار آن کند که خود خواهد حکم بر کرد گمار نتوان کرد

زیاده سعی و استقامت خویش را دران محل بیفایده تصور فرموده ناچار اسب سوار
طلب نموده رویه بالا حصار نهادند من بعد جنگ بیرون به سبب عدم وفای موافقان صورتان مناقصه سیرت
مردوف مانده بامیدورود امواج ظفر امواج انگلیسیه تهیه تعصن را بیرم و مستعکم نمودند.

حقائق محصورى فاعله بالا حصار با میدورود افواج و اعداد صاحبان

انگریز نهادند .

چون محمد اکبر خان خبر شهادت پادشاه غفران پناه را شنید نظر بباطظار خوشی
شروع باجرائی سردادن توپ و تفنگ نمود صاحبان محصورین قلعه جلال آباد بکسر تپه
ناممدودی از پلایان و توبه پناه بر محمد اکبر خان حمله آورده جمعیت بسی حبیث را مفرق
و پیرشان ساختند حتی که نامیرده با چند نفر سوار و پیاده پراکنده اغسره بکابل آمد
چون مخالفت امین الله خان و محمد زمان خان را دریافت بحیله و فریب بمرفت محمد شاه خان
غلامی امین الله خان را از راه کشیده برد خود برد شاه فتح جنگ از رفتن امین الله خان
پیشانی خاطر گردیدند که بمسازین کار قلعه داری چگونه پیش برده خواهد شد عالیجاهان
میرزا ابراهیم خان متشی باشی و میرزا حیدر علی خان لشکر نویس که خدمتگاران و اعتبار
و محرمان باوقار شاه غفران پناه بودند شاه مددوح را خاطر جمعی دادند که بقاظر والا بیج
اندیشه را راه ندهند که همگی خوانین درانی هندوستانی و ساکنان بالا حصار از طائفه عرب
و غلام خانه و حبشی و غیره بر وصال بدستکاری و جان تناری ایستاده اند پیش بردن کار
و عدم اتفاق باشند کن بالا حصار که ذکر ایشان شد بر ذمه مایان است لهذا درویش محمد خان
والد حاجی هاشم خان عرب ناسائز خوانین بالا حصارى آمده شاه فتح جنگ عرض نمودند
مایان همه بدل و جان در خدمت و جانپاری حاضریم حاضر اشرف را از جانب ما جمع دارند
بمد آن شاه فتح جنگ بماتفاق خوانین و غفرانی چون سردار عنایت الله خان و عظیم گلخان
عرض بیکی سردار سکندر خان و سیدخان بادوزانی و محمد عمر خان نامیرانی و خدمتگاران
قدیمی از سائز خوانین و فوج هندوستانی و دیگر دولتمردان چون خواجه خانجی عرف شیخ

مضمون عهد نامه محمد اکبر خان که به فتح جنگ شاه سپرده است .

درینوقت نخست رخت که بندگان سپهر مکان السلطان ابن سلطان و الخاقان ابن الخاقان سلطان فتح جنگشاه پادشاه این بنده درگاه الله محمد اکبر خان وادامیر دوست محمد خان و ابرتیه وزارت خود سرافراز فرمودند بنده درگاه الله افراز نمودم یغمدای واحد و لاشریک عزوجل و محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و جمیع پیغمبران و چهار یار کبار و اسماء اطهار که سلطان مددوج را از دل و جان بیادشاهی خود برگزیدم و اختیار نمودم که بدون سلطان مددوج مادام الحیات احدی را بیاد شاهی اختیار ننمایم و بسرو مال و جان در خدمتکاری سلطان مددوج کوتاهی ننمایم و بکاریکه شایسته و شایان بیاد شاهی نباشد اقدام نکنم و مدام محکوم حکم سلطان مددوج باشم و نفاذ امر سلطان مددوج را بر خود و بر ملک و بر لشکر واجب و لازم دانم هر کسکه سلطان مددوج را بیاد شاهی و فرمان و وائی قبول ننماید منته که محمد اکبر خان ابن امیر دوست محمد خانم دشمن و مخالف سر و مال و جان و ناموس او باشم هرگاه بعال و جان و ناموس و سلطنت و عزت سلطان مددوج بدینیت و یا ظاهراً یا باطناً و اشاره و کتابت و دلالت و یا بگفته کسی مخالف و غیبت و نقصان نمایم بقض و لعنت خدای عزوجل و ملائکه مقرب و تفرین پیغمبر آخر الزمان و اصحاب کبار و امامان دین و مجتهدان شرع متین گرفتار باشم و هرگاه درین افراز خود نایت قدم و راسخ دم نبو دم از رحمت خدا و شفاعت حضرت احمد حبیبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بی نصیب باشم لهذا اینچند کلمه بر سبیل افراز غامچه قلمی گردید فقط بر ورق مصحف شریف بدست خط خود نوشته فرستادم و امین الله خان و محمد شاه خان غنیلجائی ضمانت نامه نیز بهمین الفاظ دادند فتح جنگ شاه دروب قلعه بالا حصار را مفتوح ساخته بقبضه ایشان سپردند و محمد اکبر خان همینکه تصرف بالا حصار نمود بنای بدعهدی را گذاشته اولاً جمعیت شاه موصوف را از ایشان جدا کرده در نزد خود برد بجهله اینکه چون بحضور مشرف میگردد وایشان را مسلح جایجا حاضر میباشد موجب هراسم میگردد بالفعل که سرطاعت بقلامی برادر صداقت گذاشته ام امیدوارم که این سیاه هندوستانی از سوار و پیاده و توپخانه اگر بغاظر پادشاه خللی در حق من مکتون نباشد سپردم گردد نواز بالا حصار کوچیده در نزد من آمده پیام نمایند تا بنیاد در طلب مبالغ شده دولت روپیه نقد و جنس وصول نمود .

محبوس نمودن محمد اکبر خان فتح جنگ شاه را بعد دشکشی و حیلہ گری .
چون دانست که وجه نقدی دیگر از شاه مددوج وصول نمیشود و یک خطی از خطوطیکه شاه مددوج در حالت بیچارگی و وفوق بدعهدی محمد اکبر خان برای صاحب بهادر نوشته فرستاده بودند و در امتنای راه بدست شخصی افتاده و او در نزد محمد اکبر خان آورده بود همان خط را بهانه دست آورد خود ساخته شاه مددوج را محبوس گردانیده آنچه اسباب و اموال در محل شاهی بود همه را بتاراج برد و آنچه توانست و وجود یافت جوایز هرات و مانند آن از خود شاه مددوج وصول نمود بعد از آن در صدد آن شد که شاه مددوج را

بدان آهنگ و گوناگون عذاب ناصواب مبتلا کرده و در صورت عدم وصول جواهر و دولت
بتعذیب بسیار هلاکش سازد لیکن آفرین بر استقامت و تمکین فتح جنگ شاه که تا زمانیکه
در حبس بود و آن بدعهد بدریه مخالفان خود انواع سختی و شکنجه و خوف آمیز میگفت
و مینواخت مگر شاه مدح هرگز بهیال نیاورده بجز دشنام و ناسزا که سرای آن بیچاره بود
دیگر جوابی نمیدادند زهی دلاوری و مردانگی در یومیکه شاه برج بالا حصار را بنقب
برکنند باوجودیکه دلاوران طرفین دست و گریبان می زدند و از جهة عدم بارود و کوله
بسی مردم ضائع میشدند و دفع الوقتی را کار با نداشتن سنگ و کالوخ رسیده بود و از طرف
مخالف دولت تفنگچی با دهای داخل شدن بالا حصار آمده و مستعد ایستاده بودند که هم
تفنگ و شمشیر برای جنگ و قتال داشتند و هم حوال ورسن برای بریدن مال پریش و کمر
بسته بودند در چنین حال پراختلال شاه مدح بر سر همان برج خراب بر کرسی بشجاعت
و جوانمردی نشسته مردم سپاه را بایشان زر سرخ تر غیب و بحر بوی جنگ داده با جمعیت
خویش به کمال استقلال استقامت و وزینند که از دلاوری و بهادری شان از دوروز نزدیک
آنمهر که احسن است مسوع میگردد.

نجات یافتن فتح جنگ شاه از حبس محمد اکبر خان و رسیدن بجلال آباد

لزد جنرال بالک صاحب بهادر

چون محمد اکبر خان از بد باطنی خود بنای داغ کردن و عذاب ناصواب نمودن گذاشت
فتح جنگ شاه محبانه با چند نفر از بالا حصار پان بندوبست فرموده و بوقت شب از زندان
گریخته در شهر رفته بمحل چنداول پنهان شدند کسانیکه شاه مدح را از بالا حصار کشفیده
در چندول رسانیدند متعجب ماندند که الحال شاه مدح را چنگر از شهر بر آورده بمطلب
رسانند پس همگی رجوع بمیرزا ابراهیم خان منشی باشی و میرزا حیدر علیخان لشکر نویس
که در آن ایام اردوی آنها در خانه امین الله خان نظارین بودند نمودند میرزا پان مد کور
بخط آنکه اگر شاه فتح جنگ دستگیر دست محمد اکبر خان شود بجز کشتن نخواهد
گذاشت لهذا تمهیدی بنگار برده در پی کشیدن شاه موصوف از شهر کابل سلاح و رفاهت
عالیه نائب سرافراز خان نام برادر امین الله خان خوا به خانچی شیخ مراد افوار حضرات
عاشقان و عارفان رحیم الله تد بیر سلیم و تسلیم رک فو بسم تهیه شاه مدح را
از اسب و اسلحه و آنچه مطلوب وقت بود کرده با آدمیان معتبر بجلال آباد رسانیدند.

خدمتگذاری میرزا پان بخاندان شاهی بعد واقعه شهادت اوشان.

آفرین بر میرزا پان مد کور که حقوق نمکخواری و خدمتکاری را بی کم و کاست منتهی
ساخته بجا آوردند که قلعه داری بالا حصار و انصرام مهمات مقدعات آن به اتمام ایشان
شده و نجات فتح جنگ شاه از کابل و رسیدن اوشان در جلال آباد هم بکوشش ایشان بعمل
آمده حقا که این نهایت دیانت نمکخواری و غایت فطانت و خبر سگالی و کمال هوشیاری
و داناییست و جمال کارگزاری و حق ادایی که باوجودیکه خود از دست محمد اکبر خان

نظر بنده خانه امین الله خان بودند هر گز غم جان خود نداشت آقا زاده خود را از محل
هلاک و ایادی چنین اعدادی بیایک خلاص ساختند جانفشانی زیاده ازین چه باشد برزای ابراهیم خان
بلا الله آنکه کسی ازین معنی مطلع نشود در خانه امین الله خان نظر بنده نشسته و میرزا حیدر علیخان
خود کمر همت بسته شاه فتح جنگ را از چنداول کشیده ناموضع مقبره بابریادشاه بوقت
شب برده بنیرد آردمان متعینه ساختن این کمال دلاوری سررازیست و حق وفاداری و چاره
شازی که بظهور آوردند در بکران نیز که خدمتکاران و خواجگان
شاه غفران پناه بودند هر یک بحسب مقدار خود خدمتی بجا آوردند چنانچه خواجه خانجی
شیخ مرار در زمانیکه صاحبان مالیشان از چپاونی بیرون شده قدم زن طریق خرابی
شدند و مردم بار کزائی در دست آن بودند که بالاخصار نیز همچون چپاونی مسخر و مسمار
کرد و قیدی شد بود که متنفسی از سپاه و رعیت در بالاخصار نرود هرگاه احدی
بر خلاف تاکید معمول نماید خانه او تاراج و مالش برخاس و عام میاج و عیالش گرفتار
و تباه گردد. خواجه مسدکور بنا وجودیکه این قید و بست بود بیهم اول بر آمدن
صاحبان از بالاخصار دوبر خود را بایکصد نفر تفشگی بخدمت شاه غفران پناه
در بالاخصار فرستاد از غلظت و این معنی کبر حوصله ببار کزانیان شکست آمدن دروم
دوم سردار عثمانیه الله خان و محمد عظیم کشفان عرض بیکی و غیره خواندن درانی
بعضور پادشاه غفران پناه مشرف گردیدند و هم در هنگامیکه پادشاه جنت آرامگاه
شریت شهادت نوشیده پدارالجنان بیوشتند و شاه فتح جنگ را محدود خان در قلعه خود
نگه داشت مسدکور بن و محمد زمانخان گشت خواجه فوق السدکور امین الله خان را
بلاستهای و غیره بر سر غیرت کثیر آورده نام برده کمر همت بسته شاه فتح جنگ را
از جنگ آن سبک طیشان بر آورده در بالاخصار رسانید و در هنگام معصوری
شاه فتح جنگ خود شیخ مرار مع پسران در بالاخصار خدمت میکرد و در وقتیکه از حبس
محمد اکبرخان شاه مسدور فرار نموده در محله چنداول مغربی شدند شیخ مسدکور
بامیر زابان سابق السدکور بهجنان شاه مسدور غم شریک و رفیق بود
محمد عظیم کشفان عرض بیکی بعد از خروج صاحبان از چپاونی در حال
شدت قدغن با عثمانیه الله خان و سردار نورالدینخان بامیرانی و سواران ما تحت شود
بر و ز روشن در بالاخصار بعضور شاه غفران پناه شرف اندوز شد و در روزیکه شاه
غفران پناه را ظالمان روسها مابین قلعه و لشکر گاه شهبه کردند و جمعی مبارکش در
میدان بیکی و خا کدان عربی افتاده بود و از باعث پریشانی و بیسر سامانی هر کس بکمال
حسرت و اضطراب بزم جان خود گرفتار بود و در آن ساعت پرمالات که جز مهتر جانان
دوانی اسحاق زانی آبدارباشی احدی از مقربان قدیم و ملازمان جدید بر سر نقش یک شاه
فردوس آرامگاه از عالم جانانگاه سینه چاک و از غم و آه آه چهره آورده خاک نبود هم
عظیم کشفان عرض بیکی رسیده بجوانمردی و پردلی عدست و عیاز گفته نقش مبارک شاه
را بنا آن سعادت اساس صمیمی و قدسیت اختصاص قدیمی یعنی آبدار باشی شریک همت

interdiction

واقعات شاهنشاهی (۱۰۰۰) جلد ۱ بن سیدامان و شیر محمد حاج معینی

و وفاداری و رفیق خدمت و جان نثاری گردیده بر دوش اخلاص کوش برداشته در بالا حصار
 رسانید الحق اگر در عالم مصیبت که هنگام محشر نمونه از ان ساعت قیامت اقامت است مهتر
 جانان آبدار باشی بنا بر ادای حقوق نمک خواری خود را هلاک دیده بر سر نعش پادشاه
 شهید سید یار داری و غم خواری نمیکرد آقا خان را در سیاه و قاتلان گمراه چه خاک خواری
 هنوز بر سر خود میریختند هزار حسین و آفرین بر این چنین خدمتگاران خاص با اخلاص
 که در حالت نعمت و احسان و در ساعت خوف و زبان صداقت و دیانت خود بدل و جان ناولی نعم
 بیکر شک و یکنسان مانده اند و نیز چون امین الله خان از مقابله محمد زمانند ان مغلوب گردیده
 در بالا حصار آمد بر کس که عهده حفاظت بالا برج برای یکشب میدادند احدی از غایت
 بیانی قبول نمیکرد محمد عظیم گلخان مذکور بدون تاکید هیچکس همچنانکه از شهر
 مغلوب گشته مراجعت بی بالا حصار داشت خود در بالا برج رفته قیام ورزیده معتمد خود را
 فی الفور به حضور شاه فتح جنگ که بنا بر تبلیغ تسلی از حفاظت برج مذکور فرستاد و تا زمان
 محصور می ماند فتح جنگ شاه جانفشانیها مینمود و نیز در زمانی که بندگان سلطان شهرور شاه
 از کابل بیعت آمدند محمد احتشربخان سازش با منشی وزیر بادشاهان عزم هندوستان
 فرموده در کوه کرکچه گرفتار دست طایفه غدار غلجائی نابکار آن کوهسار گردیدند
 هم بهمت و غم خواری محمد عظیم گلخان مدعی یافته مراحل پستی پشاور شدند.

خدا یا به محشر ببخش گناهان
 که از دین حق نعمت نگاه

نائب سراقراخان برادر حقیقی امین الله خان به خروج صاحبان بهادر از چپاوتی بنایت
 خیر خواهیها بجا آورد یعنی امین الله خان را بر هندو نیهای خود از محمد زمان خان بریده
 پادشاه غفران پناه پیوند کرد و در زمانی که فتح جنگ شاه بقید محمد اکبر خان گرفتار شد
 حفاظت اعدایان مشکوی خسروی را از دست درازی غنچه بیان بی ناموس و نامهم سراقراخان
 مذکور مینمود و در آنجا فتح جنگ شاه با میرزا بان در غم بازی شریک بود و در زمان عزیمت
 شهرور شاه کسوفاری او شان در کوه کرکچه نائب مذکور و موافقت و یاری و مراقبت
 و غم خواری که این پستی با جام رسانید راجه جمیل سنگه ششتوان از فتح جنگ شاه در ایام
 محبوس و گرفتار از زندان و رفتن بجلال آباد لطف جدائی نکردند نهایت جانفشانی نمود
 میرزا محمد غلیخان نام قوم قورث که در تحت میرزا ابراهیم خان منشی پاشا نور کر شاه خود
 در هنگام خارج شدن صاحبان بهادر از چپاوتی با وجود دغنی با یک مدسوار از اقوام خود
 از شهر در بالا حصار به خدمت شاه غفران پناه مشرف شد و در زمانی که شاه فتح جنگ با صاحبان
 بهادر از جلال آباد در کابل تشریف آوردند مال و اسباب محمد میرزا نام جواقتیر می نمود
 محمد اکبر خان را از قلمه و که واقع سمت هزاره و بمداد دوازده هزار رویه بود هم میرزای
 مذکور بفرمان شاه فتح جنگ تاراج نموده آورده تحویل سرکار شاه مددوح نمود چون

اقامات شاهان (۱۰۰۰) جلد ۱۰۰۰

شهر براسم هر يك از اينچنين اشخاص و فاخرت خاص كه در خدمتگاري و اخلاص خود را بمالك
آفتاب علم ساخته اند موجب تطويل كلام است و در اجمال تعديل مراد كه بر هدين قياس
هر يك از خدمتگاران حق شناس و هوا خواهان حقيقت اساس بقدر حوصله واستعداد خویش
باجود باس و هراس در خدمتگاري و جانبياري حصون نيكنامی نمكلامی نموده ادای حقوق
نعمت را كمالحقه مودی ساختند آفرين بر چنين مردان مگر نظام الدوله كه بنا وجوديكه
صاحبكار و مختار كار بود و زرومال بيشتر از همه حاصل نمود چنانچه امين الله انان در زمان
مختار كاري خود بكرات بحضور شاه جنت آرامگاه عرش و اظهار نمود كه نظام الدوله
از روی تحقيق مبلغ ده لك رويه از ماليات نقد برده از آغاز بروز مقدمه بلوا الى انتها
و مراجعت افواج انگليسيه به طرف هندوستان هيچ خدمتي نه بصاحبان بهادر و نه بپادشاه
و اولادش بجا آورد كه بقيد تحرير در آيد اما افعالي در زمان صاحبكاري خود بجا آورد كه
باعث برانگيختن چندين فتنه و فساد و موجب بدنامي و حقارت شاه غفران پناه جنت معصود
در ممالك افغانستان شد حقا كه اگر تقبص مواجب خوانين غلجاني بادعاي انكامل كار داني
كه معش حماقت و ادائي اربود نمينمود و علاوه بر آن پسر هفت ساله خود را كهها بر آن
طايف حاكم مقرر نميداشت چرا آنها باغي ميشدند و همچنين اگر در اخراج پنجتن خوانين
معتد دراني متوطن آنديار و نامدار و با اعتبار ساعي نيگشت چرا آنها محرك بلوا ميشدند
في الحقيقه اگر ملاحظه خيز دولتين عاليه مبداشت چرا بافعال ناشايسته خود پادشاه غفران
پناه را بدنام ملك افغانستان ميساخت و اگر خلل انداز فدايدين صاحبان و پادشاه نميگرديد
چرا در اول وقوع مقدمه بلوا از پادشاه عفا ان پناه بد گمان ميبود آفرين بر اينچنين
نطقه كه مقدمه بلوا كه طبع پورش بوجود اعتبار بار كز ائران بعد از ده سال احتمال داشت
اوبافعال نيك خود خود موافقته و فساد را در يك سال قبل اخراج ساخت انفسه شاه فتح جنگك
در زمان معصوري خرد بحسب راي ميرزا يان موصوف بنا بر انتظار ورود افواج صاحبان
والاشان كه شايد بزه دي آمده دستياب مطنب و كامران مقصود شوند قبول خواهش مردمان
كابل و قزلباش و محمد زمانقان را فرمودند و اگر نه هر يك معتبران خود را بدعات بجهت
صلاحيت فرستادند هر گاه شاه فتح جنگك عذرات محمد زمان خان را در مقدمه شهادت شاه غفران
پناه ميبيند برفت و صلت صبيه صابره دوشيزه خود بشاه فتح جنگك ميشود و يقين كه اگر صلاحيت شاه
موصوف و محمد زمانقان بضمانت كابل و قزلباش ميشد چندان خرابي و بيل و اموال
و منسوب و متعلق شاه غفران پناه و خود فتح جنگك شاه نميبرد مگر فتح جنگك شاه چونكه منتظر
بر ورود جنود صاحبان بلندشان بودند باهيچكس صلح نميكردند صلحيكه بامحمد اكبر خان
نمودند هم بتهات ناچاري و حالت اضطراري بود كه سابق ذكرش گذشت .

بخت نشستن فتح جنگك شاه در كابل بوزود جنرال پالك صاحب بهادر .

خلاصه اينستكه شاه فتح جنگك بانفاق جنرال پالك صاحب بهادر و افواج انگليسيه
در هر دهم ماه شعبان سنه ۱۲۵۸ هجري وارد كابل شدند جنرال پالك صاحب بهادر
و جارج ميگرينگر صاحب بهادر بنجد بد فتح جنگك شاه را بر تفت شاهی نشاند و ببرق

شاهی را برپا نموده بعد از اظهار خوشی بشك ثوب و تفشك پرداختند و پس از سه يوم جنرال ممدوح و میگریگر صاحب بها در بواسطت میرزا حیدر علیخان لشکر نویسنده ای آن نمودند که بروی از خوانین درانی وزیر منصوب شود تا انتظام امور ملک و رعیت نماید لهذا حسب الملاح امیراعلان خان جوانشیر المعروف بخان شیرینخان و باقی خوانین قزلباش که در آن ایام بنابر حفظ مال و ناموس عیار در حین ورود جنرال یالک صاحب بهادر مقام تیزین و قرار شدن مجددا کبر خان بجانب ترکستان خود را از همراهی محمد اکبر خان جدا کشیده بد و لتخواهی صاحبان انگلیسیه منصوب ساخته بودند غلام احمد خان درانی باعزائی را خلعت وزارت پوشانیدند در آن حین از کیفیت استقامت امین الله خان لوگودی و جماعه غازی که از منزل تیزین فرار کرده در کوهسار استاف و کوه دامن و چاربنکار قیام کرده باقی فساد و فساد شده بودند صاحبان عالیشان آگاهی یافته صلاح وقت چنان دیدند که جناب شهزاده شهبور شاه را باغری مقرر کرده و فوج ظفر موج انگریزی را بر کباب سعادت انتساب شان همراه ساخته برای اندفاع آن انبوه ای شکوه مأمور سازند تا دماغ از نهاد آن جماعه اشرار کشیده آواره دشت ادبیار گردانند.

روانه شدن شهزاده شهبور شاه مع فوج بطرف استاف بسرای دفع فساد شهزاده ممدوح بمجرد استماع حال بکمال رغبت اقبال این معنی فرموده بمعه خوانین درانی و قزلباشی و فوج ظفر موج سرکاری از شهر کابل بسر آمده تشریف فرمای کوهستان شدند از تفضلات جناب کبیریا وین اقبال شهزاده شجاعت دستگاه عندالمجاهله گروه مجاهدین خود خواه ساعتی مقابله نموده از بدلی و عدم ماده اتفاق تاب صدمات اتواب آهن تاب دایران فوج نصرت ماب نیازده میدان را از غم و خاشاک وجود خودها صاف و پاک ساخته فرار کوهسار آندیار گردیدند لهذا ملک و مال و محله آن مردم بی اقبال را آتش داده عالیجا هان یا تنجر صاحب بهادر و ما کنزی صاحب بهادر و دیگر صاحبان بخدمت شهزاده والا حاضر گشته حالی نمودند که ملت کوه دامن و کوهستان این محال کله بشام و کمال از شماست بضبط و ربط عاملان حضور در آورده خود نیز در اینجا بدارالحکومه روتق افرا شوید شهزاده ممدوح فرمودند که بهر امریکه رضامندی و خشنودی اهالی سرکار عالیقدر باشد مراقبول و منظور است لکن از کابل خبر رسید که فتح جنگشاه از اقامت و تفت نشینی کابل ابا نموده عزم هندوستان دارند در اینصورت اقامت مادر اینجا چه فایده دارد لهذا از شنیدن این جواب برای صواب گفتند که الحق الحال اقامت و ریاست کابل سوای شما حق دیگری نیست بنابراین از آنجا بمعه تمامی فوج واپس آمده داخل کابل گردیدند از آنجا که فتح جنگشاه خود قصد مراجعت بهندوستان داشتند هر چند که ترغیب بماندن کابل نمودند شاه ممدوح قبول نکرده فرمودند که افواج بهرامواج انگلیسیه را حکم بمراجعت بهندوستانست و من بدون افواج صاحبان ماندن این ملک را هرگز منظور ندارم البته در صورتی متوقف میتوانم شد که چهار بلتن از فوج انگریزی نیز در اینجا بقدر امضای ایام زمستان باشند و اگر

این ممکن نباشد قدری مبالغه خواهد بود صورت امداد خواهد بود و قرض بدهند که در بیوقت ازوجه نقد هیچ در نزد من باقی نمانده و اگر از قسم جواهر چیزی هست در من خرابی هیچ کار روانی از آن نمیشود و عهدی که اکابر و اصاغر این مملکت به زمین و میثاق و قسم و طلاق با من کرده باز خلاف آن معمول و مرسوم داشته اند از آفتاب روشن تر است جنرال پالک صاحب بهادر و میگر بگر صاحب بهادر بعد از استماع اجتماع و ملاحظه اینحال گفتند که مانند من قوچ و دادن مبلغ حکم نیست شاه فتح جنگ که عهد نامه که در وقت تحت نشینی از خوانین و سایر سکنه آذربایجان میبرد کرده در قیصه خداوند داشت نشان داد مضمون آن را دریافته از بد عهدی آن مردمان بیک واقف شده گفتند که الحال آنچه شیر خود دارید بر رفتن هندوستان یا ماندن افغانستان بعمل آورید ملاحظه بعد از آن شاه فتح جنگ با چندی از بزرگمآهالی حرم محترم برآمده شامل افواج بحر افواج انگلیس شده روانه هندوستان شدند و جان خود را بملک امن و امان رسانیدند

اختیار نمودن بندگمان شهپور شاه ریاست کابل را بر پشت نشستن شاه مدد و مراجعت کردن جنرال پالک صاحب بهند چون بندگمان سپهر مکان شهپور شاه ترک اقامت شاه فتح جنگ و وفور رغبت صاحبان فرنگ در ماندن اولاد نامدار شاه جنت آرامگاه ریاست کابل کامل یافتند بر رعیت و الانهت شان ترک ریاست و انکار اقامت و رفتن هندوستان و دست برداشتن از ملک افغانستان و سلطنت و جاد شاه جنت مکان و رسانیدن جان خود بملک امن و امان بیه کردن از ظلم و تعدی ظالمان ناگوار آمده بخواس و مقربان حضور خود فرمودند که جناب والد نامدارم از عهد شباب دولت تازمان شبیه شهادت از رویه سیال داری و معیشتی گذشته و چندین صعوبت و مشقت و رنج و زحمت دیده و آرموده دست از مقصود برنداشتن نادولت شهادت برداشتنه اگر یک پسر آتوالا جام هم درین ورطه جان اقدازد یاد دین راه خسته و کشته شود جز اتباع سنت آتوالا درجت امر دیگر نخواهد بود مناسب نمی باشد که روش راه والد جنت آرا مسکاه خود را گذاشته سلامتی و آرامی جان خود را غنیمت شمرم اگر درین راه هلاک گردم نیکنای می باشد که عین زندگانی تواند بود عهد زمین حال جارج میگر بگر صاحب بهادر بحضور شهزاده موصوف رسیده بیان نمودند که اگر درین مملکت شما قیام میکنید و ریاست اینجود را منظور دارید بهتر است و خوشنودی مانید در آن میباشد و الا شهر کابل و قلعه بالا حصار بسیار ساخته میشود و ناشانی و علامت بنیانی باقی نخواهد ماند.

جواب و سوال شهزاده شهپور شاه در اختیار اقامت کابل و ترک آن شهزاده مدد و مراجعت کردند که اگر چه بر عهد و وفا مردمان این ملک از آنچه مکرر بامتحان من قیام در آمده اعتمادی نیست مگر بیاس و وفور رغبت صاحبان عالیشان انگلیسیه و هم بلحاظ جام و حقداری ریاست آبانیه و اجدا دیه و هم بتایید رفاه ملک و املاک و خانه و مکان خلق الله و هم بتیقن اینکه افواج نصرت پناه انگلیزی

بی خلل و بی نقصان از ملک افغانستان بر آمده داخل هندوستان خواهند شد اقامت
و استقامت کبابین مارا منظور است فقط الحق که از قیام شاه معدوح که سال رفعا هیت
و آرامی نسبت به سیاه صاحبان عالیشان رسید یعنی اقوام و اسباب شان بیخوف و نقصان
از ملک افغانستان عبور کرده بهندوستان داخل گردید میگردید بیکر صاحب بها در
بعد از استماع این سخنان تجسین و آفرین به شما را تکرار کرده گفتند که کیفیت را
بجزر ل پالت صاحب بهادر بیان نموده تو عینکه مجوز دارند بعمل آورده میشود

چاوس سلطان شهپور شاه بر سریر و تاج بدعهد و بحالی و زبر
چون صاحب مو صرف از حضور شاه معدوح در خیمه یافته بشکر گماه رسیده
کیفیت بجزر ل بهادر معدوح بیان کردند اوشان نیز بغایت پسندیده و نهایت خند و شاد
گشته آفرین فرمودند فردای آنروز عالیجاه سکس پیر صاحب بها در تائب بجزر ل
بهادر مو صرف که تقریر فارسی خوب داشت در بالا حصار آمده شاه معدوح را
بر تخت سلطنت و خلافت نشاند و در باز معدک آثار را از خوانین و اراکین رنگین
نموده سلامی شک اتواب بیحساب نموده قاره خانها را کرم ساختند

همه مردم قلعه و شهر دده	پشاه آفرینها بگفتند و زده
رستمند شهر کس از همش	که آبادی باشد از دولتش
باین پردلی گردانند بجا	حصار و ده و شهر مانندی کجا
دها گوئی شاه او هر کسی	همکیرد و خوش بود و خرم بسی

بعد از آن صاحب موصوف امیر اصلا تغان جوان شیر عرف خان شیربختان را که
قابلیت اینقدر کار پرگشتند داشت مدارا الهام ملک نموده و غلام احمد خان پسر مختار الدوله
را که در وقت بیتی وقوف تمام داشت بر منصب وزارت برقرار گذاشتند و مبتانی بچندید
از کل خواستین و اراکین در این پشته و قسریا شایسته و فاسد و سیه و غیر
هم گرفته و را سو گشتند دادند که نقص عهد نکردند و پیوسته در انتظار
و استحكام دولت شاه معدوح به آگاهی و دولتخواهی جاهد و ساعی بوده بجزر راستی
و غیر سنگالی دیگر امری بفاخرتیاورند همه تصدیق نموده بعد هربار از خوانین تنها تنها
در زیر تخت شاه معدوح طلبیده مصحف مجید روی دستشان نهاده قسم دادند و کس خوانین
عهدنامه بدین مشهور بر ورق مصحف مجید نوشته دادند

عهد نامه خوانین با شهباز شاه سلطان شهپور

درین زمان فرحت پشان که پند گمان سپهر مکنان السلطان ابن السلطان العاقان ابن العاقان
سلطان شهپور شاه پادشاه مایان میباشند اقرار میسازیم بقضای عروجل واحد ولا شریک
و بر رسول الله و جمیع پیغمبران و چهار یار کبار و کل مهاجرین و انصار و خاندان آل اطهار
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم که سلطان معدوح را پادشاهی بر سر خود برگزیدیم که بدون
سلطان معدوح مادام الحیات احدی را اخبار نتوانیم و بر و جان در خدمتگری سلطان معدوح
کوتاهی نکنیم و نفاذ حکم سلطان معدوح را بر خود و بر ملک و لشکر واجب و لازم دانیم

هر گسکه سلطان ممدوح را بیادشاهی و فرمانروایی قبول نماید مایان جمیع خوانین سکه حاضر هستیم دشمن و مخالف مال و جان و ناموس او باشیم هر گاه مال و جان و سلطنت و عزت پادشاه ممدوح بدینت و بدخواه باشیم یا ظاهراً و یا باطناً و یا اشارتاً و یا دلالتاً مغالط و شیانت در سلطنت نمائیم بقض و لعنت خدای عز و جل و بی‌تعبیر و اصحاب کبار و مهاجرو ائمه و امامان دین و معتمدان شرعیین گرفتار باشیم لهذا این چند کلمه بر سبیل اقرارنامه قلمی گردید
 تحریر ۲۷ شهر شعبان سنه ۱۲۵۸ هجری مگر غلامخان ولد اعظم خان قندهار زانی قسم ننموده گفت من با صاحبان هندوستان میروم سکن بر صاحب بهادر از یسغن رنجیده عتاب بیهساب نمودند که ترا سر کار مانان نخواهد داد.

تحسین صاحبان بها در شاه شهبور را

بعد آن سکن بر صاحب بهادر بشاه والاچاه موصوف گفتند که کمال تعجب است که برادر بزرگ شما بندگان شهزاده محمد تپور را صاحبان عالیشان قندهار هر چند بساندن و نشستن بغت آنجا باعث شدند منظور نکرده عزم هندوستان نمودند و شهزاده فتح جنگ نیز برادر شما با وجود دولت و ثروت دیده و دانسته عازم هند گردید و شما با وجود خرد سبالی و بی بضاعتی شیرینی و تلخی زمانه را نچشیده ترک ریاست نکرده اقامت گردید پس در این صورت
 اگر یک موی استقامت بود که از خیر اردو سلامت رود
 همان عهد و میثاق شاه با تو هست نخواهیم آن عهد هارا شکست

بعد آن شاه موصوف بکراساسپ ترکی صاحب الامتخاب ممدوح برای سراری اعلان نموده مرخص فرمودند شاه جمجاه و خوانین و سیاه و رعیت و منسوبان و متعلقان دولته واه چند روزی بخرمی و خوشحالی گذرانیدند مردم رعیت نهایت شادمان و دعاگو و نعت خوان پادشاه نوجوان بودند چرا که آبادی و آسوده حالی و جان خلاصی و فارغ الالبالی خود بوسیله شاه والاچاه میدانستند.

فرستادن شاه شهزاده حیدر را بحاکمی باعیان تا مانع قتل شود :

بعد از چندی شهزاده حیدر را بعه هزار سوار بتدارک و سامان حاکم بامیان مقرر کرده مرخص نمودند تا شهزاده ممدوح در آنجا رسیده سد راه محمد اکبر خان شود مباد که نامبرده در آن حدود قیام کرده قتل برپا سازد نامبرده از خوف و هراس جان کوچ در کوچ نموده بطرف ترکستان میرفت بعد چند روز بمجرد استماع اینکه صاحبان بهادر مع افواج بحر امواج خود را از دریای اتک عبور نموده پیشاپیش رسیدند.

مغقلب شدن حال وزیر نجس شهیر بر تر وزیر :

اول احوال وزیر بدشیر بر تر وزیر بوضع دیگر مغقلب گردید واضح است که کسب کسبه نمیکشید و از شجوه و برادران و ازون اختر داشته باشد کی شیوه راستی و صدق مقالی و خبر اندیشی و تمکین خدای از و بظهور رسد بر هر دانا ظاهر و هویدا ست که شاه و بختان با تپور شاه در جنت مکان چه روش پیش گرفته بود وجه منظور خاطر داشت و از دولت همین خاندان زقیع الشان بجه متصب رسیده بود بعد آن پسرانش با حضرت شاه شجاع الملک

چه نمکچرا میها کردند که قابل تفریر و تحریرو نیست و باز بغداد مت پادشاه
حاضر شده عقو تفتیشات میخواستند شاه جمعیاه از قسوط د لبر حی
عفو فرموده مکرر بمنصب اجدادشان سرافراز میشوند درین زمان اگرچه خود بمنصب
وزارت سرافراز بود . مگر عادت جلی از پادشاه گرفته درین خرابی سلطنت گردید الحق که
اگر ریشه زاغ ظلمت سرشت نهی زیر طاموس باغ بهشت
دعد عاقبت بیضه زاغ زاغ کشت در فوج بیهود طاموس باغ

بر گسردا بدین وزیر مردمان را از ایمان و طلبیدن محمد اکبر خان را
خلاصه کلام آنکه غلام محمد خان وزیر بدشیر مغفیا هر قوم را از درانی و فارس
و فراباش دیده از جاده راستی و غیر سنگالی بر گردانیده و به شیوه فریب دغا بازی و رغبتانیده
کجور وی وعده شکنی بنیاد نهاد و متواتر ارسال رسل و رسائل برای محمد اکبر خان به معرفت
محمد رضا خان پسر باقر خان مرادخان و قربان علی خان باغ غایبزدانی و غیر از امام وردی
و عبدالرزاق مستوفی ملوک میداشت و روزمره نوشت و خوان بدین مضمون میکرد که زنهار
زنهار پیش نروید و بدین دیار وایس آئید که افواج صاحبان فرنگ در اینجا استقامت
و درنگ نکرده عازم هندوستان شده به پنج برسیده اند ملک از شماست و ما از شما و همه مردم
و جمیع اقوام را دیده از اطاعت پادشاه گز دانیده ام اگر ایستاده اید روان شوید و اگر
نشسته اید برخیزید و بدین طرف عزم کنید و هیچ خوف و خطر را بدل راه نداده بصورت
بلاغار بیایید و از جانب ما یان نسلی دارید که بسکال امورات بدست من است و احدی را تنگ ندارم
که برخلاف خواهش من حرکت نماید/ محمد اکبر خان در آن حال از ناامیدی و عراس به خطوط
مردم اعتماد نکرده جرات به آمدن کابل نمیشود هنوز صکوح کرده میرفت چون وزیر
مذکور دیگر خطوط مع چند سوار فرستاد و خاطر جمعی نوشت که بیایید و روزمره سواران
بشما خواهند رسید و سوارانیکه باشهزاده حیدر اند همرا فهایش نموده ایم همینکه خبر
آمد آمد شما بگوش شان برسد بر کاب شما حاضر میشوند و در میان ما و شما عهد قسمی
مستحکم باشد/ بعد آن محمد اکبر خان دل پر شده بطرف کابل بمعقیست سی سوار خود بحال
پریشان بیسرو سامان بر گشت در هر منزل صد دوسه سوار از مردم غلامخانه و قزلباش و غیره
باو ملحق میشدند روزمره فوت میکرد تا اینکه فریب بامیان رسید شهزاده حیدر از استماع
این خبر سرا سبه و مضطرب شده در تدارک حمله تیباری داشت چونکه سواران قبل از آن
بشورست خود بامضا الفان نموده بودند بمجرد شنیدن هریک بطرف محمد اکبر خان گرفته
فرار شدند/ و شهزاده حیدر تنها ماند چون شهزاده مذکور رونق زمانه را بدگرگون و خیمه
بخت خود را سرنگون دید ناچار رو بفرار نهاد الحق اگر چند یلتن صاحبان شجاعت پناه
الی مستقل شدن شهپور شده تا عرصه دوسه ماه در کابل یا جلال آباد مقیم میبودند وزیر
مذکور و مردم غلامخانه هرگز طلبنگار محمد اکبر خان نمیشدند و سرافتنه و فساد بلند نمیکردند
اما از کم یعنی ساکنان افغانستان است که ظالمان از سر ایشان کم نمیشوند اگرچه الحال
از افعال و اقوال خود منقلبند و یک کسود کسی از قوم سدوزا نسلی میخواهند و میسر شان
نمیشود اما چه سود . ع چرا عاقل گفت کاری که بار آورد بشیانی .

غزیرت سلطان شیپور شاه بطرف جلال آباد و تاراج شدن مال و اسبابشان

در حدود غلزائی از چپاول محمد اکبر خان

چون غیر آمدن محمد اکبر خان پیشگاه آن شیپور شاه رسید و دانست که مخالف را موافقان بل منافقان از عهد و بیعتان برگشته بل از دین و ایمان گذشته با آرزو و ارمان طلبیده اند فرمودند که حالا مناسب نیست که در حصار برقرار بمانیم و آنقدر سرمایه و بیساعتی نداریم که قلمه بنهی کنیم چنان شود که بی پردگی عیال و والد ما جدم شود یا نقصان جان بمن رسد لازم که از اینجا کوچ کرده در جلال آباد تدارک سامان جنگ نمائیم و فرصت بهت آزمائی کنیم لهذا در آنجا بموافقت نائب سرافراز خان و عظیم گلخان و امام عبدالعزیز خان و دیگر خوانین و تمامی عیال و اطفال و یاقی ماندگان از بیسگمت و اولاد صغیر شاه جنت آرامگاه و خدمتگاران فدایی و عوا خواه از کابل شرارت تقابل کوچ اختیار فرموده عازم جلال آباد گردیدند .

نا کسی و بد اندیشی غلجائیان کرکچه باشیپور شاه و انجاست او شان

از آنسکروه گمراه

همینکه در کونل کرکچه رسیدند آمدن محمد اکبر خان از دقیر رسیده طوائف غلجائی را اغوا نموده تمامی مال و اسباب شاه و الاچاه و اعیان راجت و سامان خدمتگاران یکسر تاراج بردند و خود شاه مدح را نیز محاصره نموده نظربند و معطل داشتند تاخیر از محمد اکبر خان برسد در خلال اینحال محمد عظیم گلخان غرض بیکی کمال همت و جوان مردی نموده یعنی واپستگان خود را که از قوم غلجائی بودند فراهم آورده بر داسکی و قزاقانگی بلندگان شیپور شاه را از دست آنجماعه دل سپاه خلاص ساخته در جلال آباد که هنوز عثمان خان نظام الدوله حاکم آنجا بود مناس آورد عثمان خان مذکور با وجودیکه تادو هزار پیاده و سوار جمعیت داشت و میان عبدالرحمن خان با او تعیم موافقت و مواخاتت بزرعه جان و دل بغیر خواهی و دوستان شاهی میکاشت یکشب هم در جلال آباد تاب اقامت و طاقت استقامت نیاورده پاشاه مدح فرار شده در پشاور آمد بعد از آن عبدالعزیز خان غلجائی چهار غیل از روی همت و غیرت بمقاومت مردم اوس غلجائی خود عزت و حرمت عیال شاه و الاچاه بسیار کرده همه را در جلالاها نشانده از راه دریا در پشاور بحضور شاه مدح فرستاد عبدالعزیز خان غلجائی با وجود معایرت اینچنین خدمت نمود و عثمان خان نظام الدوله با وجود حکومت و جمعیت که هنوز از کابل بجلال آباد بنابر تسخیر و تنظیم و مواخذه حکام و عمال بی نیاید کسی نبر آمده بود دوشب در جلال آباد قائم شد تاراج دیدگان راه بیاسای شمع بین تفتاب و راه از کجاست تا بیکجا افسوس از اعتماد کردن میکنند سائب است که اینچنین شخص نا کرده کسار را بر روی کسار آورده ان نظام امور سلطنت را با و مقوض و مسلم داشته بود که با مردم در آنی همسری بل سروری جسته نشسته و مفسر و خست آری صاحب موصوف شنیده بود که پسر و فادار خان وزیر است و بظاهر حال هم از روی قال و مقال شیر خواهی نمک جلال میشود اما بر خوی و نا کرده کاری او غور نکرد بود .

طرفه اینکه از زمان ظهور بلوالی آوان غرار فرمودن بندگان شهپور شاه کسی ندید و نشنید که
نظام الدوله خدمتی نموده باشد که مفید احوال خاندان شاه غفران پناه با صاحبان انگلیس ذی جاه
بوده باشد و هیچ جای چشم و چشم حیا که حالا بطرف هند رفته با صاحبان پناه در میگوید که من از سبب
خدمت شما خراب و آواره از وطن مالوف جدو بیاب شده ام و اولاد شاه غفران پناه را میگوید
که از باعث خدمتگزاری شما در بدر گردیده ام نه چنین است بلکه از هراس پادشاه افعال و کردار خود
و از خوف اتلاف و اهلاك دولت پناه خود جان و عیال و حاصل و مال را از آن ملک پر خطر کشیده است.

نخطبه صاحبکار و مختار کابل بد لا بل عقلمه

بالفرض اگر در حضور پادشاه چش آرامگاه بخدمت و صداقت خود اعتماد داشتی
در زمانی که صاحبان انگلیس از چپاونی کابل بعزم جلال آباد بیرون شدند چرا از حضور
شاه غفران پناه رفته در معده چنداول معفی شد و اگر از افعال زشت خود اندیشه نداشتی
در زمانی که محمد زمان تغان و امین الله خان اطاعت پادشاه غفران پناه را قبول کردند
و دروازه های حصار مفتوح گردید چرا بحضور پادشاه شهید حاضر نشد و اگر در خدمت
پادشاه منافقت نداشتی در حین محصورى فتح جنگشاه امین الله خان نبود چرا بدست
فتح جنگشاه حاضر شده خدمت نمینمود قطع نظر از این اذکار اگر بدست صاحبان
انگلیس از خدمتگزاری خود نوی دل میبود و میدانست که پادشاه بجای نقوش قلب مرا بر
صفحه خاطر مرتسم ساخته چرا در میان فساد در چپاونی بخدمت میکنان صاحب پناه حاضر
نشده و خدمت و اخلاص خود را ظاهر نمیکرد و اگر در آن ملک اعتبار میداشت و سخنان کذب
بشانش بصاحب موصوف ظاهر نمیشد چرا صاحب مدح او را در چپاونی در نزد خود طلب
نمیداشت که او متواری شدن را بدله چنداول اختیار نمیکرد غرض پراخل و امارت و بصیرت
روشن و مبرهن است که خرابی دولتین عالیتین از افعال زشت و آل او بوقوع آمده
دفع سوظن که عوام پناه شهید برده بودند و منشاه آن نظام الدوله بوده

سوء ظن صاحبان مالیشان بجانب جناب شاه غفران پناه که در عوام کابل تمام اهمل
هندوستان در زمان اتحاد میکنان صاحب پناه در بامحمد کبر خان شهرتی داشت هم از گفتار
ناعتجار او بود والا پادشاه شهید که عرصه سی سال در دوستی سرکار دولتمدار انگلیس
فخر میکرد مخالفت و معایرت چه چگونه بعمل آید در زمانی که میکنان صاحب پناه در
بامحمد کبر خان بنای عهد و بیعت و نوشت و خوان گذاشته این السفاظ در میان آورد
که اختیار ملک بکلی از بامحمد کبر خان باشد و پادشاه اگر در بامحمد کبر خان سال يك
رویه بجهت اخراجات او شان بدهند و اگر بهندوستان بروند اختیار دارند کسی مزاحم
نشود سلطان شهید شنیده نهایت دل شکسته گشته فرمودند که من درین سی سال حرف معایرت
از صاحبان والا شان نشنیدم و اثری از مخالفت ندیدم الحال میکنان صاحب پناه در
بامحمد کبر خان پیوند کرده طریق بیگانهکی با من بیش گرفت اینهم از گفتار بهستان
آثار عثمانیان است باشد که عنقریب بیگانهکی و بیگانهکی من در سر کار ذوالاقتدار
پادشاه انگلستان معلوم و عیان شود راقم اخبار اظهار مینماید که شاه شجاع الملك مجهول
النسب نبود که بمحض دیدن روی شاه هرجائی مملکت حقوق دوستی قدیمی بر سر کار
قبضه دار انگلیس را ضائع میکرد و سر رشته مواجدهت را از دست میداد و بابر سر سریر سلطنت

تازه نرسیده بود که از راه صواب دوری افتاد از عمرش شصت و پنج سال گذشته و انشپ
و فراز عالم را بی دیده و آزموده از جهة استحصال سلطنت موروثی ولایت خود چندین
رنج و تعب روزگار کشیده و خوب و زشت زمانه را بارها تجربه نموده پس سلطانی که باین
صفیات موصوف و یا وصف حمیده و اخلاق گزیده عالم معروف باشد و علاوه بر آن همه مردمان
اقتدائیان را در هر زمان که لوای عزیمت می افراخت آزموده بود که اکثر تبر مدعا به هدف
مراد نمیدید و از دست آن مردم جریلود بانه اراقامت در هیچ جائیکشید صاحبان خسرد
حرف ایرادی بنیاد هرگز در آن مطلقا و زنی و وقتی ندارد بجز آن قطع و یقین نمی آرد
و سخن بی شاهد دلیل عقلی و نقلی و اجر دعوی باطل نمی شمارند ملاحظه باید کرد که آن
سلطان شهید مملکت و اقتدار دولت پا بسار سرکار انگلیسیه رانده و نشسته بودند
بکدام تسلط و دولت خود و بجه خاطر جمعی از اقوام و عوام ولایت خود که در غارت و غریب
سازی شان را به رفعت مشاهده فرموده بودند در آن کار اندیشه نمی کردند و اتفاقا حال به الله
که دور بین تر از او شان کسی نبود و دیگر آنکه بعد از انبیا و اولاد صلوات الله علیه و رحمته
علیهم سلاطین باناج و نسکین را صفای ذات و اسطغای صفات از همه کس فائق تر است
و بجه وجه از راه جهالت و غدر و تفاق و سایر ذمائم اخلاق دور اند اگر بالفرض در اندیشه
پادشاه غفران پناه رادر اول متشاء جهالت مردم آنند یا از راه حرکت یا اختیار میبود
و حقوق سی ساله فیکوئی گماحیان عالی شان انگلیسیه را فراموش میکرد و احسانات پادشاه
کیوان بارگاه انگلستان را ملاحظه نمیداشت پس چرا به مردم فساد کیش موافقت و موافقت
نمیشود و اگر تمنای فساد کیشان را اجابت میفرمود چگونه محمد زمانخان مرده رنده میشد
حاشائیم حاشا که شاه شجاع الملک مرتکب افعال بیگانه گانی مسأل نسبت بسار کار
ذوالاقتدار انگلیسیه شده باشد بر عالیشان ظاهر است که شاه غفران پناه سرو ناموس و مال
خود را در راه موافقت و موافقت سرکار انگلیسیه باخته و اولادش نیز دولتخواهی این سرکار
بپایر نگذاشته دیده و دانسته خود را از جهة بیگانگی و موافقت سرکار نامدار مدوح
غراب ساخته اند البته گرفتن خون سلطان شهید و بیجا آوردن تنگ اولاد و عیالش بر ذمت
هم پادشاه کیوان بارگاه انگلستان واجب و لازم است و چونکه راقم این اختیار صحت آنرا را
کوائف مقدمات قندعار و حقائق معاملات مردمان آن دیار صحیحا و صریحا واضح و روشن نشده بود
ازین باعث بتحریر آن نه پرداخت و بر همان بیان مجمل و مفصل احوال کبایل نامبرام متبر ساخت.

تمام شد به تاریخ ۲۵ شهر ذی الحجه سنه ۱۲۷۸ بمطابق ۲۴ ماه جون ۱۸۶۲ ع.

Ludhiana, Natba'a-ye Najma' al-Sakhrayn

(۱۶۴)

از انتشارات انجمن تاریخ:

نام کتاب	نویسنده
۱- آریانا	احمدعلی کهزاد
۲- تاریخ افغانستان جلد اول	» » و محمد عثمان صدوقی
۳- » » جلد دوم	» »
۴- کنشکا	» »
۵- در زوایای تاریخ افغانستان	» »
۶- لشکر گاه	» »
۷- رجال و رویداد های تاریخی	» »
۸- بیگرام	» »
۹- بامیان	موسیو هاکن و کوداز (ترجمه احمدعلی کهزاد)
۱۰- آثار عتیقه بودائی	موسیو هاکن (ترجمه سید قاسم رشتیا)
۱۱- افغانستان در قرن نوزده	سید قاسم رشتیا
۱۲- تاریخ افغانستان جلد سوم	میر غلام محمد عمار
۱۳- احمدشاه بابا	» »
۱۴- لیشواز	شیای قاریزاده
۱۵- سورتگران و خوشنویسان	
۱۶- عهد در عصر تیموریان	علی احمد نعیمی
۱۷- پرده نشینان سخنگو	هاگنه رحمانی
۱۸- تیمور شاه درانی	عزیزالدین فوفلزائی
۱۹- اکبر نامه	حمید کشمیری

مجله «آریانا» و «افغانستان»

(آریانا) و (افغانستان) دو مجله سودمند و دلچسپ کشور است که اولی در اول هر ماه شمسی و دومی هر سه ماه یکمرتبه به زبانهای انگلیسی و فرانسه مرتب از طرف انجمن تاریخ افغانستان نشر می شود .
این دو مجله در عالم تاریخ ، ادبیات ، ثقافت و فرهنگ افغانستان مقالات بزرگترین نویسندگان افغانستان را نشر کرده و می کنند .
مرجع اشتراك : انجمن تاریخ افغانستان .

قیمت اشتراك سالانه

۲۵ - افغانی
۳۸ -

(۲) دولار

۴۰ افغانی
۴۱/۴۰ افغانی

۴ دولار

کابل
مجله آریانا : ولایات

خارج

کابل
مجله افغانستان : ولایات

خارج

